

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر حکیم جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱ ؛ ج.۲:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲ ، ۳(چاپ اول: ۱۳۹۴)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. سوره حمد،سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری.- ج.۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری.- ج.۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۵۷ت۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۱۰۳۹۵

ص:۱

ادامه سوره بقره

تفسیر آیه ۲۵۵

اشاره

اَللّهُ لآ إِلٰهَ إِلاّ هُوَ اَلْحَيُّ اَلْقَيُّومُ لآ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لآ نَوْمٌ لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ مَنْ ذَا اَلَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَ لاٰ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاّ بِمٰا شٰاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ لاٰ يَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا وَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْعَظِيمُ.

خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده پاینده و قائم به ذات [که مدبر و برپا دارنده و نگه دارند همه موجودات] است هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد، آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروائی اوست، کیست آن که جز به اذن او در پیشگاهش به شفاعت برخیزد؟ آنچه را پیش روی ایشان است که نزدشان حاضر و مشهود می باشد، و آنچه را پشت سر آنان است که نسبت به آنان دور و پنهان و جهت غیبی دارد می داند، و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر آنچه را او بخواهد، تخت دانش و حکومتش آسمان ها و زمین را فرا گرفته و نگاهداری آنها بر او گران و شاق نیست، و فقط او بلند مرتبه و بزرگ است.

شرح و توضیح

در این آیه شریفه به مسئله توحید و نفی شرک، و دو صفت از صفات ثبوتیه حق: حی و قیوم، و سلب دو عارضه خواب سبک و سنگین از ذات مقدس پروردگار، و مالکیت و فرمان روائی او بر همه آسمان ها و زمین، و اثبات شفاعت، و بی نهایت بودن علم و دانش و قدرت حضرت محبوب و مسئله کرسی و دو وصف اثباتی علّی و عظیم توجه ویژه داده شده است.

ص:۲

در این آیه مبارکه که مفاهیم و معانی بلند و ملکوتی اش هم چون دریائی بی ساحل موج می زند، شانزده بار با اسم و ضمیر از حضرت رب العزه یاد شده، و چنین آیه ای در همه آیات قرآن نمونه و مانند و مثل و نظیر ندارد.

در این که آیه الکرسی یک آیه است و پایانش هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْعَظِیمُ می باشد، یا سه آیه است و نهایتش جمله هم فیها خالدون است میان اهل حدیث و مفسران و فقهاء بحث و گفتگو است، و نمی توان در این مسئله قاطعانه نظر داد.

عظمت آیه الکرسی

در رابطه با عظمت و مرتبه بلند آیه الکرسی و ویژه گی این حقیقت از پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت گرامش روایاتی نقل شده است:

از رسول خدا روایت شده:

«ان اعظم آیه فی القرآن آیه الکرسی:» (۱)

به یقین بزرگ ترین آیه در قرآن، آیه الکرسی است.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است که آن حضرت فرمود:

«سعمت رسول الله (علیهما السلام) یقول یا علی سید البشر آدم، و سید العرب محمد و لافخر، و سید الفرس سلمان، و سید الروم صهیب، و سید الحبشه بلال، و سید جبال الطور، و سید الشجر السدر، و سید الشهور الاشهر الحرم، و سید الایام یوم الجمعه، و سید الکلام القرآن، و سید القرآن البقره، و سید البقره آیه الکرسی. . .» (۲)

ص:۳

۱- ۱) - روح المعانی ج۳، ص ۱۰.

۲- ۲) - مجمع البیان چاپ اعلمی بیروت، ج۲، ص ۱۵۷.

از رسول خدا شنیدم فرمود: یا علی سید و آقای بشر آدم، و عرب محمد که در این زمینه فخری نیست، و فارسیان سلمان، و رومیان صهیب، و حبشی ها بلال، و کوهها طور، و درختان سدر، و ماهها چهار ماه حرام، و روزها جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیه الکرسی است.

و از امیرمؤمنان (ع) روایت شده است:

«لو تعلمون ما فیها لما ترکتموها علی حال، ان رسول الله (علیهما السلام) قال: اعطیت آیه الکرسی من کنز تحت العرش لم یؤتها نبی قبلی:» (۱)

اگر از آثار ملکوتی، و حقایق معنوی این آیه آگاه بودید، و مفاهیم بلند آسمانی آن را می دانستید، در هیچ موقعیتی آن را از دست نمی دادید، پیامبر اسلام فرمود: آیه الکرسی از گنجینه و خزانه ای زیر عرش به من عطا شده که پیش از من به هیچ پیامبری چنین سرمایه ای عطا نشده است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«من قرء آیه الکرسی مره صرف الله عنه الف مکروه من مکاره الدنیا، و الف مکروه من مکاره الآخره، ایسر مکروه الدنیا الفقر، و ایسر مکروه الآخره عذاب القبر:» (۲)

کسی که یک بار آیه الکرسی را قرائت کند، خداوند هزار امر ناپسند و ناخوشایند از امور ناپسند دنیا و هزار حادثه ناخوشایند از حوادث آخرت را از او برطرف می کند، آسان ترین مکروه دنیا فقر و آسان ترین حادثه ناخوشانید آخرت عذاب قبر است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

۱- ۱) - روح المعانی ج۳، ص ۱۰.

۲- ۲) - مجمع البیان ج۲، ص ۱۵۷.

«ان لکل شیئ ذروه و ذره القرآن آیه الکرسی:» (۱)

بر هر چیز قله برتری وجود دارد، و قله برتر قرآن آیه الکرسی است.

توحید و نفی شرک

توحید که اعلاترین مسئله، و اشرف همه حقایق است، و جلوه اعتقادی و عملی اش در خیمه حیات انسان دارای آثار بی شمار ظاهر و باطنی است، و شرک که اخسّ مسائل و پست ترین امور در همه عالم است، و آثار نحس تخریبی اش که نابودی بنیان انسانیت، و سبب خزی دنیا و آخرت، و خشکاننده همه استعدادهای آدمی است تا جائی که میسر بود در توضیح آیه شریفه ۱۶۳ سوره مبارکه بقره بحث شد، اگر در این بخش مسائلی در هر دو زمینه ذکر می شود تفصیل بیشتری از آن مطالب است.

الله: اشاره به ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه است، و در غیر حضرت حق استعمال نمی شود.

لاـ إِلهَ إلاّـ هُوَ، نشان دهنده معبود به حق، معبودی که حیاتش ازلی و ابدی و قائم به ذات است، و قیام همه موجودات در همه امور به اوست.

حروف و حرکاتش تمدید و تکرار الله است، و در حقیقت فشرده حقیقت و لا إِلهَ إلاّ هُوَ تفصیل آن مفهوم عرشی است، و باز حرکت بینشان به «هو» برمی گردد، و مجموع حروفش از فضاء داخل به مخارج لب و دندان ها نمی رسد، همان حقیقت بی نام و نشان است که با اضافه ال مشدّد نشان داده می شود: الله، و با حذف الف و لام «له» که شناخت با نسبت است و با حذف همه «هُوَ» به صورت اشاره مطلق درمی آید پس اَللّهُ، لا إِلهَ إلاّ هُوَ اشاراتی به مراتب احدی

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص ۱۵۷.

مطلق و نسبی و واحدی می باشد، و دیگر نام و نسبتی که او را در این مراتب بنمایاند نمی توان یافت.

رسول بزرگوار اسلام از جانب حضرت حق مأموریت داشت به وسلیه قرآن مجید، توحید در اعتقاد و عبادت و روح یکتاپرستی را در حیات انسان تجلی دهد، و با عبادت ها و بندگی های باطل به هر شکلی که باشد مبارزه کند، و بارهای سنگین بت پرستی و حیوان پرستی و انسان پرستی و هوا پرستی را از دوش جان و قلب مردم بردارد، و زنجیرهای اسارت، و بند تحمیلات شیطانی را درهم شکند.

وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ اَلْأَغْلاٰلَ اَلَّتِی کٰانَتْ عَلَيْهِمْ. (1)

آن رادمرد جهان هستی، و چهره بی نظیر تاریخ بشری، و خوشید برج انسانیت، مأموریت داشت از طرفی بت ها را با دست توحیدی اش بشکند، و بتکده ها را ویران سازد، دست مستکبرین و متکبرین و مدعیان الوهیت را از دامن انسان های اسیر کوتاه نماید، و مردم را از پرستش چوب و سنگ، آفتاب و ماه، بت و درخت، انسان و حیوان، و خلاصه هر چیزی که مایه و پایه و نشانه شرک است آزاد نماید، و از طرف دیگر افکار و عقول جامعه را بیدار نماید و در مردم تحرک فکری به وجود آورد تا در پرتو عقل فعال و با نیروی اندیشه و خرد، به انحرافات عقاید خویش آگاه شوند و به نادرستی شرک در اعتقاد و عبادت بینا گردند و خود را از تیرگی های عقاید باطل و اسارت بندگی و بردگی غیر خدا آزاد سازند.

آیه الکرسی برای بیداری عقول و به منظور نجات انسان از عقاید انحرافی به ویژه شرک نازل شده است.

۱- ۱) - اعراف ۱۵۷.

آیه الکرسی حاوی مضامینی است که نیروی خرد را به کار می اندازد، اله حقیقی را معرفی می کند و مردم را از ظلمتکده شرک و بت پرستی رهائی می بخشد.

آیه الکرسی آزادی و اختیار بشر را در مقام پرستش و عبودیت به راه درست و صحیح هدایت می نماید.

آیه الکرسی خداوند دانا و توانا را با صفاتی که شایسته معبود به حق است به مردم می شناساند و آنان را به بندگی ذاتی که مستجمع جمیع صفات کمال است می خواند.

آیه الکرسی در ضمن بیان صفات کمال حق مردم را به نقایص خدایان قلابی و معبودهای ساختگی متوجه می کند و به آنان می فهمانـد که انسان عاقل بـا همه بزرگی و عظمتی که در آفرینش خود دارد، شایسته نیست از آزادی خویش سوء استفاده کند و با دست خود، حلقه بندگی جماد یا نبات، حیوان یا انسانی را به گردن نهد و آن موجود فقیر و ناچیز و تهی دست را به عنوان معبود بپرستد.

رهبر با کرامت اسلام دعوت سعادت بخش و نجات دهنده ی خود را با اعلام کلمه توحید آغاز کرد و به مردم فرمود:

«قولوا لا اله الا الله تفلحوا:»

از همه معبودهای ساختگی و بت های بی جان و جاندار دل بردارید، و پرستش و بندگی را به الله اختصاص دهید، و «لا اله الا الله» را که شعار یکتاپرستی است به زبـان بگوئیـد و به قلب معتقـد شود، و در عمـل از معبود حق پیروی نمائیـد و یقین داشته باشید که در سایه آن به سعادت ابدی و خوشبختی سرمدی نایل خواهید شد.

«لآ اِلٰهَ اِلاَّ اَللّٰهُ» در اسلام کلمه توحید و پایه گذار اساس یکتاپرستی در ضمیر مردم است، هدف اصلی این کلمه طیبه، آزادی بشر از انواع بندگی های ناروا و نفی تمام معبودهای ساختگی و اثبات الهیت حقیقی برای خداوند خالق و حضرت رب العزت است.

بشر در طول قرن های متمادی بر اثر جهالت و نادانی و نارسائی فکر، چنین پنداشته بود که پاره ای از موجودات ارضی یا سماوی دارای یک قدرت فوق عادی و یک قسم نیروی شدید غیبی هستند، اگر آدمی آن موجودات را بپرستد و خود را برده و بنده آنها قرار دهد، می تواند آن نیروهای ناشناخته را در راه قضای حوائج و حل مشکلات خویش بکار گیرد و به معنویاتش برسد!

این عقیده نادرست نسبت به قدرتی که به خیال انسان برای آن موجودات تصور می شد سبب تحجر فکری و خمودی عقل مردم گردید و آنان را از تعالی و تکاملی که زائیده فکر آزاد و عقل روشن است محروم ساخت.

بشر با قبول این تصور غیر واقعی از مطالعه و تفکر و به کار انداختن نیروی خرد باز ایستاد و در نتیجه بزرگ ترین ضربه را به ارزش انسانی خود وارد ساخت و خویش را در پست ترین وادی ظلمانی توهم و پندار زندانی نمود.

کسی که به شرک می گراید، و به ذلت بندگی انسان یا حیوان، نبات یا جماد تن می دهد با این عمل خویشتن را از آسمان رفیع انسانیت فرو می افکند، چنان پست و بدبخت می شود که لاشخورهای اجتماع به وی طمع می ورزند و می کوشند تا آن فرومایه پست را شکار کنند و او را طعمه خویش سازند، اگر به فرض در چنگال لاشخورها نیفتد، از ارزش ها تهی خواهد شد، و تندباد حوادث آن بی خرد عقل کُش را مانند پر کاهی به دوردست ترین نقطه انحطاط می افکند و ارزش و قیمت انسانی اش را به نابودی قطعی می سپارد.

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ اَلسَّماءِ فَتَخْطَفُهُ اَلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ اَلرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ: (۱)

و هر کس به خدا شرک ورزد گویا چنان است که از آسمان سقوط کرده و پرندگان شکاری او را می ربایند، یا تندباد او را به جائی دوردست می اندازد.

در آئین مقدس اسلام، عالی ترین هدف و گران قدرترین مقصد، نیل به آزادی و نجات از انواع بندگی های پنهان و آشکار است، یک فرد مسلمان موظف است همواره مواظب خود باشد تا قدمش در راه یکتاپرستی نلغزد و طوق عبودیت و بندگی غیر خدا را هرگز به گردن نیفکند و آزادی پر ارزش خویش را حتی برای یک لحظه از دست ندهد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است که آن دریای علم و بینش فرمود:

«من اصبح مهموماً لسوی فکاک رقبته فقد هون علیه الجلیل و رغب من ربه فی الربح الحقیر:» (۲)

کسی که صبح کند و جز آزادی خود اندوه و غصه ای در دل داشته باشد، بداند که عالی ترین هدف انسانی را کوچک و خوار و سبک و ساده انگاشته و به جای توجه به خداوند، رغبت و میلش را به سود بسیار اندکی معطوف نموده است.

البته ایجاد شرایط تحقق توحید، و بیان معارف و قوانین و احکامی که از نور مطلق و معبود بر حق طلوع می کند به عهده پیامبران و امامان است که فرستادگان حضرت حق و انتخاب شدگان آن وجود مقدس اند.

برنامه و مسئولیت این برگزیدگان و رهبران معصوم ابلاغ تعالیم خداوند است که بخشی از آن قرآن مجید است که از طریق وحی بر قلب عرشی رسول اکرم

۱- ۱) - حج ۳۱.

۲- ۲) - تحف العقول ۳۰۲.

نازل شده، و قسمت دیگر سنت و حدیث است که بر زبان پیامبر و ائمه طاهرین جاری گشته و مجموع آیات و روایات اسلام کامل و دین جامع را تشکیل داده است، در حدیث سلسله الذهب که حضرت رضا از پدر بزرگوار و اجدادش تا رسول خدا و رسول خدا از جبرئیل روایت می کند که خداوند فرمود:

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی»

سپس با حرکت مرکب فریاد زد

بشروطها و انا من شروطها ناظر به همین حقیقت بسیار مهم است که توحید و شئون آن و تعالیم عالیه اسلام را باید از رهبر معصوم دریافت کرد.

زیرا جز معصوم کسی به حقایق و ظرائف و اشارات و لطائف توحید و کیفیت تحققش در قلب و عمل بر اساس آن واقف و آگاه نیست.

غیر معصوم علم جامع و دانش کامل و بصیرت لازم به توحید و احکام و مقررات الهی ندارد، لذا میان آنچه از توحید و احکام دانشمندان و فقهای مکتب های غیر شیعه گفته اند با آنچه شیعه از عمق قرآن و بیانات پیامبر و روایات اهل بیت نقل کرده است تفاوت اصولی وجود دارد.

گوئی حضرت رضا در پایان سلسله الذهب می خواهند به اصحاب حدیث و جامعه اسلامی بفهمانند که این همه ارزش و اهمیت برای کلمه طیبه «لا إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ» تنها از این جهت نیست که آدمی به مدلول آن معتقد و به یکتاپرستی و واحد بودن خدا مؤمن باشد، بلکه این حقیقت زمانی قلعه مصونیت خداست که گوینده علاوه بر اعتقاد توحیدی، به همه شرایط آن پای بند و به تمام مقرراتش وابسته باشد و یکی از آن شرایط شناخت امام و رهبر معصوم و واجب الاطاعه دانستن اوست، و بعبارت دیگر از اهم شرایط توحید اخذ این حقیقت و احکام مربوط به این حقیقت از رهبر معصوم است.

ص:۱۰

از نظر رهبران معصوم بندگی های ناروا و ضد آزادی، منحصر به پرستش الهه محسوس و خدایان مشهود ارضی و سماوی نیست، چه بسیارند افرادی که بت را در هیچ یک از مظاهرش نمی پرستند و در ظاهر گرفتار شرک نیستند، ولی در باطن بنده و مطیع بی قید و شرط هوا و ریا کاری و دیگر تمنیات نفسانی خود هستند، بت های درون وجود مردم، با حیله و ترفند آزادی معنوی و واقعی را از آنان سلب کرده و حلقه بردگی را به گردنشان انداخته در حالی که خود از این اسارت و سلب آزادی غافل و بدتر از آن خویش را آزاد می پندارند.

چنین انسان هائی در تحقق شهوات و تمنیات بی قید و شرط آزادند، ولی از نظر انسانی و معنوی آزاد نیستند، رهبران معصوم روش نادرست اینان را جز بردگی و بندگی شهوات و اطاعت بی قید و شرط از هوای نفسانی نمی دانند، اینان آزاد نیستند، اسیر و برده ی شهوات اند، امیرمؤمنان می فرماید:

«عبد الشهوه اذل من عبد الرق:» (۱)

برده شهوت خوارتر از برده زر خرید است.

و نیز می فرماید:

«عبد الشهوه اسیر لاینفک اَسره» (۲)

برده شهوت اسیری است که از اسارتش نجات نمی یابد.

در هر صورت فرهنگ پاک اسلام بر پایه آزادی انسان ها استوار شده است، خداوند آدمی را آزاد آفریده و باید در سایه توحید همواره آزاد باشد و آزاد زندگی کند، باید مراقبت نماید که آزادی خدادادی اش از دستبرد دزدان آزادی

۱- ۱) - غرر الحکم ص ۴۹۸ و ۴۹۹.

۲- ۲) - غرر الحکم ص ۴۹۸ و ۴۹۹.

محفوظ نگاه دارد و نگذارد هوای نفس و دیگر معبودهای درونی یا بت های بی جان و جاندار بیرونی آزادی اش را سلب کنند و او را برده خود سازند.

امیرمؤمنان در ضمن نامه ای به فرزندش حضرت مجتبی نوشته:

«و اکرم نفسک عن کل دنیه و ان ساقتک الی الرغائب فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسک عوضا و لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حراً:» (۱)

وجودت را با گرامی داشتن و حفظ کرامتش از هر پستی نگاه دار، هر چند آن پستی تو را به خواسته ها و تمنیات فراوان برساند، زیرا در برابر مقداری که از کرامت وجودت هزینه می کنی عوضی و جای گزینی که برابر آن باشد به دست نمی آوری، و برده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است.

کلمه توحید در قرآن مجید مکرر آمده و همه جا منظور از تحققش آزادی انسان از قید همه معبودهای ساختگی و منحصر نمودن پرستش نسبت به حضرت حق است. (۲)وجود مقدس حضرت حق در ذات و صفات یگانه و بی همتاست، و بر انسان ها است که با شناخت او و صفاتش و مقایسه موجودات و عوارضی که عارض آنان می شود او را یگانگی بستایند و به عنوان معبود حق مؤمن به او گردند، و مطیع و تسلیم او شوند، و از پذیرفتن هر چیزی به غیر او به عنوان معبود جداً امتناع ورزند، در این زمینه به خطبه بسیار مهم ۶۴ نهج البلاغه توجه کنید:

۱- ۱) - نهج البلاغه نامه ۳۱ ترجمه این فقیر ص ۶۱۹.

۲- ۲) - پیام آسمانی توحید ۱۵.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ تَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالاً فَیَکُونَ اءَوَّلاً قَبْلَ اءَنْ یَکُونَ آخِرا وَ یَکُونَ ظَاهِرا قَبْلَ اءَنْ یَکُونَ بَاطِنا، کُلَّ مُسَمّیً بِالْوَحْدَهِ غَیْرَهُ قَلِیلٌ وَ کُلُّ عَزِیزٍ غَیْرَهُ ذَلِیلٌ وَ کُلُّ قَوِی غَیْرُهُ ضَعِیفٌ، وَ کُلُّ مالِکٍ غَیْرُهُ مَمْلُوکٌ، وَ کُلُّ عالِمٍ غَیْرُهُ مُتَعَلِّمٌ، وَ کُلُّ قادِرٍ غَیْرُهُ یَقْدِرُ وَ یَعْجِزُ:»

سپاس ویژه خدائی است، که صفتی از او بر صفت دیگرش پیشی نجسته، تا اول باشد پیش از آن که آخر باشد، و آشکار باشد قبل از این که پنهان باشد. هر آنچه غیر او به وحدت نامیده شود ناچیز است، و هر عزیزی جز او خوار، و هر قدرتمندی غیر او زبون، و هر مالکی جز حضرتش مملوک و هر عالم و آگاهی غیر او نیازمند به فراگیری، و هر توانائی جز او گاه توانا و گاه ضعیف است.

«و کل سمیع غیره یصم عن لطیف الاصوات و یصمه کبیرها، و یذهب عنه ما بعد منها، و کل بصیره غیره یعمی عن خفی الالوان و لطیف الاجسام، و کل ظاهر غیره غیر باطن و کل باطن غیره غیر ظاهر.»

و هر شنونده ای غیر او از شنیدن صداهای آهسته ناشنوا، و از شنیدن آوازهای بلند کر، و از شنیدن صداهای دور محروم است، و هر بیننده ای غیر او از دیدن رنگ های پنهان و اجسام لطیف کور، وهر آشکاری جز او غیر پنهان و هر پنهانی جز او غیر آشکار می باشد.

امام (ع) در خطبه ۸۴ به برخی از صفات حق به این مضمون اشاره می کند:

«وَ اَشْهَدُ اَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ الْاَوَّلُ لَا شَیْءَ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ لَا غَايَةَ لَهُ لَا تَقَعُ الْاَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ وَ لَا تُعْقَدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كَيْفِيَّةٍ وَ لَا تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَ التَّبْعِيضُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْاَبْصَارُ وَ الْقُلُوب:»

و شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست، یگانه ای است بی شریک، ابتدائی است که چیزی پیش از او نبوده، و آخری است که او را انتهائی نیست، اندیشه ها به هیچ یک از صفاتش نرسند، دلها را نسزد که او را به کیفیتی تعیین و تحدید کنند، تجزیه و تبعیض در حریم با عظمتش راه ندارد، و دیده ها و دلها به او احاطه پیدا نکنند.

«قد علم السرائر، و خبر الضمائر، له الاحاطه بکل شیء و الغلبه لکل شیء:» (۱)

قطعاً به همه نهان ها آگاه است، و از اندیشه ها با خبر است، احاطه به هر چیزی ویژه اوست، و غلبه بر هر چیزی مخصوص اوست.

امام در خطبه ۱۵۲ امواج دانش و علمش به خروش می آید، و با شناختی که از صفات حق دارد، به شناساندن حضرت رب العزه برمی آید، و توحید حق را در ذات و صفات با سخنانی شگفت بیان می دارد و راه را بر هر گونه شرک می بندد، و به روی همه معبودان علم شده به دست اوهام ناچیز بشر خط بطلان می کشد، و پرونده عقاید مشرکان را می سوزاند، و خیالی بودن فرهنگشان را چون روز روشن اثبات می نماید.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الدَّالِّ عَلى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ، وَ بِمُحْدَثِ خَلْقِهِ عَلى اَزَلِيَّتِهِ، وَ بِاشْتِباهِهِمْ عَلى اَنْ لا شَبَهَ لَهُ، لا تَسْتَلِمُهُ الْمَشاعِرُ، وَ لا تَحْجُبُهُ

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۸۵.

السَّواتِرُ، لافْتِراقِ الصَّانِعِ وَالْمَصْنُوعِ، وَالْحادِّ وَالْمَحْدُودِ، وَالرَّبِّ وَالْمَرْبُوبِ:»

خدای را می ستایم که به سبب وجود مخلوقاتش بر وجود خود دلیل و راهنماست، و به حادث بودن موجوداتش بر ازلی بودنش هدایت گر است، و به شباهت داشتن آفریده ها با یکدیگر نشان دهنده این حقیقت است که او را شبیهی نیست، ابزار درک و حواس موجودات او را درک نمی کنند، و حجاب ها هر چه باشد او را نمی پوشانند، چرا که بین آفریننده و آفریده شده و تعیین کننده حدود و محدود شده و پروردگار و پروریده تفاوت اصولی و همه جانبه است.

«الْاءَحِدِ لا بِتَاءْوِيلِ عَدَدٍ، وَالْخالِقِ لا بِمَعْنى حَرَكَهٍ وَ نَصَبٍ، وَالسَّمِيعِ لا بِاءَدَاهٍ، وَالْبَصِيرِ لا بِتَفْرِيقِ آلَهٍ، وَالشَّاهِدِ لا بِمُماسَّهٍ، وَالْبائِنِ لا بِتَراخِي مَسافَهٍ، وَالظَّاهِرِ لا بِرُؤْيَهٍ، وَالْباطِنِ لا بِلَطافَهٍ، بانَ مِنَ الْاءَشْياءِ بِالْقَهْرِ لَها وَالْقُدْرَهِ عَلَيْها، وَ بانَتِ الْاءَشْياءُ مِنْهُ بِالْخُضُوعِ لَهُ وَالرُّجُوعِ إِلَيْهِ:»

یکتاست نه بر اساس عدد، خالق است نه با حرکت و مشقت، شنواست نه با ابزار شنیدن، بیناست نه با بر هم زدن دیده، حاضر است نه با مماس بودن، جداست نه با دوری مسافت، آشکار است نه این که به چشم بیاید، پنهان است نه بخاطر لطافت و ظرافت، به غلبه و قدرت بر اشیاء جدای از آنهاست، و اشیاء به فروتنی نسبت به حضرتش و بازگشت به او جدای از اویند.

«مَنْ وَصَفَهُ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ عَدَّهُ فَقَدْ اءَبْطَلَ اءَزَلَهُ، وَ مَنْ قالَ: كَيْفَ؟ فَقَدِ اسْتَوْصَفَهُ، وَ مَنْ قالَ اءَيْنَ؟ فَقَدْ حَيَّزَهُ، عالِمٌ إِذْ لا مَعْلُومٌ، وَرَبُّ إِذْ لا مَرْبُوبٌ، وَ قَادِرٌ إِذْ لا مَقْدُورَ:»

ص:۱۵

آن وصـفش کند محدودش نموده، و آن که محدودش نماید به شـمارش آورده، و آن که او را به شمار آورد ازلی بودنش را منکر شده، آن که بگوید چون است؟ وصفش را طلبیده، و هر که بگوید کجاست؟ برایش مکان قرار داده، دانا بوده زمانی که معلومی وجود نداشته، پروردگار بوده هنگامی که پروریده ای نبوده، توانا بوده آن گاه که مقدوری موجودیت نداشته است.

این که حضرت رضا (ع) در پایان روایت توحیدی سلسله الذهب فرمود

بشـروطها و انا من شروطها، برای این بوده که مردم حقیقت توحید را از امام معصوم و رهبر الهی دریافت کنند، تا در این مسئله دچار انحراف نگردنـد، و خالق را به مخلوق و مخلوق را به خالق تشبیه ننماینـد، و معبودی جز حضـرت او نگیرنـد، و نهایتاً هم چون بنی اسرائیل به گوساله پرستی و بندگی بت بی جان و جاندار دچار نشوند، و به اسارت فرعونان تاریخ در نیایند.

آری بر اسـاس آیـات قرآن مجیـد و روایـات، و خطبه های امامان معصوم به ویژه خطبه های توحیـدی امیرمؤمنان میان خالق و مخلوق در ذات و صـفات مباینت کامل و صـد در صـد وجود دارد، و حضـرت حق در ذات و صـفات بی نهایت، و مخلوق هر چـه باشـد و هر کـه باشـد در ذات و صـفات محـدود، و آمـدنی و رفتنی و در نهـایت عجز و نـاتوانی است هیـچ مخلـوقی ابـداً شایستگی معبود قرار گرفتن ندارد، و لایق پرستش و بندگی نمی باشد.

آزادی واقعی جز بـا نفی همـه معبودهـای سـاختگی، و ایمـان بـه معبـود حقیقی که حضـرت الله است میسـر نیست، و به دسـت آوردن سعادت و خوشبختی همیشگی جز با دست برداشتند از اطاعت بت ها، و مطیع حق شدن راهی ندارد.

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْحَيُّ اَلْقَيُّومُ لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ.

ص:۱۶

بر این اساس توحید اصل نخستین و زیربنای همه اصول و فروع، و پایه ی اساسی آئین اسلام است.

اگر برای اسلام اصول دیگری چون نبوت و معاد و امامت و دیگر حقایق قائلیم به این معنا نخواهد بود، که توحید در ردیف اینها و برابر با اینهاست، بلکه قاطعانه باید پذیرفت و جز این هم نیست، که توحید اصل این حقایق و شالوده و قاعده اینهاست، چه اگر نباشد نبوت و غیره هم نخواهد بود، بر این پایه است که باید برای توحید حساب دیگری غیر از آنچه هست باز نمود.

اگر اسلام آمده است که اصولی ترین نقش را برای سر و سامان دادن به دنیا و آخرت انسان ایفا کند و جامعه ای خدائی و پیراسته از هر ظلم و زور بنیان نهد، هر یک از اجزاء و عناصر و اصول و فروع تشکیل دهنده آن، از جمله توحید، به تناسب اهمیتی که از نظر این دین دارند و به مقیاس تکیه ای که رویشان به عمل آمده باید در تحقق بخشیدن به آن هدف سهیم باشند، چه منطقی نیست که در کشتی و یا هواپیمائی موتور را مثلاً ارجی بیشتر نهند و از همه دیگر اجزاء و عناصر آن اهمیتی فوق العاده تر دهند و با این همه در نقش مورد نظر از آن یعنی حرکت دادن سرنشینان سهمی نداشته باشد و یا داشته باشد برابر و یا کمتر.

اگر نقش یک رادیو آن است که موج را از هوا بگیرد و به صوت تبدیل کند و به شنونده تحویل دهد، طبیعی خواهد بود که هر یک از اجزاء و عناصر و پیچ و مهره های آن به مقدار اهمیتی که در دستگاه و مکانیسم آن دارند در تحقق بخشیدن به نقش مورد نظر بی کم و کاست سهیم باشند.

حساب دیگری که گفته شد باید برای توحید باز کرد، از همین قاعده منطقی ناشی می شود، توحید درانسجام ارگانیک مفاهیم تشکیل دهنده بافت کلی دین نقشی تعیین کننده داشته و از همه دیگر اجزاء و عناصر و تمامی دیگر اصول و

فروع تشـکیلدهنده کشتی اسـلام دارای اهمیتی بیشتر بوده و اسـکلت و اسـتخوان بندی این دین را تشـکیل می دهد، این نظریه محور کلیه عقایـد و معـارف و قوانین این دین بوده و زیربنای طرحی است که این آئین برای بهروزی دنیا و آخرت انسان ارائه می دهد.

بسـتگی تمام اینها به این نظریه چنان است که بسـتگی منظومه شمسـی به خورشید، که هر گاه خللی به خورشید راه یابد یا فرو افتد بی درنگ سیاره های منظومه دچار خلل گردند یا فرو افتند.

وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ اَلْخٰاسِرِینَ: (۱)

همانا به تو و پیشینیان تو وحی شد که اگر در بنای زندگی و حرکات و افعال برای خدا شریک قرار دادی هر آینه همه اعمالت تباه و قطعاً از خسارت کنندگان خواهی بود. نبود توحید، و پذیرش فرهنگ ضد خدا، و زیر بار فرعونیان هر زمان رفتن مساوی با تباهی همه اعمال است آن چنان که فنای خورشید یعنی نابودی همه اقمار.

توحید باید از انسان ها جامعه ای برین و برتر و مورد نظر اسـلام به تناسب جایگاهی که در این دارد عیناً و عملاً نه تنها اعتقاداً سهیم باشـد و به میزان ارزشـی که به آن داده می شود نقشـی عینی و عملی ایفا نماید، بر این پایه و اساس قطعا توحید نخواهد توانست صـرفاً به عنوان یک تفکر مجرد فلسـفی در میان مسـلمانان و مؤمنان مطرح باشد، تا فقط در عالم ذهن معتبر بوده و بی توجه به آثـار انسـان سـاز عینی و عملی، فردی و اجتمـاعی و دنیـائی و آخرتی، و باطنی و ظاهری آن، این چنین مورد اهتمام و نقش آسمان افکار باشد.

۱- ۱) - زمر ۶۵.

این درست وارونه خط مشی است که اسلام خود درباره طرح این عقیده دارد، که نه تنها توحید را به عنوان عاملی عینی و واقعی، انسان ساز و جهان پرداز، بلکه به عنوان زیر بنای انقلاب اجتماعی اسلام و موتور محرک انسان و جامعه، دگرگون کننده چهره تاریخ مطرح می سازد، و بر جنبه های عینی و عملی آن که شامل روحیات و خصال آدمی و چگونگی اعمال و رفتار او و از همه بالاتر شکل و شمایل اجتماع بشری می شود تکیه می کند.

این پیامبر بزرگ اسلام منادی توحید است که می بینیم شعار اسلام را که همه جهش ها و توفندگی ها در آن نهفته است، کلمه توحید قرار می دهد و نقش و راندمان آن را نیز که فتح و پیروزی است توأم با آن اعلام می کند:

«قولوا لا اله الله تفلحوا»

با همه وجود ندای توحید سر دهید، و این سرمایه عظیم را در همه جوانب حیات بپذیرید که قطعاً به پیروزی و ظفر می رسید پیروزی و ظفری که از لوازم آن رستگاری است.

شما با اندک تعقلی در مفهوم شعار توحید می یابید که ظفر و پیروزی ویژه صحنه های پیکار و کار در برابر دشمنان ظاهری و باطنی است و با صرف یک عقیده نازای ذهنی و یک تفکر مجرد فلسفی بدون نقشی عینی و عملی به بار نمی آید.

از این بالاتر و خدشه ناپذیرتر، فراز تکان دهنده دیگر آن حضرت است که پذیرش توحید را عامل فتح شرق و غرب، و مطیع و منقاد ساختن ملل سرتاسر گیتی و حکومت یافتن بر کران تا کران پهنه زمین و رسیدن به تمام بهروزی ها و

نجات از همه سیه روزی ها و نهایتاً سبب ورود در بهشت آخرت و نجات دائمی از عذاب دوزخ و آتش و شکنجه جنهم است. (۱)بر این اساس توحید از نگاه خود بنیان گذار اسلام به شکلی مطرح است که عمل در متن آن است و کوشش مفید و مثبت و آباد کننده دنیا و آخرت از لوازم آن، و پیکار با هوای نفس و فرعونیان و نمرودیان میوه شیرین آن و این نگاهی است که همه انبیاء ارائه داده اند و ابراهیم قهرمان توحید نقش سازنده خود را بر اساس آن ایفا کرده است:

«اول من قاتل ابراهیم حین اسرت الروم لوط فنفر ابراهیم حتی استنقذه من ابدیهم. . . . و اول من اتخذ الرایات ابراهیم علیها لا اله الا الله:» (۲)

نخستین کسی که در روزگارش به پیکار پرداخت ابراهیم بود، آنگاه که ارتش کفر پیشه روم لوط را به اسارت گرفت، ابراهیم برای پیکار در راه خدا به خاطر نجات یک انسان موحد کوچ کرد تا وی را از چنگ انسان نماهای ستمگر نجات داد، و اولین کسی که پرچم بکار گرفت ابراهیم بود که بر آن نقش لا اله الا الله زده بود.

نقش عینی و عملی و طاغوت زدائی توحید و آثار بسیار مثبتش در حیات انسان بود، که هر پیامبری که مبعوث می شد و توحید را اعلام می کرد همواره اشراف و ملأ و سردمداران و طواغیت، و آنان که منافع مادی نامشروع خود را در غافل بودن انسان ها و تخدیر عقلشان می دانستند حساس می شدند و در برابرشان جبهه می گرفتند و از هر طریقی که به نظرشان می رسید برای خاموش کردن چراغ

۱- ۱) - ارشاد مفیدص ۲۱.

۲- ۲) - وسائل ج۱۱، ص ۱۱۰.

نبوت و نابود کردن مؤمنان به میـدان می آمدنـد، یقیناً اگر توحیـد فقط یک تفکر فلسـفی یا صـرفاً یک مسـئله اعتقادی بود، و کـاری به کار حیات و عمل و اخلاق انسان نـداشت و برای طاغیان مزاحمتی فراهم نمی ساخت در برابرش هیـچ جبهه مخالفی باز نمی شد، و هیچ طاغوتی برای خاموش کردن آن اقدام نمی کرد.

آری پس از مرتبه توحیـد اعتقـادی که سرچشـمه اش فطرت و توضـیح دهنـده اش بعثت و ولاـیت است، توحیـد عینی و عملی است که حـاکمیتش در جوانب زنـدگی و حیـات نفی کننـده هر طـاغوت درونی و برونی به صورت جـدی و بـدون برو بر گرد است.

همین است راز این که موسـی که می آیـد فرعون و با ندا و هیئت حاکمه فرعونی در برابر او صف می بندند، و عیسـی که می آیـد امپراطور روم شـرقی و فریسـیان روحانی نمای یهود، و هم طبقه او حساس می شونـد، و ابراهیم که اعلام توحید می نماید نمرود و نمرودیان در برابرش جبهه تشـکیل می دهنـد، و به سوزانـدش رأی می دهنـد، و هنگامی که پیامبر اسـلام برای نجات جهانیـان از فرهنـگ هـای باطل و طاغوتی قـد علم می کنـد زمامـداران خودکامه قریش و بانـدهای اسـتثمارگر، و زالو صـفت بوسفیانی و هراکلیوسی و خسرو پرویزی در برابر او قرار می گیرند.

طرح توحید به این صورت طرحی است که خود حضرت حق اعلام کرده:

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی. . .»

توحیـد یـک دژ نفـوذ ناپـذیر، دژی خـدائی، غیر قابـل شـکست است که عزت و شـکوه و تعـالی انسـان را پـاس می دارد و از شکست و ذلت و اسارت حفظش می کنـد، دژی برج و بارودار که موحدان و خداپرسـتان را آشـیانه ای بلند و دور از دسترس خطرات، و مشرکان و طواغیت را طوفان عذاب.

ص:۲۱

در غیر این صورت و با طرحی آنسان که خداوند و پیامبرش ارائه کرده اند توحیدمان صوری و کوششمان ظاهری و بدون نتیجه لازم و خدای ناکرده آب در غربال و بنا بر یخ است!

لازمه توحید یا موحد بودن رعایت حقوق خداوند در همه شئون زندگی است، حقوقی که قرآن و روایات پیامبر و اهل بیت بر اجرای آن تأکید و پافشاری سخت دارند حق اطاعت در تمامی جوانب زندگی فردی، اجتماعی، مادی، سیاسی، نظامی، اقتصادی.

حق عبادت: فقط فرمان او و فرستادگانش را پذیرفتن

حق ولایت: زمامداری و سر رشته داری او را گردن نهادن.

حق حاکمیت: تعیین شکل حکومت و معرفی شرایط حاکمان و وضع قوانین.

حق ربوبیت: اداره جامعه و تدبیر امور آنان و معرفی خلفایش در این زمینه.

حق الوهیت: تنها قبول معبودیت او، و نفی هر معبودی در اعتقاد و عمل گرچه هزینه این قبول در باختن جان باشد.

حق سپاس و تعظیم: اختصاص دادن همه سپاس ها و ستایش ها و تمجیدها به او.

حق اخلاص: همه فعالیت ها و کوشش ها و استعدادها و امکانات را خالصانه برای او قرار دادن.

اختصاص و انحصار این حقوق ها در جهت نفی آنها از دیگران معنی خواهد داد و تحقق خواهد یافت.

البته شرح این حقوق و بیان زوایای آنها و انحصاری بودنش نسبت به حضرت حق شرح بسیار مفصلی را می طلبد، که باید در کتابی مستقل نگاشته شود، در این زمینه به توضیح دو حق، حق الوهیت و حق اخلاص می پردازم، و

از خدا می خواهم تفصیل سایر حقوق را بر اساس قرآن در روایات و در چهار چوب فرهنگ ناب محمدی در کتابی جداگانه به من توفیق دهد.

حق الوهیت

در سطور گذشته بر اساس توضیح الله لا اله الا هو دانستید که با توجه به ذات و صفات حق، فقط او معبود واقعی است و بس، و معبودی جز او ازلاً و ابداً وجود خارجی ندارد، ولی دست دنیا پرستان، و عاشقان منافع نامشروع، و زورمداران و ستمگران و طواغیت روزگار به ساختن معبودهای فراوان دراز شد، و آن معبودان را راه و کانال رسیدنشان به زور و زر و تزویر و قدرت گرفتن و حکومت یافتن قرار دادند، و کوشیدند که برای تحمیل این معبودها عقل انسان ها را تخدیر و از حرکت بازدارند، و آنان را با چرخ اباحه گری بچرخانند، و نهایتاً شرک را در برابر توحید قرار دهند.

بعثت پیامبران برای این بود که اولاً ـ به مردم بفهمانند که معبودهای تحمیلی بر آنان معبود نیستند، و دارای هیچ حقی نمی باشند، و در زندگی نقشی ندارند، بلکه همه اینها سد راه انسانیت، و قاتل ارزش ها، و خاموش کنندگان چراغ پر فروغ عقل و نهایتاً ابزار و وسائلی در دست زورمندان و طواغیت، و مادی گران برای دوشیدن شیره جان انسان ها و به غارت بردن منافع و ثروت های ایشان و تخریب دنیا و آخرت اینان است.

قدرت گونه ها و خدانماهای تاریخ همواره برنامه ها و سرانگشتان نامرئی شان درون جمجمه گوسپند سیرتان انسان صورت در کار دیگر، ساختن افکار و عقاید و جا به جا ساختن بافت های مغزی و قالب ریزی و شکل دادن به آنها آنگونه که خود می خواسته اند بوده است تا اگر شد خدائی و خداوندگاری و یا لا اقل مظهر و ظل و سایه خدا بودن خود آنان را باور دارند چنان که فرعون و نمرود و

. . . . اینـان بشـر را به اسارت کشـیدند، و اگر نشـد خـدائی پیکره ها و سـنگ و بت و چوب ها و حیوانها را که باز حاصل آن گرچه غیر مستقیم، خدائی کردن و مطاع و معبود و رب بودن خودشان باشد، که سجده بردن و ادای احترام نمودن بر پیکره ها باز نمای موضوع است.

این رونـد، خواهی نخواهی عقیـده به خـدایان متعـدد و متنوع را که تعدد و تنوع تاریخی خدایان رم و یونان و مصـر و حجاز و ایران و هند و چین مثال بارز آن است موجب می شده است، چه هر قطب و قدرت و تشـکیلاتی منطقه خاصی، گوشه خاصی، مملکت خاصـی و لزوماً شـرایط و موقعیت خاصـی داشـته است که بر مبنا و معیار آنها، موجودات متمایز و خاصی را زمینه می دیده است به عنوان سرم خدا به ذهن و عقیده مردم تزریق کند.

معبود یا معبودانی که در رم زمینه بوده، به مردم باورانـده شونـد، نوعاً همان هائی نمی بوده اند که در یونان زمینه بوده به مردم باورانـده شوند، و آنچه در اینجا زمینه بوده نوعاً همان هائی نمی بوده اند که در مصـر زمینه بوده و همین سان تا ایران و توران و بابـل و آشور و کلـده و حجـاز و چین و. . . . و تمامی نواحی و مناطق دیگری که هر کـدام برایشان خـدا، یا خـدایان سلسـله مراتبی تراشیده می شد، چونان خدای خدایان که در رأس قرار داشت و کابینه یا هیئت خدایان، که پس از خدای خدایان قرار داشتند، و خدایان مناطق و استان ها که در سلسله بعد قرار داشتند و خدایان شهرستان ها و روستاها که نماینده اینها بودند و باز خدایان خاندان ها و افراد که از اینها فروتر و. . . . ! !

فاجعه بزرگ و اسف بار تاریخ و عامل تجزیه قدرت و اسـتعداد جهش انسان همین عقیده به خدایان متعدد و یا میدان دادن به خدایگان های مختلف بوده است.

ص:۲۴

عقیـده به خدایان متعدد و یا موضع گیری عملی که در نتیجه با آن عقیده سـخیف و بی پایه و بی دلیل یکسان است از چندین جهت تحلیل برنده قوا و استعدادهای انسانی و کُند کننده موتور تاریخ است:

الف- از این جهت که فرد یا جمع یا انسانیت معتقـد و یا تن داده و تسـلیم به خدایان متعدد، هستی را آفریده یک قدرت، تابع یـک اراده، دارای یـک جهت، یک مقصـد، و یک غایت نمی بینـد، و خود را مقهور یک قـدرت، تابع یک اراده، رهرو یک راه، گیرای یـک جهت، پویای یک مقصـد، و جویای یک غایت نمیدانـد و تجمع امکانات و تمرکز قوا و تشـکل نیروها را در یک جبهه و برای یک هدف نمی تواند.

ب- از این جهت که هستی در نظر وی دارای سـنن و قوانین هماهنگ و یک جهت نیست تا بی تجزیه قوا تصادم و اصطکاک بـا یکایـک آنهـا را بتوانـد جلو گیرد و با یک جهت ساختن تمامی نیروها با آنها هماهنگ و هم دوش و هم جهت گردد، و با همکاری متقابل با آنها تکامل خویش و آبادی جهان و حرکت تاریخ را شتاب بخشد.

ج- از این جهت که خدایات متعدد و اراده های مختلف و خواسـته های متعارض و متضادی را بر وجود خود و جامعه و جهان خود حاکم و متصرف می پندارد که ناگزیر باید به چرخ همه آنها چرخید، و به ساز همه آنها رقصید، که طبعاً اعمالی متناقض و رفتاری متضاد و کارهائی معارض و مزاحم با یکـدیگر را ضـرور می سازنـد، که اثر هم دیگر را خنثی می سازنـد و راندمان یکدیگر را هیچ

د- از این جهت که عقاید متضاد به خدایان گوناگون، در روان و باطن خود او نیز آشوب و طوفان بپا می کند و اصـطکاک و تصادم به وجود می آورد و دچار تشنج و بحران فکری اش می سازد، و احساسات درونی وی را به کشمکش با

خود می کشاند و انگیزه ها و خواسته ها و نیازهای شخصی وی را به دوگانگی و تضاد و تزاحم دچار می سازد، و قدرت عمل و اراده ی حرکت و تصمیم انتخاب را در درون وی فلج می سازد.

ه- از این جهت که این عقیده موجودات و آفریده ها و حتی انسان ها (ی منسوب به خدایان دیگر) را بیگانه و جدا از وی در احساس او وانمود می سازد و حس انسان دوستی و فداکاری و روح جمعی و مردم گرائی و شوق تعاون و همکاری و اراده همنوائی و وحدت و تشکل با آنان را در درون وی پژمرده و خاموش و کور می سازد، و او را در برابر اقدامات لازم مردد و بی تصمیم و نگران وامی گذارد و چونان لشی پژمرده و بی حال و یا عضوی بریده از اندام از جریلان تکامل و حیز استفاده خارج می کند.

امیرمؤمنان می فرماید:

«وَ شَدَّ بِالْإِخْلَاصِ وَ التَّوْحِیدِ حُقُوقَ الْمُسْلِمِینَ فِی مَعَاقِدِهَا. . . .» (۱)

آری اگر توحید اعتقادی و عینی در میان نباشد هیچ حقی به صورت لازم ادا نمی شود و هیچ انسانی در هیچ جهتی دل برای انسان دیگر نمی سوزاند.

و- از این جهت که آدمیان را بر حسب انتساب به خدایان گوناگون و برتر و فروتر، در موضع ها و طبقات مختلف و برتر و فروتر به او می نمایاند، و او را به طبیعی بودن وجود و تداوم طبقات بالا- و پائین و محروم و برخوردار و. . . . . متقاعد می سازد، و خواجگی خواجگان را موهبتی طبیعی و خدائی، و بردگی بردگان را چنان که ارسطوی فلیسوف نیز می فرمود! ! ضرورتی فطری و مشیتی آسمانی برایش وانمود می کند و در نتیجه او را از توفیدن علیه چنین نظمی و برخاستن

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه

برای نظمی دیگر از باطن و درون افسار می زند و به وضع موجود و مستقر، تن داده و تسلیم می کند.

ز- از این جهت که دست مدعیان خدائی و شیاطین انسی را که هر کدام به سوئی خواهند کشانید در وجود خویش و در سرنوشت جامعه و جهان بازمی گذارد، چندان که پیکره ی بشریت واحد و آفریده ی خدای واحد را به نام های مسخره و خرافه های تراشیدنی ملیت و قومیت و نژاد و وطن و خاك و مرز و بوم و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی و عدم دخالت در امور دیگران و. . . . . قطعه قطعه کنند و چونان گرگانی که به گله ای زده باشند بدرند و ببرند و بخورند و توان و قدرتش را متلاشی سازند، و قوا و استعدادهایش را به تحلیل برند و از او که می خواسته سر به آسمان ساید، مجسمه ی تسلیمی در برابر هر خسی به قالب ریزند! !

و اینک چند مثل در رابطه با توحید و شرک بر اساس این آیه شریفه:

ضَرَبَ اَللّٰهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكٰاءُ مُتَشٰاكِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيٰانِ مَثَلاً اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ: (۱)

خدا برای فهماندن توحید و شرک مثلی زده است: مردی را که اربابان مختلف و ناسازگار و بداخلاق در مالکیت او شریک اند، و مردی که فقط بنده یک مالک است، آیا این دو برده از جهت فرمان گرفتند و فرمان بردن با هم مساوی هستند. [موحدان که بنده خدای یگانه اند دارای زندگی پاک، منظم، عادلانه و آخرتی آبادند و مشرکان که فرمان برای اربابان متعدد و گوناگون اند دارای زندگی پریشان پر اضطراب، بی تکیه گاه و آخرتی خراب اند] همه ستایش ها ویژه خداست، آری اکثر ایشان به آثار و منافع خدا معرفت ندارند.

ص:۲۷

۱- ۱) - زمر ۲۹.

به کارگاهی که کارمندان و کارگرانی بسیار دارد می نگریم، اگر تمامی اینان از یک فرمان و یک نظام تبعیت کنند، جریان کار رو به راه بوده، تمامی نیروها از تمام شعب و قسمت ها و از همه موتورها و پروانه ها و پیچ و مهره ها و چرخانندگان آنها در یک جهت و برای یک هدف و یک غایت به جریان خواهند بود و بی تصادم و اصطکاک بازده و راندمان خود را به بار خواهند آورد، ولی چنانچه هر کدام از فرمانی تبعیت کنند و به ساز کسی برقصند، و به چرخ کسی بچرخند بدیهی است که جز متلاشی گشتن کارخانه و ویرانی کارگاه بازده دیگری نخواهد داشت.

سیل آنگاه به خروش می آید که جویبارها هر کدام به سوئی واحد کشیده نشوند.

بنا آنگاه پیش می رود که اگر کسی آجری می گذارد دیگری پایه ای را ویران نسازد.

ساعت آنگاه وقت را نشان می دهد که اگر پیچی بدین سوی بچرخد مهره ای بدان سوی بچرخد.

سپاه و لشگر آنگاه سیل آسا به یکسو به موج می آید و دشمن را از جا می کند که وحدت فرماندهی را فاقد نباشد و از هر سوئی فرمان نیاید.

کشتزار آنگاه بر می دهد که اگر یکی می کارد دیگری برنکند، و اگر یکی آبیاری می کند دیگری وارونه اش نسازد.

انسان ها نیز آنگاه می توانند چرخ عظیم تکامل خویش و آبادی جهان و سعادت آخرت و حرکت تاریخ را آن سان که بایسته و درخور آنان است به راه انداخته و به آن شتاب بخشند که از وحدت فرماندهی برخوردار بوده، زیر پرچم و فرمان یک قانون، یک نظام و یک حکومت واحد خدائی که مجریانش از هر

ظلم و هوسی بری بوده، جز به فرمان خدا و مصلحت انسان گامی برندارند قرار گیرند و با توحید قوا و وحدت جهت و غایت هدف چونان سیل در صفی واحد و متشکل به موج آیند و هر خار و خسی را از سر راه تکامل خود بردارند.

اگر جامعه انسانی به این سو که تحقق عینی توحید است شرکت سهامی خدایان، با فرماندهی های متضاد و هوس آلود خود آنان را کالای معاملات و سفره کامرانی خود قرار خواهند، خصال و ویژگی های انسانی آنان را قربانی هوس های خود خواهند ساخت، آنان را از درون خالی و پوک خواهند کرد، قوا و استعدادهای آنان را به تحلیل خواهند برد.

پیکره وحدت آنان را تجزیه خواهند نمود، اجزاء و شراشر آنان را کرکس وار زیر دندان خواهند گرفت ارزش ها و اصالت های انسانی آنان را مسخ خواهند کرد، فطرت و انسانیت آنان را مورد هجوم قرار داده دگرگون خواهند نمود و خاکستر آدمیت آنان را به باد خواهند داد، اکنون به بخشی از آیات از قرآن مجید در این زمینه که بیش از ۱۴۰ آیه است توجه دقیق نمائید:

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ اَلسَّماءِ فَتَخْطَفُهُ اَلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ اَلرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ: (۱)

آن که برای خدا شریک گیرد [به شرکت سهامی خدایان تن دهد و تسلیم شود] چنان است که از آسمان سقوط کرده باشد، پس کرکسان اجزاء از هم گسسته لاشه بیجان او را همی در ربایند یا باد ذرات وی را به وادی کران ناپیدا بپراکند.

قاتِلُوا اَلْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ مَعَ اَلْمُتَّقِينَ: (۲)

۱- ۱) - حج ۳۱.

۲- ۲) - توبه ۳۶.

بی استثناء با شریک گیران و تن دهندگان به معبودهای باطل بجنگید، چونان که با شما بدون استثناء می جنگند و بدانید که خدا هم جبهه پرهیزکاران و خدامداران است.

این آیه نه تنها بر ضد آن شرکت ها که بر ضد تحمل کنندگان آنها نیز فرمان قتال می دهد و برای تقویت اهل تقوا- که این قتال نشانه آنان است- و ردّ منفی بافان توجیه گر روشن گری می کند که: و بدانید خدا این پایگاه قدرت بی نهایت هم جبهه خدامداران است و جبهه ای که خدا در صف آن باشد شکست نمی خورد، و ذلت نمی پذیرد و طبعا منفی بافی نمی کند.

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ: (۱)

خدا نمی بخشد که برای او شریک تحمل کنند، و غیر آن را برای هر که بخواهد می بخشد.

أَنَّ اَللّٰهَ بَرِيءٌ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ: (۲)

خدا و رسول او از شریک گیران بیزار و بریده اند.

إِنَّمَا اَلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلاٰ يَقْرَبُوا اَلْمَسْجِدَ اَلْحَرٰامَ. . . (۳)

تحمل کنندگان شریک، که مشرک در طاعت، ربوبیت، و عبادت اند بی چند و چون نجس اند پس نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند.

وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ: (۴)

۱- ۱) - نساء ۴۸.

۲- ۲) - توبه ۳.

۳- ۳) - توبه ۲۸.

۴- ۴) - فصلت ۶.

چاهی که دارای عذاب ویژه است بر مشرکان باد.

لِيُعَذِّبَ اَللّهُ اَلْمُنافِقِينَ وَ اَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْمُشْرِكِينَ وَ اَلْمُشْرِكاتِ: (۱)

تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان شریک گیرنده را دچار عذاب کند.

إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اَللّهُ عَلَيْهِ اَلْجَنَّةَ وَ مَأْواهُ اَلنّارُ وَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ أَنْصارٍ: (۲)

آن که برای خدا شریک بگیرد، و تن به فرهنگ فرعونی و نمرودی دهد خدا بهشت را بر او حرام نموده، جایگاهش آتش است و ستم کاران را هیچ مددکاری نیست.

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْكِتابِ وَ اَلْمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولئِكَ هُمْ شَرُّ اَلْبَرِيَّةِ:

آن گروه از اهل کتاب که حق را پوشاندند و مانع هدایت مردمشان شدند و آن دسته از مردم که تن به شریکان ساختگی و معبودان باطل در برابر معبود حق دادند در آتش دوزخ جاودانه اند و بدترین مخلوقات و جنبندگان هم آنانند.

يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ إِنَّ اَلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ: (۳)

هان ای فرزندم برای خدا شریک قرار مده که قرار دادن شریک برای خدا بیدادی بس بزرگ است.

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِيداً: (۴)

۱- ۱) - احزاب ۷۳.

۲- ۲) - مائده ۷۲.

۳- ۳) - لقمان ۱۳.

۴- ۴) - نساء ۱۱۶.

آن که برای خدا شریک قرار دهد به شدت به گمراهی دوری دچار گشته است.

لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ: (۱)

اگر انسان ها در طاعت و عبادت و ربوبیت در برابر خدا تحمل شریک کنند آنچه از عمل انجام می دهند تباه و نابود می شود.

از حضرت حق عاجزانه و ملتمسانه بخواهیم که با عنایت و لطفش و با کرم وجودش ما را از شرک خفی که هواپرستی و ریا و از شرک جلی که طاغوت پرستی است حفظ نماید.

حق اخلاص

اخلاص در برابر حضرت حق یعنی این که همه مردم در تمامی امور زندگی از خرد و کلان و فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فکری و فرهنگی و مذهبی و اخلاقی و نظامی و صنعتی و سیاسی و اقتصادی و تربیتی و خانوادگی دربست و خالصاً به چرخ او بچرخند و از نظام و قانون او اطاعت و تبعیت کنند، و این اطاعت و تبعیت را در سرتاسر قلمرو زندگی خود شمول دهند و هیچ منطقه و زاویه ای از زندگی را از آن خارج و در قلمرو دخالت غیر او قرار ندهند، و برای او در اطاعت و تبعیت و حاکمیت وعبودیت و ربوبیت و الوهیت و دیگر حقوق ویژه و انحصاری او رقیب و شریک قرار ندهند و به بیانی کوتاه فقط فرمان و اراده او را حاکم و تعیین کننده راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی خویش قرار دهند و هر گونه تحکم و تصرف در وجود و زندگی و جامعه و جهان خود را حق خالص او دانند، و همه زندگی و شئون خود را تسلیم در

۱- ۱) - انعام ۸۸.

برابر حکم و اراده او دارند، و هر دست دست انداز نده ای! به این نواحی را چه از ناحیه هوای نفس باشد، و چه از ناحیه طاغوت و شیطان، مشمول حکم دست سارق سازند.

اخلاص به خلاف آن که بعضی سطحی نگران خام اندیش و برخی عالم نمایان محدود به قلب و نیتش وانمود می کنند نه صرف نیت که سرتاسر میدان اندیشه و عمل را فرا می گیرد.

منظور از اخلاص عمل در نگاه قرآنی این است که عملت، کارت، هر کارت و هر عملت، تمامی اعمالت و تمامی کارهایت حتی غذا خوردنت، نفس کشیدنت و زنده بودنت خالص برای خدا یعنی برای راه خدا باشد:

راهی که پیام آور او با رستاخیز اجتماعی خود آن را به جهان و جهانیان نشان داد، و قرآن او همی نشان می دهد، و اگر در این راه نیست غذا مخور، نفس مکش، زنده نمان، بمیر. . . . . . آری بمیر که در چنین صورتی

بطن الارض خیر لکم من ظهرها.

منظور این است که آن گونه زیست کن که زیستنت خالص برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مزی آن گونه کار کن که کارت از تمامی جهات خالص برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مکن.

آنچه را بدار که دربست برای خدا و در راه خدا باشد والّا مدار. آن راه را برو که یکسر برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مرو.

آنچه را بگو، بشنو، بخوان، بنویس، بگیر، بده، بخواه، بساز که یک ریز برای خدا و در راه خدا باشد وگرنه مگو، مشنو. . . . .

اگر جوانی، اگر پیری، اگر زنی، اگر مردی، اگر عالی هستی، اگر دانی می باشی، اگر اهل سیاستی، اگر نظامی هستی، اگر روحانی، اگر کاسب، اگر

اداری، اگر فرهنگی، اگر اهل صنعت، اگر دانشجو، اگر استاد، اگر سخنور، اگر فقیه، اگر عالم و. . . . و اگر هر چه هستی کارت را آنجا، آنگاه و آن گونه انجام بده که خالص برای خدا باشد، و در راه خدا و نظام خدائی قرار گیرد وگرنه انجام مده، گِردش مگرد، تعقیبش مکن، یا تبدیلش کن به آنچه برای خدا و در راه خدا باشد یا تعطیلش کن یا بمیر:

تن به این که ولو گوشه ای از آن برای غیر خدا باشد مده که این شرک است، برای غیر خدا و به چرخ غیر خدا هیچ مچرخ، چه پول باشد، چه هوای نفس، چه زن چه فرزند، چه عشق و شهوت و لذت، چه مقام و قدرت و ثروت و چه بت و شیطان و طاغوت باشد.

اگر می نشینی، اگر برمی خیزی، اگر می نویسی، اگر می خوانی، اگر می زنی، اگر می خوری، اگر تولید می کنی، اگر مصرف می کنی، اگر فرزند می پرورانی، اگر فرزند به مرگ می دهی، اگر صله رحم می نمائی، اگر قطع رحم می کنی، اگر آباد می کنی، اگر خراب می کنی، اگر زنده می مانی، اگر می میری، اگر. . . . . و اگر هر چه انجام می دهی حساب کن، حساب گر باش ببین در راه خدا قرار می گیرد، به تحقق هدف های خدائی کمک می کند، طاغوت زدائی دارد انجام ده وگرنه ترک کن و یا به قول رسول خدا

بطن الارض خیر لکم من ظهرها و اینک اصل روایت:

«اذا کانت امرائکم خیارکم و اغنیائکم سمحائکم و امورکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها، و اذا کانت امرائکم اشرارکم و اغنیائکم بخلائکم و امورکم الی نسائکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها:» (۱)

ص:۳۴

۱- ۱) - نهج الفصاحه ص ۴۴ کلمه ۲۳۲.

هر گاه حاکمان شما نیکان شما باشند، و توانگرانتان بخشندگان شما، و زمامداری و کارهایتان به مشورت و شورای همه شما پس روی زمین برای شما بهتر از شکم زمین است، و چون امرای شما اشرار و بدکاران شما باشند، و توانگران شما بخیلان شما و سررشته کارهایتان در دست زنان شما پس شکم زمین از پشت آن برایتان بهتر باشد.

یعنی باید همه چیز را در راه خدا قرار دهید تا یا شق اول: زندگی روی زمین تحقق یابد یا جان به خدا و تن به زمین بسپارید که در هر صورت به إِحْدَی اَلْحُسْنَیَیْنِ (۱)نایل آئید که غیر این شرک است.

از علی آموز اخلاص عمل یعنی این. . . . . . یعنی شکل و صورت زندگی فردی و اجتماعی علی معنای تبلور یافته عینی و عملی اخلاص عمل لله است، که یک لحظه از لحظات عمر پربار و توفنده خود را به غیر خدا و برای غیر خدا نداد و سر تا سر آن را در راه ایجاد نظامی خالصا خدایی و جامعه ای خالصا الهی به کار گرفت، که علاوه بر عمل فرد، نظام جامعه را نیز باید خالصا خدائی کرد و خالصاً بر پایه قانون او نهاد و خالصا در قابل مقررات او ریخت و خالصا شکل و قیافه مورد نظر او را به آن داد و این است معنای:

«و کمال توحیده الاخلاص له» (۲)

آیات قرآنی اخلاص در هر سه شاخه نیت، عمل و نظام اجتماعی را می خواهند و برای تخلف از هر سه فرجامی ناگوار اعلام می کنند.

آیات قرآنی مربوط به دین حق، اخلاص را تا بدان پایه ضرور دانسته و مهم می شمارند که داشتن آن را معنای توحید و عامل همه نیک فرجامی ها و تعالی و

۱- ۱) - توبه ۵۲

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه اول.

سعادت ها اعلام می کنند، و نداشتن آن را شرک و کفر و بازیچه هوس بودن و آلت دست شیطان و طاغوت گشتن و سبب تمامی تیره بختی ها و ذلت ها و کیفرها.

آیات:

أَلا لِلّهِ اَلدِّینُ اَلْخالِصُ: (۱)

بهوش باشید مقررات و نظام خالص، حق و ویژه خداست.

إِنَّ اَلْمُنافِقِینَ فِی اَلدَّرْکِ اَلْأَسْفَلِ مِنَ اَلنّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً، إِلاَّ اَلَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اِعْتَصَمُوا بِاللّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلّهِ فَأُولئِکَ مَعَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اَللّهُ اَلْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً: (۲)

همانا منافقین این دو چهره گان پلید در ژرفاترین قعر دوزخ اند و هیچ مددکاری برای آن نمی یابی مگر آنان که به جبهه حق بازگشتند و خود و دیگر افراد را اصلاح کردند، و خدا را حافظ و مدافع خود گرفتند، و مقررات و نظام زندگی و اجتماعی خود را از دخالت غیر خدا پاک ساختند، پس اینان با مؤمنان اند و قطعاً خدا به مؤمنان پاداش عظیمی خواهد داد.

إِنّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ اَلْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اَللّهَ مُخْلِصاً لَهُ اَلدِّینَ: (۳)

ما قرآن را به حق بر تو نازل کردیم، پس خدا را بندگی کن آنگونه که خالص گر نظام زندگی از دخالت غیر او باشی.

۱- ۱) - زمر ۳.

۲- ۲) - نساء ۱۴۶- ۱۴۵.

۳- ۳) - زمر ۲.

هُوَ اَلْحَيُّ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ: (۱)

اوست زنده، جز او معبودی نیست، او را بندگی کنید آنگونه که نظام زندگی و مقررات را از دخالت غیر او پاک نمائید.

قُلْ أَ تُحَاجُّونَنٰا فِي اَللّٰهِ وَ هُوَ رَبُّنٰا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ: (۲)

بگو آیا درباره ی خدا با ما احتجاج بدون منطق می کنید در حالی که او مالک و مربی ما و شماست، دست آورد ما برای ما و دست آورد شما برای شماست و ما خالص کننده همه امور برای او هستیم.

قٰالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلاّٰ عِبٰادَكَ مِنْهُمُ اَلْمُخْلَصِينَ: (۳)

شیطان «که نامی عام برای جباران و طاغوت های تاریخ است» اینگونه برنامه خود را اعلام کرد: به عزتت سوگند همه بندگانت را با تور نامرئی فرهنگ و نظام و برنامه های خود گمراه می کنم و به جاهلیت می کشانم مگر آن گروه از بندگانت که همه امور زندگی و حیاتشان را برای تو خالص نموده و دست غیر را از چرخاندن خویش قطع کرده اند.

این گونه آیات هیچ تردیدی می گذارند؟ ؟ که آنان که در کار خالص نمودن حقوق خدا از دخالت غیر او نیستند ملعبه دست شیاطین و جباران و هوای نفس اند.

۱- ۱) - غافر ۶۵.

۲- ۲) - بقره ۱۳۹.

۳- ۳) - ص ۸۳.

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا اَلْعَذَابِ اَلْأَلِيمِ، وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، إِلاَّ عِبَادَ اَللَّهِ اَلْمُخْلَصِينَ، أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ، فِي جَنَّاتِ اَلنَّعِيمِ، عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ، يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ، لاَ فِيهَا غَوْلٌ وَ لاَ هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ، وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ اَلطَّرْفِ عِينٌ، كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ. . . . .

إِنَّ هَذَا لَهُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ، لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ اَلْعَامِلُونَ، أَ ذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ اَلزَّقُّومِ، إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ، إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ اَلْجَحِيمِ، طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُسُ اَلشَّيَاطِينِ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُنَ مِنْهَا اَلْبُطُونَ، ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى اَلْجَحِيمِ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ. . . . (۱)

به یقین شما عذاب دردناک دوزخ را خواهید چشید و کیفرتان جز اعمال ناروای خودتان نخواهد بود مگر آنان که زندگی خود را در همه امور از دخالت غیر او پالایش کردند که آنان دارای رزق مشخصی در بهشت اند، میوه هائی نشاط انگیز در حالی که مورد اجلال و اکرامند، در بهشت هائی پرنعمت و روح افزا بر تخت هائی روی در روی یکدیگر، که جامی از نوشیدنی های گوارا و درخشنده و لذت بخش گرداگردشان می گردانند، که در آن نه مایه فساد عقل و دل زدگی است و نه از آن مست و بیهوش می شوند و

۱- ۱) - صافات ۷۴- ۳۷.

زیبا چشمان فروهشته چشم بزم آرای آنان اند که گوئی تخم مرغ هائی به پنبه پیچیده می باشند. . . . .

محققاً این کامیابی بزرگی است که بایـد برای چنین مرتبه و مقام و پاداشـی عمل کنندگان بکوشـند، آیا این بهشت جاودان پر نعمت برای پـذیرائی بهتر است یا درخت زهربار زقوم که ما آن را مایه شـکنجه و عـذاب سـتم کاران قرار داده ایم این درختی است که در قعر دوزخ می روید، شـکوفه هایش مانند سرهای شیاطین بسیار بدنما و زشت است نهایتاً این منکران لجوج از آن می خورند و شکم ها را از آن پر می کنند.

آنگـاه بـه ناچـار روی آن طعـام، مخلـوطی از آب بسـیار داغ و متفعن به عنـوان نوشـیدنی برای آنـان خواهـد بـود، و سـرانجام بازگشت گاهشان دوزخ است، آنان گمراهی پدرانشان را دریافته اند و با این همه میمون وار به شتاب از پی آنان می رفتند**! !**

نیـک فرجـامی و تیره بخـتی دو گروه موحـد و مشـرک را گویـاتر از ایـن هرگز نتـوان به تصـویر کشـید، کـدام بیـان است که سرنوشت متضـاد دو گروه معارض را بتوانـد به قالب تعبیر واقعی ریزد و چه تابلوئی نمایان تر از این می توانـد به معانی تجسـم بخشد و حتی جان دمد؟

آیا تصور این دو گونه سـرنوشت نباید انسان اندیشـمند دوراندیش را از غرق شدن در انگیزه های پست مادی و زمینی و اسـیر شـدن در کمنـد جلوه های فریبنده زندگی رهائی بخشد، و به راه مسـتقیم و اسـتوار توحید و طاغوت زدائی رهنمون شود تا قله تعالی انسانی را فتح نماید و به سعادت دنیا و آخرت برسد و نمونه اعلائی برای دیگران شود؟ !

در رابطه با اخلاص به این معنا و مفهومی که در سـطور گذشـته آمـد روایات بسـیار مهمی نقل شده که به برخی از آنها اشاره می کنم:

رسول خدا از جبرئیل و جبرئیل از حضرت حق نقل می کند:

«الاخلاص سر من اسراری، استودعته قلب من احببت من عبادی:» (۱)

اخلاص سری از اسرار من است که آن را در دل بندگانی که دوستشان دارم می سپارم.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«کلما اخلصت عملاً بلغت من الآخره امداً:» (۲)

هر عملی را که برای خدا خالص انجام دهی، و احدی را در آن دخالت ندهی در آخرت به نتیجه و هدف مثبتی دست یابی.

و نیز از آن حضرت نقل شده:

«الاخلاص عباده المقربین:» (۳)

اخلاص عبادت و بندگی بندگان مقرب خداست.

از امام صادق (ع) روایت شده:

«لابد للعبد من خالص النیه فی کل حرکه و سکون، اذ لو لم یکن بهذا المعنی یکون غافلاً و الغافلون قد وصفهم الله بقوله: ان هم کالانعام بل هم اضل سبیلاً» (۴)

بر بنده است که در تمام حرکات و سکناتش نیت خالص داشته باشد، زیرا اگر چنین نباشد غافل است و خداوند غافلان را چنین وصف کرده است:

آنان همچون چهارپایان و بلکه گمراه ترند.

۱- ۱) - منیه المرید ۱۳۳.

۲- ۲) - غررالحکم ۷۱۹۶.

۳- ۳) - غررالحکم ۶۶۷.

۴- ۴) - مصباح الشریعه ۳۹.

از امام موحدان امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

«طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه، و حبه و بغضه، و اخذه و ترکه، و کلامه و صمته، و فعله و قوله:»

خوشا آن که عمل و علمش، دوستی و دشمنی اش، انجام دادن و رها کردنش، سخن و سکوتش، کردار و گفتارش فقط برای خدا باشد.

در هر صورت از آیات و روایاتی که در این زمینه آمده به صراحت به دست می آید که اخلاص منحصر در نیت تنها نیست، بلکه باید همه امور زندگی انسان در چرخه اخلاص قرار گیرد و دست هر دخالت گری جز حضرت حق از تصرف در امور زندگی آدمی و شکل دادن به آن قطع گردد، و همه حرکات برونی و درونی انسان مو به مو با فرهنگ حضرت رب العزه هماهنگ باشد، و روزنه تصرف در هر برنامه ای در حیات انسان به روی هر بت جاندار و طاغوت و شیطان و جبار و زورگوئی بسته شود: اَللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ.

حیات

حی صفت مشبّهه است که از نظر معنا دلالت بر ثبوت، دوام، همیشگی و سرمدیت و ابدیت می کند. حیّ نسبت به حضرت حق واقعیتی حقیقی است و امری کامل و واجب، و مبرای از هر نقص و عیب و جدای از شائبه عوارض و به عبارت دیگر هستی و وجود مطلق است که اول و آخری برای او نیست، حیات او ازلی و ابدی است، و حیات دیگر موجودات عارضی و در معرض فنا و امری تبعی و افاضه وجود مقدس پروردگار به آنهاست.

حصر حیّ در آیه شریفه حصر حقیقی است نه حصر اضافی، و حیاتی است که مرگ و فنا و زوال ابداً در آن راه ندارد، و واقعیتی است که حیات همه

موجودات بر آن تکیه دارد، و تحقق آن بدون اتصال به او و اشاره حضرتش، و قرار گرفتنش در گردونه امر کُن محال است.

وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَلْحَیِّ اَلَّذِی لاٰ یَمُوتُ: (۱)

و بر زنده ای که مرگ به او راه ندارد تکیه کن و اعتماد و توکل داشته باش.

مفهوم حیات در ابتدای امر، و در حال تصور و نگاه اولیه معلوم و بدیهی است و آن حقیقتی است که ادراکات و احساسات بر آن مبتنی است، و ملازم با علم و قدرت است و با منتفی شدن و از دست رفتنش چراغ همه احساسات و ادراکات و آثارش خاموش می شود و چنین حیاتی دارای مراتبی از نظر شدت و ضعف است.

حیات انسان، حیات حیوان، حیات نبات، حیات فرشتگان و مجردات.

این حیات حیاتی است که اولاً ـ قائم به خودش و استقلالی نیست، و ثانیاً در معرض فنا و مرگ و از دست رفتن است، ولی حیات حق که اصیل، ذاتی و قائم به خود است، و عین هستی و وجود است اولاً ـ ازلی و ابدی و دائمی و سرمدی است، ثانیاً مبدء و منشأ و سرچشمه حیات همه موجودات جهان هستی و عرصه پهناور عالم آفرینش است، و حقیقت آن چه نسبت به حق و چه نسبت به دیگر موجودات برای احدی قابل درک نیست، آنچه از حیات قابل درک است آثار آن از قبیل احساسات، حرکات، آگاهی، علم، قدرت، رحمت، محبت و دیگر امور است، بنابراین راهی به بحث از حقیقت آن وجود ندارد، تنها راهی که برای بحث در آن باز است راه به سوی آثار و عوارض آن است.

قرآن مجید بدون بیان حقیقت حیات، از حیات به عنوان اینکه افاضه حق به موجودات است، و در معرض مرگ و فناست، و حیات دنیائی حیاتی اندک،

۱- ۱) - فرقان ۵۸.

دارای کاستی، و در معرض فناء و مرگ، و حیات آخرتی که آن هم افاضه پروردگار است حیاتی کامل و بـدون مرگ و فنا و حیات حقیقی است در آیاتی یاد کرده است.

وَ مٰا یَسْتَوِی اَلْأَحْیٰاءُ وَ لاَ اَلْأَمْوٰاتُ: (۱)

زندگان با مردگان یکسان و مساوی نیستند.

اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا: (۲)

بدانید که خدا زمین را بعد از مردنش زنده می کند.

وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنَّکَ تَرَی اَلْأَرْضَ خٰاشِعَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْهَا اَلْمٰاءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ اَلَّذِی أَحْیٰاهٰا لَمُحْیِ اَلْمَوْتیٰ إِنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ: (۳)

و از نشـانه های قـدرت و ربوبیت اوست که تو زمین را خشک و بی گیاه می بینی، پس هنگامی که باران بر آن نازل می کنیم به شـدت به جنبش در آیـد و بر آیـد بی تردید کسـی که زمین مرده را زنده کرد مردگان را زنده می کند زیرا او بر هر کاری تواناست.

رَبَّنٰا أَمَتَّنَا اِثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اِثْنَتَیْنِ: (۴)

خداوندا ما را دو بار میراندی و دو بار زنده نمودی.

منظور از دو حیات در آیه شریفه حیات برزخی و حیات آخرتی است.

۱- ۱) - فاطر ۲۲.

۲- ۲) - حدید ۱۷.

۳- ۳) - فصلت ۳۹.

۴- ۴) -غافر ۱۱.

زندگی و حیات دنیائی چنان که خود ما حس می کنیم و با آن سر و کار داریم نه این که دارای کمال و جامعیت نیست بلکه در معرض انواع حوادث و بلایا و نهایتاً مرگ و فناست، ولی حیات آخرت حیاتی دارای کمال و جامعیت است و مرگ و فنا در آن راه ندارد و نقصی در عیش دارندگان آن به وجود نمی آید.

وَ مٰا هٰذِهِ اَلْحَیٰاةُ اَلدُّنْیٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ اَلدّٰارَ اَلْآخِرَةَ لَهِیَ اَلْحَیَوٰانُ لَوْ کٰانُوا یَعْلَمُونَ: (۱)

و این حیات دنیا جز سرگرمی و بازی نیست، [حیاتی کامل و بدون نقص و همیشگی نیست] و بی تردید سرای آخرت همان حیات حقیقی و ابدی است، اگر اینان به این حقیقت آگاهی داشتند، حیات دنیا را به قیمت از دست دادن حیات آخرت انتخاب نمی کردند.

لاٰ یَذُوقُونَ فِیهَا اَلْمَوْتَ إِلاَّ اَلْمَوْتَةَ اَلْأُولیٰ وَ وَقٰاهُمْ عَذٰابَ اَلْجَحِیمِ: (۲)

در آخرت مرگ را نمی چشند، مرگ آنان همان مرگی بود که در دنیا چشیدند، و خدا آنان را از عذاب دوزخ مصون می دارد.

در هر صورت حیات حقیقی چنان که از آیات و روایات و لغات و از قواعد محکم فلسفه و حکمت و دلایل و براهین استفاده می شود حیاتی است که چنگال مرگ در آن فرو نمی رود، و فنا به آن راهی ندارد، و زوال بر او محال است و این نیست مگر این که حیات عین ذات صاحب آن باشد و از دیگری به او افاضه نشده باشد و چنین حیات حقیقی حیات خداست، بنابراین حیات حضرت او حیات حقیقی و کامل و مبرای از نقص و عیب و عین ذات و بدون اول و آخر و

۱- ۱) - عنکبوت ۶۴.

۲- ۲) - دخان ۵۶.

ازلی و ابدی است و دیگر صفات حضرتش نیز مانند صفت حیّ عین ذات اوست، و اینگونه حیات منحصر به ذات حضرت ربّ است و بس.

حیاتش مبدء حیات هر حیات دار است و همه حیات داران در بقاء حیاتشان از او مدد می گیرند، و برای تحقق آثار حیاتشان به یاری او نیازمندند.

افاضه حیات به هر موجودی ویژه حضرت حق است و احدی تا ابد قدرت حیات بخشی نخواهد داشت.

«آنچه از منابع اسلامی استفاده می شود این است که ساختن موجود زنده حتی حشرات کوچک از قبیل پشه و مگس غیر ممکن است.

باید توجه داشت که موجودات زنده علاوه بر مولکول حیات، دارای سرمایه های غریزی و طبیعی بهت آوری هستند که همه با محاسبه و اندازه گیری صحیح از طرف خداوند به آنها اعطا شده و در پرتو آن سرمایه ها می توانند زندگی کنند و به حیات خود ادامه دهند.

مثلاً پشه علاوه بر اصل حیات، حب ذات دارد و به زندگی خود علاقه مند است و تا جائی که قادر است در حفظ حیات خود می کوشد، هوش دارد و در محیط خطر نمی رود و اگر فرضاً به خطر افتاد مجاهده می کند تا خود را از آن محیط نجات دهد، اراده و تصمیم دارد بر وفق تشخیص خود پرواز می کند و راهی را در پیش می گیرد و گاهی به اراده خود مسیر خویش را عوض می کند و اگر بخواهد طیران را قطع می نماید و می نشیند، دوستی و دشمنی دارد، شهوت و غضب دارد، نر و ماده دارد، تخم ریزی می کند و محیط مساعد تخم ریزی را برای پرورش فرزندانش به خوبی تشخیص می دهد، هاضمه دارد، جاذبه و دافعه دارد، غذای خود را می شناسد، برای به دست آوردن غذا پرواز اکتشافی می کند، و هر

جا غـذای خود را پیـدا کرد فرود می آیـد، از تمام اعضائی که خداونـد به وی اعطا نموده درست و در جای خود اسـتفاده می کند.

خلاصه پشه علاوه بر حیات، ودایع حکیمانه ای در نهادش سپرده شـده است که بعضـی از آنها برای بشـر امروز شـناخته شده و برخی ناشناخته است، چنین موجود عجیبی را با تمام جهات کمال و جامعیت بشر نیافریده و هرگز نمی آفریند.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«لَو اجْتَمَعَ جَمِیعُ حَیَوانِهـا مِنْ طَیْرِها وَ بَهائِمِها، . . وَ مُتَبَلِّدَهِ اءُمَمِها وَ اءَکْیاسِـها عَلَی إحْـداثِ بَعُوضَهٍ ما قَدَرَتْ عَلی إحْـداثِها، وَ لا عَرَفَتْ کَیْفَ السَّبِیـلُ إلَی إیجادِهـا، وَ لَتَحَیَّرَتْ عُقُولُهـا فِی عِلْمِ ذلِکَ وَ تاهَتْ، وَ عَجَزَتْ قُواها وَ تَناهَتْ وَ رَجَعَتْ خاسِـئَهً حَسِـیرَهً عارِفَهً بِاءَنَّها مَقْهُورَهٌ، مُقِرَّهً بِالْعَجْزِ عَنْ إنْشائِها:» (۱)

اگر همه موجودات زنـده ی جهان از پرندگان و چارپایان و دیگر حیوانان و همه امت های کودن و هوشـمند، دست به دسـت هم بدهنـد که پشه ای به وجود آورنـد، هرگز قادر نخواهند بود، نه تنها قدرت آفریدن آن را ندارند، بلکه راه به وجود آوردن آن را نیز نمی شناسـند، اگر انسان ها روزی نقشه چنین کاری را در سـر بپروارنند که پشه ای زنده بسازند عقولشان حیرت زده و مضطرب می شود، نیروهائی که در وجودشان ذخیره است رفته رفته ناتوان شده و سرانجام پایان پذیرد و از راهی که رفته اند مطرود و غم زده باز می گردنـد، در حالی که از شـکست خود آگاهی دارند و به ناتوانی خویش از آفریدن پشه ناچیز اعتراف می کنند.

ص:۴۶

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۲۲۸.

بحث حیات در گذشته از مباحث مهم علمی بوده و در جهان کنونی، با پیشرفت صنعت و تهیه وسایل دقیق آزمایشگاهی ارزش و اهمیت زیادتری کسب کرده و توجه دانشمندان محقق بیش از پیش به شناخت حیات معطوف شده است.

ولی آنچه هم اکنون می توان گفت این است: که مسأله حیات در جهان نبات و حیوان و انسان یکی از حقایق ناشناخته عالم طبیعت است، هیچ دانشمندی در گذشته و حال به حقیقت زندگی و عمق حیات پی نبرده و نتوانسته است از این راز نهفته پرده بردارد.

آن چه را که از نظر طبیعی به نام تغذیه و هضم و جذب درباره حیات گفته اند و هم چنین آن را که از نظر معنوی به عنوان صلاحیت علم و قدرت ذکر کرده اند همه و همه بیان آثار و نشانه های حیات در جهان طبیعت است و هیچ یک از آنها روشن گر حقیقت زندگی نیست، مثل این که در معرفی الکتریسته بگویند: نیروئی است که لامپ را روشن می کند و بلندگو را به صدا درمی آورد، اطو را گرم می کند، ماشین های کارخانه را به راه می اندازد، هیچ یک از این ها حقیقت الکتریسته را روشن نمی کند بلکه تنها بیان آثار و نتایج این نیروی ناشناخته است.

وقتی بشر از درک حقیقت حیات یک بوته خار یا یک حشره ناچیز عاجز باشد، وقتی انسان نتواند حقیقت زندگی و حیات خود و سایر موجودات زنده کره زمین را که پیوسته با آنها در تماس است درک نماید، بدیهی است که می تواند به حیات خداوند بزرگ پی ببرد و از حقیقت آن آگاه شود.

به راستی احدی نمی داند این چه حقیقتی است که عناصر طبیعی و املاح معدنی مرده این عالم را با موازنه و محاسبه مخصوص از مخازن طبیعت می گیرد

و طبق قانون حیات به موجودات زنـده تبـدیلشان می نماید، به آنها نیروی تحرک حیاتی می بخشد و به فعالیت های گوناگون زندگی وادارشان می سازد؟ !

مرگ نیز مانند حیات یک حقیقت حیرت زا و بهت آوری است. هیچ یک از موجودات زنده این عالم از نبات و حیوان حیات ابـدی ندارنـد، همه آنهـا بـا تفـاوت هـائی که در نظـام آفرینش مقرر شـده دارای یـک عمر طبیعی معینی هسـتند، وقتی دوران حیاتشان سپری می شود مرگ طبیعی فرا می رسد، موجود زنده می میرد، عناصـر طبیعی و مواد تشکیل دهنده اندام های وی با برنامه مخصوصی که در کتاب خلقت مقرر شده تجزیه می شوند و دوباره به صورت مواد مرده به مخازن طبیعت برمی گردند. قرآن مجیـد این تحـول پی گیر و دگرگونی متنـاوب را که ناشـی از قـانون حیـات و مرگ است یکی از نشـانه هـای قـدرت و ربوبیت حکیمانه الهی معرفی کرده و آن را کار خداوند توانا می داند.

یُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ اَلْمَیِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ کَذٰلِکَ تُخْرَجُونَ: (۱)

خـداست کـه زنـده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنـده بیرون می کشـد و زمیـن را پس از مردنش زنـده می کنـد و اینگونه از گورها پس از مرگ بیرون آورده می شوید.

امیرمؤمنان (ع) می فرماید:

«و اعلم ان مالک الموت هو مالک الحیاه و ان الخالق هو الممیت:» (۲)

ص:۴۸

۱- ۱) - روم ۱۹.

۲- ۲) - نهج البلاغه نامه ۳۱.

آگـاه بـاش که مالـک و فرمـان روای مرگ در جهـان خلقت همان کسـی است که مالک زنـدگی و حیات است و خالقی که آفریننـده موجود زنـده است میراننـده اوست هیـچ یـک از الهیون و مادیون از رمز پیـدایش حیات و چگونگی به وجود آمـدن سلولهای گیاهی و حیوانی آگاهی ندارند، با این تفاوت که الهیون به اصل آفرینش معتقدند و می گویند:

این خداونـد حکیم و دانـا و پروردگـار حیّ توانـاست که بـا اراده الهی و حکیمانه خود جهان را پایه گـذاری کرده و حیات را آفریده و هر موجود زنده ای را به قوا و نیروهائی که لازمه ادامه حیات اوست مجهز فرموده است.

مـادیون که می خواهنـد پدیـده حیات را ناشـی از تصادف و عمل کورکورانه طبیعت معرفی نماینـد در بن بست علمی عجیبی قرار گرفته انـد، و برای توجیه و تبیین عقلی این پدیـده ناشـناخته فرضـیه های گوناگونی عرضه کرده انـد ولی هیچ یک از آن فرضیه ها، روشنگر این معمای پیچیده نشده و نتوانسته است از این راز ناشناخته پرده بردارد.

مفضـل به حضـرت صـادق (ع) گفت: مولاـی من کسـانی گمان می کننـد که این نظم و حساب در این پهن دشت هستی کار طبیعت است!

فرمود: از آنان بپرسـی طبیعت چیست؟ آیا طبیعت از کارهای حساب شـده و منظمی که انجام می دهـد آگاهی دارد یا ندارد؟ آیا با اراده و اختیار خود عمل می کند یا نه؟

اگر مثبت جواب دادنـد و گفتند: طبیعت، عالم و آگاه و قادر است پس چه چیز در اثبات وجود خالق سد راه آنهاست؟ خالقی که طبیعت ساخته و مصنوع اوست، یعنی اینان به مبدء آگاه و عالم و قادر اعتراف دارند و الهی چیزی جز این نمی گوید.

ص:۴۹

اگر گمان می کننـد که طبیعت بـدون علم و اراده عمل کنـد، با آن که می بینیم کارهای طبیعت نادان آن قـدر حساب شـده و حکیمانه است می فهمیم که منشأ اصـلی این همه نظم و حکمت خداونـد خالق حکیم است و چیزی را که آنان طبیعت نامیـده انـد. سـنت و قانونی است که آفریده گار در آفریده خود مقرر کرده و مسـیری را می پیماید که خداوند آن را در آن مسـیر به حرکت آورده است. (۱)آیه الکرسـی در آغازش خداوند را یگانه معبود شایسته پرستش معرفی کرده، به این معنا که جز ذات اقدس او هیچ معبودی لایق بندگی و پرسـتش نیست، سپس صـفات کمال معبود واقعی را که یکی پس از دیگری خاطر نشان ساخته که اول آنها حیات است.

حیاتماننـد وجود مفهومش روشن ولی حقیقتش ناشـناخته ومجهول است، حیات مانند وجود دارای مراتب و درجات مختلف است:

غنی بالذات و فقیر بالذات، واجب بالذات و ممکن بالذات حیات ازلی و ابدی، حیات حادث و پایان پذیر.

کلمه حیّ در مورد حیـات باری تعالی که عین ذات و قائم به ذات اوست، و ذاتش اصـلی و حقیقت حیات است و هم چنین در مورد حیات ممکنات که عارض بر ذات و قائم به ذات باری تعالی است نیز اطلاق می شود.

حیات یک کمال حقیقی است و ذات اقدس الهی که معبود واقعی و جامع جمیع کمالات است باید قطعاً دارای حیات باشد، و اگر صـفت حیات برای خداوند ثابت و محقق نباشد، لازمه اش این است که بعضـی از ممکنات که دارای صفت حیات هستند از خداوند خالق و معبود حقیقی کامل تر و برتر باشند.

۱- ۱) - بحار ج۲، ص ۲۱.

پدیـده حیات در مکتب مادی به شـرحی که اشاره شد یک مشـکل بزرگ و غیر قابل توجیه است، زیرا وقتی از یک فرد مادی سئوال شود مـاده مرده و بی شـعور که فاقـد حیـات بود از کجـا و چگونه زنـدگی به دست آورد؟ در پاسـخ فقـط تئوری هـای متزلزل و ناثابتی را عرضه می کنـد، نمی توانـد به این پرسـش پاسـخ قطعی بدهـد، و قادر نیست پدیده حیات را با منطق علمی توجیه و تبیین نماید، ولی کسـی که پیرو مکتب الهی است و با تکیه به فطرت و عقل و برهان و دلیل به خداوند آفریننده ایمان دارد و می گویـد: پروردگـار هستی بخش خود زنـده و حیّ است، همـان طور که اصـل وجود را به آفریـده هـای خود افاضـه فرموده، حیات را نیز به موجودات زنـده اعطا نموده است اعلام می دارد: جهان زنـده از خداونـد حیّ به وجود آمده است ولی مـا نه از حقیقت حیـات آگـاهی داریم و نه می دانیم خداونـد حیـات را چگونه افـاضه فرموده است، در نتیجه یـک فرد الهی با منطق آفرینش و سئوال پدیده حیات پاسخ می دهد.» (۱)

قیوم

قیوم در لغت عرب در معانی گوناگونی استعمال شده است.

راغب اصفهانی در کتاب با ارزش مفردات در رابطه با قیوم می گوید:

«القیوم القائم الحافظ لکل شـیئ و المعطی له ما به قوامه و ذلک هو المعنی المذکور فی قوله تعالی الذی اعطی کل شـیئ خلقه ثم هدی:»

قیوم برپـا دارنـده و حافظ همه موجودات و کسـی است که به هر موجود و مخلوقی آن چه را مایه قوام وجودی و بقای اوسـت عنایت فرموده، و این همان

۱- ۱) - آیه الکرسی پیام آسمانی توحید ۹۱.

معنائی است که در قرآن مجید بیان شده است: خداوندی که به هر موجودی آنچه لازمه خلقت او بوده عطا کرده و سپس به راه زندگی اش راهنمائی نموده است.

دیگر معنائی که در کتاب های لغت برای قیوم ذکر شده است این معناست:

«الذی لا بدء له:»

وجود و مقدسی که آغاز و ابتدائی ندارد.

معنای دیگری که برای قیوم آمده است این است:

«القیوم هو القائم بنفسه مطلقا لا بغیره و هو مع ذلک یقوم به کل موجود:»

قیوم وجود مقدس خداست که خود با همه صفات کمالش قائم به خویش است و کمترین نیازی به غیر خود ندارد، و در عین حال همه موجودات عرصه هستی به ذات مبارک او قائم و برپاست.

قرآن مجید قیام به امور مخلوقات را فقط و فقط به حضرت حق نسبت می دهد:

أَ فَمَنْ هُوَ قٰائِمٌ عَلىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ: (۱)

آیا کسی که بر همه مخلوقات با آنچه به دست آورده اند قیام دارد و حاکم و مسلط و نگهبان است، مانند کسی است که فاقد این صفات است؟

شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ: (۲)

خداوند در حالی که در همه زمینه ها برپا دارنده عدالت است [با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش و با زبان همه موجوات] گواهی می دهد که هیچ معبودی

۱- ۱) - رعد ۳۳.

۲- ۲) - آل عمران ۱۸.

جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش نیز به این حقیقت شهادت می دهند که معبودی جز او نیست، معبودی که توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

المیزان می گوید: این آیه از آیه قبل اعم است و مفادش این است که خدا درباره همه موجودات قیام به عدالت دارد، و هیچ عطا کردن و منعی در وجود او جز از باب عدالت نیست، یعنی به هر مخلوقی آنچه استحقاق دارد عنایت می کند، و بیان فرموده این قیامی که از روی عدالت است.

مقتضای دو نام ارجمند او عزیز و حکیم است، به اقتضای عزت به هر چیز قیام دارد و به مقتضای حکمت خود به عدالت و داد رفتار می کند.

چون حضرت حق مبدء وجود و اوصاف و آثار هر چیز است، و مبدء دیگری نیست جز این که به او منتهی می شود از این جهت او به هر چیز و از هر جهت به تمام معنا قیام دارد قیامی که سستی و خللی به آن راه نخواهد یافت، و قیام به امور جز برای او نیست مگر این که خودش به وجهی اذن داده باشد، پس خداست که بدون هیچ گونه ضعف و سستی به امور قیام دارد و جز او هر چه هست قائم به اوست بنابراین در اینجا دو حصر است: یکی حصر قیام بر خدا یعنی جز خدا کسی بر اشیاء قیام ندارد و دیگری حصر او بر قیام یعنی همواره به امور خلق قیام دارد و ضعف و خللی در آن روی نمی دهد.

از این بیان ثابت است که اسم قیوم اصل همه اسماء اضافیه حق تعالی است و اسماء اضافیه عبارت است از اسمائی که به نحوی دلالت بر معانی خارج از ذات دارد مانند: خالق، رازق، مبدی، معید، محیی، ممیت، غفور، رحیم، ودود و غیره.

«همه موجودات زنده جهان به مقیاسی وسیع، از نظر قوای طبیعی و سرمایه های غریزی و اعضای بدن و دیگر لوازم زندگی با محیط زیستی خود منطبق هستند و برای تهیه غذا و مسکن و تربیت فرزند و نبرد با دشمن به وسایل و ابزارهای لازم مجهزند.

این حقیقت مورد قبول همه رهبران الهی و الهیون و دانشمندان علوم زیستی است با این تفاوت که رهبران الهی و جمع کثیری از زیست شناسان این انطباق را ناشی از صفت قیمومیت حق و دلیل بر آفرینش حکیمانه خداوند می دانند، ولی آنان که بر اساس مکتب مادی فکر می کنند کوشش دارند تا این انطباق حساب شده و منظم را مستند به علل طبیعی و بر اساس اتفاق و تصادف وانمود کنند، مطلبی که متکی به هیچ دلیل عقلی و مستند علمی نیست و به هیچ صورت قابل اثبات نبوده و نمی باشد.

فرعون هنگامی که موسی و هارون را در کاخش دید خطاب به موسی گفت:

فَمَنْ رَبُّکُمٰا یٰا مُوسیٰ. قٰالَ رَبُّنَا اَلَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ: (۱)

ای موسی پروردگار شما دو نفر کیست؟ پاسخ داد: پروردگار حکیمی است که در نظام آفرینش و خلقت حکیمانه و حساب شده خود به هر موجودی آنچه را که درخور او بوده و برای تداوم زندگی اش ضرورت داشته به وی عطا نموده به علاوه همان موجود را در مسیر زندگی و شناخت نیازمندی ها و بهره برداری از اعضایش هدایت فرموده است.

یک کرم کوچک آبزی برای آن که بتواند در محیط آب به حیات خود ادامه دهد، با لوازم زندگی آن محیط مجهز است.

اندامش به قدری انعطاف پذیر است که به آسانی در آب شنا می کند، طوری ساخته شده که در مجاورت دائمی آب دچار ناتوانی و فرسودگی نمی شود، غذای خود را می شناسد و می داند چگونه با سرعت خود را به آن برساند و شکارش نماید.

۱- ۱) - طه ۴۹- ۵۰.

یک پشه ضعیف خاک زی که از خون انسان یا حیوان تغذیه می کند، بال دارد و با پرواز جای غذای خود را پیدا می کند، خرطوم نازک میان تهی دارد، میداند که باید آن را در رگ حیوان یا انسان فرو برد و غذای خود را با مکیدن خون تأمین نماید.

خلاصه خدای قیوم، تمام حشرات و همه حیوانات را طوری آفریده که تمام اعضا و قوای بدنشان با شرایط محیطی که باید در آن زندگی کنند سازگار و منطبق است، به علاوه می دانند هر یک از اعضای خود را کجا و چگونه به کار اندازند تا بتوانند به حیات خویش ادامه دهند.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«فجعل کل شیء من خلقه متشاکلاً للامر الذی قدر ان یکون علیه:» (۱)

خداوند بزرگ هر یک از موجودات زنده را مشابه و مشاکل محیط، و برنامه ای که برای زندگی اش مقدر شده آفریده است.

امام (ع) در این فراز از توحید مفضل به اصل انطباق همه موجودات با محیط مخصوصشان اشاره فرموده است.

امام در این زمینه با تفصیل بیشتری می فرماید:

آیا این پرنده بلند را دیده ای؟ آیا می دانی پای بلند برای او چه فایده ای دارد؟ زندگی این حیوان بیشتر در آب های کم عمق است، او با پای بلندش مانند دیده بانی است که روی برج قرار گرفته، با دقت آب را زیر نظر دارد، به محض آن که کرم یا هر جنبنده ای را که برای تغذیه اش مناسب باشد مشاهده کرد آهسته به سویش پیش می رود تا آن را لطمه خود سازد، اگر پای این پرنده کوتاه بود

۱- ۱) - بحار ج ۲ ص ۳۲.

وقـتی دنبـال صـیدش می رفت شـکمش بـا آب برخورد می کرد، تلاـطم آب کرم هـا را به هیجـان می انـداخت و از ترس می گریختند و پرنده گرسـنه می ماند، خداوند این دو پای بلند را به حیوان داده است تا به غذای خود دست یابد و نقشه شـکارش نقش برآب نشود.

مفضل به دیگر تدبیر حکیمانه خداوند در آفرینش این پرنده نیز دقت کن، می بینی هر طایر پای بلندی گردنش نیز دراز است، این هم آهنگی که میـان بلنـدی پـا و گردن برقرار شـده از این جهت است که حیـوان بتوانـد طعمه خـود را به آسـانی از زمین بردارد، چه اگر با وجود پای بلند گردنی کوتاه داشت به برداشتن طعمه اش از روی زمین قادر نبود و چه بسا خداوند با اعطای گردن بلنـد به وی، منقـار دراز نیز داده است، تـا شـرایط زنـدگی بر وی آسـان تر و امکـان انطبـاقش بـا محیط سـهل تر باشـد. (۱)پیروان مکتب لامارک و داروین و طرفـداران فرضـیه تحول، انطباق موجودات زنـده را با محیط زندگی خود مستند به پاره ای از علل و عوامل طبیعی و ناشـی از کوشش و مجاهدات پی گیر موجود زنده در تأمین نیازهای حیاتی خود دانسته اند، و در این زمینه بی خبر از قیومیت حق سـخن پراکنی کرده مطـالبی به دور از منطق و دلیـل و برهـان و حکمت گفته انـد، مطالبی که پس از آنان دانشـمندان محقق به نقد علمی آن پرداخته و پنبه آن را چون زه کمان حلاج زده و بر آن خط بطلان کشـیده و از گردونه علم خارج کرده اند.

لامارک و پیروانش می گفتنـد: وقتی محیط زنـدگی یک پرنده عوض می شود، و منطقه حیاتی اش به باتلاق یا دریا تغییر پیدا می کند، برای ادامه حیات و به دست آوردن غذا، باید خود را به آب بزند، و طعمه خویش را در آب ها و لجن ها

۱- ۱) - بحار ج ۲ ص ۳۳.

جستجو کند، برای این کار باید شنا کردن بیاموزد، ناچار انگشت های پا را می گشاید، پوست منتهی الیه انگشتان به باز شدن عادت می کند و رفته رفته در نسل های بعد پرورش یافته و به صورت پرده شناگری، میان انگشتان درمی آید، هم چنین گردن خود را برای رسانیدن به کرم ها دراز می کند و کم کم به این کار عادت می نماید و رفته رفته گردن حیوان دراز می شود و به نسل های بعد منتقل می گردد.

حضرت صادق (ع) امام معصوم شیعه که از جانب خداوند علیم به انواع رشته های علمی مادی و معنوی آراسته بود، و تا کنون نظریات علمی آن حضرت زنده و محکم و پابرجا مانده و تا پایان عمر دنیا نیز پابرجا می ماند و هرگز با پیشرفت علوم و ابزارها به حاشیه رانده نمی شود و از گردونه حقیقت خارج نمی گردد، درباره انطباق موجود زنده با محیط خود به زرافه مثل زده است.

لامارک نیز که یکی از رهبران مشهور و بزرگ مکتب تحول است درباره بحث انطباق بر اساس فرضیه خود زرافه را شاهد آورده است.

در این قسمت کلام حضرت صادق (ع) از توحید مفضل، و سخنان لامارک از کتاب بنیاد انواع از مجموعه ی چه می دانم نقل می شود، آنگاه به شرح پاره ای از نقص ها و اشکالات علمی دانشمندان به فرضیه لامارک پرداخته می گردد.

حضرت صادق (ع) پس از آن که شرحی را درباره خلقت زرافه و ساختمانش با مفضل در میان می گذارد، و آن را از شگفتی های آفریده های خداوند به حساب می آورد می فرماید:

«فاما طول عنقها و المنفعه لها فی ذلک فان منشأها و مرعاها فی غیاطل ذوات اشجار شاهفه ذاهبه طولاً فی الهواء، فهی تحتاج الی

طول العنق ليتناول بفيها اطراف تلك الاشجار فتقوت من ثمارها.»

بلنـدی گردن زرافه و سودی که از آن نصـیبش می شود این است، که محیط پیـدایش و چراگاه این حیوان جنگل های انبوه و سرزمین هائی است که از درختان سـر به آسمان کشیده پوشیده است، زرافه به گردن دراز نیاز داشت تا بتواند به آسانی برگ درختان را بخورد و از میوه های جنگلی تغذیه نماید.

لامارک درباره ی تغییر شـکل حیوان و رشد اعضای مورد احتیاج در دگرگونی های محیط برای انطباق با شـرایط جدید چنین می گوید:

هنگامی که شـرایط تغییر می کنـد، برای حیوانات نیازمندی هائی پدید می آورد، که در صورت عدم ارضای آنها دچار مرگ و نیستی می گردند، از این جهت برای آن که نیازهای خود را برآورده سازند، حیوانات به عاداتی جدید خو می گیرند و برای این کار پاره ای از اعضا را بیشتر به کار می برند.

اعضائی که به کار می رونـد نمو می کننـد و اعضائی که بر اثر این عادات جدید بی اسـتفاده می مانند راه ضـعف و نابودی را پیش می گیرند.

در طی مـدتی طولانـی این تغییرات موروثی می شونـد و حتی هنگـامی که شـرایط مولّـد آنها از میان رفته باز به حال خود می مانند.

اجـداد زرافه چون در اراضـی صـحرائی که کم علف بوده زنـدگی می کرده انـد ناچار بوده اند که از برگ درختان هم تغذیه کننـد، بر اثر کوشـش های فراوانی که برای دست یافتن به شاخ و برگ درختان به کار می برده انـد رفته رفته گردن آنها دراز شده است و بخاطر همین درازی گرن، زرافه میتواند سرش را تا ارتفاع شش

ص:۵۸

متر بالا ببرد، با این قبیل اعمال، تأثیر شـرایط توانسـته است طرح ساختمان حیوان را تغییر دهد. (۱)ملاحظه می کنید که مکتب الهی و مکتب تحول هر دو می گویند: درازی گردن زرافه برای تغذیه از برگ درختان و به منظور انطباق آن حیوان با شـرایط محیط زندگی است، با این تفاوت که حضرت صادق (ع) می فرماید: چون زندگی این حیوان در محیط جنگل های انبوه بوده و طبق قضای الهی بایـد از برگ های درختان تغـذیه کند خداوند قیّوم از ابتدا او را با گردن دراز آفریده و به عضوی که برای تـداوم حیاتش لازم است مجهز نموده تا بتواند به آسانی دهان خود را به برگ های دور دست درختان برساند و شـکم خود را سیر نمایـد، ولی لامارک می گوید: محیط زندگی زرافه کم علف بوده و برای تغذیه کامل لازم بود حتما از برگ درختان نیز اسـتفاده نمایـد و برای آن که دهان خود را به برگ ها برسـند، ناچار بود گردن خود را تا جائی که میتوانست بالا ببرد و به این کار ادامه دهـد، بر اثر تکرار این عمل رفته رفته گردنش رشـد بیشتری کرد و در طی قرون متمادی درازی گردن در نسل های بعد این حیوان صفت موروثی شد و اخلافش این صفت را از آبای خود ارث بردند.

فرضیه لامارک بر دو اصل استوار است:

اصل اول: آن که موجودات زنـده به حیات خود علاقه فطری دارنـد و برای ادامه حیات حـداکثر مجاهده و کوشـش را مبذول می دارنـد، موقعی که بر اثر تحولات طبیعی و دگرگونی های غیر اختیاری، شـرایط محیطشان تغییر می کنـد با نیازمنـدی های تازه ای مواجه می گردند و برای ادامه زندگی، ناچار به فعالیت های

۱- ۱) - چه می دانم

جدیدی دست می زنند تا بتوانند خویشتن را با محیط تازه منطبق سازند، و خود را از خطر مرگ و نیستی برهانند.

لامارک می گوید: فعالیت های تازه و پی گیر حیوان روی اعضای بدن و اندامش اثر می گذارد تا جائی که ضرورت تغذیه از برگ درختان، گردن زرافه را دراز و مهره های استخوان گردنش را قطور می سازد.

اصل دوم: آن که این تغییرات سطحی، که از مجاهدات پی گیر و مداوم حیوان پدیدار می گردد، رفته رفته در گروه صفات موروثی وارد می شود و بر اساس قانون وراثت از نسل های سابق به نسل های بعد منتقل می گردد.

اما دانشمندان این زمان درباره ی این دو اصل سخنی دیگر دارند:

استاد دانشگاه ژنو می گوید: امروز فرضیه لامارک به نظر ما واقعاً کودکانه می نماید، بی گمان بر اثر استعمال یا عدم استعمال ممکن است عضوی نمو کند یا از نمو باز ماند، یا مفاصل نرم و چالاک شوند، یا آن که سخت و جامد گردند، یا پاره ای از اعمال انعکاسی کامل شوند یا به کلی از میان بروند، ولی چگونه می توان باور کرد که استخوان ها بر اثر تمرین دراز یا کوتاه، ضخیم یا نازک می گردند؟ باز چگونه می توان پذیرفت که بر اثر شنای زیاد در مدتی مدید دست های ما به بال شنا مبدل می شود و یا بر اثر جهیدن در هوا یا باز کردن بازوان، بازوها به صورت بال و پر بیرون می آیند؟ !

می گویند تغییر خیلی به کندی انجام می گیرد و برای دیدن نتیجه ی آن عمر چندین نسل لازم است.

ولی اگر اجداد پرندگان که بر اثر احتیاج ناچار بوده اند غذای خود را در هوا بیابند، پیش از آن که بال و پر داشته باشند و برابر عمر چندین نسل در هوا

جهیده باشند، چه نیازی آنها را به انجام مجدد این کوشش های بیهوده وامی داشت؟

زیرا نخستین امکان پرواز در آینده بسیار دوری به دست می آید.

پیروان این فرضیه از یاد می برند که اگر اجداد زرافه بر اثر کوشش هایی می توانستند به کوچک ترین شاخه ها برسند بچه های آنان که نمی توانستند خود را تا این حد بلند کنند، بایستی اجباراً نابود شده باشند، همه جای این فرضیه از ابهام و دلایل نامحتمل پوشیده شده است. (۱)به طوری که ملاحظه می کنید اصل اول سخن لامارک در نظر دانشمندان امروز کودکانه و پوشیده از دلایل نامحتمل است، استاد دانشگاه ژنو درباره ی اصل دوم فرضیه لامارک یعنی موروثی شدن صفات اکتسابی چنین می گوید:

باید به یاد بیاوریم که فکر لامارک «۱۸۲۹ - ۱۷۴۴» در تاریخی بر جهانیان عرضه گردید که دانشمندان از ساختمان یاخته موجودات زنده و نمودهای توالد و تناسل و وراثت بی خبر بودند.

در زمان لامارک ممکن بود که فرضیه او را درباره ی وراثت صفات اکتسابی بپذیرند، ولی امروز ما می دانیم که صفات موروثی به وسیله مولکول های شیمیائی یا ژن ها که در کرموزوم های هسته جا دارند منتقل می شوند.

در هر هسته چندین هزار مولکول شیمیائی وجود دارد، بعضی از آنها به رنگ پوست و بعضی دیگر به رنگ یا شکل چشم و عده ای به شکل یا نسج یا وضع بال ها مربوط می باشند.

برای آن که یک تغییر اکتسابی مثلاً ـ سیاهی پوست بر اثر تأثیر نور موروثی باشد باید این تغییر جسم به وسیله ای که هنوز معلوم نشده در غدد تناسلی، در

۱- ۱) - چه میدانم بنیاد انواع ۵۶.

هر ناحیه یا به عبارت بهتر در هر هسته نفوذ کند و به مولکول های شیمیائی که مربوط به رنگ جلد هستند برسد و با دقت، چنان جهت آنها را تغییر دهد که فرزندان از همان آغاز تولد پوستشان رنگ دار گردد، ولی این گونه نفوذ خاص غیر قابل فهم است، از روی هیچ رابطه ی عصبی یا ترشحی نمی توان فهمید که تغییر موضعی بدن پدر و مادر بتواند در جهتی موازی پاره ای از یاخته های مولد مولکول شیمیائی را تغییر دهد.

تغییراتی که بر اثر محیط در بدن افراد روی می دهد و قابلیت تغییر فردی را پدید می آورد نمی تواند موروثی باشد، در عوض خصایص ژنوتیپ ها انواع ابتدائی یا نژادها هم موروثی اند و هم ثابت، باید از این فکر که صفات رفته رفته موروثی می شوند چشم پوشید.

هیچ طبیعی دان وارسته و بی غرضی که به نتایج تجربی و قضایای تحقیقی بیش از فرضیه ها ارزش قائل باشد، هنوز نمی تواند به وراثت صفات اکتسابی معتقد باشد و بر پایه این اصل غلط فرضیه ای درباره ی تکامل پدید آورد. (۱)اصل تکامل و توجیه تکوین انواع حیوانات بر اساس نظریه ی داروین نیز مانند نظریه و فرضیه لامارک سالهاست با استدلالات استوار مردود شناخته شده و پرونده آن را دانشمندان بسته اند.

فرضیه داروین در بنیاد انواع متکی به اصل تنازع بقا و انتخاب انسب است.

به نظر داروین اندام حیوان قابل تغییر است، ولی دگرگونی و تغییر اعضا معلول کوشش و فعالیت اختیاری نیست بلکه ناشی از یک سلسله علل و عوامل ناشناخته است.

۱- ۱) - چه می دانم ص ۵۹- ۷۴.

پیروان مکتب داروین آن را به تصادف و اتفاق تعبیر کرده اند، این تغییرات ناگهانی در بعضی از موارد سبب می شود که موجود زنده با محیط خود انطباق بهتری پیدا کند و به نام موجود انسب برگزیده طبیعت گردد و بر اثر آن در صحنه تنازع بقا از خطر نابودی مصون بماند.

موضوع اساسی فرضیه داروین به دو کلمه بستگی دارد: قابلیت، تغییر و انتخاب انسب.

به نظر داروین مشکل می نماید که قابلیت تغییر را وابسته تأثیر شرایط خارجی بداند.

در مواقعی دیده می شود که تغییراتی مشابه در موجودات زنده ای که تابع شرایطی بسیار متفاوت می باشند به وجود می آید و برعکس، تغییراتی بسیار متفاوت ممکن است در افرادی که در شرایط متساوی به سر میبرند مؤثر افتد.

داروین می گوید این مشاهدات ما را بر آن می دارد که برای قابلیت تغییر، بیش از تأثیر مستقیم شرایط محیط ارزش قائل شویم، قابلیت تغییر معلول عللی است که از آنها مطلقاً خبر نداریم.

به همین جهت شاگردان داروین معتقد شدند که تغییرات بر اثر تصادف پدیدار می شود! !

در فرضیه داروین تغییرات، تصادفاً بی آن که رابطه با نوع زندگی داشته باشد پدید می آیند و هیچ صفت انطباقی اجباری ندارند، تنها انتخاب انسب با حفظ اعضای مفید و حذف تغییرات مضر یا خطرناك رفته رفته نوعی انطباق که در این جا نمودی فرعی است به وجود می آورند.

ص:۶۳

استاد دانشگاه ژنو می گوید: بر فرضیه داروین خرده بسیار گرفته اند و سپس به شرح قسمت های مهم آن می پردازد که بخش مختصری از آن در اینجا نقل می شود:

تنازع بقا، همیشه با آن بی رحمی که داروین می پندارد همراه نیست، بی گمان تعادل حیوانات از قربانی های فراوان پدید آمده ولی عمده کشتارها و ویرانی ها، هیچ رابطه ای با تغییرات مفید یا زیان بخش اعضای افراد ندارد، اگر یک جفت قورباغه هزاران تخم و نوزاد پدید آورند به طور متوسط دوتای آنها زنده می ماند و باقی را یا افراد دیگر می خورند، یا بر اثر بیماری ها و انگل ها از بین می روند و این هیچ رابطه ای با آن که فلان فرد دمی کوتاه یا دراز یا پوستی روشن تر یا تیره تر و دستگاه تنفسی کامل تر یا ناقص تر و شیره هضمی کم و بیش مؤثر داشته باشد ندارد، و این نابودی دسته جمعی بدون انتخاب انسب به وقوع پیوسته است.

هیچ کس نمی تواند بپذیرد که شاخی درازتر از چند میلی متر و پرده ی پایی به ضخامت دو یا سه میلی متر میتواند صاحب خود را از گزند حوادث برهاند، تنازع بقا میدان مسابقه المپیک نیست و نمی توان آن را به مسابقه اسب دوانی که درازی سر اسب هم در پیروزی دخیل است تشبیه کرد. (1)در فصل دهم کتاب تکامل عمقی می گوید: اگر بخواهیم به این بیندیشیم که چگونه تکامل سطحی که نژادها و انواع را پدید می آورد آغاز می شود، هیچ یک از معلومات تجربی به ما اجازه نمی دهد که درباره ی پیدایش دسته ها، جنس ها، خانواده ها و مخصوصاً رشته ها و طبقه ها و شاخه ها نظری معقول و صائب داشته

ص:۶۴

۱- ۱) - چه می دانم منتخبی از صفحات ۶۰- ۶۱- ۱۲۵.

باشیم، تنها می دانیم که در این باره مدارک دیرینه شناسی به طور کلی مهر خاموشی بر لب نهاده اند. (1)در فصل یازدهم جهش ها و انطباق می گوید: حقیقتی واضح و روشن است که موجودات زنده به مقیاس بزرگ، با محیط خود منطبق می گردند، یعنی در شرایط مسکن خود می توانند زندگی کنند، ولی غیر از این انطباق کلی، توجه دانشمندان طبیعی از دیرباز به پاره ای از انطباقات جزئی و قابل ملاحظه معطوف گردیده است.

باید به خاطر سپرد که در این زمینه قسمت اعظم افکار هنوز هم از اصول آفرینش سرچشمه می گیرند، هر نوع چون موضوع یک عمل خاص خالق بوده، آنچه مفید و لازم بود به او داده شده است.

برناردن دوسن پیر می گوید: هیچ حیوانی فاقد عضو مفید نیست، و هیچ حیوانی عضو غیر مفید ندارد، بسیاری از طبیعی دانان به این عقیده گرویده و از آن دفاع کرده اند. (2)به طوری که ملاحظه کردید فرضیه لامارک و داروین که دو فرضیه اساسی این موضوع است نتوانست چگونگی پیدایش اعضائی را که منشأ حسن انطباق موجود زنده با محیط است به درستی توجیه و تبیین نماید و به این پرسش علمی روی یک اساس صحیح و قابل قبول پاسخ گوید. و سرانجام استاد دانشگاه ژنو به منطق الهیون اشاره کرد و صریحاً خاطر نشان ساخت که در دنیای کنونی قسمت اعظم افکار به اصل آفرینش توجه دارد و می گویند هر نوعی از موجودات زنده

۱- ۱) - چه می دانم بنیاد انواع ص ۱۱۴.

۲- ۲) - چه می دانم بنیاد انواع ۱۲۳.

یک عمل خاص خالق بوده و آفریدگار توانا، تمام انواع حیوانات را با اعضائی که برای زندگی آنها ضروری و لازم بوده آفریده است.

کلمه قیوم به معنائی که در مفردات راغب آمده: المعطی له ما به قوامه ناظر به همین اصل اساسی است، یعنی آفریدگار جهان قیوم است و به هر موجودی آنچه را که در راه زیستن و ادامه حیات مایه قوام و بقای اوست به او عطا کرده است، این همان مطلبی است که زیست شناسان در بحث انطباق گفته و خاطر نشان کرده اند که موجود زنده به وسیله اعضا و نیروهائی که در اختیار دارد به مقیاس وسیعی با محیط زندگی و شرایط زیستی خود سازگار و منطبق است. (۱)

چرت و خواب

روشن است که چرت یعنی خواب سبک و خواب عمیق سنگین محصول خستگی و کثرت کار و هزینه شدن انرژی جسم موجوات، و از عوارض وجودی مخلوقات و ممکناتی است که به قول فلاسفه حادث و پدید آمده اند، و این دو عارضه از ساحت مقدس او که عین هستی و ذاتی ازلی و ابدی و قدرتی بی نهایت و مبرای از خستگی و کسالت است دور است.

میان حضرت واجب الوجود و ممکن الوجود بنابر آیات قرآن و روایات مباینت همه جانبه وجود دارد و حضرت حق در هیچ امری و صفتی و حقیقتی مانند مخلوق و ممکن نیست.

معلوم است که تمام موجودات زنده که از آنها در فلسفه تعبیر به ممکن الوجود شده از نبات و حیوان و انسان و هر موجود زنده دیگر برای حفظ زندگی و ادامه حیات و فعالیت ها و کوشش هائی که در پرتو حیات صورت می گیرد به

۱- ۱) - پیام آسمانی توحید ۹۷.

خواب و استراحت نیاز مبرم دارند. و بدون آن زندگی از دستشان می رود و مرگ جایگزین می گردد.

مسئله خواب برای موجودات زنده از نبات و حیوان و انسان یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، دنیای پیشرفته امروز با بررسی های دقیق به این حقیقت پی برده و درباره آن کتاب های زیادی نوشته اند.

امام صاق (ع) پانزده قرن قبل این مطلب مهم را در رابطه با همه موجودات زنده گوشزد فرموده و در بیانی به صراحت اعلام نموده است:

«ما من حی الا و هو ینام خلا الله وحده عزوجل:» (۱)

جز ذات مقدس خدای عزوجل، هیچ موجود زنده ای نیست مگر این که می خوابد.

حضرت حق در آیه الکرسی پس از دو صفت حی و قیوم چرت زدن و خواب رفتن را که لازمه حیات موجودات زنده عرصه گاه طبیعت است از خود سلب نموده و با این بیان می خواهد بفهماند که حیات خداوند از سنخ حیات موجودات زنده نیست که خواب و چرت بر آن عارض گردد، حیات او ازلی و ابدی و از همه نقایص حیات امکانی منزّه و پاک است.

زندگی نبات و حیوان و انسان در جهان طبیعت، قائم به ماده و مولکول های حیاتی است، و همانطور که ماده محدود است، قوا و نیروهایش نیز محدود است و پس از مدتی فعالیت نیاز به خواب و تجدید قوا دارد، ولی وجود مبارک حضرت حق که منزه از ماده و مبرای از نقایص مادیات است و خود خالق ماده و عوارض آن است و وجودش هرگز فرسوده و ضعیف نمی گردد و نیاز به تجدید قوا ندارد، او حی و قیومی است که مغلوب چرت و خواب نمی شود، و سستی و

۱- ۱) - سفینه البحار قدیم ج۲، ص ۵۴۷.

غفلت در حریم با عظمتش راه پیدا نمی کند، خواب یعنی حالتی که به خواب رفته را از خود غافل و ناآگاه می سازد، و از امور منقطع می کند، و به بی خبری می اندازد، در چنین حالتی است که خواب رفته سود و زیان خود را تشخیص نمی دهد و خود را نمی شناسد، اگر چرت و خواب به حریم او راه داشت به محض چرت نظام همه موجودات از هم می گسیخت، و عرصه هستی و خلقت از هم می پاشید. و قیام موجودات به قیومیت او منقطع می شد و خلاـصه با مختصر چرتی همه اوضاع جهان به هم می ریخت و اثری از هیچ موجودی باقی نمی ماند.

آری حیات او و صفات وی از سنخ حیات و صفات موجودات امکانی نیست او پدید آورنده، وحیات بخش، و مدبر امور، و نگهبان و حافظ موجوات است و از عوارض وجود همه موجودات منزه و پاک می باشد.

«هر فردی از افراد بشر درک می کند که خودش پدید آوردنده خود نیست، و پدید آورنده دیگران هم نیست و نیز درک می کند که این موجودات جهان هیچ کدام پدید آورنده وی نیستند، پس پدید آوردنده وی کسی است که مانند خودش نباشد، پدیده آورنده وی کسی است که از موجودات این جهان نباشد.

یعنی پدید آورنده بشر کسی است که وجودش مانند بشر وجود محدود نباشد، قدرتش مانند قدرت بشر محدود نباشد، دانشش مانند دانش بشر محدود نباشد این سخن از نظر عقل درباره پدیدآورنده هر موجودی از موجودات جهان جاری است، پدید آوردنده خورشید و ماه و زمین و دریا کسی است که مانند آنها نباشد، چون آنها خودشان قدرت بر پدید آوردن خودشان ندارند، پس پدید آوردنده خورشید و ماه و زمین و دریا و ستارگان و جانوران و گیاهان کسی است که قدرتش بالاتر از قدرت همه آنهاست.

ص:۶۸

او وجـودی است که همیشه بوده، و همیشه هست و همیشه خواهـد بود، پس در هیـچ امری نظیر موجودات جهـان نیست، لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ، لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ . ماده نمی توانـد به خود وجود بدهد، اگر می توانست نابود نمی شد و همیشه باقی بود، زیرا بقاء از حـدوث آسان تر است، پس موجودی که به ماده وجود داده است مادی نیست و وجودش از ماده نیست، موجودی که قـدرت بر اعطـای وجود دارد موجودی که می توانـد نیست را هست کنـد قـدرت نامتنـاهی دارد، قـدرت نامتنـاهی تنها در انحصـار اوسـت و بس» (1)قـدرت نامتنـاهی، حیـات نامتنـاهی، دانش نامتنـاهی و خلاـصه، ذات و صـفات نامتناهی از هر گونه عارضه و نقص و عیب و علت مبرا و پاک است. آیه الکرسـی در مقام شـناساندن معبود واقعی و اله شایسـته پرسـتش اعلام می دارد که چرت و خواب بر خداوند حیّ و قیوم و ذات نامتناهی غلبه نمی کند و هرگز او را سستی و ناآگاهی فرا نمی گیرد.

گوئی از این رهگذر می خواهد به طور غیر مسـتقیم به مردم بفهماند که ضـرورت خواب برای موجودات زنده ای است که از ترکیب مواد طبیعی و عناصـر معـدنی به وجودآمـده انـد، وحیاتشان قائم به ماده است، ولی خداونـدی که ذاتش منزه از ماده و حیاتش عین ذات و مبرای از نقایص مادی است، نیازی به چرت و خواب نـدارد و هرگز خسـته و فرسوده نمی شود، ضـعیف و ناتوان نمی گردد، تا بخواهد به وسیله خواب تجدید قوا کند.

جای این پرسش است که چرا خداوند در آیه الکرسی سِنَةٌ را بر نَوْمٌ مقدم داشته است؟

ص:69

1- 1) - نشانه هائی از او 193.

اولین پاسخی که به این پرسش می توان داد این است که در نظم طبیعی چرت مقدم بر خواب است و در آیهالکرسی نظم کلام الهی بر وفق کتاب تکوین آمده است، در آغاز چرت را که حالت ابتدائی است نفی کرده و سپس به نفی خواب یعنی عارضه ثانوی و قوی تر پرداخته است.

جواب دیگر این که چرت و خواب از عوارض عادی نیستند بلکه دو حالتی است که با قهر و غلبه بر موجود زنده مستولی می شوند به همین جهت در آیه شریفه لغت اخذ به کار رفته و فرموده: لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ یعنی این دو حالت بر حضرت او غلبه نمی کند، و اینگونه سخن گفتن یعنی در مقام نفی ترقی از ضعیف به قوی مقتضای بلاغت است. (۱)مالکیت و فرمانروائی بر همه هستی ویژه اوست.

کسی که حیات عین ذات اوست، و اول و آغاز، و آخر و پایانی ندارد، و ازلیت و ابدیت برای اوست و قیام و برپائی همه موجودات متکی به قیومیت آن جناب است، قطعاً مالکیت و فرمان روائی بر کل ماسواه اختصاص به او دارد، و احدی در مسئله مالکیت و فرمانروائی با او شریک نیست، وحده لاٰ شَرِیکَ لَهُ.

آنچه در آسمان ها و زمین است و خود آسمان ها و زمین در محضر اوست، و خاضع و فروتن در برابر حضرتش و اراده حکیمانه اش می باشد، آری همه موجودات وجودشان و لوازم وجودشان و رفع نیازمندی هایشان قائم به وجود مقدس اوست و چنین قیومیتی اقتضا دارد که احاطه قدرت و علمش و مالکیت و ملکش نسبت به همه هستی فراگیر باشد، و مالکیت و سلطنت مطلق فقط برای او باشد.

۱- ۱) - آیه الکرسی ۱۳۳ با تلخیص.

وجود مقدسی که حی و قیوم است، و خواب سبک و سنگین به حریم او راه ندارد نه تنها حیات موجودات و قیام آنان به شئون زندگی، متکی به حیات و قیومیت اوست بلکه همه آسمان ها و افلاک و زمین و آنچه در آنهاست ملک حقیقی او و ملکیت و حضرتش نسبت به آنها ذاتی و همه با همه وجودشان ذاتاً مملوک او هستند.

این عین نادانی و جهالت است که مملوکی مملوک دیگر را بپرستد و به خواسته های او تسلیم شود، و طوق عبادت و بندگی او را بر گردن جان و قلبش نهد!

آیه الکرسی در این بخش از آیه اش خاطرنشان می سازد که بندگی و پرستش فقط باید در برابر جهان آفرین که مالک حقیقی همه کس و همه چیز است صورت بگیرد.

انسان وقتی با کمک عقل و اندیشه به مالکیت حقیقی حضرت حق آگاه شود و به این واقعیت یقین پیدا کند که در همه هستی بیش از یک مالک وجود ندارد و آن هم خداست و کل ماسوای او مملوک و برده و بنده و محکوم حاکمیت و مالکیت و فرمانروائی او هستند، از لجام گسیختگی و ادعاهای پوچ، و احساس مالکیت و ملکیت نجات می یابد و در مسیر صحیح بندگی و عبادت حق قرار می گیرد، و چون ایمان به مالکیت ذاتی حق نسبت به همه موجودات پیدا کند در پرداخت حقوق مالی و هزینه کردن وجودش برای خدا قدم برداشته از بخل و امساک آزاد می شود.

در آیات قرآن مجید از حکومت و قیومیت خداوند بزرگ با کلمه ملک یاد شده است:

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: (۱)

حکومت و فرمانروائی آسمان ها و زمین ویژه خداست و او بر هر کاری تواناست.

وَ لِلّٰهِ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: (۲)

حکومت و فرمانروائی آسمان ها و زمین و آنچه میان آنهاست مختص و ویژه خداست، هر چه را بخواهد می آفریند و بر هر کاری تواناست.

إِنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ: (۳)

مالکیت و فرمان روائی آسمان ها و زمین یقیناً ویژه خداست، اوست که حیات می بخشد و می میراند و برای شما جز او صاحب اختیار و یاوری نخواهد بود.

آیاتی که در کتاب خدا از مالکیت حق نسبت به همه موجودات سخن به میان آورده اکثر با لاٰمِ اختصاص آمده است:

لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ: (۴)

آنچه در آسمان ها و زمین است تنها مالکش خداست.

لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اَللّٰهُ: (۵)

۱- ۱) - آل عمران ۱۸۹.

۲- ۲) - مائده ۱۷.

۳- ۳) - توبه ۱۱۶.

۴- ۴) - آیه الکرسی.

۵- ۵) - بقره ۲۸۴.

آنچه در آسمان ها و زمین است فقط ملک خداست، و چیزی را که در دل دارید چه آشکار نمائید، چه پنهانش دارید خداوند به حساب شما خواهد گذاشت.

أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ قَدْ یَعْلَمُ مٰا أَنْتُمْ عَلَیْهِ: (۱)

آگاه باشید که هر چه در آسمان ها و زمین است ملکیتش ویژه خداست، و شما در هر وضعی قرار دارید خداوند به آن آگاه است.

آیات دیگری که تفسیری بر جمله لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ آیه الکرسی است در قرآن مجید آمده که بیانگر مالکیت خداست وهمه موجودات سمائی و ارضی را مملوک حضرت حق خوانده است.

انسان با دقت در این آیات، و با نگاهی عمیق به حدود اختیاراتش به این حقیقت آگاه می شود که مالک واقعی اشیاء نیست، مالکیت او یک امر اعتباری و انتزاعی است که از روزگاران گذشته بنابر ضرورت زندگی اجتماعی و اقتصادی پایه گذاری شده و پیامبران خدا این مالکیت اعتباری را در چهارچوب مقررات حق امضاء کرده اند.

مالکیت انسان نسبت به یک درخت میوه در این حدود است که اگر بخواهد آن را نگاه دارد و از میوه اش بهره بگیرد یا آن را بفروشد یا قطع کند می تواند و اختیار این امور را دارد ولی این مسائل سبب مالکیت حقیقی نیست.

مالک حقیقی و صاحب واقعی درخت خداوندی است که ذرات وجود درخت آفریده اوست و حیات همه سلول های آن، از پرتو افاضه و عنایت اوست، مالک حقیقی درخت کسی است که برای حفظ زندگی و ادامه حیات درخت از

۱- ۱) - نور ۶۴.

طرفی به آن نیروی تغذیه و هضم و جذب داده و از طرف دیگر غذای درخت را در سفره طبیعت آماده و مهیا نموده است، خلاصه مالك حقیقی درخت پروردگار است که همه اجزای درخت را آفریده و به همه آنها زندگی بخشیده و تدبیر حکمیانه خود را به صورت قوانین تکوینی در وجود درخت بکار گرفته و به راه تکاملش سوق داده است.

بشر با همه پیشرفت های علمی، ناچار است بی چون و چرا از قوانین طبیعی که برنامه اجرائی حاکمیت خداوند است اطاعت نماید و به سنن الهی در نظام آفرینش تسلیم باشد و هرگز قدرت ندارد آن قوانین را که از آثار حاکمیت و ملکیت حضرت حق است بر اساس تمایلات خود تغییر دهد.

راسل فیلسوف معروف غربی که خارج از حوزه دین و توحید می زیست به این معنا اعتراف کرده می گوید: انسان هر قدر هم عالم و دانشمند باشد، قادر مطلق نیست و قدرت او محدود به حدود طبیعت است، به وسیله علم و صنعت می تواند این حدود را توسعه دهد ولی هرگز نخواهد توانست به کلی آن را از میان بردارد.

ما می توانیم با ملایمت طبیعت را به برآوردن بسیاری از آرزوهای خود راضی کنیم، ولی نمی توانیم بر او حاکم و فرمانروا باشیم.

یا کاری کنیم که طبیعت سر موئی از راه خود منحرف شود. (۱)

علم حق و مسئله شفاعت

در رابطه با علم و آگاهی خداوند و این که دانش و دانائی اش به ظاهر و باطن همه موجودات احاطه دارد و نسبت به هر چیزی فراگیر است و نیز ارزش علم و

ص:۷۴

۱- ۱) - امیدهای نو ۴۱.

عـالم و متعلم در آیات مربوط به آفرینش آدم به طور مفصل بحث شـد و نیازی به تکرار نمی بینم، و نیز در آیه چهل و هشـتم سوره بقره به مناسـبت لفظ شـفاعت همه شـئون شفاعت به تفصیل و به نحو مشروح به رشته تحریر درآمد، خوانندگان عزیز در رابطه با علم حق و شفاعت می توانند به جلد اول همین تفسیر مراجعه کنند.

کرسیّ

لغت کرسی در کتاب های لغت و در معارف الهیه به معانی گوناگونی آمده است.

۱- علم ۲- جرم بزرگ کیهانی ۳- قدرت و تسلط.

۱- اگر گفته شود: هومن اهل الکرسی، فلانی اهل کرسی است، یعنی از زمره عالمان و دانشمندان است.

پاره ای از روایات کلمه کرسی را در آیه شریفه به علم و دانائی و دانش و آگاهی معنا کرده اند:

«عن المفضل بن عمر قال: سألت ابا عبد الله علیم السلام عن العرش و الکرسی ما هما؟ فقال: العرش هو العلم الذی اطلع الله علیه انبیائه و رسله و حججه، و الکرسی هو العلم الذی لم یطلع الله علیه احدا من انبیائه و رسله و حججه:» (۱)

مفضل بن عمر می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم عرش و کرسی چیست؟ پاسخ داد: عرش دانشی است که خداوند، انبیا و پیامبران و حجت های

۱- ۱) - معانی الاخبار ۲۹.

خود را به آن آگاهی داده، و کرسی دانشی است که ویژه ذات مقدس خداست، و احدی از انبیا و رسولان و حجت های خود را به آن آگاه نساخته است.

«عن حفض بن غیاث قال سألت ابا عبد الله (ع) عن قول الله عزوجل «وسع کرسیه السماوات و الارض» قال: علمه» . (۱)

حفض بن غیاث می گوید: معنای وسع کرسیه السماوات و الارض را از حضرت صادق (ع) پرسیدم، در پاسخ فرمود: دانش و آگاهی خداوند است.

با توجه به این معنا باید گفت آیه شریفه اعلام می کند دانش خداوند گنجایش همه آسمان ها و زمین دارد و نسبت به همه آنها فراگیر است.

و از آنجا که علم از کمالات معنوی است و ظرفیت آن نیز جنبه معنوی دارد، خداوند با این جمله به انسان می فهمانند که دانش نامحدود او به همه آسمان ها و زمین احاطه کامل دارد.

آری وجود مقدسی که خود پدید آورنده آسمان ها و زمین است دانشش نسبت به همه آنها فراگیر و محیط است.

با توجه به این که کرسی به معنای دانش و علم باشد، می توان ارتباط این جمله را با جملات سابق این چنین بیان کرد: خداوند با ذکر جمله: لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ اعلام کرد که همه مخلوقات جهان هستی، و کلیه محتویات آسمان ها و زمین ملک حقیقی ذات حق است، و با جمله یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ خاطرنشان ساخت که مالک حقیقی از ملک خود غافل و بی خبر نیست، او از گذشته و آینده و ظاهر و باطن، از پیش رو و پشت سر و خلاصه از جمیع شئون مادی و معنوی مملوک های خود آگاه و با خبر است و به همه جزئیات و خصوصیات آنها احاطه جامع و کامل علمی دارد.

ص:۷۶

۱- ۱) - تفسیر برهان ۲۴۸.

۲- چنان که در روایات اهل بیت آمده، کرسی نام یک جرم بزرگ کیهانی است که از نظر وسعت و عظمت محیط به همه آسمان ها و زمین است، و به عبارت دیگر کرسی آن مخلوق عظیمی است که گنجایش فراگیری همه آسمان ها و زمین را دارد! !

«عن الفضیل بن یسار قال: سألت اباعبدالله (ع) عن قوله الله جل و عز «وسع کرسیه السماوات و الارض» فقال: یا فضیل کل شیء فی الکرسی، السماوات و الارض و کل شیء فی الکرسی:» (۱)

فضیل بن یسار می گوید: از حضرت صادق (ع) معنای وسع کرسیه السماوات و الارض را پرسیدم در پاسخ فرمود:

همه چیز در کرسی است، آسمان ها و زمین و همه اشیاء در کرسی قرار دارند.

روی الاصبغ بن نباته ان علیا (ع) قال: ان السماوات و الارض و ما فیها من مخلوق فی جوف الکرسی: (۲)اصبغ بن نباته از علی (ع) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: آسمان ها و زمین و همه مخلوقاتی که در آن ها هستند همه در داخل کرسی قرار دارند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

۱- ۱) - کافی ج ۱ ص ۱۳۲.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۱ ص ۳۶۲.

«العرش فی وجه هو جمله الخلق، و الکرسی وعاءه:» (۱)

عرش به یک بیان مجموعه جهان هستی است و کرسی ظرف آن مجموعه است.

به راستی برای انسان در هر درجه ای که از علم و دانش باشد تصور یک چنین جرم با عظمتی به نام کرسی که گنجایش همه آسمان ها و زمین را داشته باشد بسیار مشکل است، ولی مهم تر از این، کلام اولیای گرام اسلام است که ظرفیت کرسی را به مراتب بیش از حجم مجموعه آسمان ها و زمین معرفی نموده اند، و علاوه بر این مخلوق بزرگ تر از کرسی را نیز در قلمرو آفریده های پروردگار بزرگ گوشزد نموده اند:

«عن ابی عبدالله (ع) انه قال: ما السماوات و الارض عند الکرسی الا کحلقه خاتم فی فلاه و ما الکرسی عند العرش الا کحلقه فی فلاه:» (۲)

حضرت صادق (ع) فرموده است: همه آسمان ها و زمین در برابر کرسی مانند حلقه انگشتری است که در بیابان پهناوری افتاده باشد، و این کرسی بزرگ و با عظمت در برابر عرش الهی نیز مانند حلقه ای در عرصه بیابان است! !

از نظر علمی جهان کیهان و کهکشان ها با عظمت برای دانشمندان امروز ناشناخته و مجهول است، و از آغاز و انجام آن بی خبرند.

دانشمندان محقق در قرون اخیر با کمک تلسکوب های نیرومند به مطالعه کتاب تکوین و مشاهده اجرام کیهانی پرداخته و از این راه پیروزی ها عظیمی به دست آورده اند، ولی با همه پیشرفت های علمی که نصیبشان شده، اعتراف دارند

۱- ۱) - معانی الاخبار ۲۹.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۱ ص ۳۶۲.

که تنها قسمتی از این راه دور و دراز را با قدم های علمی پیموده اند و هنوز مناطق ناشناخته در جهان آفرینش بسیار است.

«مسافت خورشید تا نزدیک ترین ستارگان تقریباً ۲/۴ سال نوری است، با وجود این ما در منطقه شلوغ آسمان زندگی می کنیم که کهکشان نام دارد و مجموعه ای است از سیصد میلیون ستاره، این مجموعه کهکشان یکی از کهکشان های عدیده ای است که در حدود سی میلیون از آنها تاکنون شناخته شده است و شاید تلسکوپ های بهتر تعداد بیشتری را نشان دهند!!

فاصله متوسط یک کهکشان تا کهکشان دیگر، تقریبا دو میلیون سال نوری است ولی ظاهراً هنوز جای کافی ندارند زیرا به عجله از یکدیگر دور می شوند.

بعضی ها با سرعت متجاوز از ۰۰۰/۱۴۰۰۰ میل در ثانیه یا بیشتر از ما دور می شوند، دورترین آنها تا آنجا که مشاهده شده به اعتقاد اهل فن در فاصله پانصد میلیون سال نوری قرار دارد، به طوری که آنچه ما اکنون می بینیم عبارت از شکل آنها در پانصد میلیون سال پیش است» (۱)«بشر روی سومین سیاره یک ستاره ی صغیر واقع در کهکشانی به نام کهکشان داخلی زندگی می کند با این جود آن چنان هوشمند است که می خواهد عظمت خیره کننده تمام جهان را درک کند.

نمودارهای زیر نشان می دهد که او تا چه اندازه در این کوشش خود موفقیت حاصل کرده است، مسافاتی که در این مقاله داده می شود بر اساس سال نوری است، یعنی برای احتساب آن باید در نظر بگیریم که نور در هر ثانیه ۱۸۶۰۰۰ میل معادل سیصد هزار کیلومتر می پیماید، با این حساب یک سال نوری بالغ بر شش تریلیون میل است.

۱- ۱) - تأثیر علم بر اجتماع ۳۱.

مسافات این جهان های تو درتو از یکدیگر آن قدر زیاد است که هر طبقه فضائی، به نوبه ی خود فقط لکه خالی در میان طبقه دیگر فضا محسوب می شود، مثلاً منظومه شمسی که فضای نخست نامیده می شود در داخل فضای ۲ تنها یک خال تلقی می شود و همین طور فضای ۲ در برابر فضای ۳ تا آخر» (۱)تشبیه یک مجموعه بزرگ کهکشانی به یک خال، یا یک نقطه نوری، که نتیجه تحقیقات علمی پی گیر و مداوم دانشمندان این قرن است، و مقایسه آن با حلقه ی انگشتری که در حدیث حضرت صادق (ع) آمده است، این حقیقت را برای ما روشن می کند که اولیای بزرگوار اسلام در ۱۵ قرن قبل از این واقعیت های ناشناخته بشر آگاهی داشته اند و این منازل عالی و رفیع علمی را در آن روزگار تیره و تاریک از برکت وحی دارا بوده اند.

۳- مجمع البیان که از تفاسیر ارزنده اسلامی است درباره ی معنای سوم کرسی می گوید:

«ان المراد بالکرسی ههنا الملک و السلطان و القدره کما یقال اجعل لهذا الحایط کرسیا ای عمادا یعمد به حتی لا یقع و لا یمیل فیکون معناه احاط قدرته بالسماوات و الارض و ما فیها:» (۲)

مراد از کرسی سلطه و حکومت خداوند بر جهان هستی است، در لغت عرب به ستون قوی و محکمی که تکیه گاه دیوار قرار می دهند تا از تمایل و سقوطش نگاهداری کند کرسی می گویند، روی این حساب معنی آیه این می شود که قدرت خداوند و سلطنت و حاکمیتش به همه آسمان ها و زمین احاطه دارد.

۱- ۱) - مجله نیوزویک ۲۵/ ۵/ ۱۹۶۴.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۱ ص ۳۶۲.

اگر کلمه کرسی را به این معنا بگیریم، میتوان ارتباط این جمله را با جملات سابق به این صورت بیان کرد:

خداوند با جمله لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ مالکیت خود را نسبت به همه موجوداتی ارضـی و سمائی اعلام نموده و با جمله یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ از دانش جامع و کاملش نسبت به موجودات خبر داده و با بیان وَسِعَ کُرْسِیُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ این معنا را می فهماند که خداوند نه تنها مالك همه موجودات است و از احوال و اوضاع آنها با خبر است بلکه سراسر جهان هستی با همه موجوداتش تحت سلطه و قدرت حضرت اوست و بر تمام ذرات جهان وجود فرمانروائی و حکومت دارد. (۱)خداونـدی که حی لاٰ یَمُوتُ و زنـده دائم و بی فناست، خداونـدی که قائم به ذات خود است، خداوندی که چرت و خواب که از عوارض موجود مادی است هرگز به او راه نـدارد، خداونـدی که مالك و مـدبر و کارگردان همه هستی است و دانش و علمش نسبت به ظاهر و باطن همه موجودات احاطه دارد، خداوندی که مستجمع جمیع صفات کمال است، و قدرتش لاٰ یزال و بی انتهـاست از محافظت و نگاه داری آسـمان ها زمین تا زمانی که برپا بودن آنها را اراده داشـته باشـد خسـته نمی شود وَ لاٰ یَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا ، زیرا خسـتگی از عوارض موجود مادی است و حضـرت او منزه از ماده و مادیات و مبرای از نقایص و عیوب و عوارض جسمانی است، او از هر چیزی برتر و عظمتش بی نهایت است وَ هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْعَظِیمُ.

ص:۸۱

۱- ۱) - آیه الکرسی ۳۶۴.

تفسیر آیه ۲۵۶-۲۵۷

اشاره

لاَ إِکْرَاهَ فِی اَلدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ اَلرُّشْدُ مِنَ اَلْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّهِ فَقَدِ اِسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ اَلْوُثْقی لاَ اِنْفِصامَ لَها وَ اَللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.

اَللّهُ وَلِیُّ اَلَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُماتِ إِلَی اَلنُّورِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ اَلطّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ اَلنُّورِ إِلَی اَلظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ اَلنّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.

در دین هیچ اکراه و اجباری نیست. «دین را باید آزادانه با تکیه بر عقل و اندیشه و مطالعه در معارف پذیرفت» مسلماً راه رشد و هدایت از گمراهی و غیّ «به وسیله عقل، قرآن، نبوت، امامت» تبیین شده است، پس هر کسی پس از روشن بودن راه هدایت از گمراهی به طاغوت که خودش و فرهنگش ضد خداست کفر ورزد و از او اجتناب نماید و به خداوند مؤمن شود بی تردید به محکم ترین دستگیره که آن را گسستنی در کار نیست چنگ زده است و خدا شنوا و داناست.

خداوند سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکی های «جهل و شرک و فسق و فجور» به سوی نور «ایمان، اخلاق حسنه، تقوا، عمل صالح» بیرون میبرد، و کسانی که کافر شدند سرپرستشان طغیان گرانند، که آنان را از نور به سوی تاریکی ها بیرون میبرند، آنان اهل آتش اند و قطعاً در آنجا جاودانه اند.

ص:۸۲

شرح و توضیح:

در دو آیه مورد بحث چهار حقیقت مطرح است:

۱- عدم اکراه در دین. ۲- روشن بودن راه رشد از غیّ. ۳- کفر به طاغوت و ایمان به خدا. ۴- ولایت خدا و ولایت طاغوت.

عدم اکراه در دین

اولاً ـ مسئله اجبار و اکراه هیچ گونه نفوذ و راهی به عقاید انسان ندارد، کسی که به امری از امور معتقد است، و ظرف این اعتقاد قلب اوست، به زور اسلحه و شمشیر نمی توان اعتقادی دیگر را به قلب و باطن او نفوذ داد، اگر به حقیقت معتقد به چیزی است چه حق باشد چه باطل و بخواهد بر اعتقادش بماند قطعاً می ماند گرچه برای فرار از اسلحه و اجبار عقیده مخالف اعتقاد خودش را به زبان قبول کند.

ثانیاً اگر کافری بر فرض اعتقاد حقی را به زور بپذیرد و در سایه اجبار و اکراه و اسلحه قبول کند، هیچ بهره و ثوابی برای او نخواهد داشت.

اما وادار کردن دیگران به عمل صالح و امور خیر بر اساس اجبار و اکراه، در صورتی که میلی به آن ندارد، از نظر شارع مقدس ممنوع و غیر مجاز است.

چنانچه کسی میل به عبادات و خیرات و نیکی ها نداشته باشد، ولی او را به زور و به اجبار وادار به این امور کنند و او با بی میلی آنها را انجام دهد هیچ ثوابی برای او نخواهد داشت.

در سطور گذشته ثابت شد که جنگ و جهاد در اسلام برای این نبوده که مردم کشورها و ملت های سرزمین های غیر اسلامی را با زور و اسلحه وادار به قبول دین کنند، بلکه جهاد در اکثر از موارد برای دفاع از دین و اهل ایمان و عقب

راندن دشمن و شکست طاغوتیان بوده، که با ابتدا کردن به جنگ می خواستند چراغ دین را خاموش و شیرازه ی ملت اسلام را از هم بگسلند.

توسل به اکراه مربوط به کسانی است که نمی توانند یا نمی خواهند امور فرهنگی خود را بیان کنند یا فهم طرف مقابل را قاصر از فهم برنامه های خود می بینند، در این صورت است که به زور متوسل شده و مردم را برای تقویت خود، یا خالی کردن جیبشان به اسارت فرهنگی یا سیاسی می کشند!

روشن بودن راه رشد از غیّ

ولی در فرهنگ خدا و دین حق، که همه قوانین و احکام و حتی فلسفه و حکمت برخی از آنها روشن است، و امری در آن خارج از فهم مردم نیست، و انسان ها از هر دسته و صنفی و از هر گروه و نوعی با بهره مندی از عقل و اندیشه می توانند رشد را که یافتن راه کار و جاده مستقیم و غیّ را که بیرون افتادن از جاده با فراموش کردن مقصد است بفهمند هیچ جای اجبار و اکراه در دین نیست، با روشن بودن صراط مستقیم، و راه غی و ضلالت، عقل هر انسانی به او می گوید راه رشد را آزادانه انتخاب کن، و از رفتن در راه ضلالت اجتناب نما.

آری با روشن بودن حقیقت و این که آراسته شدن به آن دارای پاداش است، و آلوده شده به غی همراه کیفر است و گاهی این پاداش و کیفر تکوینی است شارع دین و حکومت دینی و عالم دین چه نیازی به اجبار مردم به قبول دین دارد، انسان آزاد است که دین یا بی دینی حق یا باطل، خدا یا شیطان، ابولهب یا احمد، معاویه یا علی، حسین یا یزید و خلاصه بهشت یا دوزخ را انتخاب کند.

چندین چراغ دارد و بی راهه می رود ج

بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش به راستی اگر کسی بخواهد دین را به کسی عرضه کند، راهش این است که تفسیری محکم از قرآن، احادیثی با ترجمه استوار از امامان، کتاب هائی اخلاقی

ص:۸۴

چون نوشته های فیض کاشانی، و ملامهدی نراقی، و ملااحمد نراقی و. . . . . به او عرضه کند و از او بخواهد به دقت و با رعایت انصاف مطالعه نماید تا پس از تبیین رشد و غیّ به انتخاب دست یازد، قطعاً اکثر مردم با فهم حقایق اسلام که در آیات محکم قرآن، و روایات استوار منعکس است با اختیار خود دین را پذیرفته و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین می کنند.

کفر به طاغوت و ایمان به خدا

در رابطه با طاغوت و ایمان به توحید در صفحات گذشته در توضیح آیات متعددی مباحث مفصّلی ارائه شد، این که کفر در آیه برایمان مقدم شده برای این است که تحقق ایمان واقعی با کفر ورزیدن به طاغوت و اجتناب از معبودهای باطل و بت های جاندار و بی جان و پیروی نکردن از فرهنگ های ضد خدا میسر است چنان که این حقیقت را کلمه طیبه لا إِلَهَ إِلَّا اَللّهُ بیان کرده است، نفی هر معبود باطل و چنگ زدن به توحید، در حقیقت ایمان حقیقی به خدا از ترکیب دو مسئله حذف همه معبودهای ساختگی و انتخاب معبود حقیقی تحقق می یابد.

کسی که اعتقاداً و عملاً به طاغوت در همه شکل هایش کفر ورزد، و از آن به هر قیمت ممکن اجتناب نماید، و ابداً فرهنگش را نپذیرد، و به یقین معتقد به خدا شود، و در اعتقاد و عمل اهل خدا گردد به مطمئن ترین دستگیره نجات چنگ زده، دستگیره ای که هیچ گسستنی در آن نیست، چون ایمان در مرحله ای به زبان تعلق دارد و آن اقرار است نام سَمِیعٌ مناسب آن است، و در مرحله ای به قلب تعلق دارد نام عَلِیمٌ با آن تناسب دارد، یعنی خدا شنوای اقرار شما به توحید و دانای به یقین قلبی شما به خدا است.

ولایت خدا و ولایت طاغوت

ص:۸۵

«انسـان به قـول المیزان به حسب آفرینش دارای نور فطرت است و آن یـک نور اجمـالی و قابـل تفصـیل است، پس در مراحل اولیه نسبت به تفصیل معارف و اعمال صالحه در تاریکی است،» چون شایستگی نشان دهد، و به بازار قابلیت در آید و اختیاراً به قبول دین و عبادت تن دهد در ولایت تشـریعی حق قرار می گیرد، و خداوند بنده لایق و قابل و شایسـته اش را از آن ظلمت به سوی نور که هدایت به معارف و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است بیرون می آورد وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی اَلنّاسِ. (۱)

و کافر بخاطر کفر و اصرارش بر گناه و معصیت و کبر از حق و غرور و منیت از نور فطرت به وسیله ولایت و حکومت طاغوت بیرون آمده وارد ظلمات فسق و فجور و معاصی و گناهان تفصیلی می شود و نهایتاً فروتنی در برابر طاغوت و قبول ولایت او و متابعت از فرهنگ شیطانی اش او را دوزخی و در آن مخلد می کند.

ص:۸۶

۱- ۱) - انعام ۱۲۲.

تفسیر آیه ۲۵۸

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ فِی رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اَللَّهُ اَلْمُلْکَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّیَ اَلَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اَللَّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ اَلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ اَلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ اَلَّذِی کَفَرَ وَ اَللَّهُ لاَ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظَّالِمِینَ

آیا به کسی که چون خدا او را پادشاهی و حکومت داده بود ننگریستی که از روی کبر و غرور درباره پروردگارش به گفتگوی بی منطق و مجادله آمیز پرداخت، هنگامی که ابراهیم در پاسخش گفت: پروردگارم کسی است که زنده می کند و می میراند، او گفت من هم زنده می کنم و می میرانم «و برای مشتبه کردن امر بر مردم عوام فرمان داد دو زندانی محکوم را آوردند، یکی را آزاد و دیگری را کشت» ابراهیم [برای بستن راه مغالطه و تزویر به روی دشمن] گفت بی تردید خدا خورشید را از مشرق طلوع می دهد تو آن را از مغرب طلوع ده، پس کافر مجادله کننده مبهوت شد و از جواب بازماند و خدا ستمکاران را به خاطر اصرار بر ستم و پافشاری بر عناد و لجاجت هدایت نمی کند.

شرح و توضیح

راستی خودبینی و غرور، و منیت و کبر در برابر حق، و مادی گرائی و آزادی بی قید و شرط، و غفلت و جهل چه می کند، فردی عامی که زمینه حکومت برای بسط عدالت از جانب خدا برای او مهیا شده، خدا را از یاد برده و به ظلم و ستم روی آورده، و خود را رب و مالک و مدبر امور مردم جا زده و با یک دنیا نخوت در برابر پیامبر اوالعزم حق که عامل نجات و خواهان سعادت اوست سینه سپر کرده و درباره پروردگار و مالک و مدبر عرصه هستی با او به مجادله و ستیز و گفتگوی بی دلیل و بی منطق بر می خیزد اینک تفصیل داستان:

ص:۸۷

مردم از این که ابراهیم در آتش نسوخت و به قدرت حق با کمال سلامت نجات پیدا کرد مات و مبهوت بودند، و آن را لحظه ای از یـاد نمی بردنـد، نمرودیـان یعنی ملت بابل نزدیک بود به ابراهیم ایمان بیاورنـد و از وی پیروی نماینـد، ولی ماننـد دیگر مردم روزگاران پاره ای لذائـذ مادی و امور دنیائی را که فکر می کردنـد با ایمان به ابراهیم از دست بدهند بر پیروی از ابراهیم ترجیح دادند!

و گروهی دیگر ترس از شـکنجه و آزار کفار از پیروی بازشان داشت، و در نهایت عـده ای انـدک به او ایمان آوردنـد و آنان هم از ترس جان خود ایمانشان را از مردم جاهل دنیا پرست که اکثریت هر جامعه ای را تشکیل می دهند پنهان می داشتند.

همـه روزه از اثر عمیقی کـه ایـن معجزه کم نظیر یعنی به سـلامت بیرون آمـدن ابراهیم از آتش در دل هـا گذاشـته بـود اخبـار ترسناکی به دربار نمرود می رسید، گزارش هائی که در تهدید زوال دوران معبودیتش دست کمی از سیل خروشان نداشت به او انتقال می یافت.

نمرود چون ابراهیم را مسبب این جو وحشتناک می دانست، بر کفر و شقاوتش افزوده شد و برای محاکمه ابراهیم و احتجاج با آن حضـرت او را به دربـار احضـار نمود، هنگـامی که قهرمـان توحیـد در برابرش قرار گرفت بـا نگـاهی طـاغوت منشـانه به او نگریسـت و گفـت: ایـن چـه آتشـی اسـت که در این مملکت و میـان این ملت برافروخته ای؟ و این معبـود و رب و پروردگـار کیست که این جامعه را به عبادتش فرا می خوانی، مگر جز من رب و کارگردان دیگری که شایسته عبادت شدن باشد، و لایق این که از او و دستوراتش اطاعت نمایند سراغ داری؟ !

او کیست که مقامش را از من بالاتر می دانی، و مگر ممکن است منزلت وی از من بالاتر باشد؟ !

تو می بینی که زمام امور و تـدبیر همه ممکلت در دست قـدرت من است، هر پیمان و عهدی را که بخواهم به راحتی می توانم نقض کنم، و هر قراردادی را اراده کنم قدرت دارم استوار و محکم نمایم، گرچه تمام ملت مخالف باشند.

مردم همه و همه چشم به فرمـان و حکم من دوخته و حلقه غلامـی مرا به گـوش دارنـد، همه آرزویشـان معطـوف به من است، مگر کسی هست که با من در مخالفت درآید، تو را چه شده که بر خلاف آحاد ملت به ستیز و مخالفت با من برخاسته ای؟

ابراهیم که جز به خـدا تکیه نـداشت و جز به قـدرت خـدا و لطـف و احسـان او متکی نبـود، و از این حکومت هـای پوشـالی و ببرهای کاغذی، و ادعای واهی ابداً واهمه به دل راه نداده بود.

در پاسخ یاوه های نمرود با کمال شجاعت و بدون لکنت زبان گفت:

پروردگارم آن وجود مقدس و قدرت مندی است که زنده می کند و می میراند، می آفریند و از بین می برد:

رَبِّیَ اَلَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ.

این بیان گویان و حجت رسا و حقیقتی که ویژه پروردگار است و بیان گر این معنا که مهار حیات و مرگ جز به دست قدرت خـدا نیست ماننـد سـنگی خارا در گلوی جان نمرود فرو رفت و گوئی نفسـش را از کار انـداخت، و از پاسخ منطقی فرو ماند، ولی خوی اسـتکباری اش به او اجـازه نـداد به ابراهیم و پروردگـار ابراهیم ایمان بیاورد، و از مرکب عناد و لجاجت پیاده شود، بلکه در نکبت گناه در جا زد و نهایتاً به مجادله و مکابره و مغلطه بازی و سفسطه روی آورده گفت:

أَنَا أَحْيِي وَ أَمِيتُ

من نیز مرده زنـده می کنم به این صـورت که هر زنـدانی محکوم را پس از آن که مرگ در برابر دیـدگانش مجسم شـده و از ادامه حیات صـد در صـد ناامید گشـته دوباره از نعمت زندگی و حیات برخورداش می سازم، و هم چنین زنده را می میرانم به این صورت که محکوم را در معرض اجرای حکم اعدام می آورم و در کوتاه ترین زمان او را به قتل رسانده جانش را گرفته و چراغ حیاتش را خاموش می کنم، بر این اساس کار پروردگارت به نظر عجیب و شگفت نمی آید!

آن مغرور متکبر بی توجه به این حقیقت بود که موجودی در این عرصه هستی قدرت بر ایجاد حیات، و تحقق اصل حیات و به هم پیچیـدن طومـار حیـات را نـدارد، آزاد نمودن زنـدانی یا کشـتن او ربطی به حیات و ممات نـدارد و حیات بخشـی و حیات گرفتن حسـاب نمی شود، ولی او بـا همین حرف هـای پوچ می خواست در برابر پیامبری بزرگ و اولوالعزم مقاومت نموده راه جـدال و احتجـاج بی منطق را بپیمایـد، ولی او کجـا و مقـاومت در برابر علم و دانش و حجت هـای قوی ابراهیم و اسـتدلالات استوار و متین او کجا؟

ابراهیم به او گفت: خداونـد خورشـید را مسـخر خود نموده و این کره ی آتشـین هم از مقرراتی که حق بر او حاکم کرده ابداً تخلف نمی کند و همه روز از افق مشـرق سـر زده و در افق مغرب فرو میرود، تو نیز اگر بگمان خود ربّ و مدبر و کارگردانی و قدرتت نسبت به همه امور فراگیر است نظام رفت و آمد خورشـید را دگرگون ساز و برخلاف سـنت خداوند خورشید را از سوی مغرب طلوع بده.

فَبُهِتَ اَلَّذِی کَفَرَ

نمرود از شـنیدن این سـخن متین، و درک این معنا که قدرتش همانند دیگر مردم بسـیار محدود و به ویژه نسبت به نظام هستی هیچ کاربردی ندارد مبهوت و

متحیر شد، و چون ضلالت و ادعای دروغش آشکار، و بهتان و جهالتش برملا گردید، و حجت بالغه قهرمان توحید او را از ادامه جدال متوقف نمود، و گویا با این برخوردی که با ابراهیم داشت، زوال سلطنت و اساس حکومتش رو به اضمحلال و انهدام است، ابراهیم در نظرش مبغوض ترین مردم گشت، ولی چه کاری از دستش ساخته بود، ابراهیم عقاید و احکام و قوانین جدیدی آورده بود، که همه آنها را معجزات و خوارق عادات بدرقه می کرد.

غیر این تصور نمی شد که او از برخورد با ابراهیم در هم ریختن کاخ حکومتش را مسلم دید، و از اظهار عداوت و کینه درونی خود نیز می هراسید، لذا کار او را به گذشت زمان واگذاشت، و در انتظار فرصت نشست تا در موقع مناسب انتقام خود را از وی بستاند، تنها عکس العملی که نشان داد این بود که افرادی را مأموریت داد تا مردم را از پیروی آن حضرت بر حذر دارند و از گرد او پراکنده نمایند.

از آن پس ابراهیم مانند دیگر پیامبران پیش از خودش و چون دیگر مردان راه حق در تنگنا و سختی و مشقت و ناراحتی قرار گرفت، و از قوم خود به ویژه مأموران حکومت که حفظ ارباب طاغوتی خود را در نابودی مصلحان می دانند دچار آزارهائی شد که هر مصلح و منجی از قوم خود می بیند، تا جائی که زمینه ماندن نزد قوم از میان رفت، بدین جهت تصمیم گرفت برای حفظ دین و آثار نبوت و اعلای کلمه توحید اهل خود را برداشته به سرزمین دیگر هجرت کند و وطن مألوف و هم وطنان را که به کیفر پافشاری بر کفر با وجود داشتن منجی و مشعل هدایت مستحق کیفر حق شده بودند ترک نموده، در منطقه ای خیمه اقامت بزند که مردمش پذیرای دعوت او باشند، و تخم هدایتی که می افشاند در دلهایشان به ثمر برسد، لذا از منطقه نمرود و نمرودیان به فلسطین هجرت کرد.

ص:۹۱

تفسیر آیه ۲۵۹

اشاره

أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلیٰ قَرْیَهٍ وَ هِیَ خٰاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِهٰا قٰالَ أَنّٰی یُحْیِی هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهٰا فَأَمٰاتَهُ اَللّٰهُ مِائَهَ عٰامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قٰالَ کَمْ لَبِثْتَ قٰالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قٰالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عٰامٍ فَانْظُرْ إِلیٰ طَعٰامِکَ وَ شَرٰابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ اُنْظُرْ إِلیٰ حِمٰارِکَ وَ لِنَجْعَلَکَ آیَهً لِلنّٰاسِ وَ اُنْظُرْ إِلَی اَلْعِظٰامِ کَیْفَ نُنْشِزُهٰا ثُمَّ نَکْسُوهٰا لَحْماً فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ قٰالَ أَعْلَمُ أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

یا چون آن کسی که به قریه ای عبور کرد، در حالی که دیوارهایش به روی سقف هایش فرو ریخته بود [و اجساد ساکنانش پوسیده و متلاشی به نظر می آمد] گفت: خدا چگونه اینان را پس از مرگشان زنده می کند؟ پس خدا او را صد سال میراند سپس وی را از حالت مرگ به حالت حیات برانگیخت به او خطاب کرد: چه مدت در این منطقه درنگ کرده ای؟ گفت: یک روز یا بخشی از یک روز درنگ کرده ام خداوند فرمود: بلکه صد سال درنگ کرده ای به خوراکی و نوشیدنی خود بنگر که پس از گذشت صد سال و رفت و آمد فصول چهارگانه تغییری ننموده و به دراز گوش خود نظر کن [که جسمش متلاشی شده] ما تو را زنده کردیم تا به پاسخ پرسشت که چگونگی زنده شدن مردگان است برسی و با دیدن کیفیت زنده شدن مرده به قدرت من نسبت به این حقیقت مطمئن گردی] و تا تو را نشانه ای از قدرت و ربوبیت خود برای مردم در مورد زنده شدن مردگان قرار دهیم، اکنون به استخوان های دراز گوشت بنگر که چگونه آنها را برمی داریم و به هم پیوند می دهیم، سپس بر آنها گوشت می پوشانیم، چون کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان برای او روشن شد گفت: می دانم که یقیناً خدا بر هر کاری تواناست.

شرح و توضیح

پیش از آن که به طور تفصیل به اصل داستان پرداخته شود لازم است با استفاده از متن آیه شریفه به چند نکته اشاره گردد.

۱- از این که بین خداوند و قهرمان داستان گفتگو شده استفاده می شود که شخص شخیص او از پیامبران خداوند بوده است.

۲- از جمله أَنّی یُحْیِی هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِها روشن می شود که گوینده آن به اصل زنده شدن مردگان یقین قطعی داشته، آنچه را می خواسته با چشم خود ببیند کیفیت و چگونگی مسئله بوده است و به احتمال قریب به یقین کلمه أَنّی به معنای کیف است.

۳- ذکر نشدن نام پیامبر در آیه و قریه مورد نظر و زمان وقوع حادثه برای این بوده که بخوانندگان داستان بفهماند مسئله زنده شدن مردگان محصول قدرت کامله حق است و جریانی است که برای همه مردگان در همه زمان و امکنه اتفاق خواهد افتاد و اختصاص به آن مرد و آن قریه ندارد.

۴- آن مرد اهلی زنده شدن مردگان را پس از مدتی طولانی و زمانی ممتد در رابطه با قدرت حق امر بزرگی شمرد، و نیز رجوع و پیوستن اجزاء پراکنده به صورت اولیه در نظرش با عظمت آمد، لذا با کلمه أَنّی که از اداه تعجب است پرسش خود را مطرح نمود، این تعجب در حقیقت تعجب از کمال قدرت حق و نهایت اقتدار پروردگار بود، و به عبارت دیگر اعتراف به حیرت و بهت او از این واقعیت و عدم احاطه اش به خصوصیات و جهات مسئله بود، در تعجب او معنای انکار وجود نداشت، این اکثر مردم هستند که بخاطر ضعف معرفت و دور بودن از دلیل و برهان و استدلال و حجت از وقوع امری به اراده حق و به قدرت مطلقه او شگفت زده می شوند، و معنای شگفتی آنان این است که چنین امری

قابل تحقق نیست، چنان که مشرکان و کافران از پذیرفتن این واقعیت که همه مردگان زنده می شوند و در عرصه محشر گرد می آیند امتناع داشتند و با تعجب و حیرت که تعجب و حیرت انکاری بود می گفتند:

أَ إِذٰا کُنّٰا تُرٰاباً أَ إِنّٰا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ: (۱)

این گفتار منکران لجوج است که بدون توجه به قدرت خدا که آنان را از خاک مرده آفرید می گویند: آیا ما هنگامی که پس از مردن خاک شدیم به راستی در آفرینش جدیدی قرارمان می دهند؟ !

۵- در نظر آن مرد خدا زنده شدن مردگان مسئله ای بسیار پیچیده بود و علاقه داشت وقوعش را ببیند، و این امری که در نظرش بسیار با عظمت می نمود مشاهده نماید، ولی حضرت حق پس از می راندنش به مدت صد سال و زنده کردن مرکبش و حفظ سلامت طعام و نوشیدنی اش در برابر گذشت صد سال تابستان و زمستان و بهار و خزان به او فهماند که همه این امور برای خداوند که قدرت بی نهایت است و حیات و مرگ به دست اوست امری سهل و آسان و غیر پیچیده است و جائی برای تعجب و شگفتی ندارد.

وَ هُوَ اَلَّذِی یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ: (۲)

و اوست که مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان باز می گرداند و این کار برای از آفریدن آسان تر است.

أَ وَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اَللّٰهُ اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیرٌ: (۳)

۱- ۱) - رعد ۵.

۲- ۲) - روم ۲۷.

۳- ۳) - عنکبوت ۱۹.

آیا ندانسته اند که چگونه خدا مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را پس از مرگشان باز خواهد گرداند، یقیناً این کار بر خدا آسان است.

۶- تکرار اُنْظُرْ در آیه شریفه در سه بار برای این است که در هر مرتبه ای هدف خاص و دلیل معینی دنبال شده است.

طبرسی در مجمع البیان از حضرت علی (ع) روایت می کند که منظور از کسی که آیه شریفه داستانش را بیان می کند عزیر نبی است، و نیز سعید بن عبدالله قمی به نقل کتاب بصائر الدرجات از امیرمؤمنان نقل می کند که آن شخص عزیر نبی بوده است.

داستان عزیر

عزیر نبی روزی وارد باغ خود شد، باغی آباد، سرسبز و خرم، درخت های بهم پیوسته، با گیاهانی مفید، لحظاتی محو تماشای زیبائی باغ که محصول اراده و حکمت خدا بود شد، کوزه ای از افشره انگور و مقداری نان و انجیر برداشت و با چارپای خود به طرف خانه اش حرکت کرد.

در میان راه به فکر اسرار خلقت و نظام آفرینش و عظمت جهان هستی افتاد، آن چنان غرق اندیشه و فکر شد که به جای راه خانه به بیراهه رفت، چون به خود آمد خود را در بیابانی دور از شهر و کاشانه دید، نگاهی به اطراف بیابان انداخت تا شاید علامت و نشانه ای بیابد و جهت آبادی را مشخص نماید.

در این جستجوگری چشمش به خرابه هائی افتاد که از وجود قریه و منطقه و مردمی که در آن زندگی می کردند حکایت داشت، حکایت از این که اینجا روزی ناظر جنب و جوش هائی بوده، مردمی در این دیار با هزاران آرزو و رفاه نسبی زندگی می کردند، اینک همه در کام مرگ افتاده اند و از شهرشان جز خرابه و از خودشان جز استخوان های پوسیده بر جای نمانده است.

عزیر به این اندیشه فرو رفت که نمی تواند از مطالعه و دقت در این خرابه ها و خرابی ها و این انسان های به کام مرگ فرو رفته صرف نظر کرده، چشم بپوشد.

افسار الاغش را بر میخی که بزمین کوبید بست سبد انجیر و نان و افشره انگور را کنار خود گذاشت، آنگاه با دلی آسوده و خیالی راحت به دیواری نیمه خراب تکیه داد، سپس توسن اندیشه را به جولان انداخت و درباره کیفیت زنده شدن این استخوان ها و اجساد پوسیده به فکر فرو رفت، شگفتا این اجساد پس از آن که طعمه زمین شد، و اینک بازیچه باد و طوفان و سرما و گرما و برف و باران می شود به چه صورت و بر اساس چه کیفیتی زنده می شوند أَنّی یُحْیِی هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِها؟ !

من به اصل زنده شدن مردگان ایمان دارم، و به قدرت حق در این زمینه در مرحله یقینم، علاقه دارم کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان را ببینم از این جهت چگونگی را می پرسم.

چیزی نگذشت که زانوهایش سست شد، و بدن دچار حالت رخوت گشت و پلک چشمش هایش روی هم افتاد و نهایتاً قبض روح شد و خود نیز مانند مردگان قریه به کام مرگ فرو رفت، و مرگ او به مدت صد سال کامل ادامه پیدا کرد فَأَماتَهُ اَللّٰهُ مِائَةَ عامٍ در این صد سال کودکان منطقه زندگی عزیر بزرگ شدند و به پیری رسیدند، سال خوردگان عمرشان تمام شد و به سرای باقی وارد شدند، قبیله ها و فامیل ها به چنگال مرگ دچار شده، از بین رفتند، خانه هائی ساخته شد سپس خراب گشته زیر و رو شدند، و عزیر هم چنان جسدی روی خاک بود و بند بند استخوان هایش از هم گسیخت.

تا روزی که خداوند اراده فرمود از این راز نهفته پرده بردارد بار دیگر در آن جسد افتاده بر خاک حیات و روح دمیده شد، و عزیر حیات دوباره یافت و

ص:۹۶

زندگی را از سر گرفت، او همان عزیر صد سال پیش بود که اکنون بعد از مرگ به چرخه حیات وارد شده است، او تصور می کرد از خواب برمی خیزد، به جستجوی مرکبش و افشره و عصاره انگورش و نان و انجیرش افتاد، خداوند به او خطاب فرمود: چه مدت در اینجا درنگ کرده ای؟ گفت: خیال می کنم یک روز یا کمتر از یک روز درنگ کرده باشم، خداوند فرمود: نه چنین است تو صد سال است مرده ای باران های نرم و رگبار و طوفان و فصول سال تو را نوازش داده اند، اینک پس از گذشت صد سال، به قدرت من زنده شدی ولی طعام و آشامیدنی است دستخوش تغییر نشده، اینک با دقت به طعام و افشره انگورت بنگر که ابداً تغییر نیافته و مرور زمان نابودش نکرده است.

ولی مرکبت مرده و جسمش پوسیده و استخوان هایش از هم جدا شده و جز خاکی از آن نمانده است، من زنده شدن تو را برای مردم نشانه قدرت خود قرار می دهم و هم اکنون با دقت عقلی به مرکبت بنگر که چگونه استخوان های پوسیده آن را جمع کرده و بر آن گوشت می پوشانم و آنگاه در او حیات می دمم تا با دیدن کیفیت زنده کردن مردگان به مسئله معاد و قیامت و بعث ایمانت افزود گردد و به اطمینان برسی عزیر هنگامی که زنده شدن مرکبش را دید، و حیات دوباره خودش را حس کرد، و ملاحظه کرد گذشت صد سال در طعام و شربتش تغییری ایجاد نکرده است با همه وجود گفت: می دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.

سپس بارش را بر مرکب گذاشته، خود نیز سوار شد و به سوی شهر و دیارش حرکت کرد، ولی راه ها و کوچه ها و خانه ها و بند و باروی شهر را آن گونه که صد سال پیش دیده بود نیافت، وضع شهر تغییر کرده بود، و چهره گذشته شهر برایش صورت رؤیای شیرینی به خود گرفته بود، سرانجام به در خانه خود رسید

پیره زالی را دیـد جلـوی در ایسـتاده کـه عمر طولانـی اش قـدش را خمیـده، و اسـتخوان هـایش را سـست کرده و او هم چنـان روزگار را پشت سر می اندازد.

این پیره زال سالخورده و دیـده از دست داده کینز عزیر است و آن روز که عزیر از او جدا شد وی دختری در سن رشد و بلوغ بوده است.

عزیر پرسـید: اینجا مسکن و منزل عزیر است؟ پیره زال آهی کشید و در حالی که اشک در دیدگانش غلطید گفت: آری اینجا منزل عزیر است، آنگـاه صـدا به گریه برداشت و گفت عزیر سـال هـاست ناپدیـد شـده و یادش از خاطره ها رفته، من تا امروز کسی را ندیدم که از او یاد کند، تو کیستی که به یادش سخن می گوئی؟

گفت: این پیره زال من خودم عزیرم خداوند صد سال مرا میراند، اینک دوباره به من حیات بخشیده است، پیره زال مضطرب و هیجان زده شـد، نخست به انکار برآمد، سـپس گفت: عزیر مردی صالح و مسـتجاب الدعوه بود، حاجتی از خدا نمی خواسـت مگر این که برآورده می شـد، و برای بیماری درخواست شـفا نمی نمود مگر آن که به بهبودی و سـلامت راه می یافت، اینک اگر تو عزیری از حضـرت حق بخواه تا سـلامت بدن و نور بینائی ام را به من باز گرداند، عزیر حاجت او را از خدا خواست در دم رویش نیکو و چشـمش روشن گشت، از شادی و خوشـحالی به پای عزیر افتاد و به سـرعت خود را به بنی اسرائیل که نواده ها و فرزندان عزیر در میانشان بودند رسانید، نوادگانی که میان هشـتاد و پنجاه سال بودند و هیچ کدام از رونق و نیروی جوانی بهره نداشـتند، در هر صورت پیرزال در میان آنان فریاد زد: عزیر که صد سال پیش ناپدید شده آمده است، و خداوند او را در عین جوانی و شادابی و برنائی و طراوت بازگردانده است.

ص:۹۸

چیزی نگذشت که عزیر خود به طرفشان آمد، در حالی که جوانی نیرومند و خوش اندام، قوی هیکل و خوش منظر بود به گونه ای که چشم بینندگان را از آن وضع خیره کرد، خواستند به نظر خود او را با دلائلی که داشتند آزمایش کنند، یکی گفت: اگر تو پدر مائی، بدان که پدرمان در شانه اش خالی بود که به آن شناخته می شد، آنگاه لباس را از روی شانه عزیر کنار زدند، دیدند آن نشانه عیناً موجود است! باز برای این که اطمینان بیشتری پیدا کنند و شک و تردیدشان به کلی برطرف گردد بزرگترشان گفت ما از دیر زمان شنیده بودیم که بخت النصر بر بیت المقدس حمله برده و مردمش را قلع و قمع کرد، از جمله کارهای زشتی که از او سر زد این بود که تورات را آتش زد و حتی یک نسخه از آن باقی نگذاشت و آن روز در دنیا کسی جز چند نفر تورات را از حفظ نداشتند و یکی از آنان را عزیر می شمردند حال اگر تو عزیری تورات را برای ما از حفظ بخوان.

عزیر مشغول خواندن تورات شد در حالی که یک آیه آن را از یاد نبرده بود و بلکه یک کلمه و حرفی را از آن اشتباه نداشت، اینجا بود که نوادگانش با او مصافحه نموده وی را تصدیق کردند، و عمر دوباره اش را تبریک گفتند، ولی عده ای از بنی اسرائیل نه این که به او ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خود افزوده گفتند: عزیر پسر خداست!

ص:۹۹

تفسیر آیه ۲۶۰

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ اَلْمَوْتىٰ قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی قٰالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ اَلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اِجْعَلْ عَلىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ اُدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً وَ اِعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

و به یاد آر هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار را کیفیت و چگونگی زنده شدن مردگان را به من نشان بده، خدا فرمود: آیا به کیفیت زنده شدن مردگان در پرتو قدرت من ایمان نیاورده ای؟ گفت: ایمان آورده ام ولی خواستم نوری که به آرامش قلب ابراهیم افزود، آرامشی که مرتبه ای از مراحل عالی ایمان و باور دینی است.

از این که ابراهیم قطعات در هم کوبیده شده چهار پرنده را به سوی خود خواند و پرندگان با خواندن او زنده شده به سویش شتافتند معلوم می شود که حضرت حق به برخی از بندگانش ولایت تکوینی عنایت فرموده است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که چهار پرنده عبارت بودند از طاوس، خروس، کبوتر و کلاغ. (۱)و نیز از آن حضرت روایت شده که ابراهیم اجزای مرغان را بر دَه کوه قرار داد. (۲)اهل عرفان از این داستان استفاده تربیتی کرده و چهار پرنده را تأویل به چهار خوی زشت نموده اند که هر یک در وجود انسان سدّی در برابر راه خدا و سلوک انسان به سوی حضرت محبوب است، که اگر انسان این چهار خوی حیوان

۱- ۱) - نورالثقلین ج ۱ ص ۲۸۰ حدیث ۱۰۹۸.

۲- ۲) - کافی ج ۸ ص ۳۰۵.

صفت و تاریک کننـده باطن را از خیمه باطن بگیرد و به قتل برسانـد، و عرصه درون خویش را از این چهار رذیلت پاک کند، راهش به سوی لقاء قرب و تهـذیب و تزکیه و رشد و کمال باز می شود، جلال الدین در مثنوی صورت عرفانی مسـئله را چنین بیان می کند:

چهار وصف تن چو مرغان خلیل جج

بسمل ایشان دهد جان را سبیل ججججج ای خلیل اندر خلاص نیک و بد ججججج

سر ببرشان تا رهد پاها ز سدّ ججزان که این تن شد مقام چهار خو جج

نامشان شد چار مرغ فتنه جو جج ج

خلق را گر زندگی خواهی ابد ج جسر بِبُر زین چار مرغ شوم بد ج ج

بازشان کن زنده از نوع دگر که نباشد بعد از آن زیشان ضرر ججج جج

چار مرغ معنوی راه زن ج کرده اند اندر دل خلقان وطن ج چون امیر جمله ی دل ها شوی ج

اندرین دوران خلیفه حق توئی سر ببر این چار مرغ زنده را

سرمدی کن عمر ناپاینده را بط و کاوس است و زاغ است و خروس

این مثال چار مرغ اندر نفوس ججججج

تو خلیـل وقتی ای خورشـید هُش این چهـار اطیـار رهزن را بکش زان که هر مرغی از اینهـا زاغ وش ج هست عقـل عاقلاـن را دیده کُش

ابراهیم و چهار پرنده

قهرمـان بت شـکن، و عبـد کم نظیر حق قلب الهی و عرشـی اش مالامـال از ایمان به خداونـد و وحـدت و یگانگی او بود، و به قـدرت مطلقه و بی نهایت حضـرت حق یقین و اطمینان کامل داشت و به آنچه به او وحی شـده بود در عالی ترین درجه ایمان می زیست.

ص:۱۰۱

از موضوعـاتی که هم چون همه انبیـا به او وحی شـده بود مسئله بـا عظمت معـاد و برپـا شـدن قیامت و زنـده شـدن مردگان و محاسبه ی اعمال بندگان در روز موعود بود، ابراهیم چونان که به خدا و وحدانیت پروردگار ایمان داشت به معاد و زنده شدن مردگـان نیز ایمان بی شک و شـبهه داشت، ولی آرزو داشت کیفیت و چگونگی زنـده شـدن مردگان را با چشم خود ببینـد تا بصـیرت بیشتری کسب کنـد و به اوج آرامش قلبی برسـد، لذا از پروردگارش درخواست کرد تا کیفیت زنده شدن مردگان را به او ارائه کنـد، خداند به او فرمود مگر تو به چگونگی و کیفیت کار من ایمان نداری؟ گفت چرا آن را به من وحی کرده ای و من نسـبت به آن ایمـان دارم و با همه وجود تصـدیق کرده ام ولی مشـتاقم آن را با چشم خود ببینم تا آرامش قلبی به کیفیت کار پیدا کنم.

خداونـد خواسـته او را اجـابت کرد، فرمـان داد تـا چهـار پرنـده را گرفته به دقت به آفرینش هر یک بنگرد، سـپس آنها را ذبح کرده و لاشه ها را کوبیده و در هم مخلوط نماید، آنگاه آن را تقسـیم کرده و هر بخشـی را بر کوهی قرار دهد، سپس هر یک را به نام بخواند، خواهی دید که هر کدام مستقل و زنده با همان هویت و حیثیت قبلی به سویش به پرواز در آیند.

ابراهیم این کـار را انجام داد و در این جریان آنگونه که می خواست در قـدرت و ربوبیت و ملکوت حق که همه آسـمان ها و زمینـه در قبضـه حـاکمیتش قرار دارد سـیر عقلی و فکری نمـود و به آرامش لازم، که پس از آن در این زمینه پرسشـی برایش مطرح نباشد رسید، و از خطورهای مخالفی که با ایمان و تصدیق البته منافات ندارد راحت شد.

ص:۱۰۲

تفسیر آیه ۲۶۱

اشاره

مَثَلُ اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنٰابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اَللّٰهُ یُضٰاعِفُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ.

مثل و داستان آنان که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا برای هر که بخواهد چند برابر می کند و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

شرح و توضیح

گرچه در اوائل سوره مبارکه ی بقره در ذیل جمله ی مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ بحث مفصلی گذشت، ولی در رابطه با این آیه شریفه می توان به مسائلی اشاره کرد:

۱- انفاق زمانی تحقق پیدا می کند، و وقتی دارای ارزش است که در راه خدا انجام گیرد، راه خدا هر حقیقتی است که رضایت و خوشنودی خدا در آن است و موجب کمال و رشد انسان و دوری او از شیطان و فرهنگ اوست.

راه خدا منحصر به جهت ویژه و امر خاصی نیست، بلکه در هر کاری که در شرع مقدس از آن نهی نشده جلوه گر است، راه خدا یا به عبارت دیگر کار برای خدا و به منظور جلب رضایت خداست که از آن تعبیر به کمال فعلی دائمی شده و امری است که قابلیت نمو و تعالی و رشد و افزون شدن به اراده خدا دارد.

۲- از فعل مضارع یُنْفِقُونَ استفاده می شود که انفاق در صورتی چند برابر نتیجه می دهد و در گردونه رشد و نمو قرار می گیرد که استمرار و دوام داشته باشد نه در همه عمر یک بار و دو بار.

۳- انفاق در صورت استمرار داروی بیماری بخل است و هر کس از این داروی معنوی استفاده کند از منفور بودن نزد خدا در آمده و در پیشگاه او به محبوبیت می رسد.

۴- قید فی سبیل الله در آیه شریفه به انسان می فهماند که مسئله علاوه بر جهت اقتصادی، دارای جهت اخلاقی است، زیرا انفاق وقتی در راه خدا و برای تحصیل رضای خدا انجام گیرد از منت گذاری و ضربه زدن به شخصیت مردم و آزار نسبت به اهل استحقاق دور خواهد بود و چه بسا که انسان برای حفظ عیار خلوصش در این عمل کار را در پنهان یا به واسطه انجام دهد، که گیرنده مال انسان را نشناسد و از منت و خجالت کشیدن و ضربه شخصیتی در امان باشد.

۵- کرم خداوند بی نهایت و خزانه پاداشش نامحدود، و لطف و احسانش بی پایان است، و این حقیقتی است که بطور مکرر در آیات قرآن مجید به آن گوشزد شده، بنابراین هیچ تعجبی ندارد اگر انسان یک درهم در راه خدا بدهد تا هفتصد برابر یا بیشتر به او پاداش و اجر مادی یا معنوی یا هر دو برگردد.

آری برای حضرت حق حد و حدودی در قدرت، علم، رحمت، جود، کرم و دیگر صفات علیا و اسماء حسنایش وجود ندارد، او در رحمت وجود و جزا و لطف و احسان و قدرت و کرم بی نهایت است، و به همه اعمال ظاهری و باطنی و عیار خلوص اعمال آگاه و می داند چه کسی شایسته پاداش و مکافات است.

در هر صورت بر اساس این آیه شریفه و آیات بعد از آن که اغلب درباره ی انفاق است، انفاق حتماً باید برای خدا و در راه کسب رضایت او باشد نه برای جلب توجه مردم و خوشنودی آنان و این که تعریف و تمجید از آدمی نقل محفل آنان شود، این عمل انسانی باید بدون منت و آزار صورت پذیرد، و از اموال خوب و پاکیزه و پرقیمت داده شود، و در راه پیشرفت اسلام و دفع دشمن

و انسانی که در راه خدا و برای خدا به سختی و مشقت افتاده باشد هزینه گردد، تا در دو جهان پاداش و مزدی چند برابر یا آنچه خدا بخواهد بر انسان مقرر شود.

انفاق از مهم ترین و با ارزش ترین اموری است که خداوند در جهت ادای حقوق بندگانش قرار داده، و برای آن به طرق مختلف و وسائل گوناگون از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی و دیگر اقسام فدیه و انفاقات واجب و صدقات مستحب و نیز وقف و وصیت و هبه و غیره متوسل شده است، و هدفش این است که سطح زندگی طبقات پائین اجتماع که نمی توانند نیازمندی های زندگیشان را بدون محبت و کمک بی شائبه دیگران رفع نمایند بالا آید، تا با اهل نعمت و ثروت قریب الافق شوند.

اسلام از طرف دیگر طبقات عالیه را از تظاهر به تجملات و زیور و آلات در مظاهر زندگی بیش از اندازه ای که طبقه متوسط اجتماع به آن دسترسی ندارند نهی کرده است، و هدف از همه اینها این است که یک زندگی نوعی متوسطی را که اجزاء و ابعاضش شبیه و نزدیک به یکدیگر است به وجود آورد، و ناموس همکاری و یگانگی را زنده کند، و ریشه ی اراده های متضاد و دشمنی ها و کینه های قلبی را از بیخ و بن براندازد، زیرا هدف و نظر قرآن این است که دین حق باید همه شئون حیاتی را طوری منظم و مرتب نماید و به صورتی سامان دهد که ضامن سعادت دنیا و آخرت باشد و به واسطه ی آن، انسان با معارف حقه و اخلاق فاضله در یک زندگی سعادتمندانه ای زیست کند و از نعمت هائی که خدا در دنیا به او ارزانی داشته بهره مند گردد، و ناخوشی ها و مصائب و نواقص ماده را از خود دور سازد، و این جز با یک زندگی خوشی که از نظر آسایش و صفا در همه افراد، مشابه باشد میسر نمی شود و چنین زندگی جز با اصلاح حال

نوع و رفع حوائج حیاتی ایشان امکان پذیر نیست، و جز با جهات مالی و اقتصادی کامل نمی شود، و راهش این است که افراد جامعه از آنچه با رنج و زحمت اندوخته اند به دیگران نیز پرداخت نمایند چون مؤمنان برادران اند و زمین و اموال مالکیت ذاتی اش از خداست.

راه و روشی که پیامبر اسلام (علیهما السلام) در زمان حیات و دوران نفوذ حکومتش داشت صحت و درستی این حقیقت را به اثبات رسانید، و امیرمؤمنان (ع) در سخنانش از منحرف شدن مردم از آن دچار تأسف شدید بود و شکایت می کرد آنجا که می فرماید:

در روزگاری قرار گرفته اید که پیوسته پشت کردن خیر و روی آوردن شرور به سوی ازدیاد می رود و طمع شیطان در هلاکت مردم فزونی می یابد، در این موقعیت است که ساز و برگ او قوّت و نیرو گرفته، و فریبش همگانی شده و بر شکارش دست یافته، دیده خود را به هر سوی که می خواهی بینداز، آیا جز بی نوائی که دچار فقر خویش است، یا توانگری که نعمت خدا را به کفران بدل کرده، یا بخیلی که بخل ورزیدن به حقوق خدائی را مایه ثروتمندی قرار داده، یا عصیان پیشه ای که گوشش از شنیدن پند و اندرز سنگین شده می بینی؟ !

جریانات روزگار این نظریه قرآن را که باید به طبقات ضعیف و متوسط کمک کرد، و از زیاده روی طبقات عالی در تجملات و مصارف جلوگیری نمود تصدیق کرد، زیرا مردم پس از ظهور تمدن غرب در عیاشی و شهوت رانی و پیروی از امیال حیوانی و هواهای نفسانی افراط کردند، و هر آنچه می توانستند در این راه کوشیدند، در نتیجه ثروت و وسائل عیش و نوش به دست طبقات نیرومند اجتماع افتاد، و برای طبقات زیردست جز محرومیت چیزی نماند، و از زیردستان نیز آنان که با تکیه به مراکز قدرت نیرومندتر از دیگر زیردستان بودند زیردستان

خود را تحت سلطه خود خرد کرده به اسارت کشیدند، و بالاخره دسته خاصی از مردم به رفاه و خوشی در سایه زندگی مادی نائل شدند و حق حیات را از سایرین سلب کردند، نتیجه این جریان، شیوع فساد اخلاق و کردارهای ناشایسته در عموم طبقات جامعه گردید، و دو دستگی عجیبی در اجتماع پدید آمد، و اختلاف و نزاع در میان ثروتمند و مستمند، توانگر و ناتوان، کاخ نشین و راه نشین و دارا و نادار ریشه دوانید و جنگ های جهانی بزرگ را به وجود آورد و سپس مرام کمونیسم به ظهور پیوست، و حقیقت و فضیلت رخت بربست، و آرامش و اطمینان خاطر و خوشی و آسایش از میان مردم کوچ کرد، و این همان فسادی است که امروز در جهان انسانی مشاهده می شود، و فسادهائی که در آینده انسان ها را تهدید می کند بسی بزرگ تر و ناهنجارتر است.

از بزرگ ترین عواملی که این فسادها را به وجود آورد آن که باب انفاق به روی مردم بسته و ابواب رباخواری به روی ایشان باز شده است. (۱)اما حد اعلای انفاق این که راه توحید و اخلاص و حاکم کرن دین حق با تحمیلی که دشمنان دارند، راهی دشوار، ناهموار، پرنشیب و فراز، پرپیچ و خم، خاردار، مین گذاری شده پُر، پرتگاه است.

هموار ساختن و پیمودن اینان راهی، جز با ریختن وسائلی انبوه، و تجهیز قوائی عمومی، و بسیج نیروهائی همه جانبه امکان پذیر نیست.

در این راه باید قلم ها، اندیشه ها، دانش ها، هنرها، زبان و دست ها قدم ها و قدرت ها، فرزندان و اموال جان ها و همه امکانات و استعدادها را به میدان کشید، تا نیازها تأمین شوند و خلأها پر گردد وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ .

۱- ۱) - المیزان ج ۲ ص ۵۳۷.

انفاق چنان که در ذیل آیات بقره گذشت از نفق است و نفق یعنی خلأ و انفاق یعنی پر کردن خلأ.

خلأها یکی دوتا نیست بلکه زندگی شمول و گوناگون است. برخی را قلم، برخی را زبان، بعضی را عمل، و برخی را سلاح و برخی را هیچ چیز جز جان و بعضی به هیچ وجه پر نمی شود جز با کمک همگان.

قرآن در حدود هشتاد موضع، انفاق را مورد تأکید قرار داده است، و اهمیت و ارزش را سنگین و بی حد و اعلام نموده است.

قرآن در آیه صد و هفتاد و هفت سوره مبارکه ی بقره برّ و نیکی را در گرو پانزده برنامه اعتقادی، عملی، اخلاقی دانسته و رسیدن به این برّ در صورتی است که انسان از هر آنچه نزد او محبوب است از جسم و جان و مال و اولاد و. . . . . . در راه خدا هزینه کند.

لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ: (۱)

هرگز به طور کامل به حقیقت نیکی نمی رسید تا از آنچه دوست دارید به طور مستمر انفاق کنید.

نیاکان اسلامی فاتح و پیروزمند ما که با فتوحات خیره کننده خود به اوج ترقی اقتصادی، علمی، فرهنگی، صنعتی، سیاسی، نظامی. . . . رسیدند مصداق عینی و معنای تجسم یافته این آیه شریفه اند.

آنان هر چه داشتند و دوست می داشتند از جان و مال و همه چیز به میدان آوردند و در نتیجه پیروز و کامیاب و برخوردار از اعتلای بی سابقه مادی و معنوی شدند.

۱- ۱) - آل عمران ۹۲.

قرآن مجید در ضمن آیه ای ترک انفاق در راه خدا و ترک هزینه کردن آنچه را باید برای اعتلای اسلام و انسانیت هزینه کرد سبب نابودی و هلاکت اعلام می کند:

وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلَی اَلتَّهْلُکَهِ: (۱)

خلأها و کمبودهای راه خدا را پر کنید و با ترک آن، خود را به دست خود به هلاکت نیندازید.

احتمالاً توضیح آیه شریفه این می شود: که از جان و مال و قدرت و امکانات و استعدادها هر چه دارید و می توانید و قدرت ایجاد آن را دارید به میدان بیاورید [چون این آیه نیز مانند بسیاری دیگر در رابطه با جنگ نازل شده است] تا خلأها پر، و جاده هموار و حرکت وسیله پیروزیتان شتاب گیرد، و در این راه اهمال و سستی و جان عزیزی و مال دوستی مکنید وگرنه شکست خورده، بر اثر تقصیر و کوتاهی خود نابود می شوید، به این صورت که دشمن از این اهمال و تقصیر این خصلت سیاه و نکوهیده سوء استفاده کرده فرصت ها را غنیمت شمرده با حمله متقابل، بر شما چیره و پیروز می گردد، سپس دمار از روزگارتان درآورده نابودتان می سازد.

این آیه کریمه درست چنان است که به دانش آموزی بگویند درس بخوان و به دست خود خویش را به بدبختی نینداز، که دلسوزان درس را برای دانش آموز خوشبختی و سعادت، و ترک آن را سبب بدبختی و شقاوت اعلام می کنند.

در آیه ای دیگر برتری پیشگامان و پیشتازان در انفاق را بر دیر آمدگان به بیان می آورد که:

۱- ۱) - بقره ۱۹۵.

وَ مٰا لَکُمْ أَلاّٰ تُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ لِلّٰهِ مِیرٰاثُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لاٰ یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ اَلْفَتْحِ وَ قٰاتَلَ أُولٰئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ اَلَّذِینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قٰاتَلُوا وَ کُلاًّ وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْحُسْنیٰ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ: (۱)

و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی کنید و خلأهای در مسیر اعتلای اسلام را پر نمی نمائید، در حالی که میراث آسمان ها و زمین فقط در انحصار مالکیت خداست و کسی بر چیزی ملکیت حقیقی ندارد، کسانی از شما که پیش از فتح و پیروزی بر دشمن انفاق کردند و به جنگ برخاستند با دیگران یکسان نیستند، آنان از جهت درجه و منزلت از کسانی که پس از فتح و پیروزی انفاق کردند و جهاد نمودند بلند پایه تر و برترند و خدا به هر یک از این دو گروه وعده عاقبت به خیری و بهشت داده است و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

گرچه بیشتر آیات انفاق در رابطه با جنگ و کمک به رزمندگان نازل شده، ولی هرگز صحیح نیست که از آیاتی که امر به احسان و نیکی و هزینه کردن مال برای حل مشکل فقرا و مستمندان و بدهکاران و اقوام و امور خیر و حتی کمک به غیر مؤمنان دارد چشم پوشید، مسئله انفاق، زکات، صدقه منحصر به جنگ تنها نیست، بلکه لازم است اهل ایمان نسبت به همه امور خیر و به ویژه رسیدگی به مستمندان، ایتام، فقراء، از راه ماندگان، ساختن مدرسه، درمانگاه، بیمارستان، مسجد و مراکز فرهنگی اسلامی از اموال امکانات و آبرو و دانش و بینش خود هزینه کنند.

انفاق به غیر مؤمنان

معلی بن خنیس که از شهداء راه فضیلت و راویان احادیث اهل بیت است می گوید: امام صادق (ع) در شبی بارانی از منزلش به جانب ظله بنی ساعده، جائی

۱- ۱) - حدید ۱۰.

که مستندان و نیازمندان از حرارت و سرما زیر آن پناه می بردند روان شد، من دنبال حضرت به صورتی آهسته به راه افتادم، در میان راه چیزی از آن منبع خیر و احسان به زمین افتاد فرمود:

«بسم الله اللهم رد علینا:»

خداوندا گم گشته را در این تارکی شب به ما برگردان.

پیش رفته و به حضرت سلام کردم فرمود: معلی تو هستی گفتم: آری فدایت شوم معلی هستم، فرمود به جستجو مشغول شو و آنچه را یافتی به من بده، من روی زمین دست کشیدم، به نظرم آمد نان زیادی پراکنده شده است.

آنچه یافتم در اختیار آن جناب گذاردم، نهایتاً دیدم جمع آن ابنان سنگینی از نان شد، به اندازه ای سنگین بود که حملش دشوار می نمود، به حضرت گفتم: مرا اجازه دهید تا این بار را بر دوش خود حمل کنم، پاسخ داد من به برداشتن و حمل کردن آن سزاوارترم، ولی با من بیا تا به ظلّه بنی ساعده برویم.

چون به آنجا رسیدیم عده ای را در خواب دیدیم، امام (ع) کنار هر خفته ای یک یا دو قرص نان می گذاشت و می گذشت، به همین صورت به همه نان رسانید تا از ظله خارج شدیم به حضرت گفتم: اینان حق را می شناسند و از پیروان اهل بیت هستند؟ فرمود اگر عارف به حق بودند آنان را بهتر از این پذیرائی می کردیم، آگاه باش خداوند هیچ چیز را نیافریده مگر این که خزینه داری جهت آن خلق کرده است غیر از صدقه که خود حافظ و نگهبان آن است، پدرم حضرت باقر (ع) هر گاه صدقه می داد و چیزی را در دست سائل می گذاشت باز از او می گرفت و می بوسید و می بوئید و دو مرتبه به او برمی گرداند، صدقه دادن در شبانگاهان خشم خدا را فرو می نشاند، و گناهان را

محو می کند و حساب روز قیامت را آسان می نماید، اما صدقه روز مال و عمر را می افزاید.

عیسی بن مریم از کنار دریا می گذشت، قرص نانی از خوراک خود را در دریا انداخت، یکی از حواریون گفت برای چه منظوری این کار را انجام دادید، با این که قرص نان غذای خود شما بود؟ فرمود: انداختم تا نصیب یکی از حیوانات دریا شود، این عمل در نزد خدا پاداشی بزرگ دارد. (۱)

خوشحالم که هزارنفر را شاد و مسرور می کنم

عامر شعبی می گوید شبی حجاج بن یوسف که نسبت به امت اسلام و به ویژه شیعیان اهل بیت از نمرود و فرعون ظالم تر بود مرا به حضورش خواست، دست از جان کشیدم وضو گرفته، وصیت کرده به سویش روان شدم، هنگامی که وارد مجلس او شدم وسائل قتل و کشتن از شمشیر و نطع آماده بود، سلام دادم، پاسخ گفت و اظهار کرد نترس تا فردا ظهر در امانی، مرا نزد خود نشانید، سپس اشاره ای کرد از پی اشاره اش مردی را بسته به غل و زنجیر آوردند و وی را در برابر حجاج روی زمین نشاندند.

حجاج گفت: این مرد عقیده دارد که حسن و حسین فرزندان پیامبرند، لازم است برای اثبات عقدیده اش از قرآن دلیل بیاورد وگرنه او را می کشم، به حجاج گفتم چه نیکوست غل و زنجیر از بدنش بردارید، اگر پاسخ داد آزادش کنید، چنانچه جواب قانع کننده ای نداد این غل و زنجیر مانع قتل او نمی شود.

فرمان داد غل و زنجیر از بدنش برداشتند، در چهره او دقیق شدم دیدم سعید بن جبیر است، بسیار اندوهگین شدم، با خویش گفتم از کجا می تواند برای اثبات

۱- ۱) - فروع کافی جلد ۴، ص ۹.

این مسئله از قرآن دلیل بیاورد، حجاج فریاد زد دلیلت را از قرآن بیاور وگرنه کشته می شوی، سعید گفت: صبر کن مدتی سر به زیر انداخته فکر می کرد، حجاج برای بار دوم گفت: دلیلت را بیاور، باز سعید او را دعوت به صبر کرد مرتبه سوم حجاج دلیل خواست این بار نیز درخواست مهلت کرد در مرتبه چهارم سعید گفت:

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم»

وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنٰا وَ نُوحاً هَدَيْنٰا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دٰاوُدَ وَ سُلَيْمٰانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسىٰ وَ هٰارُونَ وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْمُحْسِنِينَ: (۱)

آنگاه به حجاج گفت بعد از این آیه را بخوان حجاج خواند:

وَ زَكَرِيّٰا وَ يَحْيىٰ وَ عِيسىٰ وَ إِلْيٰاسَ كُلٌّ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ: (۲)

سعید گفت: چگونه ممکن است عیسی را به حضرت ابراهیم نسبت داد؟ حجاج گفت: عیسی از فرزندان ابراهیم است، سعید منتظر همین پاسخ بود، پیروزمندانه گفت: در صورتی که عیسی بدون پدر به دنیا آمد بر اساس این آیه از فرزندان او محسوب می شود در عین این که میان او و ابراهیم فاصله خیلی زیاد است پس حسن و حسین سزاوارترند که این نسبت را داشته باشند با توجه به این که با پیامبر فاصله جز یک مادر ندارند حجاج فرمان داد هزار دینار به او بدهند و پولها را تا منزلش ببرند و به او اجازه رفتن داد.

۱- ۱) - انعام ۸۴.

۲- ۲) - انعام ۸۵.

شعبی می گوید با خود فکر کردم فردا باید پیش این مرد بروم و معانی قرآن را از او بیاموزم، من تصور می کردم به معانی قرآن معرفت دارم، اکنون دانستم که از معانی قرآن بی خبرم.

هنگام صبح از او جویا شدم نهایتاً وی را در مسجدی یافتم که پول های شب گذشته را پیش رو گذاشته و ده دینار ده دینار از هم جدا کرده و به مستمندان انفاق می کرد و می گفت همه این پولها از برکت حسن و حسین است

«لئن کنا اغممنا واحداً لقد فرحنا الفا و ارضینا الله و رسوله»

اگر یک نفر را اندوهگین کردیم ولی هزار نفر را شادمان و مسرور نمودیم و خدا و پیامبر را از خود راضی کردیم. (۱)

در انفاق و صدقه باید آبروی اشخاص حفظ شود.

یسع بن حمزه می گوید: در محضر حضرت رضا (ع) بودم، با ایشان صحبت می کردم، گروهی نزد آن حضرت حضور داشتند و از مسائل دینی و حلال و حرام می پرسیدند، در این هنگام مردی بلند قد و گندمگون وارد شد، پس از سلام گفت: ای پسر رسول خدا مردی از محبان شما و پدران و اجدادتان هستم، از سفر حج بازمی گردم مقداری پول برای مخارج راه و بازگشت به وطن داشتم گم شد، اینک درخواست دارم به من کمک کنید تا به وطنم بازگردم، البته صدقه به من نمیرسد چون خداوند نعمت به من ارزانی داشته و دارای ثروتم، چون به شهرم برسم مبلغی که به من می دهید از جانب شما در آنجا صدقه می دهم.

فرمود: خدایت بیامرزد بنیشین، سپس با مردم شروع به سخن نمود تا متفرق شدند، من و سلیمان جعفری و خثیمه با آن مرد باقی ماندیم، حضرت رضا فرمود

۱- ۱) - شجره طوبی ج۲، ص ۲۰۰.

اجازه می خواهم وارد انـدرون شوم سـلیمان عرض بفرمائید، حضـرت وارد اندرون شد، پس از ساعتی بازگشـته درب اطاق را بست، از بالای درب دست مبارک خود را بیرون آورد و فرمود: خراسانی کجاست؟ عرض کرد در خدمتم فرمود: این دویست دینار را برای مخارجت بگیر و به این پول تبرک جو و از جانب من نیز صـدقه مده، هم اکنون خارج شو که نه من تو را ببینم و نه تو مرا! خراسانی رفت و بعد از او حضرت رضا خارج شد سلیمان عرض کرد فدایت گردم به او محبت نموده بذل و بخشش کردیـد، علت این که پشت درب پنهـان شدیـد چه بود؟ فرمود: نخواسـتم بخـاطر برآوردن خواسـته اش در صورتش انکسـار و خواری مشاهده کنم، گفتار پیامبر را نشنیدی؟

«المستتر بالحسنه یعدل سبعین حجه و المذیع بالسیئه مخذول و المستتر بها مغفور له:»

آن که کار نیک را در پنهان انجام دهد پاداشـش معادل هفتاد حج است، و کسی که آشکارا گناه کند در پیشگاه حق خوار و زبون است، امّا آن که در پنهان مرتکب گناه شود به آمرزش نزدیک است، نشنیده ای پیشینیان گفته اند:

چون نزد او برای حاجتی روم در حالی که آبرویم حفظ شده به خانواده م بازمی گردم. (۱)

«انفاق عاشقانه صاحب بن عباد»

صاحب از چهره های برجسته علمی و عملی و از پیروان مکتب پاک اهل بیت بود.

صـاحب در دانش و بینش در درجه ای بسـیار عـالی قرار داشت و بسـیار دانش دوست و خوش اخلاـق و بهره منـد از فضائل و کمالات بود.

۱- ۱) - فروع کافی ج ۴ ص ۲۴.

صاحب در حکومت دیالمه منصب وزارت داشت و کمتر وزیری در استفاده مثبت از پست وزارت و خدمت به دین و دانش و مردم کشور نمونه او دیده شده است، او را بخاطر کرامت و بزرگواری کافی الکفاه لقب داده اند، شیخ صدوق کتاب با ارزش عیون اخبار الرضا را برای او تالیف کرد، و حسین بن محمد قمی نیز کتاب تاریخ قم را به خاطر او نگاشت.

در عصرهای ماه رمضان هر کس به دیدار او می رفت و بر وی وارد می شد اجازه خروج پیش از افطار از نزد او نداشت، گاهی هزار نفر هنگام افطار بر سر سفره اش می نشستند، صدقه و انفاق او در ماه رمضان با یازده ماه دیگر برابری می نمود، مادرش از کودکی او را به اینصورت تربیت کرده بود.

در زمان طفولیت که برای تحصیل دانش به مکتب خانه می رفت، مادر بزرگوارش هر روز صبح یک دینار و یک درهم به او می داد و اکیداً سفارش می نمود به اول فقیری که می رسد صدقه بدهد.

این کار برای صاحب از همان دوران کودکی تا جوانی عادت و خوی پابرجا شده بود، و زمانی هم که به وزارت رسید سفارش مادر را ترک نکرد.

او از ترس این که صدقه دادن را از یاد نبرد به خادمی که عهده دار اطاق استراحت و خوابش بود فرمان می داد هر شب یک دینار و یک درهم زیر بسترش بگذارد تا صبح گاه که از خواب برمی خیزد آن را برداشته به مستحق بدهد.

شبی خادم این برنامه را فراموش کرد، صاحب هنگامی که سر از خواب برداشت، پس از ادای فریضه دست زیر بستر برد تا درهم و دینار را بردارد، ولی متوجه شد خادم فراموش کرده پول زیر بستر بگذارد، این فراموشی را به فال بد گرفت، با خود حدیث نفس کرد که لابد عمرم تمام شده و اجلم فرا رسیده که خادم از این امر غفلت ورزیده است!

آنچه در اطاق خوابش از روانداز و زیرانداز و بالش بود به جریمه فراموش شدن صدقه آن روز، به همان خادم فرمان داد، به اولین فقیری که برخورد می کند بدهد، با توجه به این که همه وسائل استراحت و خوابش از دیبای گران قیمت بود.

خادم همه را جمع کرد و از خانه خارج شد، با مستحقی از سادات مصادف شده که همسرش بخاطر نابینائی اش دستش را گرفته و او را همراه خود می برد و سید در حال گریه کردن بود.

خادم پیش رفت و به سید گفت: این اجناس را قبول می کنی، پرسید چیست، پاسخ داد وسائل استراحت اطاق خواب که همه از دیباست، سید فقیر از شنیدن این مطلب بیهوش شد، صاحب را از جریان خبر دادند، خودش بالای سر سید آمد، فرمان داد او را بهوش آورند، چون بهوش آمد صاحب پرسید ترا چه شده که اینگونه از حال رفتی؟ سید گفت: مردی آبرومندم ولی مدتی است به فقر مبتلا شده ام، از این همسرم دختری دارم که به حد بلوغ و رشد رسیده جوانی از او خواستگاری کرد، پذیرفتم، عقد آن دو صورت گرفته، اینک دو سال است نسبت به خوراک و لباس خود قناعت می کنیم تا برای او جهازیه تهیه نمائیم، شب گذشته همسرم اصرار ورزید که باید برای دخترم روانداز با بالش دیبا تهیه کنی، هر چه خواستم او را از این درخواستش منصرف کنم نتوانستم، و او بر خواسته اش پافشاری داشت، نهایتاً بر سر این موضوع با یکدیگر اختلاف پیدا کردیم، به او گفتم چون صبح رسد، دست من را بگیر از خانه بیرون ببر تا از میان شما بروم، اکنون که خادم شما این مطلب را با من در میان گذاشت جا داشت یکه خورده و بیهوش شوم.

صاحب بن عباد، چنان تحت تأثیر این واقعه غیر منتظره قرار گرفت که اشک در چشمانش حلقه زد گفت: زیرانداز و روانداز و بالش دیبا لازم است با سایر

وسائل مناسب خودش آراسته شود، به من فرصت دهید تمام وسائل زندگی دختر را مطابق این لحاف و تشک و بالش فراهم کنم، شوهر دختر را خواست به او سرمایه ای عنایت کرد که به شغلی آبرومند مشغول شود، و همه جهیزیه دختر را به صورتی که مناسب با دختر وزیری بود به دختر داد. (۱)

۱- ۱) - روضات الجنات خوانساری بخش صادص ۱۰۵.

تفسیر آیه ۲۶۲-۲۶۳

اشاره

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اَللّهِ ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَیْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ یَتْبَعُها أَذیً وَ اَللّهُ غَنِیٌّ حَلِیمٌ.

کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق می کنند، آنگاه منت و آزاری به دنبال انفاقشان نمی آورند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، برای آنان نه بیمی است و نه اندوهگین می شوند.

گفتاری خوش و پسندیده برای ردّ سائل در حالی که کلام ناهنجاری نگفته باشد، و گذشت و چشم پوشی از او در صورتی که درخواستش با بدگوئی و درشتی همراه بوده بهتر از بخششی است که دنبالش آزاری نسبت به سائل باشد، و خدا بی نیاز و بردبار است.

شرح و توضیح

منتی که انفاق کننده بر انفاق شونده می گذارد به این صورت که به سائل می گوید: من بودم که به تو کمک کردم، اگر نزد دیگری می رفتی به این وضع به تو کمک نمی شد، قدر من را بدان، این منم که بفریاد بیچارگان می رسم و.... و هجوم به شخصیت او و تحقیر کردنش که از مصادیق آزار است نشان می دهد که انفاق در نظر انفاق کننده بس بزرگ و عظیم بوده و علاوه از سئوال سائل ناراحت شده است و خواسته با این انفاق او را زودتر ردّ کرده از دستش راحت شود.

مؤمن بایـد از اینگونه امور پـاک و مبرا باشـد، و بـا تخلق به اخلاق حق با مردم برخورد کنـد، خداونـد مهربان غنی و بی نیازی است که نعمت ها و نعمت دهی اش در نظرش بزرگ نیست و بردباری است که در مؤاخـذه شـتاب نمی کنـد و به هر جهالتی خشمگین نمی گردد.

انفاق چه وقت پرداخت و چه پس از آن اگر خالی از منت و آزار باشـد، و خلوص در آن رعایت گردد قطعاً عملی با ارزش و مورد قبول حق و همراه با پاداش مناسب است.

اسـلام بـه ایـن معنـا عنـایت خـاص دارد که به وقت انفـاق به وسـیله ثروتمنـدان بایـد شخصـیت و کرامت و عزت نیازمنـدان و مستمندان حفظ شود.

یقیناً اگر انسان به پاداش ویژه حق در برابر انفاق توجه داشـته باشـد و اینکه انفاق مایه زدودن هر ترسـی و هر انـدوهی از انسان بخصوص در برزخ و قیامت است هرگز انفاقش را با منت و آزار آلوده نمی کند.

برخورد پسـندیده و نیکو در گفتار و عمل با نیازمنـدان واجب و بایـد به عنوان اصـلی از اصول اخلاق و ارزشـی از ارزش های انسانی بکار گرفته شود، مسـلماً حفظ شخصیت و عزت محتاجان و نیازمندان از حل مشکل اقتصادی آنان بالاتر و برتر و کاری پسندیده تر از اصل انفاق است.

ص:۱۲۰

تفسیر آیه ۲۶۴

اشاره

یَا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُبْطِلُوا صَدَقَاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ اَلْأَذیٰ کَالَّذِی یُنْفِقُ مٰالَهُ رِئٰاءَ اَلنّٰاسِ وَ لاٰ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوٰانٍ عَلَیْهِ تُرٰابٌ فَأَصٰابَهُ وٰابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لاٰ یَقْدِرُونَ عَلیٰ شَیْءٍ مِمّٰا کَسَبُوا وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْکٰافِرِینَ

ای اهل ایمان صدقه های خود را با منت گذاری بر مستحق و آزار رساندن به او باطل مکنید، مانند کسی که مالش را به ریا به مردم انفاق می کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، که وصف و مثل انفاقش مانند سنگ خارا و سختی است که بر آن پوششی نازک از خاک قرار دارد و رگباری تند و درشت به آن برسد و آن سنگ را صاف و بدون خاک بگذارد، صدقه ریائی مانند آن خاک است که با باران تند از روی سنگ شسته می شود و از بین می رود و ریا کاران به نتیجه کارشان دست نمی یابند و خدا کافران را راهنمائی و هدایت نمی کند.

شرح و توضیح

منت گذاری و آزار بر مستحق همانند ریا انفاق را از درجه اعتبار ساقط، و از ارزش می اندازد و نهایتاً آن را باطل کرده از عرصه قبولی و پذیرفته شدن، و اجر و پاداش خارج می کند.

این از مصادیق بی خردی است که انسان از محصول زحمت و رنج خود به نیازمندان و مستمندان، و درماندگان و فقیران کمک کند، و خرمن سر سبز کمک خود را با آتش منت و آزار و ریا بسوزاند.

این کمال و اوج بدبختی است که انسان از صبح تا شام فعالیت کند، گرما و سرما بچشد، از جان و بدن مایه بگذارد، ثروت و مالی فراهم نماید، و بخشی از

ص:۱۲۱

آن را از خود جدا کرده به اقوام و مردم مستحق بدهد، تا میان او و بهشت پلی برقرار شود، که با خیالی آسوده و راحت در آینده از آن پل عبور کند و خود را به بهشت عنبر سرشت برساند، ولی با کلنگ منت گذاری و آزردن قلب مردم، و ریا و خودنمائی جهت تعریف کردن مردم از خود آن پل را خراب نموده و منهدم و نابود کند و میان خود و بهشت مانع ایجاد نماید و به بیشه تاریک محرومیت از فیوضات حق درآید!

اعمال برباد رفته

عبدالوهاب مزنی می گوید از شخصی شنیدم که می گفت: به مدینه الرسول رسیدم و به مسجد پیامبر رفتم ابوهریره را دیدم که گفت حدثنی خلیلی ابوالقاسم ولی گریه ادامه سخن را به او امان نداد، دگر باره گفت باز گریه مانع از ادامه کلام شد، با رسوم گفت و گریست و برخاست تا از مسجد بیرون رود، من دست بر دامنش زدم و گفتم مردی غریبم، آمده ام تا حدیثی از احادیث پیامبر را بشنوم، تو سه بار شروع کردی تا حدیثی گوئی ولی گریه مهلتت نداد به من بگو رسول خدا چه گفت؟

گفت: رسول خدا فرمود: روز قیامت مردی را بیاورند و به او گویند ما تو را در دنیا ثروت فراوان دادیم با آن چه کردی، گوید: خداوندا صدقه دادم و انفاق نمودم گویند: آری از آن ثروت صدقه دادی و انفاق کردی برای آن که مردم درباره تو بگویند: فلانی آدم با سخاوتی است و از کرم و دست و دلبازی برخوردار است، و مردم هم گفتند، اکنون تو را از آن انفاق ریائی چه سود و منفعت است؟ !

دیگری را بیاورند و به او گویند: ما تو را قدرت و شجاعت و توان و قوت دادیم، تو با آن توانائی و شجاعت چه کردی؟ گوید: خدایا جهاد کردم و جان در

راه جنگ و قتال بردم، گویند آری جهاد کردی ولی برای آن که مردم بگویند فلانی نترس و شجاع و قهرمان است، امروز که از مردمان عمل خالص می خرند تو را از جهاد و قتالت چه سود؟ !

دیگری را می آورند و می گویند ما به تو فهم و دانش و علم و بینش دادیم، از آن سرمایه معنوی چگونه بهره گرفتی؟ گوید خدایا دانش آموختم و به دیگران تعلیم دادم، و خلاصه به نشر و پخش علم همت گماشتم، گویند: آری چنین کاری کردی ولی برای آن که مردم بگویند به به فلانی عجب مرد عالمی است، و چه معلم فعال و پرکاری است و مردمان نیز در حق تو آن بگفتند اکنون تو را از آن چه سود، سپس دستور رسد که هر سه را بخاطر پوچ شدن عملشان و بر باد رفتن زحمت و کوششان و تهیدست ماندنشان به دوزخ برند! ! (۱)کتاب خدا در آیه مورد بحث ریاکار را فاقد ایمان به خدا و قیامت به حساب آورده و به او در پایان آیه مارک کفر و داغ ناسپاسی زده، و تا در ریاکاری بسر می برد او را از هدایت خدا محروم دانسته است: وَ اَللّٰهُ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْکٰافِرِینَ.

به این نکته بسیار مهم نیز که از آیه شریفه استفاده می شود باید توجه کرد که عمل ریاکار از اصل باطل و پوچ است، ولی عمل منت گذار و آزار دهنده گرچه از ابتدا صحیح واقع شده، ولی بعد از آن با آلوده شدن به منت و آزار باطل گشته و به چاه پوچی سقوط می کند.

مناط و ملاک قبولی عمل نیت خالص و قصد پاک است و عملی که از این مایه الهی خالی باشد به گردونه و چرخ قبولی وارد نمی شود.

۱- ۱) - تفسیر روض الجنان چاپ آستان قدس ج۴، ص۵۶.

فرار از ریا

مولی عبد الله شوشتری از علما و دانشمندان به نام شیعه و معاصر با شیخ بهائی بوده است، روزی برای دیدار شیخ بهائی به منزل او آمد.

ساعتی از نشستن او نگذاشت که موذن صدا به اذان برداشت، شیخ بهائی از مولی عبدالله درخواست کرد اکنون که وقت نماز وارد شده نماز خود را همین جا بخوانید تا ما هم به شما اقتدا کرده و ادای تکلیف کنیم و از فیض جماعت بهره مند شویم، مولی عبدالله اندکی به فکر فرو رفت و بدون پاسخ به درخواست شیخ بهاءالدین عاملی از جای برخاست و به منزل خود بازگشت، برخی از دوستانش در رابطه با این جریان پرسیدند که شما با اهمیت و ارزشی که به نماز اول وقت می دهید چرا در منزل شیخ اقامه جماعت نکردید، گفت: پس از پیشنهاد شیخ به فکر فرو رفتم دیدم در باطنم این مسئله در جریان است که مثل شیخ بهائی می خواهد در نماز به من اقتدا کند، و من از ترس آلوده شدن به منیت و ریا جلسه را ترک کرده و به منزل باز گشتم. (۱)

بیماری شدید ریا و تظاهر به عمل

سید نعمت الله جزایری که سالیان طولانی در محضر مبارک علامه مجلسی زانوی شاگردی به زمین زد، و از آن دریای مواج معارف بهره های فراوانی گرفت، در کتاب انوار نعمانیه اش می نویسد:

شخصی به تظاهر و ریا به شدت خو گرفته بود، بسیار کوشید تا این صفت زشت و مخرب زحمت و کوشش را از صفحه ی دل پاک کند، شبی طرحی بنظرش رسید و آن این که در فلان منطقه دور افتاده شهر مسجدی است خلوت

۱- ۱) - روضات الجنات ج ص.

و رفت و آمد چندانی در آن نیست، به آن مسجد می روم شاید شبی را به عبادت بدون ریا و تظاهر به صبح برسانم.

در تاریکی شب به مسجد رفت و به عبادت مشغول شد و دلخوش به این که اینجا محل رفت و آمد مردم نیست و من با خیال راحت عبادت خالصانه و بی ریا انجام می دهم.

ناگاه در بین عبادت، در حالی که تاریکی مطلق بر مسجد حاکم بود، بنظرش رسید در مسجد باز شد و شخصی قدم در مسجد گذاشت، از آنجا که ریا قدمی ثابت در دلش پیدا کرده بود بسیار خوشحال شد، که اکنون در این دل شب و در این جای خلوت و دور افتاده این شخص آمد و مرا در این حال خوش که به راز و نیاز اشتغال دارم می بیند، و قطعا صبح فردا در میان مردم از من تعریف و تمجید می کند!

تا صبح با کوشش هر چه تمام تر به عبادت و راز و نیاز ادامه داد، چون سپیده دمید و هوا روشن شد دید سگی سیاه از باران تند شب فرار کرده و به مسجد خزیده، به شدت اندوهگین شد، که این همه کوشید و راز و نیاز کرد، و تن به عبادت داد ولی همه و همه به خاطر سگی سیاه بود! ! آه از نهادش برخاست که اگر تا شب گذشته مردم را در عبادت خود شریک می ساختم و برای جلب نظر آنان راز و نیاز داشتم ولی آه و اسف بر من که شب گذشته برای سگی سیاه عبادت کردم و او را شریک بندگی خود نمودم! (۱)

رسوائی ریاکار

از اصمعی دانشمند و ادیب عرب روایت شده که بلال بن ابی برده از کوفه وارد بر عمربن عبدالعزیز شد، زمانی که عمر در شهر سکونت داشت، ابی برده پس از ورود به مجلس عمر و طی شدن مراسم پذیرائی کبوتر مسجد گشته و

۱- ۱) - انوار نعمانیه ص ۲۵۱.

کنار یکی از ستون های معبد مشغول به نماز و عبادت شد، و مدتی را با فروتنی و خضوع به نماز گذارند.

ابی برده بـا این کـار خود توجه عمر بن عبـدالعزیز را به خود جلب کرد، تـا جائی که یک روز به علاء بن مغیره که از نـدیمان نزدیکش بود، گفت: اگر درون این مرد ماننـد برونش بـا صـداقت و صـاف و نورانی باشـد، مردی قابـل اعتماد و یقیناً شایسـته حکومت عراق است.

علاـء گفت: امتحـان کردن او کار دشواری نیست، من از وضع او برای شـما خبر می آورم، هنگام مغرب نزد ابی برده رفت، او مشـغول نمـاز بود، به وی گفت نمـازت را کوتـاه کن بـا تو کـار دارم، ابی برده نماز را به اختصار گذرانـد و پس از پایان نماز گوش به سخن علاء داد، علاء گفت تو مرا می شناسی که چقدر به عمر بن عبدالعزیز نزدیکم و خلیفه چه اندازه به من لطف و محبت دارد، اگر اشـاره نمـایم که تـو را برای حکومت عراق بپـذیرد به من چه خـدمتی خواهی کرد؟ ابی برده گفت: حقوق و مزایای یکساله حکومت خود را به تو می بخشم، علاء گفت: برای اسـتواری این قول و سـخنت نوشـته ای به من بده که اگر به حکومت عراق رسـیدی به انکار برنخیزی ابی برده به سرعت نوشته ای به دست علاء داد مبنی بر این که حقوق مزایای یکساله از او باشد.

علاء نوشته را نزد عمر بن العزیز آورد، عمر وقتی از این جریان آگاه شد نامه ای به استاندارش به این مضمون در عراق نوشت:

«اما بعد فان بلالا غرنا بالله فکدنا نغتر به ثم سبکناه فوجدناه حیثاً کله:»

ای والی بلاـل بن ابی برده خـواست از راه عبـادت خـدا مـا را بفریبـد و نزدیـک بـود فریب بخـوریم، ولی چون او را آزمـایش نمودیم برای ما روشن شد آنچه از

عبـادت انجـام می دهـد جز دام و تزویر و نیرنگ نیست و همه باطنش آلودگی محض است. (۱)در رابطه بـا ریا به روایات زیر توجه کنید:

از رسول خدا روایت شده:

«من احسن صلاته حین یراه الناس ثم اساءها حین یخلو فتلك استهانهٌ استهان بها ربه:» (۲)

کسـی که در برابر دیـد مردم نمـازش را نیکو بجـای آورد، ولی هنگـام خلوت و پنهـان بـد انجام دهـد، این اهانتی است که به پروردگار خود روا داشته است.

«احذر ان یُری علیک آثار المحسنین و انت تخلو من ذلک فتحشر مع المرائین:» (۳)

بپرهیز از این که در ظاهرت آثار نیکوکاران دیـده شود، ولی در حقیقت از آن تهی باشـی، در این صورت با ریاکاران محشور خواهی شد.

«للمرائی ثلاث علامات: ینشط اذا کان عند الناس، و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی جمیع اموره:» (۴)

ریاکار دارای سه نشانه است: هر گاه در ادای تکالیف نزد مردم باشد با نشاط و سرحال است، چون در تنهائی قرار گیرد کسل و بی حال است، و دوست دارد در همه کارهایش مورد تعریف وتمجید قرار گیرد.

۱- ۱) – الاذکیاء، ابن جوزی ص ۴۱.

۲- ۲) – نهج الفصاحه ۳۱۶- ۳۱۴.

۳- ۳) – نهج الفصاحه ۳۱۶- ۳۱۴.

۴- ۴) – کافی ج ۲ ص ۲۹۵.

«اتقوا الله فی الریا فانه الشرک بالله، ان المرائی یُدعی یوم القیامه باربعه اسماء: یا کافر، یا فاجر، یا غادر، یا خاسر، حبط عملک و بطل اجرک فلا خلاص لک الیوم فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له:» (۱)

در جنب خداونـد آگـاه به همه امور از ریا بپرهیزیـد، زیرا ریا شـرک به خـداست، قیامت ریاکار را با چهار نام می خواننـد: ای کافر، بدکار، حیله گر، زیانکار، همه اعمالت بر باد رفت، پاداشت باطل شد، امروز از عذاب رهائی نداری، پاداشت را از کسی بخواه که برای جلب توجه او عمل انجام دادی.

۱- ۱) - مواهب الرحمن ج ۴ ص ۳۱۰.

تفسیر آیه ۲۶۵

اشاره

وَ مَثَلُ اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمُ اِبْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اَللّٰهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصٰابَهٰا وٰابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهٰا ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْهٰا وٰابِلٌ فَطَلٌّ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.

و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خوشنودی خدا و استوار کردن وجودشان بر حقایق ایمانی و فضایل اخلاقی انفاق می کنند مانند بوستانی است در جائی بلند که بارانی تند و فراوان به آن برسد، در نتیجه میوه اش را دو چندان بدهد و اگر باران تندی نرسد باران ملایمی بر آن ببارد که برای شادابی و محصول دادنش کافی است و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست.

شرح و توضیح

دقت در آیه گذشته و آثار نامطلوب منت و آزار و ریا به فهم این آیه شریفه بیشتر کمک می کند، کسی که برای طلب رضای خدا انفاق می کند، در حقیقت عمل خالصانه اش چون باغ با استعدادی است که دارای درختان زیاد به هم پیچیده است که آن را زیر باران رحمت و لطف و فیوضات حضرت حق قرار داده است، اتصال این عمل به خدا از آثار مثبتی که دارد تخلف نمی کند.

این گونه انفاق با هر عیاری از اخلاص مورد پذیرش خداوند قرار می گیرد، و با رضا و خوشنودی حق هماهنگ شده و به درجه ی قبولی می رسد و میوه ای ابدی چون بهشت آخرت نصیب صاحب آن می کند، و وجود و نفس انفاق کننده را ثبات و آرامش داده بر پایه ی حقایق و فضایل استوار و دائمی می سازد.

آنان که در انفاق خلوص را رعایت می کنند و جز رضای دوست را نمی طلبند قابلیت بهره مندی از فیوضات مادی و معنوی حق را پیدا می کنند.

ص:۱۲۹

مخلصان به یقین دارای حسن فاعلی و حسن فعلی هستند، حس فاعلی آنان اخلاص و حسن فعلی آنان انفاق و صدقه است.

آیه شریفه می گوید درجات پاداش بستگی به درجات اخلاص دارد، باغ گاهی میوه اش دو چندان و زمانی به صورتی طبیعی است و این بستگی به میزان بارانی دارد که بر آن می بارد أَصابَها وابِلٌ باران تند و فراوان، فَطَلٌّ باران ملایم.

ص:۱۳۰

تفسیر آیه ۲۶۶

اشاره

أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنٰابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ لَهُ فِیهٰا مِنْ کُلِّ اَلثَّمَرٰاتِ وَ أَصٰابَهُ اَلْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّهٌ ضُعَفٰاءُ فَأَصٰابَهٰا إِعْصٰارٌ فِیهِ نٰارٌ فَاحْتَرَقَتْ کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمُ اَلْآیٰاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ.

آیا یکی از شما دوست دارد که او را بوستانی از درختان خرما و انگور به هم پیچیده باشد که از زیر درختانش نهرها جاری است و برای او در آن بوستان علاوه بر خرما و انگور از هر گونه میوه و محصولی باشد، در حالی که پیری به او رسیده و دارای فرزندان ضعیف و ناتوان است، پس گردبادی که در آن آتش سوزانی است به آن بوستان رسد و یک پارچه بسوزد، [آتش منت و آزار و ریا چون آتش سوزنده بوستان انفاق را می سوزاند و نابود می کند] خداوند اینگونه حقایق را برای شما توضیح می دهد تا در امور خود بیندیشید.

شرح و توضیح

قرآن مجید گاهی با مثل های روشن واقعیات را به مردم می فهماند، پیرمردی است از کار افتاده، دارای باغی است از خرما و انگور دو میوه پر ویتامین و پر انرژی و محصولات دیگر، خودش بر اثر پیری قدرت بر کار ندارد، فرزندانش ناتوان و بی هنر هستند، گردبادی با حرارت و آتش زا به باغش می رسد و همه محصولات را می سوزاند، پیرمرد و فرزندان ناتوانش جز حسرت و اندوه عایدی از این پیش آمد ندارند، این مثل کسانی است که ثروت و مالی پر قیمت انفاق می کنند، محصول انفاق اگر اخلاص در آن باشد آثاری پربرکت در دنیا و در آخرت است، ولی اینان بخاطر ضعف ایمان قدرت پیچیدن عمل را به اخلاص

که حافظ و نگهبان محصول انفاق است ندارنـد، ملکوت و باطن منت و آزار و ریا آتش است، تندباد منت و آزار و ریا که در باطنش آتش دوزخ است به باغ و بوسـتان انفاق می رسـد، و همه محصولاتش را به نابودی می کشد و صاحبش را از شـیرینی رضایت الله و جنت الله محروم می نماید، و برای او جز تهی دستی و حسـرت و اندوه و پشیمانی باقی نمی گذارد، بیان حقیقت بـا توسـل به مثـل برای این است که مردم در اعمـال و رفتـار و کردار خود و آثـار آنهـا و اینکه آیا محصول آنها رضایت الله و جنت الله است یا نار الله است بیندیشند، که فکر و اندیشه سبب تصحیح اعمال و جهت دادن به کردار و اخلاق است.

ص:۱۳۲

تفسیر آیه ۲۶۷

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا اَلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلاّ أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ

ای اهل ایمان از پاکیزه های آنچه از راه داد و ستد به دست آورده اید و آنچه از گیاهان و معادن برای شما از زمین بیرون آورده ایم انفاق کنید، و برای انفاق کردن دنبال مال ناپاك و بی ارزش و عیب دار نروید، در حالی که اگر آن را به عنوان حق شما به خود شما می دادند جز با چشم پوشی و دل سردی نمی گرفتید و بدانید که خدا بی نیاز و ستوده است.

شرح و توضیح

آیه شریفه از جهتی به کیفیت مال و جنس که مؤمنان می خواهند انفاق کنند اشاره می کند، و از جهت دیگر خود انسان را میزان تشخیص مال با کیفیت از بی کیفیت قرار می دهد.

انفاق مال پست و آنچه که انسان از آن دل بریده و نمی خواهد در زندگی اش باشد، مانند لباس کهنه، غذای مانده، فرش پوسیده، اثاث مستعمل و بی مصرف نمی تواند موضوع جود و کرم و سخاوت و بزرگواری باشد، و از طرفی معلوم نیست مورد قبول و پذیرش حق واقع گردد، و از جهت دیگر توهین به عزت و شخصیت کسانی است که به آنان انفاق می شود، که همه این امور به دور از اخلاق و بزرگواری است، و علاوه انفاق چنین اموالی لایق حریم با عظمت حضرت حق نیست، و بسیار شرم آور است که آدمی این اجناس را به عنوان انفاق فِي سَبِيلِ اَللّهِ قلمداد کند.

ص:۱۳۳

آیه شریفه می گوید اگر خود مستحق باشی، و به شدت نیازمند به کمک، آیا گرفتن اموال پست به عنوان انفاق از دیگران خوش آیند توست؟ ! قطعاً مورد پسند تو نیست ولی چون نیازمندی بدون ایراد گرفتن و با اغماض و چشم پوشی و دلسردی آن را می پذیری در حالی که از عمل طرف خود در باطن ناراضی و ناراحتی، اینجاست که اگر خود خواستی انفاق کنی، خود را به اینصورت میزان قرار بده: آنچه را برای خود می پسندی برای دیگران هم بپسند، و آنچه را برای خود نمی پسندی برای دیگران هم مپسند.

ص:۱۳۴

تفسیر آیه ۲۶۷

اشاره

اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ اَلْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اَللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ

شیطان شما را به هنگام انفاق مال با ارزش از تهیدست شدن و فقر می ترساند، و شما را به کار زشت چون بخل و امساک از انفاق و صدقات امر می کند در حالی که خداوند شما را از جانب خودش وعده آمرزش و فزونی رزق می دهد و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

شرح و توضیح

مردم در انفاق مال بی ارزش، و اجناس پست که چه بسا آنها را مزاحم زندگی خود بدانند مشکلی ندارند. مردم در صورتی که بخیل هم باشند ممکن است با اجناس و اموال پست دست به انفاق بزنند.

این انفاق عمل با ارزشی نیست، و سبب رشد و کمال نفوس نمی گردد، این انفاق تنها سودش این است که انبار مغازه یا خانه یا اطاق منزل یا صندوق را از آنچه مردم زباله و کهنه و جنس مزاحم می دانند خالی و تمیز می کند و مکان را برای جنس و مال جدید و تازه باز می نماید.

امساک از انفاق اجناس و اموال پر قیمت بخاطر این است که مردم آنها را در برپائی و حفظ ثروت و ثروتمندی خویش مؤثر می دانند، به این سبب دل کندن از آنها برایشان مشکل، و کمتر به چنین انفاقی رضایت می دهند، چنین اندیشه ای که اگر از اجناس و اموال پر قیمت انفاق کنم قوام ثروت و ثروتمندی ام از دست می رود، و بنائی که سالها ساختن زحمتش را با کدّ یمین و عرق جبین ساخته ام خراب می شود، و دچار کمبود و سختی و مشقت می گردم، و قطعاً چراغی که به

خانه رواست به مسجد روا نیست از خیالات فاسد و وساوس شیطان درون یا شیطان برون است.

این دوستان بد و گمراه اند و شیاطین آشکار و نهان اند که ثروتمند را از فقر و تهیدستی می ترسانند، و از ترمز ترس برای امساک ثروتمند از انفاق سوء استفاده می کنند، در صورتی که اهل ثروت باید بدانند نسبت به مازاد ثروتشان برای کمک به هم نوعانشان به شدت مسئول و مکلف اند، و ابداً حق ندارند نعمت و ثروت خدا داده را تنها برای خود هزینه کنند و مازادش را روز به روز ذخیره کرده بر ثروت خود بیفزایند و دچار بیماری تکاثر کشته و بر بخلشان بمانند و نهایتاً با حفظ ثروت خود و فرار از انفاق مستحق غضب و عذاب حق شوند.

چه نیکوست که اهل ثروت به قرآن مجید یا به آگاهان به قرآن مراجعه کنند و از این حقیقت مطلع شوند که به فرموده خداوند انفاق نه این که عامل تهیدستی و فقر است، بلکه از طرفی سبب مغفرت و آمرزش و از سوی دیگر علت افزون شدن تا هفتصد برابر یا بیشتر، و وسیله درمان باطن از بخل و مایه ای برای جلب رضای دوست و به دست آوردن بهشت آخرت است.

شیطان از جهتی انسان را از تهیدستی می ترساند و از جهت دیگر آدمی را دعوت به خودداری از انفاق می کند، که خودداری از انفاق نهایتاً دیو بخل را بر کرسی قلب می نشاند و به تدریج این صفت زشت و به تعبیر قرآن این فحشاء در باطن پا برجا گشته، انسان را تا شاخ و شانه کشیدن در برابر احکام و اوامر و نواهی حضرت حق می کشاند، و نهایتاً به مخالفت خواسته های پروردگار وادار می کند و نعوذ بالله به ناسپاسی و کفر ورزی می نشاند! !

و در نتیجه نیازمندان و تهیدستان را در سختی و مشقت تنگدستی می اندازد، و سبب پیدا شدن بسیاری از مفاسد و جنایات می گردد!

این چه بـدبختی بزرگی است که انسـان به وسـاوس شـیطان مطمئن گردد و نهایتـاً به چرخه بنـدگی او درآیـد و از او اطـاعت نماید، و وعده های حتمی خداوند مهربان را به مغفرت و افزون کردن مال از پی انفاق باور نکند! !

در هر صـورت انسـان در برابر دو وعـده است: یکی وعـده خداونـد متعـال که متضـمن سـرور است، و یکی وعـده شـیطان که متضـمن غرور است، وعده حضـرت حق وحی و تنزیل است، و وعده شیطان وساوس و تخییل، وعده حضرت دوست به عوض و ثواب و وعده شیطان چون سراب است، وعده خداوند مهربان نور و فروغ است و وعده شیطان زور و دروغ، وعده پروردگار بی تخلـف است و وعـده شـیطان عین تخلف است. خداونـد نسـبت به بنـده اش محبت و دوست است و شـیطان نسـبت به همه انسان ها دشمن

شیطان به معصـیت می خوانـد و از تهیـدستی می ترسانـد و به وسوسه کردن می رنجاند، خداوند مهربان می نوازد و کارسازی می نمایـد و وعده مثبت و نیکو می دهد و به منزلت و مرتبت می افزاید و به کرسـی سـعادت و خوشـبختی می نشاند، و وسائل راحت دنیا و آخرت را فراهم می آورد.

شطان در وجود خویش و ذاتاً مفلس است و آدمی را از افلاس می ترسانـد، خداونـد غنی بالـذات و خزانه دار همه آسـمانها و زمین است و به انسان وعده مغفرت و فضل می دهد وَ اَللّٰهُ واسِعٌ عَلِيمٌ . (۱)

ص:۱۳۷

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج۴، ص ۷۱.

تفسیر آیه ۲۶۹

اشاره

یُؤْتِی اَلْحِکْمَهَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ اَلْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ.

حکمت را به هر کس بخواهد می دهد، و کسی که حکمت به او داده شده، بی تردید او را خیر فراوان داده اند، و جز صاحبان خرد از حکمت های خداوند پیروی نمی کنند.

شرح و توضیح

حکمت به طور اکثر در معلومات عقلی حقیقی و معارف حقه و قواعد محکم و استوار که قطعاً راهی به کذب و بطلان ندارد به کار گرفته می شود.

در ذیل این آیه شریفه روایاتی از امام به حق ناطق حضرت صادق (ع) در توضیح حکمت به این مضامین مسائل مهمی نقل شده است.

«طاعهالله و معرفه الامام:» (۱)

حکمت اطاعت از خداوند و شناخت امام معصوم است که همه مسائل دین را باید از او فرا گرفت.

«ان الحکمه المعرفه و التفقه فی الدین:» (۲)

بی تردید حکمت شناخت حقایق، و دین فهمی است.

«معرفه الامام و اجتناب الکبائر التی اوجب الله علیها النار:» (۳)

۱- ۱) - کافی ج۱، ص ۱۸۵.

۲- ۲) - نورالثقلین ج۱، ص ۲۸۷.

۳- ۳) - کافی ج۲، ص۲۸۴.

حکمت شناخت امام واجب الاطاعه و دوری از گناهان کبیره ای است که خدا آتش را بر مرتکب آن واجب و لازم نموده است.

انفاق بر اساس طاعت خدا و هدایت امام معصوم و اجتناب از بخل و امساک از مصادیق قطعی حکمت علمی و عملی است.

آری حکمت منشأ و مبدء خیر کثیر است و یک مورد خیر کثیر انفاق خالصانه و رفع مشکل نیازمندان و مستمندان با حفظ آبروی آنان است، و جز خردمندان از حقایق و معارف الهیه پند نمی گیرند.

تفسیر آیه ۲۷۰-۲۷۱

اشاره

وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ أَنْصٰارٍ

إِنْ تُبْدُوا اَلصَّدَقٰاتِ فَنِعِمّٰا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهٰا وَ تُؤْتُوهَا اَلْفُقَرٰاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

و هر نفقه ای را که انفاق کردید، و هر نذری را که بر عهده گرفتید یقیناً خدا آن را می داند [در نتیجه فرمانبردار را پاداش می دهد و ستمکار به آیات خدا و حقوق مردم را عذاب می کند] و در قیامت برای ستمکاران هیچ یاوری نیست.

اگر صدقه ها را آشکار کنید کاری نیکوست، و اگر آنها را پنهان دارید و به تهیدستان دهید برای شما بهتر است و خدا به این سبب بخشی از گناهانتان را محو می کند و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

شرح و توضیح

معنای انفاق در همه شئونش در سطور گذشته شرح داده شد، نذری به معنای تعهد انسان بر عمل نیک و مثبت است.

خداوند مهربان به همه اعمال انسان به هر صورت یا به هر نیتی که انجام گیرد آگاه است و در این آگاهی بزرگی و کوچکی عمل، خالص بودن و ریائی آن فرقی نمی کند.

نکره بودن نفقه و نذر در متن آیه شریفه دلالت بر هر نوع عمل و هر اندازه از نفقه و نذر داد، گرچه به وزن دانه ارزن یا کوچک تر از آن باشد.

ص:۱۴۰

خداوند آگاه، به همه اعمالی که برای او انجام گرفته چه عمل بزرگ و چه عمل کوچک و اندک پاداش می دهد، با توجه به این حقیقت نباید فرصت انفاق و نذر را از دست داد. ستمگران که در این آیه شریفه مردمی هستند که از انفاق بخل ورزیده اند، و از متعهد شدن به عمل مثبت روی گردانده اند از یاری خداوند و مردم در دنیا و آخرت اندک بهره ای ندارند، در دنیا مورد طرد از رحمت و در معرض نفرت مردم، و در آخرت دچار عذاب حق و محروم از شفاعت شفیعان هستند.

آشکارا صدقه دادن که به تحریک دیگران نسبت به این عمل کمک می کند، و سبب تشویق اهل تمکن می گردد کاری ستوده و با ارزش است فَنِعِمّا هِیَ .

و صدقه پنهانی پاداش و سود بیشتری نصیب شخص انفاق کننده می کند، زیرا عیار خلوصش بیش از صدقه آشکار است.

صدقه در نهان در حفظ شخصیت نیازمندان و حفظ آبروی آنان قطعاً مؤثرتر از صدقه آشکار است، به همین خاطر با جمله خَیْرٌ لَکُمْ اعلام می دارد که صدقه پنهان از صدقه آشکار برای خود انسان بهتر و با ارزش تر است.

این که در آیه شریفه فقرا و نیازمندان را نام برده، و آنهان را تخصیص به ذکر داده است برای این است که اولویت آنان در مسأله هزینه کردن صدقه برای صدقه دهندگان روشن شود و به عبارت دیگر آیه شریفه می خواهد صدقه دهندگان را به این معنا هدایت کند که گرچه صدقه دارای مصارف گوناگونی است ولی پرداخت آن به کسانی که خرج زندگی آنان از درآمدشان بیشتر است اولویت دارد.

ص:۱۴۱

صدقه پنهان علاوه بر بهتر بودنش از صدقه آشکار سبب کفاره برخی از گناهان و بخشوده شدن آنها از جانب خداوند مهربان است، خداوندی که به همه اعمال انسان خبیر و آگاه است.

ص:۱۴۲

تفسیر آیه ۲۷۲-۲۷۳

اشاره

لَیسَ عَلَیکَ هُداهُمْ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیرٍ فَلِأَنْفُسِکُمْ وَ مٰا تُنْفِقُونَ إِلاَّ اِبْتِغٰاءَ وَجْهِ اَللّٰهِ وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیرٍ یُوَفَّ إِلَیکُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ

لِلْفُقَرٰاءِ اَلَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی اَلْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ اَلْجٰاهِلُ أَغْنِیٰاءَ مِنَ اَلتَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیمٰاهُمْ لاٰ یَسْئَلُونَ اَلنّٰاسَ إِلْحٰافاً وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ

ای پیامبر هدایت و راهنمائی آنان به سوی انفاق مخلصانه و ترک منت و آزار بر عهده تو نیست وظیفه تو ابلاغ پیام حق و اتمام حجت است، بلکه خداست که هر کس را بخواهد هدایت می کند.

ای اهل ایمان هر مالی را که انفاق کنید به سود خود شماست و این سودمندی در صورتی است که جز برای طلب خشنودی خدا انفاق نکنید، و آنچه از مال با ارزش و بی عیب انفاق کنید پاداشش به طور کامل به شما داده می شود، و در این زمینه مورد ستم قرار نخواهید گرفت.

صدقات و انفاق حق نیازمندانی است که در راه خدا [به سبب جنگ یا طلب دانش یا بیماری یا امور دیگر] در مضیقه و تنگنا افتاده اند و برای فراهم آوردن هزینه زندگی نمی توانند در زمین سفر کنند، فرد ناآگاه آنان را از شدت پارسائی و عفتی که دارند توانگر و بی نیاز می پندارد تو ای رسول من آنان را از چهره و سیمایشان می شناسی، آنان از مردم با اصرار و پافشاری چیزی نمی خواهند، و شما ای اهل ایمان آنچه از مال با ارزش و بی عیب انفاق کنید یقیناً خدا به آن داناست.

شرح و توضیح

گویا پیامبر بزرگوار اسلام از برخی انفاق کنندگان که در مسئله انفاق اخلاص را رعایت نمی کردند و برخی نسبت به انفاقشان بر تهیدستان منت گذاشته یا آنان

را آزار روحی می دادند بسیار اندوهگین و ناراحت بود، از این جهت در ابتدای آیه شریفه خطاب متوجه به آن حضرت شده در مقام دلداری و تسلیت آن حضرت برآمده که وادار کردن مردم به گردونه انفاق مخلصانه و بی منت و آزار و حفظ ایمان آنان بر عهده تو نیست، مسئله هدایت و توفیق، و توجه دادن قلب به اخلاص و دلالت مردم به اخلاق کریمانه ویژه ی خداست، اوست که هر کس را لایق و شایسته ببیند به حقایق باطنی و امور معنوی هدایت می نماید.

سپس خطاب آیه شریفه متوجه همه انفاق کنندگان می شود که مال با ارزش و بی عیبی که برای طلب خوشنودی خدا انفاق می کنید در دنیا و آخرت به سود شماست، زیرا در دنیا به چند برابر تلافی می شود، و در آخرت پاداشت بی حساب به شما میرسد، و اجر کامل و تمام نصیب شما می گردد، و در این زمینه به کمبود و نقصی دچار نخواهید شد.

خداوند از انفاق شما بی نیاز است، یقیناً هیچ خیری از شما به او نمی رسد، این شما هستید که برای بقاء نظام صحیح و اصولی حیات خود در دنیا و برای رسیدن به پاداش ابدی در آخرت نیازمند به خیر و عمل مثبت هستید، این شمائید که اگر از خیر روی برگردانید امور خیمه حیات و زندگیتان در دنیا مختل و عرصه و میدان وجودتان در ظاهر و باطن گرفتار امواج فساد و فسق و فجور وناامنی می شود، و در آخرت به خاطر نداشتن توشه لازم به غضب و عذاب ابد گرفتار می آئید.

فقراء در آیه مورد بحث آن انسان های بزرگوار و با ارزشی هستند که به خاطر شرکت در میدان جهاد، از کسب و کار بازمانده و به تهیدستی نشسته اند، یا دچار بیماری پرخرجی شدند و به این خاطر گرفتار نیازمندی گشتند، یا برای دانش آموختن به شهر دیگر رفتند و دچار مضیقه مالی شدند، یا عوامل دیگر دستشان را

از مال دنیا خالی کرد و از سفر کسبی یا علمی بازماندند، صدقات و انفاق حق مسلم آنان است و بخل ورزی نسبت به این بزرگواران از اعظم گناهان و زشت ترین ظلم هاست.

اینان از شدت پارسائی و عفت به گونه ای در میان مردم ظاهر می شوند که افراد ناآگاه به گمان خودشان گمانی که پایه و اساس ندارد آنان را بی نیاز و ثروتمند می پندارند، تنها پیامبر است که از سیمای آنان درد فقرشان را حس می کند.

چیزی را به اصرار از مردم نمی طلبند، بر مردم واجب است به هر شکلی از مشکل آنان آگاه شدن به سرعت برای رفع نیازشان اقدام کنند، و با کمال احترام به آنان و حفظ شخصیت و کرامت انسانی شان به رفع نیاز و احتیاج آنان اقدام نمایند، و بی منت و آزار به آنان کمک داده و عوض آن را از حضرت حق بخواهند.

یاری رسانیدن به اینگونه نیازمندان در حقیقت یاری رساندن به خدا و دین خداست، و دست اینان در گرفتن صدقات دست خداست.

ص:۱۴۵

تفسیر آیه ۲۷۴

اشاره

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ اَلنَّهَارِ سِرًّا وَ عَلاَنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ.

آنان که اموالشان را در شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

شرح و توضیح

آیه شریفه در مقام بیان روح جود و سخاوت در عاشقان خدا و قیامت است، آنان که برای انجام خواسته محبوب و جلب رضایت او و رسیدن به پاداش ویژه اش سر از پا نشناخته، روز و شب و آشکار و نهان نمی دانند، دلباخته معبودند، خود را مملوک او می دانند، حلقه بندگی اش را بگوش دادند، احساس مالکیت نسبت به مال ندارند، چیزی قدرت بازداشتن آنان را از اجرای فرمان معبود ندارد، آنچه در زندگی برای آنان ارزش دارد عبادت و بندگی، و سر به فرمان حضرت دوست بودن است، لذا با ثروت زیاد یا با مال اندکشان، و در زمان رفاه یا در زمان تنگدستی قدم در چرخه ی انفاق می گذارند و در ساعاتی از شب یا روز، یا در آشکار یا پنهان به داد نیازمندان و تهیدستانه می رسند، و آنان را از سختی و مشقت، و رنج نداری می رهانند و از خداوند مهربان با همه وجودشان شاکرند که توفیق چنین عملی را نصیب آنان فرمود.

اینان از سپاس نیازمندان گریزانند، و نمی خواهند افراد مستحق در برابر عملشان به تشکر برخیزند، و روزی برسد که به تلافی و عوض این کار اقدام نمایند.

شب انفاق می کننـد تا احـدی از کارشان، حتی خود مسـتحق با خبر نشود، روز انفاق می کنند تا کارشان درس و پندی عملی برای دیگران باشـد، در پنهان انفاق می کننـد تا دست راسـتشان از دید دست چپشان پنهان بماند، در آشـکار انفاق می کنند تا بخیلان و ممسکان بخود آیند و حجت حق بر آنان تمام شود، و روز قیامت عذر و بهانه ای در پیشگاه حق و دادگاه های عدل الهی برای آنـان نباشـد، اینگونه سـخاوتمندان مؤمن روشـنائی و چراغ خیمه حیات انـد، و وجودشان مایه ی آبروی انسانیت در همه روزگاران و عرصه تاریخ است.

احتمال دارد بیان شب و روز و پنهان و آشـکار در آیه ی شـریفه ی کنایه از تـداوم کار آنان باشـد، به گونه ای که گویا انفاق کردن برای آنان طبیعت ثانوی شده است.

اینان دنبال خوشـنودی و رضای حضرت محبوبند، وجودشان را برای اجرای خواسته او بپا نگاه داشته، و در پی رشد و تربیت و تزکیه نفوس خود هسـتند، و عـددشان در هر روزگـار انـدک است، به این جهت در روایـات زیـاد بلکه متواتر میـان مسـلمانان مصداق این آیه شـریفه را در امت اسـلام امیرمؤمنان علی (ع) گرفته اند در کتاب عیون اخبار الرضا و در اختصاص شیخ مفید، و تفسیر تبیان و عیاشی و مجمع البیان آمده که این آیه شریفه در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است. و از اهل سنت و در کشاف زمخشـری و اسـباب النزول به روایت ابن عباس، و مناقب خوارزمی، و تفسـیر ثعلبی و الـدرالمنثور آمـده که این آیه در شأن امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است.

البته هر مؤمن خالصـی در مسـئله ی انفاق به امیرمؤمنان (ع) اقتدا نماید، از آنچه در آیه شریفه به عنوان پاداش دنیوی و اخروی بیان شده بهره مند خواهد شد.

انفـاق را می توان در گردونه ی رشـته هـای فقهی، عرفـانی، علمی، اقتصـادی، تربیتی و اخلاـقی بحث مفصـل و مشـروح کرد، علاقه مندان می توانند ارتباط انفاق

ص:۱۴۷

را با آن رشته ها در کتب مفصل و مختصر مباحث آن را در کتاب با ارزش مواهب الرحمان ملاحظه نمایند.

ص:۱۴۸

تفسیر آیه ۲۷۵

اشاره

اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ اَلرِّبٰا لاٰ یَقُومُونَ إِلاّٰ کَمٰا یَقُومُ اَلَّذِی یَتَخَبَّطُهُ اَلشَّیْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا اَلْبَیْعُ مِثْلُ اَلرِّبٰا وَ أَحَلَّ اَللّٰهُ اَلْبَیْعَ وَ حَرَّمَ اَلرِّبٰا فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اَللّٰهِ وَ مَنْ عٰادَ فَأُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ.

یَمْحَقُ اَللّٰهُ اَلرِّبٰا وَ یُرْبِی اَلصَّدَقٰاتِ وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ کَفّٰارٍ أَثِیمٍ.

کسانی که رباخوارند در میان مردم و برای امر معیشت و زندگی بپا نمی خیزند مگر مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده و تعادل روانی و عقلی اش را مختل نموده است، آشفتگی حالشان از قضاوتشان نسبت به ربا پیداست که می گویند خرید و فروش هم مانند رباست، در حالی که خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است، پس هر کس از سوی پروردگارش پندی به او رسد و از کار زشتش باز ایستد سودهای پیش از تحریم ربا از اوست و کارش از جهت آثار گناه و کیفر آخرتی با خداست و کسانی که به عمل زشت خود بازگشته و به رباخواری ادامه دهند و نهی از خدا را احترام ننمایند اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

خدا ربا را نابود می کند، و صدقات را فزونی می دهد، و خداوند هیچ ناسپاس بزه کاری را دوست ندارد.

شرح و توضیح

پیش از آن که به شرح و توضیح دو آیه ی شریفه بپردازم، لازم است به نکات اصولی هر دو آیه توجه دهم تا خواننده محترم به عمق مسئله نزدیک شود.

ص:۱۴۹

۱- خبط در لغت به معنای سقوط، و به اختیار روی زمین افتادن است.

فساد و خواب و جنون و بیماری که در بعضی از کتب به معنای خبط آمده از لوازم خبط است نه به معنای مطابقی.

خبط در آیه شریفه به معنای انحراف از مشی عقلائی، و سقوط از مقام انسانیت، و مقهوریت عقل در برابر مادی گرائی است.

۲- انحراف در اندیشه و تفکر سبب شده که رباخوار بگوید چه فرقی میان بیع و رباست، مقصود از بیع رسیدن بایع به سود است و مقصود ربا خوار هم مانند بایع رسیدن به سود است، رباخوار فکر نمی کند که بدون تولید و بدون زحمت و با گرو گرفتن وثیقه به چند برابر پلی که وام می دهد، به قول معروف خون مردم نیازمند به وام را در شیشه کرده و در صورت عدم قدرت وام، وثیقه هایش از طرف رباخوار به غارت می رود و خود و خانواده اش به خاک سیاه می نشیند، آری ربا خوار تعادل روحی و عقلی ندارد و دچار انحراف و ضلالت و سنگدلی و ستم کاری است.

۳- ربا در لغت به معنای نمو و رشد و افزونی است ولی خداوند متعال می فرماید: خدا نمو و افزون شدن را در چنین وامی نابود کرده و سوزانده، و ربا به معنای رشد و نمو در برنامه اینان نیست، وام و قرضی که مردم را به خاک بدبختی می نشاند و وام دهنده را به عذاب دوزخ مبتلا می کند چه نمو و رشدی در آن است؟ ! رشد و نمو فقط در انفاق و صدقات است که در دنیا به چند برابر باز می گردد، و در آخرت رشد و نموش بی حساب است:

یَمْحَقُ اَللّٰهُ اَلرِّبٰا وَ یُرْبِی اَلصَّدَقٰاتِ.

اگر قرض این چنینی را ربا نام نهاده اند به غلط نامگذاری شده، و اگر انفاق را نقص در مال گفته اند به اشتباه عنوان نقص بر آن نهاده اند، در وامی که وام گیرنده

به مضیقه و سختی دچار می شود، و اضافه هائی که پرداخت می نماید از اصل وام کم نمی شود چه نمو و رشدی برای وام دهنده متصور است، وام دهنده جز گناه کبیره و دور شدن از خدا، و منفور شدن نزد اجتماع، و مبتلا شدن به عذاب قیامت به چیزی می رسد و کدام نمو و رشدی نصیب او می گردد؟

مباحثی پیرامون ربا

یقینی است که انسان برای اداره امور زندگی اش به انواع نعمت ها و وسایل طبیعی نیازمند است، و نیاز او به مادیات قابل انکار نیست.

خداوند متعال سفره ای گسترده و پر از انواع نعمت ها برای انسان قرار داده و برای رسیدن به انواع نعمت ها کانال های مشروعی از انواع برنامه ها مانند زراعت، صنعت و تجارت و سایر معاملات منطقی برای وی مقرر نموده است.

اجرای این امور که منجر به رسیدن به لقمه پاک، و سهل شدن اداره زندگی و معیشت است «جز به وسیله تعاون و تشریک مساعی افراد نوع، امکان پذیر نبوده و همین احتیاج متقابل پایه اصلی اجتماع و تمدن بشری است و زندگانی فرد و بقاء نوع تنها در سایه اجتماع و همراهی و الفت میسر می گردد.

بر این پایه روح تمدن و رابطه الفت خانواده بشر باید در همه شئون زندگی محفوظ بوده و حس تعاون و تراحم و مودت در همه حال تقویت شود، و مطابق نظامات عادلانه اقتصادی و مقیاس های انسانی، بهره مندی و استفاده از منابع طبیعی برای همه افراد تأمین شده و در عین حال آزادی عمل و تصرف اشخاص در موضوعات اقتصادی، به رعایت مصلحت نوع و با ضرر نرساندن به دیگران محدود گردد و از گسستن تعادل که منجر به فساد و خونریزی و بالاخره انقراض بشر می گردد جلوگیری به عمل آید.

شریعت اسلام که کامل ترین و واقع بین ترین شرایع است، به این نکته یعنی حفظ روح اجتماع در همه مقررات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و اخلاقی خود اهمیت فراوان داده و در بیان تمدن بشر، آن را سنگ زاویه شمرده است.

گذشته از کلیات نصوص کتاب و سنت که در این مورد پافشاری کرده است، بررسی عمیق و نظر دقیق در جزء به جزء قوانین اسلام روشن می سازد که در همه شئون زندگی، مصلحت نوع را بر منفعت فرد مقدم داشته و هم چنین دفع مفسده را به جلب منفعت ترجیح داده است، به ویژه اگر ضرر عمومی و کلی بوده، و نفع فردی و جزئی لحاظ شده باشد.

در آیه تحریم شراب می فرماید:

در مورد شراب و قمار از تو می پرسند به آنان بگو، هر دو مایه تبهکاری و گناه بزرگ است، گرچه منفعتی هم از نظر کسب و تحصیل مال در بردارد، ولی ضرر و فساد آن بسی بیشتر از منفعتی است که در آن وجود دارد. (۱)روی همین اصل و پایه مشاهده می شود اسلام در عین حال که مال را از نظر اضافه ملکیت مربوط به اشخاص می داند و مالکیت خصوصی را قبول دارد، از جنبه دیگر آن را به عموم نسبت داده و قوام معیشت همگانی شناخته است و تصرفات افراد را محدود به رعایت مصلحت نوعیه یا عدم مفسده نموده است.

لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ: (۲)

در اموال خود به باطل دخل و تصرف نکنید.

وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ اَلَّتِی جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ قِيٰاماً: (۳)

ص:۱۵۲

۱- ۱) - بقره ۲۱۹.

۲- ۲) - نساء ۲۹.

۳- ۳) - نساء ۵.

سفیهان و سبک مغزان را در صرف کردن مال آزاد نگذارید که این اموال مایه معیشت و قوام امر زندگی همه شماست.

به همین جهت در هر سه مرحله یعنی: به دست آوردن، نگاه داشتن، و به مصرف رسانیدن مال، شروط و حدودی معین کرده است، که در صورت تخلف از آن مقررات، احدی یا اصلاً مالک مالی شناخته نشده، یا استقلال تصرف از او سلب شده است.

مثلاً نمی توان از راه های منجر به فساد و تنازع ماننـد: غارت، غصب، سـرقت، خیانت، تدلیس، اغفال، ربا مالی به دست آورد، و همه این ها در قانون اسلام اکل به باطل و غیر مجاز شمرده شده است.

و هم چنین در نگـاه داشـتن مـال به منظور احتکار و یا بخل و مضایقه از بـذل آن به مسـتمندان و یا امتناع از صـرف در مصالح عمومی که از آن به فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ تعبیر شده است احدی مجاز نمی باشد.

وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِمٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ. . . : (۱)

کسـانی که به آنچه خداونـد به فضل و احسان خود در اختیارشان قرار داده بخل می ورزنـد، تصور نکننـد نفعی از آن خواهند برد، بلکه به عاقبت شوم آن دچار خواهند شد.

هم چنـان که انباشـتن ثروت، و بخـل نسـبت به آن در مصـارف لاـزم حرام است به همـان صورت صـرف کردن مال به شـکل اسراف و تبذیر و روش های سفیهانه و هوس آلود نیز بکلی ممنوع است:

کُلُوا وَ اِشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا: (۲)

۱- ۱) - آل عمران ۱۸۰.

۲- ۲) - اعراف ۵۳.

بخورید و بنوشید و زیاده روی نکنید.

وَ لاٰ تُبَذِّرْ تَبْذِیراً: (۱)

در مصرف کردن مال هیچ گونه حیف و میل روا مدار.

و از سوی دیگر انسان را به اکتساب و تحصیل مال به وسیله کارهای تولیدی مانند زراعت و صنعت و تجارت که راه طبیعی و مستقیم آن است هدایت کرده و در آیات قرآن توجه او را به برکات زمین و استفاده از آب و خاک و مواد دیگر طبیعت جهت تولید و تکثیر مایه معیشت خود معطوف داشته است.

فَلْیَنْظُرِ اَلْإِنْسٰانُ إِلیٰ طَعٰامِهِ، أَنّٰا صَبَبْنَا اَلْمٰاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا اَلْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنٰا فِیهٰا حَبًّا، وَ عِنَباً وَ قَضْباً، وَ زَیْتُوناً وَ نَخْلاً، وَ حَدٰائِقَ غُلْباً، وَ فٰاکِهَةً وَ أَبًّا، مَتٰاعاً لَکُمْ وَ لِأَنْعٰامِکُمْ: (۲)

انسان لازم است توجه داشته باشد چگونه و از چه راهی غذایش را به دست می آورد، ما آب باران را افشاندیم، و زمین را شکافتیم، آنگاه انواع دانه ها و میوه ها در آن رویاندیم، و انگور و سبزیجات و زیتون و درخت خرما، و بوستان های پر از درخت تناور و بزرگ و میوه و چراگاه، تا مایه ی برخورداری شما و دام هایتان باشد.

و نیز خاطرنشان ساخته است که از خاک شیرین و حاصل خیز می توان بهره برداری کرد نه از زمین شوره زار

وَ اَلْبَلَدُ اَلطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبٰاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ اَلَّذِی خَبُثَ لاٰ یَخْرُجُ إِلاّٰ نَکِداً: (۳)

۱- ۱) - اسراء ۲۶.

۲- ۲) - عبس ۳۲- ۲۴.

۳- ۳) - اعراف ۵۸.

در سنت آفرینش از سر زمین پاک و مستعد گیاهان سودمند به اذن خدا می روید، و از خاک ناقابل جز مشتی علف هرز آن هم با مشقت فراوان چیزی به بار نمی آید.

و منافع دام پروری را که از فروغ فلاحت است به تفصیل گوشزد نموده است.

وَ اَلْأَنْعٰامَ خَلَقَهٰا لَكُمْ فِيهٰا دِفْءٌ وَ مَنٰافِعُ وَ مِنْهٰا تَأْكُلُونَ: (۱)

چهارپایان را برای بهره مندی شما آفرید، از پشم آنها جامه های گرم کننده به دست می آورید، و سودها از آنها نصیب شما می شود و از گوشتشان می خورید.

وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ اَلْأَنْعٰامِ بُيُوتاً تَسْتَخِفُّونَهٰا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقٰامَتِكُمْ وَ مِنْ أَصْوٰافِهٰا وَ أَوْبٰارِهٰا وَ أَشْعٰارِهٰا أَثٰاثاً وَ مَتٰاعاً إِلىٰ حِينٍ. (۲)

و از پوست چهارپایان خانه های سبک که در سفر و حضر بکار می گیرید به سود شما قرار داد و از پشم و کرک و موهای آنها تا زمانی معین وسایل زندگی و کالای تجارت برای شما پدید آورد.

و نیز انسان را به فعالیت در صنعت تشویق نموه و مخصوصاً او را به معدن آهن که اساس صنایع است و در دوران صلح و جنگ منافع بی شماری دارد توجه داده:

وَ أَنْزَلْنَا اَلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ: (۳)

معدن آهن را به وجود آوردیم، از آن ابزار جنگ می توان ساخت و سودهای فراوانی برای مردم دارد.

و هم او را به تجارت که وسیله انتقال مواد معیشت از محلی به محل دیگر، و توزیع آن میان مصرف کنندگان و مبادله کالاهای مورد نیاز طرفین است هدایت کرده است.

۱- ۱) - نحل ۵.

۲- ۲) - نحل ۸۰.

۳- ۳) - حدید ۲۵.

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکَمُ اَلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَنٰاکِبِهٰا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ: (۱)

اوست خدائی که زمین را به سود شما زیر پای شما هموار کرده است در مناطق و اقالیم آن سفر کنید و روزی هایی را به دست آورده مصرف نمائید.

خلاصه آن که انسان باید مواهب عقلی و نیروی جسمانی خود را در تهیه وسائل زندگی از طرق مقرر و طبیعی آن به کار اندازد و به موازات افزایش نسل مواد معیشت را نیز تکثیر و تولید کند و با موازین عدل و انصاف همه بندگان خدا از آن برخوردار گردند و از هر آنچه که نظام اقتصادی و عدالت اجتماعی را مختل می سازد جداً پرهیز نمایند.

به طوری که ملاحظه می کنید متأسفانه جامعه اسلامی بر خلاف آئین اسلام از دیرزمان به بلای خانمان سوزی دچار شده و به تدریج عارف و عامی، خواه و ناخواه به سوی آن کشانیده شده اند معاملات ربوی است، به این معنا که بدهگار علاوه بر اصل بدهی خود مبلغی هم به حساب روز یا ماه یا سال در سر وعده به طلبکار بپردازد و یا در سررسید مقدار سود را بر سرمایه افزوده و سود دیگری بر مجموع آن ببندند که این یکی از ظالمانه ترین نوع رباخواری و در حقیقت درندگی و خونخواری است.

زشتی ربا در ملل جهان

تاریخ نشان می دهد که سودجوئی از راه پول در عرف ملل پیشین عمل زشت و ناپسند محسوب می شده و رباخواری و ربا خواران را نکوهش می نموده اند و آن را ظلم می شمردند.

ص:۱۵۶

۱- ۱) - ملک ۱۵.

در نظر مردم چنین رباخواران جز در وقت وام دادن مورد اعتنای مردم نبودند و بنابر یک مثل چینی قدیمی دزدان عمده صرافی می کنند. (۱)روشن است که ربا خواران تا چه حد نفرت انگیز بوده است.

در هند قرون وسطی نیز مردم از جنبه مذهبی از آن کراهت داشتند و دوری می جستند، مگاستنس می گوید: هندیان نه پول خود را به تنزیل می دادند و نه می دانستند چگونه باید قرض کرد. (۲)در میان ایرانیان ربا خواری رایج نبوده، ولی باز پس دادن وام را امر واجب و مقدس می شمردند. (۳)

مسئله ربا در تورات

در شریعت تورات نیز صریحاً از ربا منع شده است، در سفر خروج می گوید: اگر نقدی را به یکی از قوم من که در نزد تو فقیر است قرض بدهی، مثل تقاضا کننده مباش و ربا بروی مگذار. (۴)و در سفر لاوی آمده: و اگر برادر تو فقیر شده نزد تو تهیدست شود او را دستگیری نمای اگر چه غریب و یا میهمان باشد.

تا آن که با تو زندگانی نماید نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به مرابحه به او مده. (۵)

۱- ۱) - تاریخ عمومی ویل دورانت ج۱۳، ص۱۰۵.
۲- ۲) - ویل دورانت ج۲، ص ۶۸۹.
۳- ۳) - ویل دورانت ج۱، ص ۵۴۴.
۴- ۴) - عهد عتیق سفر خروج فصل ۲۲، بند ۲۵.
۵- ۵) - سفر لاوی فصل ۲۵.

و در سفر مثنی آورده: با برادرت معامله سودی مکن نه معامله نقره نه معامله آذوقه، نه معامله هر چیزی که جهت سود داده می شود. (۱)در کتاب نحمیا می گوید: در دلم مشورت کرده اعیان و سروران را عتاب کرده به ایشان گفتم که از شما هر کس از برادران خود ربا می گیرید و جماعت بسیاری به خلاف ایشان گذاشتم. (۲)گذشته از شرایع آسمانی چنان که ذکر شد رباخواری در فکر ساده و بی آلایش ملل و اقوام پیشین یک نوع عمل ظالمانه و دور از انصاف به شمار می رفته ولی بتدریج عادات زشت در آن تأثیر نموده و به قیاس کالا یا خانه که به اجاره واگذار می شده عنوان جدیدی برای آن تراشیده و به نام اجرت و مال الاجاره متداول نمودند، ولی با تغییر دادن عنوان نمی شد و نمی تواند باشد، آثار شوم آن را از افکار عمومی و محیط اقتصادی بزدایند، چه مخصوصاً در نظام طبقاتی وسیله قاطعی در دست سرمایه داران و از پا درآوردن بدهکاران بود، روی این اصل در تمدن های بعدی سود و بهره را به درصدی اندک محدود نموده و زاید بر آن را غیر قانونی اعلام کردند و برای آن مجازات معین شد!

گذشته از این که این محدودیت ها مفاسد ربا را به شرحی که خواهد آمد از بین نمی برد، پایدار هم نخواهد ماند و سرمایه داران که در دولت ها نفوذ دارند مترصد فرصت اند که با تراشیدن عنوان تازه مثلا بنام این که تسهیل و توسعه وام جهت امور تولیدی بالا بردن میزان سود را ایجاب می کند دولت ها را وادار به تجدید نظر در قانون محدود کردن سود بنمایند و تحدید میزان سود را به توافق طرفین موکول کنند و به بیان دیگر و صریح تر:

۱- ۱) - سفر مثنی فصل ۲۳، بند ۱۹.

۲- ۲) - کتاب نحمیا فصل ۵ بند ۷.

دست سرمایه داران رباخوار را باز بگذارند تا آنان آزادانه حداکثر فشار و استثمار را به طرف مقابل مضطر و نیازمند زیر سرپوش توافق تحمیل نمایند.

ربا از دیدگاه اسلام

قانون گذار اسلام که به طبع آزمند و افزون طلبی بشر آگاه است و می داند در این قبیل مواد، کم آن منتهی به زیاده روی و بتدریج منجر به فساد می گردد، راه پیشروی و دستبرد به حصار قانونی را کاملاً بسته است و مثلاً از خوردن یک جرعه نوشابه مسکر و یا کسب یک درهم ربا جلوگیری کرده است و علاوه بر این که در مورد قرض سودجوئی را به طور کلی تحریم نموده، از نظر محافظت حریم قانون در خرید و فروش نیز در همه اشیاء که به وزن و یا کیل سنجش می شود در صورتی که عوضین معامله از یک جنس بوده باشد کم و بیش بودن عوض مقابل را ممنوع نموده است. و گناه یک درهم رباخواری را اگرچه فرضا در مقابل میلیون ها وام و سال ها مهلت باشد بیشتر از گناه آن سیه کار پلید که در خانه کعبه با مادر خود مرتکب فحشاء گردد به حساب آورده، در حدیثی از رسول اکرم است:

«الربا سبعون جزءاً فایسرها مثل ان ینکح الرجل امه فی بیت الحرام:» (۱)

گناه رباخواری هفتاد بخش است که آسانتر و سبک ترش مانند آن است که مرد در خانه کعبه با مادر خود جمع شود.

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۶.

«و من اکـل الربا ملأ الله بطنه من نار جهنم بقـدر ما اکل و ان اکتسب منه ما لا لم یقبل منه شـیئاً من عمله و لم یزل فی لعنه الله و الملائکه ما کان عنده منه قیراط:» (۱)

کسی که ربا بخورد به همان اندازه که خورده است، خداوند شکمش را از آتش دوزخ پر خواهد کرد و چنانچه مالی از طریق ربـا به دست آورد هیـچ یـک از اعمـال حسـنه او را قبول نمی کنـد، و تـا زمانی که قیراطی از آن مال نزد اوست و به صاحبش مسترد نساخته گرفتار لعنت خدا و فرشتگان خواهد بود.

و لحن قرآن چنان که در آیه مورد تفسیر خواندید، در مورد ربا بسیار تند و هراس انگیز است و در هیچ یک از معاصی کبیره جز در خصوص شرک به خداوند جهان نظیر آن وارد نشده است.

بررسی آیات ربا در پایان سوره بقره و برخی از سوره ها این مطالب را به روشنی می رساند.

۱- ربـاخواری بـا ایمـان به خـدا و رسول او و روز جزا منافـات دارد و جمله ی إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ در آیه ی ۲۷۸ سوره ی بقره و أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ در آیه ی ۱۳۰ سوره ی آل عمران به آن تصریح می نماید.

۲- بـا آلودگی به گنـاه ربـا امیـد به آسـایش در دنیا و رسـتگاری در آخرت بی مورد است، و رباخواران در زمره ی منکران و کافران گرفتار آتش قهر الهی خواهند بود.

۳- حالت رباخواران شبیه به حالت شـخص مصـروع است که در آن حال هرگز به مفاسد ناشـی از عمل خود توجه ندارد و در خراب کاری هم چنان پیش

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۷.

می رود و به حکم آن که سجایای نفس در جوهر آن ثابت می ماند و بصورت متناسب با آن سجایا در می آید، طبعاً در جهان دیگر نیز با قیافه مصروعانه و رسوا بپای برمی خیزد.

۴- آزمندی و سودپرستی فکر صحیح را از مغز علیل آنان ربوده و به غلط می پندارند، ربا هم مانند خرید و فروش است که علاوه بر سرمایه، سودی هم عاید فروشنده می گردد، در صورتی که چنین نیست و خرید و فروش نوعا دور محور عرضه و تقاضا می چرخد و کالا و بهای آن در مقابل همدیگر قرار گرفته و به مصلحت و رضای طرفین انجام می پذیرد برعکس ربا که وسیله استثمار و استعباد بوده و مالی بدون عوض و به محض تحمیل برطرف مقابل به دست می آید، و به ملاحظه ی این تفاوت جوهری و مباینت واقعی، خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.

۵- رباخواری ظلم فاحش بوده و آثار شوم آن در هر دو جهان دامنگیر ستمکار خواهد شد و درست در نقطه ی مقابل صدقات قرار گرفته است که در آن مالی بدون عوض به مستمندان بذل می شود و اینجا مالی بلا عوض از نیازمندان دریافت می گردد، و روی همین اصل خداوند به ربا وعید به نابودی و به صدقات وعده افزایش داده است.

۶- رباخوار منفور خداوند و کافر به نعمت او و دور از رحمت حق تعالی است، چون در نعمت مال سوء استفاده کرده و برخلاف دستور و در غیر مورد مشروع آن به مصرف رسانده است و هم عاطفه رأفت و رحم بر نیازمندان را از دل خود زدوده و به سزای آن از درگاه حق رانده خواهد شد.

۷- خـدا و رسولش رسـماً به رباخوار اعلان جنگ داده انـد، و عاقبت کار جنگ آوران با خـدا و رسول جز شـکست و خذلان ابدی و عذاب دائمی نخواهد بود.

مفاسد و زیان های وحشت انگیز ربا

به طوری که در سطور پیش اشاره شد، یکی از هدف های مهم شارع مقدس اسلام حفظ رابطه مودت و رحمت میان افراد بشر است، تا بر اساس تراحم و محبت نیازمندی های آنان به کمک یکدیگر، بدون سوءاستفاده از احتیاج طرف مقابل مرتفع گردد و هر فرد متمکن آن چنان که با زن و فرزند خود به علاقه ی محبت و یگانگی رفتار می کند، در آسایش دیگران هم کوشش نماید و زائد بر خرج خود را به میل و رغبت و مواسات در دسترس فرد محتاج بگذارد، چنان که در قرآن مجید آمده است:

وَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً وَ بِذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اَلْجٰارِ ذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْجٰارِ اَلْجُنُبِ وَ اَلصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ وَ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً: (۱)

خداونـد را به توحیـد و به دور از شـرک عبادت کنیـد، و به پـدر و مادر نیکی نمائیـد، و نیز به خویشاوندان و یتیمان و همسایه نزدیک و همسایگان دور و به همه ی آنان که با شما مصاحبت و آشنائی دارند و غریبان و بردگان نیکی و احسان کنید.

۱- ۱) - نساء ۳۶.

احسان و نیکی به مردم را آن چنان مهم شمرده است که آن را در ردیف پرستش خدای یگانه که وظیفه اولی و حتمی انسان است آورده، و شعاع دایره احسان را به حدی وسعت داده که عارف و عامی و خویشاوندان و بیگانگان و غریب و بومی را در بر گرفته است، و در حدیث نبوی نیز وارد شده است.

«من کان له فضل ظهر فلیعد به علی من لا ظهر له و من کان له فضل زاد فلیعد به علی من لازاد له:»

هر یک از شما مرکبی فوق احتیاج خود دارد، در اختیار فرد نیازمند بگذارد، و هر کدام توشه ی اضافی دارد به محتاج آن بذل کند.

روایت کننده حدیث می گوید: زمینه بیان آن حضرت نشان می داد که چیزی از مواد معیشت از این دستور مستثنی نیست.

قرآن مجید با لحن های گوناگون و بیانات متنوع و در عین حال محرک وجدان، به این موضوع تشویق فراوان نموده و سخاوت را که از مکارم اخلاق انسانی است تا سرحد به ترجیح خود به دیگران مجاز و ممدوح شمرده است:

وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ: (۱)

و در عین حال که شخص به متاعی که در اختیار دارد محتاج است نیازمند دیگر را بر خویشتن ترجیح می دهد.

چنان که قرض دادن بدون سود نیز در نگاه قرآن مجید و سنت از حسنات شمرده شده، و ثواب آن بیش تر از صدقه و احسان بلا عوض مقرر گشته است، و خلاصه هدف اسلام آن است که از پای در افتادگان به وسیله همنوعان خود یاری شوند، نه آن که طعمه سرمایه داران درنده خو گشته به نابودی و خاک سیاه نشینند.

۱- ۱) - حشر ۹.

و در قسمتی از اخبار ائمه ی هدی علیهم السلام در علت تحریم ربا به این معنا تصریح شده است:

«انما حرم الله الربا لکیلا یمتغو من صنایع المعروف:» (۱)

خداوند ربا را حرام کرد به خاطر این که مردم از انجام کار نیک نسبت به یکدیگر امتناع ننمایند.

فساد اقتصادی ربا

پیش از این دانستید که راه راست و طبیعی زندگی انسان همانا کارها و امور تولیدی است، و به موازات کثرت نسل فزونی مواد معیشت نیز ضرورت دارد ومسلم است که رباخواری چون گنج بی رنج است سبب انصراف سرمایه داران از عمل تولیدی می گردد، و نیازمندان و تهیدستان هم از سعی و کوشش بدون داشتن سرمایه نتیجه به دست نمی آورند و قهراً استعدادهای بشر در هر دو طبقه باطل و معطل گردیده و ابتکار تحصیل و تولید مواد اقتصادی را همگی از دست می دهند، در این خصوص روایتی وارد شده است:

«لو کان الربا حلالاً لترک الناس التجارات و ما یحتاجون الیه:» (۲)

اگر ربا حلال بود، قطعاً مردم تجارت و هر کار لازم و مورد نیاز زندگی را ترک می کردند.

و نیز روشن است که پول میزان ارزش اجناس و وسیله مبادلات است نه غایت و هدف، و نباید آن را از وضع طبیعی خود خارج کرده و در استثمار و به زنجیر کشیدن دیگران بکار انداخت، و سرمایه اندک و یا نتیجه ی فعالیت و کوشش مردمان را بدون عوض تحت اختیار و احتکار معدودی پول پرست در

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۵.

۲- ۲) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۴.

آورده و موازین اقتصادی را مختل ساخت، چنان که در اخبار بسیاری این معنا تشریح شده است:

«فحرم الله الربا علی العباد بعله فساد الاموال:» (۱)

خداوند ربا را حرام کرد به علت آن که منجر به تباهی اموال مردم می شود.

فساد اجتماعی ربا

یکی از عوامل در هم شکننده روح اجتماعی و اخوت انسانی نظام طبقاتی است که در طول تاریخ انسان از مهم ترین مشکلات زندگی بوده و هم اکنون هم به صورت خطرناک و لا ینحل در آمده است، و نیز مسلم است که تجمع سرمایه از علل ایجاد فاصله طبقات بوده و طبعاً افراد بشر را در دو صف متقابل و متخاصم قرار می دهد، و نتیجه آن را امروز مشاهده می کنیم، و بیم آن است که هر لحظه این امر منجر به اصطکاک عمومی و برخورد جهانی گردد، و نسل بشر را به انقراض بکشاند، و با این وضع چگونه می توان تصور کرد که شارع اسلام خطر تمرکز سرمایه طغیان آور را در یک صف، و خطر محرومی و فقر کُشنده را در صف دیگر نادیده گرفته و انتظار داشته باشد که خاک نشینان در جوار کاخ نشینان و محرومان در کنار محتکران به طور مسالمت آمیز و برادروار زندگی کنند، آیا اساساً چنین همزیستی عادلانه امکان پذیر است؟ !

روی این حساب فرهنگ پاک اسلام با قوانین قاطع و وضع مقررات مالی همه جا جلوی تجمع ثروت را در نزد افراد گرفته، به ویژه آنجا که بدون سعی و رنج مالی به دست آید.

در قرآن مجید می فرماید:

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص.

وَ مٰا أَفٰاءَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاٰ رِكٰابٍ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ: (۱)

هر آنچه که بدون رنج و کوشش شما از غنیمت به دست آمده است، مجاهدان را در آن حقی نیست، و همه در اختیار پیامبر خدا گذاشته شده که به حکم ولایت عامه در مصالح مسلمین صرف نماید.

مٰا أَفٰاءَ اَللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ اَلْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ كَيْ لاٰ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ اَلْأَغْنِيٰاءِ: (۲)

هر آنچه که خداوند از ثروت مردم شهرها به صورت مصالحه نصیب رسول خود نموده است متعلق به خدا و رسول و ذوی القربای او [یعنی اهل بیت] و یتیمان بی سرپرست و مستمندان و غریبان است و نباید میان توانگران دست به دست بگردد.

مضمون دو آیه کریمه این است که نمی توان اجازه داد اموالی که بدون سعی و کوشش و زحمت و مشقت به دست آمده، و می باید در مصالح عمومی و رفع احتیاج نیازمندان صرف شود، بین معدودی سرمایه داران دست به دست بگردد.

ربا از دیدگاه رهبران اسلام

با بررسی در سیره و روش و بیانات مؤسس بزرگ اسلام رسول خدا و امیرمؤمنان روشن می شود که نظام طبقاتی و اختلاف فاحش در سطح معیشت افراد از نظر هر دو بزرگوار محکوم و مطرود بوده و عمری با آن مبارزه کرده اند،

۱- ۱) - حشر ۶.

۲- ۲) - حشر ۷

مخصوصاً فرمایشات امیرمؤمنان حاکی از تألم و تأثر خاطر آن حضرت از چنین وضع نابسامان اجتماعی است:

«اضْرِبْ بِطَرْفِکَ حَیْثُ شِئْتَ فَهَلْ تُبْصِرُ إلاّ فَقِیرا یُکابِدُ فَقْرا، اءَوْ غَنِیّا بَدَّلَ نِعْمَهَ اللّهِ کُفْرا، اءَوْ بَخِیلًا اتَّخَذَ الْبُخْلَ بِحَقِّ اللّهِ وَفْرا:» (۱)

وه! چه منظره دردناک و چه اجتماع ننگین است، هر جا که نظر می اندازی از سوئی مستندی را می بینی که با فقر و بی نوائی دست به گریبان است، و سوی دیر توانگری که نعمت خدا را به صورت کفران آمیزی در هوا و هوس خود صرف می کند، و یا بخیل آزمندی که حقوق الهی را درباره بندگان او دریغ کرده و به روی هم انباشته است.

در جای دیگر می فرماید:

«ما رأیت ثوره موفوره الاوالی جانبها حق مضیع:» (۲)

تا کنون ندیدم ثروتی در یک جا انباشته شود، بی آن که در اطراف و جوانب آن حقوقی از دیگرن ضایع نشده باشد.

ونیز می فرماید:

«فما جاع فقیر الا بما متع به غنی فالله تعالی سائلهم عن ذلک:» (۳)

هیچ تهیدست محرومی گرسنه نمی شود مگر آن که نصیب او در خوشگذرانی ثروتمندی صرف می گردد و خداوند این طبقه را مورد مؤاخذه و پرسش قرار خواهد داد.

و درباره ی سبب مبارزه پی گیر خود چنین می فرماید:

۱- ۱) - نهج البلاغه.

۲- ۲) - نهج البلاغه.

۳- ۳) - نهج البلاغه شرح عبده ص ۱۳۱.

«و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقروا علی کظه ظالم و سغب مظلوم:» (۱)

و خداوند از دانشمندان جامعه عهد و پیمان گرفته است که با خونسردی تماشاگر صحنه ای نباشند که در آن ستگران از تجمع ثروت و اندوخته به حالت تخمه افتاده و ستمدیدگان از شدت گرسنگی از پای در می آیند. جای شک وشبهه نیست که رباخواری یکی از عوامل بارز و مؤثر در تمرکز ثروت و به هم خوردن توازن اقتصادی و عدالت اجتماعی است و قرآن مجید آن را آشکارا ظلم شمرده است. (۲)

آیا راهی برای فرار از ربا هست؟

با توجه به مطالبی که در علل تحریم ربا و به زنجیر کشیدن اموال مردم از کتاب و سنت آورده شده، و با در نظر گرفتن آن همه تهدید و تشدید و اعلان جنگ از طرف خدا و رسول بر ضد رباخواران چگونه متصور است که با صحنه سازی و تبدیل نام به شکلی که در این زمان متداول شده است حقیقت و واقع امر تغییر کند و محرمات مباح گردد، در صورتی که مناط احکام شرعی حسن و قبح و مصالح و مفاسد واقعی است نه الفاظ و عناوین.

بنابراین مشاهده می کنیم در هر مورد که از نظر واقع مفسده ای از آنچه ذکر شد مترتب نمی شود حتی با صدق عنوان ربا مانعی از آن نمی باشد، مانند معاملات ربوی میان پدر و فرزند و زن و شوهر:

«لیس بین الرجل و ولده ربا:» (۳)

۱- ۱) - نهج البلاغه شرح عبده ص ۱۸.

۲- ۲) - ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون.

۳- ۳) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۳۶.

میان مرد و فرزندش ربا نیست.

«و لا بین المرئه و زوجها ربا:» (۱)

میان زن و شوهرش ربا نیست.

زیرا رابطه اتحاد میان پدر و فرزندش و زن و شوهر به اندازه ای مستحکم است که از نظر شارع اسلام در حکم شخص واحد به شمار می روند، و البته اگر شخص واحد مالی را از این دست خود به دست دیگرش منتقل کند اشکال و مفسده ای به وجود نخواهد آمد.

و اگر این عمل صورت سازی و سوء استفاده از مواد و مقرراتی که در موارد دیگر، و در شرایط مخصوص به آن مورد وضع شده است، و پنهان ساختن جرم رباخواری زیر پرده ی عناوین دیگر که مسلما نه در پیشگاه خداوند از نظر مردم پنهان نخواهد ماند، در قانون اسلام به صحت و حلیت شناخته شود، آیا منجر به نقض غرض از تحریم ربا نمی گردد؟

و آیا ممکن است خود قانون گذار به مخالفت و در هم شکستن قانونی که خود وضع نموده است، این همه دست آویز به دست متمردان و قاچاقچیان بدهد؟ و اگر فرض شود که خداوند اجازه داده است همه سرمایه داران و استثمارگران رباخواری را به رنگ بیع و شرط و یا ضم ضمیمه و امثال آن رنگ آمیزی کنند و در فساد و خرابکاری همه جا مطلق العنان باشند پس چه حاجت و علتی وضع قانون ربا را به آن شدت ایجاب می کرد؟ و این به اصطلاح «تبصره» تا چه اندازه وسعت و شمول دارد که در همه جا و به دلخواه همه کس می تواند قانون را از اثر انداخته و آن را بکلی لغو ونسخ نماید. (۲)

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۳۷.

۲- ۲) - اسلام و مسئله رباخواری نوشته مرحوم آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی.

تفسیر آیه ۲۷۷

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ وَ أَقامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا اَلزَّكاٰةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ.

مسلماً کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و نماز را بپا داشته و زکات پرداختند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

شرح و توضیح

در رابطه با ایمان و عمل صالح و اقامه نماز و پرداخت زکات در آیات گذشته مباحث استوار و مفصلی مطرح شد، تکرار آنها را لازم نمی بینم، آیه شریفه متوجه مردمی است که از حرام ها به ویژه ربا اجتناب دارند و از بخل و امساک درونشان پاک و اهل نفاق و زکات و صدقه اند که نه خوفی برای آنان است و نه اندوهی، بلکه از پاداش مناسب نزد پروردگارشان برخوردارند.

ص:۱۷۰

تفسیر آیه ۲۷۸-۲۸۰

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ اَلرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اَللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوالِکُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ.

وَ إِنْ کانَ ذُو عُسْرَهٍ فَنَظِرَهٌ إِلی مَیْسَرَهٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

ای اهل ایمان تقوای الهی پیشه کرده، و آنچه از ربا بر عهده ی مردم دارید رها کنید و از گرفتنش بپرهیزید اگر مؤمن واقعی هستید.

و اگر چنین نکردید و به رباخواری اصرار ورزیدید به جنگی بزرگ از سوی خدا و رسولش بر ضد خود یقین کنید و اگر توبه کردید اصل سرمایه های شما برای خود شماست و سودهای گرفته شده را بازگردانید که دراین صورت نه ستم می کنید و نه مورد ستم قرار می گیرید.

و اگر بدهکار تنگدست بود بر شماست که او را تا هنگام توانائی و فراخی مهلت دهید، و بخشیدن همه وام و چشم پوشی و گذشت در صورتی که قدرت پرداخت ندارد، اگر فضیلت و ثوابش را بدانید برای شما بهتر است.

شرح و توضیح

تا جائی که میسر بود توضیح دو آیه ی ۲۷۸ و ۲۷۹ در آیه کریمه ۲۷۵ گذشت، آیه شریفه ۲۸۰ گرچه از نظر متن و معنا مطلق است و اعلان می دارد که هر بدهکاری در صورتی که هنگام وعده پرداختش فقیر و تنگدست بود به او تا روزگار فراخی و گشایش مهلت دهید، ولی می توان احتمال داد که خطاب به

رباخواران تائب است که بـدهکار را مهلت داده یا از بدهکاری او گذشت نمائید، این فرمان گذشت اگر عمل شود بسـی بهتر است، که گذشت میوه شـیرین اخلاق و محصول آقائی و کرامت و بزرگواری است، این مهلت و گذشت برای شکسـتن دیوار بی رحمی و نامردمی آن مردمی است که بـدهکار را در تنگنا قرار داده و او را مجبور می کردنـد تن به عقب افتادن مقدار وام همراه با ربای بیشتر دهد، که از این راه به وام گیرنده ظلم مضاعف و درنده خوئی وام دهنده بیشتر آشکار می شد.

قابل توجه رباخواران

به راستی لازم و ضروری است رباخواران در این آیات شریفه تـدبر و دقت نموده و به وجـدان خود اگر هنوز زنـده و یا نیمه جـان باشـد رجوع نماینـد، و بنگرنـد آیـا میـان حیله گری یهود در صـید مـاهی در روز شـنبه و فریب کـاری های خودشان در خوردن ربـا تفـاوتی هست؟ و تشـبث به صورت بیع و شـرط لفظی و یا ضم ضـمیمه آیا نظیر همان گودال کنـدن یهود در روز شنبه نیست که صـید مـاهی حرام بود، و ماهیـان پس از افتادن در گودال آب راه بازگشت نداشـتند و یهود آنها را گرفته و می گفتند ما که توری به آب نینداختیم و صید اصطلاحی نداشتیم پس ماهیان به این صورت بر ما حلال هستند! !

حقیقت این است که ترفند بیع و شـرط و ضم ضمیمه که عنوان ذاتی ربا را تغییر نمی دهد گودالی است که مردم مسلمانی که ربا می خورند خود را در آن انداخته زمینه هلاکتشان را فراهم می آورند.

روایتی متفق علیه از رسول خدا با الفاظ گوناگون نقل شده است که ناظر به همین امور است:

«لتتبعن سنن الذی من قبلکم حذو القذه بالقذه و النعل بالنعل حتی لو ان احدهم دخل حجر ضب لدخلتموه:»

ص:۱۷۲

شما هم از راه هائی که ملت های پیشین رفته اند خواهید رفت، و اعمالی از هر جهت مطابق اعمال آنان آنچنان که پرهای تیر و جفت نعلین با هم مطابقت دارند از شما سر خواهد زد، حتی اگر یک نفر آنان در لانه سوسماری رفته باشد شما هم وارد آن خواهید شد.

امیرمؤمنان از رسول الله روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«ان القوم سیفتنون بعدی باموالهم و یمنون بدینهم علی ربهم و یتمنون رحمه و یأمنون سطوته و یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الاهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنبیذ و السحت بالهدیه و الربا بالبیع:» (۱)

امت من پس از من به فتنه مال مبتلا می شوند و به خدا منت می نهند که به اسلام گرویده اند و بی آن که به کارهای نیک بکوشند رحمت خدا را آرزو می کنند، و از قهر او خود را ایمن می پندارند و حرام خدا را با ظاهرسازی های دروغین و هوس های غفلت آمیز حلال می شمارند، پس شراب را به عنوان نبیذ و رشوه را به نام هدیه و ربا را در قالب بیع می خورند! !

در فقه اسلامی از اصول مسلمه است که در کلیه عقود و معاملات، متعلق می باید جداً و حقیقتاً مقصود متعاملین بوده و با اراده و اختیار و رضایت خاطر در شرایط و حدودی که برای هر نوع معامله در شریعت مقرر است با انشاء قولی و یا عملی آن را به وجود بیاورند و به مجرد نامگذاری و تبانی صوری و حتی حدیث نفس اثری بر آن مترتب نمی گردد.

مثلاً در صورتی که زید مقصودش آن است که مبلغ یک هزار تومان با سود ده درصد به حساب یکسال به عمرو قرض بدهد و عمرو هم جز قرض گرفتن با سود ده درصد قصدی ندارد و در ظاهر امر و عالم لفظ وانمود می شود که عمرو

۱- ۱) - وسائل ج ۱۲ ص ۴۵۶.

خانه خود را به بیع شرطی به زید بفروشد، آنگاه خانه را یکساله به مبلغ صد تومان اجاره کرده و در سررسید با پرداخت هزار و صد تومان معامله را فسخ کند، با این عمل جز قانون را بازیچه ساختن و پرده پوشی کردن به یک گناه بزرگ کاری انجام نگرفته است.

چاره جوئی هائی که در روایات بیان شده به احتمال قوی و بلکه نزدیک به یقین اختصاص به مورد ضرورت دارد نه این که امری عام و مسئله ای فراگیر باشد، بر فرض اگر کسی اصلا نیاز به وام گرفتن نداشته باشد، و می تواند با قناعت زندگی را بگذراند، و یا می تواند بوسیله قرض بدون سود احتیاج خود را رفع کند، و یا متاعی که دارد آن را بفروشد و صرف مایحتاج خود کند و یا ممکن است کمک بدون منت و ذلت از کسی دریافت کند، چنین شخصی متصور نیست که با حرام خداوند و عصیان او روبرو گردد تا به مقام جستجوی راه گریز برآید، پس روشن است که چاره جوئی های بیان شده در روایات ویژه زمان ضرورت است و قطعاً شامل زمان غیر ضرروی نمی شود.

خداوند برای رعایت حال مردم، و دور ماندنشان از ستم ثروتمندان و پاک شدن زندگی از ربا اهل ایمان را تشویق به وام دادن بدون سود به محتاجان نموده است و برای آن ثواب فراوان مقرر فرمود، چنانچه به توفیق حضرت حق به آیات مربوط به قرض برسم، آن را از طریق قرآن مجید و روایات به طور مفصل بیان خواهم نمود و به لطائف و منافع معنوی اش اشاره خواهم کرد.

در اینجا برای خالی نبودن عریضه به روایت مهمی از رسول خدا در باب قرض اکتفا می کنم:

آن انسان الهی و عرشی می فرماید:

«دخلت الجنه فرأیت علی بابها: الصدقه بعشره و القرض بثمانیه عشر فقلت یا جبرئیل کیف صارت الصدقه بعشر و القرض بثمانیه عشر؟ قال: لان الصدقه تقع فی ید الغنی و الفقیر، و القرض لا یقع الا فی ید من یحتاج الیه:» (۱)

وارد بهشت شدم دیدم بر درش نوشته صدقه ده برابر و وام دادن هیجده برابر پاداش دارد، به جبرئیل گفتم، چرا صدقه ده برابر و قرض دادن هیجده برابر؟ گفت: چون صدقه به دست بی نیاز و نیازمند می رسد ولی قرض فقط در اختیار کسی قرار می گیرد که به آن نیاز شدید دارد.

۱- ۱) - کنزالعمال ج ۶ ص ۲۱۰.

تفسیر آیه ۲۸۱

اشاره

وَ اِتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اَللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مٰا کَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ.

و از آن روز پروا کنیـد که در آن به سوی خدا [برای حسابرسی اعمالتان در رسیدن به پاداشی یا کیفر] بازگردانده می شوید سپس به هر کس آنچه انجام داده همان به طور کامل داده می شود و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند، [زیرا هر چه را دریافت کنند تجسم عینی اعمال خود آنان است.]

شرح و توضیح

در ارتبـاط بـا روز قیامت، و زنـده شـدن مردگان و رجوشان به سوی خـدا برای محاکمه و حساب رسی و رسیدن به پاداش و کیفر، و رعایت عـدالت در حق همه در آیات گذشته سوره مبارکه بقره چون آیه ۲۵ و آیه ۲۸ و آیه ۴۸ به طور مفصل بحث شد.

ص:۱۷۶

تفسیر آیه ۲۸۲-۲۸۳

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اَللّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ اَلَّذِی عَلَیْهِ اَلْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اَللّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ اَلَّذِی عَلَیْهِ اَلْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اِسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ اِمْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ اَلشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا اَلْأُخْری وَ لا یَأْبَ اَلشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَهِ وَ أَدْنی أَلاّ تَرْتابُوا إِلاّ أَنْ تَکُونَ تِجارَهً حاضِرَهً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلاّ تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اَللّهُ وَ اَللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ.

ای اهل ایمان چنانچه به یکدیگر وامی تا سرآمد معینی دادید، لازم است آن را بنویسید، و باید نویسنده ای سند وام را در میان خودتان بر اساس عدالت بنویسد، و نباید هیچ نویسنده از نوشتن سند همان گونه که خدا [بر پایه ی قوانین شرعی] به او آموخته است دریغ ورزد، او باید بنویسد، و کسی که حق به عهده اوست باید کلامش را جهت تنظیم سند برای نویسنده املا کند، و از

ص:۱۷۷

خدا که پروردگار اوست پروا نماید و چیزی از حق نکاهد، و اگر کسی که حق به عهده اوست سفیه یا ناتوان باشد یا به علتی نتواند املا کند، ولی و سرپرست او به عدالت املا نماید، و دو شاهد از مردانتان را بر این حق شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن را از میان شاهدانی که می پسندید شاهد بگیرید، تا اگر یکی از آن دو زن واقعیت را فراموش کرد، آن دیگری او را یادآوری کند، و شاهدان هنگامی که برای ادای شهادت دعوت شوند از پاسخ دعوت امتناع نورزند، و از نوشتن سند وام تا سرآمد معینش کوچک باشد یا بزرگ ملول نشوید، این کار نزد خدا عادلانه تر و برای اقامه شهادت پابرجاتر و به این که در جنس وام، اندازه آن و زمان پرداختش شک نکنید و ستیز و نزاعی پیش نیاید نزدیک تر است، مگر آن که داد و ستد نقدی باشد، که آن را میان خود دست به دست می کنید، در این صورت بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و هرگاه داد و ستد کنید شاهد بگیرید، و نباید به نویسنده و شاهد زیان برسد، و اگر زیان برسانید خروج از اطاعت خداست که گریبانگیر شما شده است.

و از خدا پروا کنید، و خدا احکامش را به شما می آموزد و خدا به همه چیز داناست.

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كٰاتِباً فَرِهٰانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ اَلَّذِی اُؤْتُمِنَ أَمٰانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اَللّٰهَ رَبَّهُ وَ لاٰ تَكْتُمُوا اَلشَّهٰادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

و اگر در سفر بودید و نویسنده ای برای ثبت سند نیافتید وثیقه های دریافت شده جایگزین سند و شاهد است، و اگر یکدیگر را امین دانستید وثیقه لازم نیست، باید کسی که امینش دانسته اند امانتش را ادا کند و از خدا پروردگار خویش پروا نماید و شما ای شاهدان شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند مسلماً دلش گناهکار است و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.

ص:۱۷۸

شرح و توضیح

دو آیه شریفه نزدیک به بیست مسأله را که در رابطه با اصول معاملات و معاوضات مانند دین و رهن و بیع است بیان می کند، مسائلی که جزء نظام ثابت در فطرت عاقلان عالم و خردمندان ملت هاست، و قرآن مجید آنها را به عنوان مقررات الهی ثابت و پابرجا نموده است. اگر همه مردم این اصول و قواعد بیست گانه را تحت هر شرایطی به اجرا بگذارند و بدون ملاحظه یکدیگر به آنها عمل کنند اموالشان از تلف شدن حفظ می شود، اختلاف و نزاع و دعوا و جنجال، و کینه و دشمنی از میانشان رخت برمی بندد، و صلح و دوستی و محبت و رأفت در خیمه حیاتشان چون خورشید گرمی و حرارت می دهد، و از غیبت و تهمت و افتراء و افتراق و جدائی از یکدیگر در امان می مانند، و یقیناً هر صاحب حقی به حقش می رسد، و مال یا ملک یا عوض مال و ملک به راحتی به انسان باز می گردد، و خلاصه مردم در صورت عمل به این دستورات به اهدافشان بدون این که زیان و ضرری متوجهشان شود می رسند، و ملکیت و مالکیت آنان در حدود مرزبندی هائی که شارع مقدس بیان کرده است از دستبرد و تلف شدن مصون و محفوظ می ماند.

من فکر نمی کنم مدرسه و مکتبی چون قرآن مجید به این شدت مردم را ترغیب به رعایت حقوق مادی و معنوی یکدیگر کرده باشد، و از پایمال کردن حقوق یکدیگر به این سختی برحذر نموده و آن را سبب عذاب دانسته باشد!

فرهنگ پاک قرآن اصرار دارد که در هر عملی و قدمی تقوای الهی را رعایت کنید، و اجتناب از کارهای زشت را چه در امور دنیائی و مادی و چه در امور روحی و معنوی و اخلاقی از مهم ترین برنامه های خود قرار دهید.

اسلام ثابت می کند و نشان می دهد که مراعات تقوا و عمل صالح از علل جلب رضایت و رحمت خداست. اسلام به آنان که از راه حلال و منطقی و از

طریق رعـایت قوانین الهی مـال به دست می آورنـد، و بخیلانـه بـا آن برخورد ننموده به انـدازه مصـرف کرده و مازادش را در چرخه انفـاق و صـدقات قرار می دهنـد وعـده رسـیدن به لقـاء حق و کسب بهشت و اتصـال به رضایت و خوشـنودی حق داده است، و ربـا و هر مـال حرامی را به شـدت مـورد نکوهش قرار داده و حرام اعلام نموده و ربـاخوار را به عـذاب بسـیار سـخت تهدیـد کرده است. آیات مورد بحث از طرفی اشاره به بـذل و عطا که محصول کرامت اخلاقی است، و به ویژه بخشودن وام و بـدهکاری افراد ضـعیف نموده، و از جهت دیگر از غـارت اموال دیگران از طریق ربا و بردن مال مردم بـدون عوض نهی اکید کرده، و در دیگر مرحله به کیفیت حفظ و نگهداری اموال، وانتقال صـحیح آن از نزد کسی به کسی دیگر پرداخته و با این سه زمینه امنیت جامعه را تضمین نموده است.

بیست مسئله مالی و معنوی و اخلاقی

۱- تـداین امری طرفینی است، مسـلمانی بـا رغبت و به عنـوان یـک ارزش اخلاـقی مقـداری از مـال خود را به عنوان قرض می پردازد، و مسـلمانی دیگر به خـاطر نیازمنـدی و رفع مشـکل آن را از دست برادر مسـلمانش می گیرد، لاـزم و واجب است این پرداخت و دریافت با تعیین وقت معین در سـندی روشن ثبت شود و به صورت نوشـته ای منظم درآیـد، تا با سـر رسـیدن زمان معین بر اساس سند امضاء شده مال مردم به مردم برگردد.

این سـند معتبر و قابل قبول طرفین حافظ حقوق مالی و دفع کننده زیان، و تعیین وقت معین در متن سـند مانع از نزاع و خیالات بی مورد است.

به این نکته بایـد توجه داشت که جمله « تَـدٰایَنْتُمْ » هر نوع طلـبی را اعم از دین و فروش جنس به نسـیه و خریـد کالاـی تحویل نشده به بیع سلف را شامل می شود.

۲- وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاٰتِبٌ. . . در مورد تنظیم سـند، چنانچه باید نویسنده ای آن را بنویسد، چند شرط باید مراعات شود: ۱- در حضور طرفین نوشـته شود. ۲- بایـد نویسـنده عادل و انسان به تمام معنا بی طرفی باشـد. ۳- یا اگر خود عادل نیست سـند را به عدالت و با رعایت حق طرفین تنظیم نماید.

۳- آنان که به لطف خداوند قدرت نویسـندگی دارند مجاز نیستند درخواست برادرانه طرفین معاملات را رد کرده و از نوشتن سند خودداری کنند، نوشتن سند از مصادیق کار خیر و یاری دادن به برادران مؤمن است، و روی گردانی از آن خلاف اخلاق اسـلامی و انسانی است، و نویسـنده حتماً به این معنا بایـد توجه داشـته باشد که سـند را بر اساس احکام شـرعیه و تعالیم الهیه و فقهیه بنویسد و دقایق امور را در این زمینه با کمال احتیاط رعایت نماید، و از نوشـتن چیزی که راه حرام را در معاملات طرفین باز کند، و برنامه داد و سـتد را از درستی و سـلامت، و از قوانین الهیه منحرف کند جدا بپرهیزد و در این زمینه خدا و قیامت را لحاظ نماید.

۴- تنظیم متن سـند نبایـد بر عهـده نویسـنده باشـد که هر گونه که خواست در عین احتیاط بنویسـد، بلکه لازم است مدیون در حضور داین همه جوانب بـدهی و دین را املاـء کنـد و نویسـنده بـا تکیه بر املاـی مـدیون سـند را بنویسـد، املاـی مـدیون در حقیقت اقرار او بر ثبوت دین بر عهده اوست و این اقراری است که شرع

مقدس آن را نافذ و مسموع شناخته است، و حجتی متین و استوار برای طرفین معامله است.

۵- رعایت تقوا یعنی پرهیز از هر نوع انحرافی در تنظیم سند بر مدیون واجب است، مدیون باید توجه داشته باشد که خداوند به ظاهر و باطن امور آگاه است و چیزی از نظر او در زمین و آسمان پنهان نیست، و پاداش و کیفر اعمال فقط به دست اوست و هیچ منحرفی قدرت خروج از حکومت او ندارد، و الی الابد در چنگال اراده او گرفتار است، مدیون در املای خودش به نویسنده باید عین دین و مدت تعیین شده را املاء کند و در تنظیم سند مبادلاتی ذره ای کم و کاست راه ندهد.

۶- چنانچه مدیون دچار سبک مغزی باشد، و نتواند حقوق خود را با املای صحیح در سندی به ثبت برساند، یا ناتوان جسمی یا ناتوان از املاء باشد و از عهده اش برنیاید جملاتی محکم و استوار القاء کند تا در سایه ی آن حقش محفوظ بماند واجب است ولی سفیه و ضعیف با رعایت اصل عدالت سندی را تنظیم نماید که راه ظلم و ستم گری و اجحاف به حق سفیه و ضعیف به شدت بسته شود.

خانواده و جامعه لازم است به این معنا توجه داشته باشند که نسبت به سفیه وضعیف مسئولیت شرعی دارند و بر اساس این مسئولیت لازم است حق سفیهان و ضعیفان را حفظ نموده و از وارد آمدن خسارت بر آنان جلوگیری کنند، آنان اگر ولی نداشته باشند ولایت بر آنان قهراً بر عهده ی مؤمنان یا دولت اسلامی است.

۷- لازم است کنار ثبت اسناد مبادلاتی دو مرد مؤمن یا در صورت نبودن دو نفر، یک مرد مؤمن و دو زن مؤمنه به عنوان شاهد گرفته شوند.

ص:۱۸۲

از آیه شریفه استفاده می شود که شاهدان باید دو مرد بالغ یا یک مرد بالغ و دو زن بالغ باشند که در این زمینه شهادت اطفال قطعاً مسموع نیست، و از « مِنْ رِجٰالِکُمْ » به این معنا توجه داده شده که شاهد باید مسلمان باشد، زیرا شهادت کافران مقبول نیست، و از « مِمَّنْ تَرْضَوْنَ » استفاده می شود که باید شاهدان مورد وثوق و اطمینان دو طرف باشند، قول شاهد تحمیلی مورد قبول نیست.

فلسفه گرفتن دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن این است که اگر برای یکی در مسئله شهادت به برنامه اتفاق افتاده خطا یا فراموشی پیش آید دیگری او را به خطایش توجه دهد، یا با تذکر اصل حقیقت او را از فراموشی بیرون بیاورد.

۸- قبول و پذیرش شهادت در صورتی است که طرفین داد و ستد از آنان برای قبول و تحمل شهادت دعوت کنند که درصورت دعوت دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن باید دعوت طرفین را بپذیرند و تن به شهادت دهند و از قبول شهادت که امری انسانی و عاطفی و مایه ای برای رفع نزاع و اختلافات است امتناع نورزند.

۹- زیادی و کمی مال و جنس در مسئله داد و ستد و بده و بستانهای طرفین نباید سبب ملول شدن از وظیفه و مسئولیت ثبت سند و مدت آن شود.

آیه شریفه با این بیان ارزش ثبت مبادلات و اهمیت سندنویسی را می رساند.

۱۰- ثبت و نوشتن دیون و مدت آن چه کم باشد، چه زیاد از عادلانه ترین اعمال در پیشگاه حق، و استوارترین امور برای اقامه شهادت نزد خداست، این سند امضای شده طرفین است که راه هر نزاع و اختلاف، و ادعای خلافی را به روی هر دو طرف می بندد، و هنگام سر رسیدن مدت، طرفین معامله یکی با

پرداخت دین و دیگری با گرفتن آن به آسانی و سهولت و بدون درگیری و نزاع و با حفظ محبت به یکدیگر به مسئله خاتمه می دهند.

۱۱- اگر معاملات به صورت نقد انجام بگیرد و مدتی در آن لحاظ نشود نیازی نیست که نوشته شود و برای آن تنظیم سند صورت بگیرد.

۱۲- شاهد گرفتن در هنگام داد و ستد گرچه نقدی صورت بگیرد کاری نیک و پسندیده است.

۱۳- نویسنده سند، و شاهدان، نباید متحمل زیان شوند، باید حق نویسندگی به نویسنده و حق وقت گذاری و رفت و آمد، و هزینه ای که نویسنده یا شاهدان می کنند از جانب طرفین به آنان پرداخت شود.

حفظ حقوق کاتب و شاهد و تأمین امنیت شغلی آنان موجب ترغیب دیگران برای متحمل شدن تنظیم سند مبادلات و شهادت دادن می شود.

۱۴- وارد کردن ضرر و زیان به نویسنده و شاهد قطعاً فسق و انحراف از حق و از مصادیق ستم و ظلم به مردم است.

۱۵- « وَ اِتَّقُوا اَللّهَ » فرمان و دستوری است که شامل طرفین معاملات و کاتب و شاهد است، خداوند به همه آنان دستور می دهد که خود را در جنب خدا از افتادن در خزی دنیا و عذاب آخرت حفظ نمائید.

۱۶- از مسائلی چون تنظیم سند، گرفتن شاهد، رعایت تقوا، توجه به عدالت، حفظ حقوق کاتب و شاهد که همه و همه در دو آیه شریفه مطرح است لزوم هماهنگ نمودن امور اقتصادی با امور اخلاقی و معنوی استفاده می شود، چنانچه این مسائل بر اقتصاد مردم و معاملات و مبادلات حاکم شود، جامعه از امنیت اقتصادی شگفتی برخوردار می شود و وضعی چون روابط بهشتیان آخرت برای

ص:۱۸۴

مردم پدید می آید، و هر حقی و هر مالی و هر جنسی در جایگاه خودش قرار گرفته و از دستبرد در امان می ماند و هر صاحب حقی به حقش می رسد، و نزاع و اختلاف و کینه و دعوا و کشیده شدن مردم به دادگاه و دادگستری و زندان خاتمه پیدا می کند و جامعه بدون تردید جامعه برین اسلامی و امت وسط و خیر امت می گردد.

۱۷- تعلیم مسائلی که ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است بر عهده حضرت حق است « وَ یُعَلِّمُکُمُ اَللّٰهُ » خداوند در نزدیک به پانصد آیه در قرآن احکام خود را ارائه داده و پیامبر و امامان با توضیح آن آیات قوانینی فراگیر را تدوین نموده اند که از مجموع آن آیات و قوانین فقه غنی و پویائی تحت عنوان فقه اهل بیت یا فقه شیعه به وجود آمده که حکم چیزی را در همه شئون زندگی فروگذار نکرده و بهترین مکتب برای رشد انسان و تأمین امور معنوی و مادی او و زمینه ای برای تحصیل سعادت دنیا و آخرت وی است.

این مردم هستند که در کمال رغبت و اختیار باید مقررات فقهی را فرا بگیرند و به آن عمل کنند و در این زمینه وجود خود را از افتادن در مسیر انحراف حفظ کنند « وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اَللّٰهُ » و به این حقیقت توجه دقیق داشته باشند که خداوند به هر چیزی و به ظاهر و باطن آن داناست و به وضع همه موجودات هستی آگاهی دارد و همه قوانین و احکام او از افق علم و دانائی مطلق و بی نهایتش طلوع کرده است.

۱۸- چنانچه در سفر یا بر فرض در حضر کاتبی برای تنظیم سند و نوشتن داد و ستد و مبادله بین طرفین یافت نشود وثیقه و گرو می تواند جایگزین سند برای

ص:۱۸۵

احقـاق حق و رسـیدن داین به طلبش از بـدهکار گردد، این در صورتی است که میان طرفین اعتماد حاکم نباشـد، ولی چنانچه میان طرفین در داد و سـتد و وام و قرض اعتماد برقرار باشد وثیقه گرفتن لازم نیست، و قطعاً حکمت و فلسـفه تشـریع وثیقه رفع اضطراب و نگرانی از ضایع شدن دیون است.

۱۹- مدیونی که داین را امین دانسـته و وثیقه ای نزد او به گرو گذارده بر داین واجب شرعی و لازم حتمی است که امین بودن خود را حفـظ کرده، از هر گونه طمعی نسـبت به امـانت جـداً اجتنـاب و پرهیز نمایـد و در موقع معین امـانت را که همان وثیقه است به مدیون باز گرداند.

چه تعـابیر اخلاـقی بسـیار مهمی در این آیه شـریفه آمـده است داین امین، وثیقه امـانت، وظیفه واجب داین بر گردانـدن امانت است، و در همه این امـور برای این که در مسـیر صـحیح و درسـتش اجرا شود تقوای الهی مهم ترین نقش را برعهـده دارد که امین اگر اهل تقوا نباشد دچار خیانت در امانت می گردد: «وَ لْیَتَّقِ اَللّٰهَ رَبَّهُ»

۲۰- کتمان شـهادت که قطعاً به زیان داین یا مدیون یا هر دوی آنان است و موجب می گردد حق مسلمی تباه و ضایع شود از گناهان کبیره و موجب عذاب الهی است.

خائنان در امانت، و کتمان کنندگان شهادت منفور و مطرود حضرت حق هستند، خیانت در امانت محصول بی تقوائی و کتمان شهادت میوه تلخ قلب آلوده و شیطانی و به فرموده حضرت باقر (ع) نتیجه کفر قلب به حقایق است. (۱)

۱- ۱) - نور الثقلین ج۱، ص ۳۰۱.

تفسیر آیه ۲۸۴

اشاره

لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اَللّٰهُ فَیَغْفِرُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمانروائی خداست و اگر آنچه [از نیت های فاسد و باطل] در دل دارید آشکار نمائید یا پنهان سازید خدا شما را به آن محاسبه می کند، پس هر که را بخواهد می آمرزد، و هر که را بخواهد عذاب می کند و خداوند بر هر کاری تواناست.

شرح و توضیح

آیه شریفه متضمن چند مسئله بسیار مهم است: ۱- اختصاص فرمانروائی و حکومت حق بر جهان هستی. ۲- محاسبه نیت هائی که به صورت عمل آشکار می شود، و نیت های پنهان. ۳- اختیار خداوند در مغفرت و عذاب.

مالکیت حق بر جهان هستی

در اختصاص مالکیت و فرمانروائی حضرت حق بر جهان هستی در توضیح برخی از آیات سوره بقره به ویژه در آیه الکرسی بحث مفصل و مشروحی به میان آمد که تکرار آن را لازم نمی بینم.

نیات و ملکات نفسانی

ص:۱۸۷

در این که منظور از ما فِی أَنْفُسِکُمْ نیات نامشروع و نیات پاک و منطقی، یا ملکات نفسانی و باطنی از قبیل تولی و تبری، محبت و کینه، و عزم و اراده، و خطورات خالص قلبی است میان مفسران و محققان و اهل لغت مباحث جالبی مطرح است، که لازم است همه آنها در ذیل این آیه شریفه مورد توجه دقیق قرار گیرد و از آنها بحث شود.

منظور از نیات و ملکات آنهائی است که زمینه ظهور افعال جسمی و ظاهری است، چرا که دو لغت ابداء و اخفا نشان دهنده این حقیقت است که نیات و ملکات ممکن است عامل ظهور باشد و ممکن است منشأ آشکار شدن نباشد، در اینجا باید گفت افکار و خیالات و تصورات مانند تصور گناه که چون بادی می وزد و می رود از مقوله مطالب آیه شریفه خارج است.

روی این حساب به قول المیزان در توضیح آیه شریفه:

احوال و ملکات نفسانی که منشأ افعال است از طاعات و معاصی درون به شمار می آید و خداوند حساب آنها را از انسان می خواهد.

وَ لکِنْ یُؤاخِذُکُمْ بِما کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ: (۱)

ولی شما را به آنچه دلهایتان از ملکات فراهم نموده مؤاخذه می کند.

کبر در برابر حق که مانع روی کرد به سوی حق و اجرای اوامر حق است.

قطعاً از ملکات راسخه ای است که قیامت مورد مؤاخذه حق خواهد بود.

بخل این صفت زشت، و محبت به دشمنان خدا و نفرت از دوستان حق که صفت بخل عامل باز دارنده انسان از انفاق و صدقات، و محبت و نفرت که سبب

۱- ۱) - بقره ۲۲۵.

پیروی از فرهنگ دشمن و دوری از فرهنگ خداست یقیناً مورد مؤآخذه پروردگاراست.

«آیه بیان می کند که ملکات نفسانی چه اظهار شود و چه پنهان بماند مورد محاسبه قرار می گیرد، اما آیا جزاء دار مدار عزم است چه فعل صورت بگیرد و چه نگیرد، و فعل مصادف با واقع مقصود بشود یا مثلاً صورت تجری با منظور مصادف نشود، یا دایر مدار عزم نیست، این آیه نظری به آن ندارد.» (۱)روایات به ویژه روایاتی که تفاسیر مشهور اهل سنت نقل کرده اند در این که منظور از آیه کتمان شهادت است، یا آشکار شدن و پنهان ماندن نیات و هر عزمی است، یا مقصود ملکات غیر راسخ نفسانی است به شدت مختلف و گوناگون است.

مفسر المیزان می گوید: این روایات با اختلافی که در مضمون دارد در این جهت شریک است که همه مخالف با ظاهر آیه می باشد، زیرا ظاهر آیه این است که محاسبه بر اموری است که قلب کسب می کند چه مستقیماً و چه از راه جوارح، ولی در خطورات ذهنی کسی در کار نیست، و ظاهر محاسبه هم محاسبه برای جزاست نه صرف خبر دادن به خطورات نفسانی.

در هر صورت مراد از فِي أَنْفُسِكُمْ به ظن قریب به یقین اموری است که در باطن در حدی جای پای ثابت پیدا کرده و منشاء صدور اعمال و حرکات است و نسبت به اعمال جنبه ریشه و اساس دارد، مانند حب مثبت یا منفی، کینه مثبت یا منفی، حسد، کبر، حرص، بخل، علّو و برتری جوئی، منیت و. . .

۱- ۱) - المیزان ج۲، ص ۶۰۸.

مجرد خطور و عزم ناگهانی نمی تواند از مصادیق کسب قلب باشد تا محاسبه یا عذابی بر آن صورت بگیرد. وجود مقدس حق قدرت بی نهایت است، مالکیت بر همه هستی ناشی از قدرت اوست، بر محاسبه اعمال و نیت انسان و آمرزش و عذاب او توانائی دارد، و کسی را نرسد که به حضرتش که بر اساس حکمت و مصلحت و عدل و گذشت و انتقام با بندگانش که مملوک او هستند رفتار می کند ایراد بگیرد.

«مغفرت و عذاب متوقف بر علم و محاسبه و مشیت خدا بر غفران و عذاب است، و این علم و محاسبه و مشیت بر غفران یا عذاب عدل محض است، چرا که برخاسته از علم اتم و اکمل و حکمت بالغه کامله است، از امیرمؤمنان در برخی از حالاتش که در اوج انقطاع از ماسوی الله بود روایت شده:

«اللهم لا ـ تفعل بی ما انا اهله، فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لم تظلمنی، اصبحت اتقی عدلك و لا اخاف جورك فیا من هو عدل لا ـ یجور ارحمنی، اللهم افعل بی ما انت اهله، فانك ان تفعل بی ما انت اهله ترحمنی و ان تعذبنی فانت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتك فیا من انا محتاج الی رحمه ارحمنی:» (۱)

خداوندا با من مطابق آنچه که هستم رفتار مکن، اگر مطابق آنچه که هستم رفتار کنی به عذاب دچارم می کنی در حالی که به من ستم نکرده ای، زندگی می کنم در حالی که از عدالتت می پرهیزم و از ستمت هیچ وحشتی ندارم چون ابداً اهل ستم نیستی، ای کسی که عدل محضی و ستم نمی کنی به من رحمت آر، با من به گونه ای که خودت شایسته آن هستی رفتار کن، زیرا اگر مطابق

۱- ۱) - مواهب الرحمن ج۴ ص ۴۲۳.

شایستگی ات با من رفتار کنی به من رحم می کنی، و چنانچه برایم عذابم مقرر کنی بی نیاز از عذاب من هستی ولی من نیازمند رحمت توأم، ای کسی که به رحمتش محتاجم به من رحم کن.

آری او قادر مطلق است، اگر بخواهد بر اساس ملکات نفسانی ام مرا عذاب کند بخاطر این است که شایسته عذابم، اگر بخواهد در کاخ مغفرتم جای دهد شایسته لطف و کرم اوست، در هر دو صورت نسبت به من عدالت و بزرگواری را بکار گرفته و ایراد و اشکالی به او نیست.

گروهی می گویند: خداوند عبد را بر همه فعلی از افعال محاسبه و مؤاخذه کند اگر توبه نکرده باشد، و آنچه را از معصیت نسبت به آن نیت کرده، یا قصد بر انجام داشته آن را به بیماری و مصائب و آفات تلافی کند.

در روایتی از عایشه نقل شده: که رسول اسلام فرمود: خداوند بنده را به تب یا نکبت یا سختی یا غم یا آزار جهت کفاره خطورات منفی قلبش دچار کند تا چون نزد خدا رود پاک باشد:

«لا یصیب المؤمن نصب و لا وصب و لا مخمصه حتی الهم یهمه و لا اذی الا کفر الله به من خطایاه:» (۱)

عمرو بن جریر می گوید: روزی در ایام جوانی و برنائی بر کار ناشایستی تصمیم گرفتم، در راه که می رفتم به جمعی رسیدم که گرد واعظی نشسته و به موعظه گوش می دادند، اول سخنی که از او شنیدم این بود: ای بر معصیت عزم کرده و آن را در دل نهان داشته، آن که دل را آفرید پنهان دل را می داند، چون این سخن شنیدم بیهوش افتادم، و جز با توبه حقیقی از بیهوشی برنخاستم.

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج ۴ ص ۱۴۷.

در خبر است که سالی در بنی اسرائیل قحطی سختی بود، مردی در بیابان تپه های ریگ را می نگریست و می گفت: چه می شد اگر هم این تل ها آرد بود و من مالکش بودم تا به تهیدستان می دادم، خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد به آن مرد بگو: من از قلب تو در آرزویت صدق و راستی دیدم آنچه در دل آوردی از تو پذیرفتم.

در روایت آمده: که روز قیامت بنده ای را می آورند و صحیفه عملش در دستش نهند، او نامه باز کند و در ابتدای صفحه ی آن حجی مقبول و مبرور بیند، ساعتی در آن می نگرد و اندیشه کند که من حج نکرده ام، خطاب رسد نامه عملت را بخوان گوید: خدایا سهو و اشتباه بر تو روا نیست، من در دنیا حج بجا نیاورده ام ولی در پرونده ام حجی مقبول ثبت است خطاب رسد تو حج نکرده ای ولی به یاد داری در فلان روز قافله حج برای رفتن به حج عبور می کرد و تو اشک از چشم فرو ریختی و گفتی ای کاش من هم مستطیع بودم تا با این کاروان به حج می رفتم، من خواسته ات را صدق و درست دیدم به این خاطر در پرونده ی عملت حجی مقبول نوشتم.

در هر صورت حساب برای نیک و بد قطعی باشد و مؤاخذه و آمرزش در دست قدرت اوست خواهد ببخشد و خواهد عذاب کند. (۱)

نیت در ورایات.

روایات زیر از رسول بزرگوار اسلام در کتاب های مختلف نقل شده است:

«نیه المؤمن خیر من عمله، و عمل المنافق خیر من نیته و کل یعمل علی نیته فاذا اعمل المؤمن عملاً نار فی قلبه نور:» (۲)

ص:۱۹۲

۱- ۱) - چند داستان و روایات اخیر در تفسیر ابوالفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث نقل شده است.

۲- ۲) - المعجم الکبیر ج ۶ ص ۱۸۵.

نیت مؤمن که برای انجام کار شایسته ای در قلبش صورت می بندد از عملش بهتر است، و عمل منافق از نیتش بهتر است، زیرا نیتش به قصـد خـدا نیست، بلکه نقشه تزویر و ریا و فتنه و فجور است، و هر کـدام بر اساس نیتش عمل می کنـد، هر گاه مؤمن عملی انجام دهد در دلش نوری روشن می شود.

«بحسب المرء اذا رأی منکراً لا یستطیع له تغییراً ان یعلم الله تعالی انه له منکر:» (۱)

هر گاه مردی کار زشت و ناشایسته ای دید ولی قدرت تغییر آن را نداشت، برای او بس است که خداوند متعال بداند که او از آن کار به شدت بیزار است.

«ان الله تعالی لا ینظر الی صورکم و اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم:» (۲)

خداوند متعال به صورت ها و ثروت های شما نظر نمی کند ولی به دلها و کردارتان می نگرد.

«النیه الحسنه تدخل صاحبها الجنه:» (۳)

نیت نیکو و قصد درست و صحیح صاحبش را به بهشت می برد.

«من احب عمل قوم خیراً کان او شراً کان کمن عمله:» (۴)

هر کس کار قومی را دوست داشته باشد، خوب باشد یا بد، مانند کسی است که آن را انجام داده است.

پیامبر اسلام می گوید: خداوند فرموده:

۱- ۱) - سنن ابی داود ج ۲ ص ۴۹۰.
۲- ۲) - سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۸۸.
۳- ۳) - الفردوس ج ۴ ص ۳۰۵.
۴- ۴) - کنزالعمال ج ۵ ص ۳۴۱.

«اذا هم عبدی بحسنه و لم یعملها کتبتها له حسنه فان عملها کتبتها له عشر حسنات الی سبعمأه ضعف و اذا هم بسیئه و لم یعملها لم اکتبها علیه فان عملها کتبتها علیه سیئه واحده:» (۱)

هر گاه بنده ای به انجام کار خوبی نیت نماید ولی آن را به چرخه ی عمل نرساند برای او یک حسنه می نویسم، و اگر آن را انجام دهد برای او ده تا هفتصد برابر حسنه می نویسم، و چون بر انجام کار بدی همت گمارد ولی آن را انجام ندهد برای او بدی نمی نویسم، و اگر مرتکب آن شود یک بدی برایش ثبت می کنم.

«من خرج یطلب بابا من علم لیرد به باطلا الی حق او ضلاله الی هدی کان عمله ذلک کعباده متعبد اربعین عاماً:» (۲)

کسی که به نیت یاد گرفتن رشته ای از دانش کوچ کند، تا با آن باطلی به سوی حق جهت دهد، یا ضلالتی را به هدایت برساند این عملش مانند عبادت عابدی است که چهل سال تمام عبادت کرده باشد.

۱- ۱) - نهج الفصاحه ۶۷۱.

۲- ۲) - معالم الزلفی ج ۱ ص ۴۸.

تفسیر آیه ۲۸۵-۲۸۶

اشاره

آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا غُفْرٰانَكَ رَبَّنٰا وَ إِلَيْكَ اَلْمَصِيرُ.

لاٰ يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهٰا مَا اِكْتَسَبَتْ رَبَّنٰا لاٰ تُؤٰاخِذْنٰا إِنْ نَسِينٰا أَوْ أَخْطَأْنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تَحْمِلْ عَلَيْنٰا إِصْراً كَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ وَ اُعْفُ عَنّٰا وَ اِغْفِرْ لَنٰا وَ اِرْحَمْنٰا أَنْتَ مَوْلاٰنٰا فَانْصُرْنٰا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ.

پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شد ایمان دارد، و همه مؤمنان به خدا و فرشتگانش و کتاب هایش و پیامبرانش ایمان دارند به زبان حال می گویند: ما میان هیچ یک از رسولان خدا تفاوت قائل نیستیم و اعلام کردند ما حق را پذیرفته و مطیع آن هستیم پروردگارا آمرزشت را می خواهیم و بازگشت به سوی توست.

خدا احدی را جز به اندازه ی طاقت و گنجایشش تکلیف نمی کند هر کس عمل شایسته انجام داده به سود خود اوست، و هر کس مرتکب کار زشت شده به زیان اوست، اهل ایمان می گویند پروردگارا اگر دچار فراموشی نسبت به تکلیف شدیم یا گرفتار اشتباه گشتیم ما را مؤاخذه نکن، پروردگارا تکلیف سنگین بر عهده ی ما مگذار، چنان که بر عهده پیشینیان از ما گذاشتی پروردگارا و آنچه را نسبت به آن تاب و توان نداریم بر ما تحمیل مکن، و از ما گذشت نما، و ما را بیامرز و بر ما رحم کن، تو سرپرست مائی، پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه که مجملی از همه آیات سوره مبارکه بقره و عصاره ای از معارف الهیه و چکیده ای از مسائل اسلامی و معنوی است دریا دریا مطلب موج می زند که بیان از گفتنش الکن و قلم از نوشتنش عاجز و عقل از درک عمقش قاصر، و اندیشه از پرواز به اوجش ناتوان است، سخن در این دو آیه ۱- از ایمان پیامبر بزرگ اسلام ۲- و ایمان مؤمنان به حقایق ۳- و روح پذیرش واقعیات الهیه از جانب اهل ایمان و عمل بر اساس فرهنگ اسلام، ۴- و درخواست مغفرت از خداوند به وسیله بندگان شایسته ۵- و حکمت قانون گذاری حق به اندازه گنجایش وجودی انسان، ۶- و بازگشت نتایج خوبی ها و بدی ها به بشر ۷- و دعای اهل ایمان برای آسانی عمل ۸- و چهار خواسته بسیار عظیم اهل دل از حضرت حق است.

ایمان پیامبر

کلمه رب در آیه شریفه: « بِمٰا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ » و اضافه شدنش به ضمیری که به الرسول برمی گردد دریائی پرموج از معنا و مفهوم را نشان می دهد.

ربّ به معنای مالک، فرمانروا، مدبّر، و پرورش دهنده است، مالکی که به مملوکش از ابتدائی که آفریده می شود نظر رحمت، لطف، احسان، و روزی دهی در دو جهت مادی و معنوی دارد، و همه وسائل رشد و تربیت و کمال را برای او بی دریغ فراهم می آورد، و زحمات مثبت مملوک را به احسن وجه پاداش و جزا می دهد، و وی را با قبول تربیت مدبّر به اوج رفعت و عظمت می رساند.

قرآن که دربردارنـده ی تمـام مـایه هـای سـعادت دنیـا و آخرت است، و جامع همه علوم کتاب های آسـمانی، و معجزه جاوید نبوت آخرین سـفیر، و از نظر ظاهر دارای ابتدا و از نظر باطن و مفهوم بی انتهاست، جلوه ی ربوبیت حضرت حق است بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ.

اضـافه رب به ضـمیری که در آیه ی به اَلرَّسُولُ باز می گردد اضافه ی تشـریفیه است که این اضافه نشان دهنـده جایگاه رفیع و مقام عالی و عظمت و شخصیت بی نظیر پیامبر بزرگوار اسلام است.

پروردگـار مهربـان رب العـالمین است، ولی در آیه شـریفه به طور ویژه به یـک فرد اضافه شـده: من ربه تا عقول جهانیان را به بزرگی و شرافت و کرامت پیامبر اسلام توجه دهد.

پیامبر بزرگ اسـلام از نظر ظرفیت عقلی و گنجایش روحی و سعه ی صدر نمونه و مانند ندارد به همین خاطر به او عقل کل و روح هستی، و عرش معنوی الهی لقب داده شده است.

مظروف این ظرف و معـدن با عظمت علمی سـرشار و فراگیر، و ایمان و عشق به خـداست، ایمانی که هم چون آن گوهری در دریای وجود یافت نمی شود، و عشقی که همانند کیفیتش در قلبی وجود ندارد.

او با چشم دل خـدا را آن گونه که هست می دید، و با این که در دنیا بود در قیامت زندگی می کرد، و فرشـتگان برای تبرک جسـتن به او بر او نازل می شدنـد، و جبرئیل وحی دریافت شـده از حق را به او هـدیه می کرد، و آسـمان و زمین که سـقفی بر سرش و فرشی زیر پایش بودند بر او مباهات و افتخار می نمودند.

ص:۱۹۷

معرفت و آگـاهی اش به خـدا و صـفات و اسـماء او کامـل بـود، و در این زمینه بر همه اهـل معرفت از فرشـتگان و جن و انس برتری داشت و ایمانش به حق و دلبستگی اش به محبوب محصول این معرفت و آگاهی بود.

وقتی نتوانستیم یک نعمت بهشت که یک نعمت ابدی است مانند یک درخت، یک چشـمه، یک مسکن طیب را از نظر قیمت ارزیـابی کنیم کجـا می توانیم هشت بهشت را قیمت گـذاری کنیم و چون نتوانیم رضوان الله را که اکـبر از جنـات است قیمت گذاری کنیم کجا قدرت داریم مایه ایمان و علم و معرفت پیامبر و عبادتش را که همه و همه ریشه جنات و سبب رضوان الهی است از نظر ارزش قیمت گـذاری نمـائیم، قیمت ایمان و بینش و بصـیرت و عبادت او بی نهایت است و به تناسب این مظروف هـا ظرف هم دارای قیمت بی نهایت است، او والاترین و بهترین و برترین مخلوق آفریـده شـده حق است، در همه جهان هستی مخلـوقی نه این که هم وزن او نیست، بلکه نمی تـوان احـدی را بـا او نسـبت گیری کرد، از امیرمؤمنـان که خـود گـل سرسـبد انسانیت و عین کمالات و محض حقایق است و جز خـدا و پیامبر کسـی او را نشـناخت و پس از پیامبر احدی به وزن معنوی او نمی رسد روایت شده که می فرمود:

«انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله»

وجـود مقدســش بـا فرهنـگ رسـالت، و معرفـت و آگـاهی و عقلش معمـا رسانـده بهشـت برای همـه جهانیـان، و ارزش هـا و کمالا ـتش زمینه سـاز جـذب رضوان الله اکبر برای همه انسـان هـاست، مگر نه این است که رب و مـدبر و مربی اش پروردگار مهربان در رابطه با سرمایه عظیم وجودی اش در قرآن مجید فرموده:

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ: (۱)

۱- ۱) - انبیاء ۱۰۷.

و ما تو را جز مهر و رحمت برای همه جهانیان نفرستادیم آری وجودش رحمت خدا بر همه جهانیان از ابتدا تا انتهاست، اگر همه بدون استثناء از قرآن او و فرهنگ او و نبوت او و سنت و که جز رحمت برای همگان نیست در جهت رشد عقل و روح و بیداری قلب و بکار گرفتن اعضا و جوارح در مسیر امور مثبت بهره مند شوند، به بهشت عنبر سرشت در آیند و لقمه ای برای معده دوزخ باقی نخواهد ماند.

گسترد گی و حجم ظرفیت قلب مبارک او را با شناخت قرآن مجید بشناسید.

قرآن کتابی است که بنا به نقل شیعه و سنی از قول پیامبر:

«لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه:» (۱)

شگفتی هایش شمرده نشود، و به عدد در نیاید، ارزش هایش کهنه نگردد.

کتابی است که پس از قرن ها از نزولش هنوز بر آن تفسیر جدید می نویسند، و مطالب نو و تازه از آن کشف می کنند، در حالی که پیشرفت علوم در همه رشته ها نتوانسته بر آن نقص و عیب بگیرد و آینده هم نخواهد توانست به آن کم ترین اشکال و ایرادی وارد کند، و چنانچه دانش بشر هزاران برابر امروز پیشرفت کند ذره ای از حقایق او را نمی تواند از میدان بیرون نماید. این قرآن که از افق علم حضرت طلوع کرده، و جلوه ربوبیت و حکمت و دانش و عدالت خداست و برای مفاهیم و معانی بلندش هرگز نمی توان نهایتی تصور کرد با بدرقه فرشته اعظم ملک مقرب جبرئیل امین با همه هویتش بر قلب مبارک محمد نازل شد وه چه قلبی و چه ظرفی با چه وسعت و گسترد گی که توانسته مفاهیم بی نهایت را در خود جای دهد.

۱- ۱) - کافی ج ۲ باب فضل قرآن ص و کنزالعمال ج ص

وَ إِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ اَلرُّوحُ اَلْأَمِينُ، عَلىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ اَلْمُنْذِرِينَ: (۱)

و بـدون تردیـد این کتاب نازل شـده پروردگار جهانیان است، که روح الامین آن را از صـقع علم ربوبی بر قلب تو نازل نموده است، تا از بیم دهندگان باشی.

از رسول اسلام روایت شده است:

«ان هذه القلوب اوعیه فخیرها اوعاها:» (۲)

قطعاً این دل ها مانند ظروفند، پس بهتر از همه دلی است که گنجایش بیشتر است.

و دلی مانند دل او در همه آفرینش از نظر گنجایش و وسعت معنوی بالا-تر و بهتر نبود، دلی که ظرف قرآن مجید شد و خورشید وحی از افقش طلوع بی غروب کرد.

شرح صدر یا به عبارت دیگر حوصله، آن چنان در باطن حضرت و سینه مبارکش شدت داشت که گوئی آن سینه پاک فضای هستی را در خود جای داده و مواقع نجوم بود، با همان شرح صدر سیزده سال در مکه و حدود ده سال در مدینه در برابر آن همه آزار و اذیت، تهمت و افترا، ظلم و ستم، جنایت و خیانت مشرکان و منافقان در راه هدفش که هدایت مردم و اعلای کلمه توحید بود با کمال بزرگواری و کرامت دوام آورد و لحظه ای از ادای تکلیف و اجرای مسئولیت باز نایستاد.

۱- ۱) - شعراء ۱۹۴- ۱۹۲.

۲- ۲) - الجامع الصغیر ج ۱ ص ۳۸۶.

مقامات روحی و معنوی اش، کمالات باطنی و فضائلش در افقی است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسلی به آن نمی رسد، و جایگاه شخصیتش جایگاهی است که پرواز عقول به آنجا امری غیر ممکن و محال است.

این همه عظمت و جلالت، و شخصیت و کرامت که به راستی از دسترس افهام خارج است محصول ایمان آن حضرت به حقایقی بود که به عنوان قرآن به او وحی شده بود.

قلب مقدس و عرشی اش همه حقایق ما أُنْزِلَ إِلَيْهِ را باور قطعی داشت و در فضای آن حقایق زندگی می کرد و بر اساس آن باور انجام تکلیف می نمود.

از شهر علم الیقین و عین الیقین عبور کرده و برای ابد ساکن سرزمین حق الیقین شد، و پس از آن به کوی من الخلق الی الحق و من الحق فی الحق وارد گشته و من الحق به سوی خلق به اذن حق آمد تا افتادگان در دوزخ ضلالت و گمراهی را خارج ساخته و پس از رشد عقلشان و تزکیه نفوسشان با تلاوت آیات و تعلیم حکمت به سعادت دنیا و به بهشت آخرت و جنت خاص رضوان الله برساند.

با این که در آیه ی شریفه آمَنَ اَلرَّسُولُ راه باز بود که ایمان او یک جا در فراز و المؤمنون کل بیان شود ولی سخن از ایمان آن حضرت به طور جداگانه و خاص به میان آمد تا نشان دهد که ایمان او برترین ایمان و بالاترین و والاترین ایمان است.

امیرمؤمنان (ع) در رابطه ی با شخصیت معنوی و عظمت روحی پیامبر اسلام می فرماید:

«حَتَّی اءَفْضَتْ کَرَامَهُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إ لی مُحَمَّدٍ ص، فَاءَخْرَجَهُ مِنْ اءَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنْبِتا، وَ اءَعَزِّ الْاءَرُوماتِ مَغْرِسا، مِنَ الشَّجَرَهِ الَّتِی صَدَعَ مِنْها اءَنْبِیَاءَهُ، وَ انْتَجَبَ مِنْهَا اءُمَنَاءَهُ، عِتْرَتُهُ خَیْرُ الْعِتَرِ، وَ اءُسْرَتُهُ خَیْرُ الْاءُسَرِ، وَ شَجَرَتُهُ خَیْرُ الشَّجَرِ، نَبَتَتْ فِی حَرَمٍ، وَ بَسَقَتْ فِی کَرَمٍ، لَها فُرُوعٌ طِوالٌ، وَ ثَمَرَهٌ لاتُنالُ، فَهُوَ إ مامُ مَنِ اتَّقی، وَ بَصِیرَهُ مَنِ اهْتَدی، سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْءُهُ، وَ شِهابٌ سَطَعَ نُورُهُ، وَ زَنْدٌ بَرَقَ لَمْعُهُ، سِیرَتُهُ الْقَصْدُ، وَ سُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَ کَلاَمُهُ الْفَصْلُ، وَ حُکْمُهُ الْعَدْلُ:» (۱)

تا آن که کرامت خداوند سبحان منتهی به محمد (علیهما السلام) شد، او را از برترین معادن رویانید، و در عزیزترین سرزمین ها کاشت، از همان درختی که پیامبرانش را از آن آشکار ساخت، و امنای خود را از آن انتخاب نمود عترتش بهترین عترت ها، و دودمانش برترین دودمان ها و شجره اش بهترین شجره ها است، شجره ای که در حرم روئید، و در عرصه کرامت و مجد به رشد رسید، شجره ای که شاخه های بلند دارد، و میوه هائی که دور از دسترس است، به این جهت امام تقواپیشگان و وسیله بصیرت هدایت یافتگان است. چراغی است درخشان، ستاره ای فروزان، و آتش گیره ای با شعله های زبانه دار، روشش حد وسط و معتدل، طریقه اش رشد، کلامش جدا کننده حق از باطل و حکمش عدل محض است.

حقایقی که امام مؤمنان و محبوب عارفان، حضرت علی (ع) در این فرازها بیان کرده، همه و همه از آثار ایمان پیامبر بزرگ اسلام بما انزل الیه من ربه است، قلمم یارای نوشتن عظمتش را ندارد، فکرم در برابر بیان شخصیت او از حرکت

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۹۳.

بازمانده، خود را چون ذره ای معلق در هوا در برابر جوّ بی انتهای کرامتش می بینم، تنها نظری که درباره ی او می توانم داشته باشم یک جمله است که می توانـد عمق آن همه هویت الهی او را نشان دهـد و آن این جمله است: آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ.

ایمان مؤمنان به حقایق

ایمان در قلب مؤمنان متعلق و موضوعش چهار حقیقت است:

۱- وجود مقدسی که مستجمع جمیع صفات کمال و اسماء حسنی و حقایق علیاست، که معبود به حق و مالک هستی و پدید آورنـده موجودات، و هـدایت گر آنـان به سوی کمالات مخصوص به خودشان، و رزاق مخلوقات و مـدبر امور همه ملکیان و ملکوتیان است: الله

۲- باور داشتن فرشتگان که مدبرات امر، سفیران حق به سوی پیامبران، و حاملان وحی، و عباد مکرمی که عصیان به آنان راه ندارد، و حافظان و کاتبان اعمال و موکلان بر موت اند.

۳- ایمان به کتاب های آسـمانی که خداوند آنها را برای تأمین خوشـبختی و خیر دنیا و آخرت مردم نازل کرده و خیر و شر را در آنها توضیح داده، و اوامر و نواهی و احکامش را در آنها مندرج نموده است.

۴- تصدیق نبوت انبیا و این که آن بزرگواران مستقیماً تربیت شده حق، و آگاه به معارف الهیه، و معلم حقایق، و دلسوزان بی بـدیل برای انسـان هسـتند، و فرد فرد مرد و زن نسـبت به آن بزرگواران مسـئول، و فردای قیـامت در صورت هماهنگی ظاهر و باطن آدمی با آنان راه نجات باز و وصول به مقام قرب و لقاء میسر است، و نیز ایمان به وحـدت راه و عقیـده و اهداف انبیا، و جدا ندانستن آنان از یکدیگر نه مانند یهود که جز موسی را قبول ندارند و نصاری که جز مسیح را نپذیرفته اند،

بلکه ایمان به همه انبیا از آدم تا خاتم و این که آنان وسیله نجات آدمیان از گمراهی و رساندنش به صراط مستقیم و سعادت دنیا و آخرت هستند، لاٰ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ.

روح پذیرش و عمل بر اساس ایمان

سَمِعْنٰا کنایه از پذیرش دعوت خدا و رسول و قبول احکام حضرت حق و پیامبر است.

مگر صاحب عقل و انسان خردمند، و آن که از انصاف و فروتنی بهره دارد، می تواند دعوت حق و پیامبر و احکام و معارف آنان را که از علم و حکمت و رحمت و مصلحت سرچشمه گرفته، و جز تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان را نمی خواهد نپذیرد.

دعوت خدا و پیامبر و همه حقایق اسلامیه و اصول دین مبین الهی هماهنگ با فطرت، و مجموعه آن صراط مستقیم، و راه راست، و طریق رساننده انسان به خوشبختی و رضایت و جنت خداست.

خردورز در برابر این فرهنگ اصیل، و مایه رشد و کمال، سر فروتنی فرود می آورد، و با اشتیاق تام و شوق وافر تن به قبولی و پذیرش می دهد، و همه حرکات درون و برون را بر اساس آن تنظیم می کند، و قلب را محل طلوع توحید و شئون آن نموده، و روح و نفس را به حقایق اخلاقیه آراسته و از رذایل پیراسته می کند و همه اعضاء رئیسه بدن را به چرخه عمل صالح درآورده در مدار بندگی و عبادت قرار می دهد.

درخواست آمرزش

مؤمن چون درون و بیرونش به عبادت خالصانه خو کرد، و در مسیر حق به سلوك و حرکت پرداخت، برای جبران نواقص بندگی و عبادتش دست دعا به

پیشگاه حضرت رب برمی دارد، و به مالک و مربی اش عرضه می دارد: من جز حیثیت مملوکیت و مربوبیت چیزی ندارم، محض فقر و فنایم، خودیت و منیتی برای من نیست، منشأ ایمان و عبادتم توفیق تو بوده، آنگونه که باید نتوانستم وظیفه خدمت به جای آورم، و عبادتی شایسته درگاهت عرضه بدارم، ذرّه ناچیز کجا و وجود بی نهایت، خفاش کجا و خورشید، عدم کجا و هستی این التراب و رب الارباب، هر چه توان و قدرت بگذارم، باز آن سان که باید نمی توانم، به بندگی برخیزم، و همه وجودم را چه در باطن و چه در ظاهر هزینه تو کنم، پس برای جبران این همه نقص و کمبود جز ریزش باران مغفرت و آمرزشت راهی نیست، پس بر اثر نیازمندی شدیدم به غفران مرا در معرض آن قرار ده، و هرگز آمرزشت را از من دریغ مدار و این فقیر بی نوا، و تهیدست گدا را از درگاهت مران، خداوندا بازگشت همه بندگان به توست، و همه به اراده و مشیت حضرتت در سرزمینی بنام محشر محشور می شوند، تا در دادگاه های عدالتت پرونده آنان محاسبه شود، و بر اساس محاسبه به پاداش برسند، من می خواهم روزی که به تو باز می گردم غفرانت نواقص پرونده ام را جبران کرده باشد تا سر خجالت و شرمساری به پیش نداشته باشم، پس در همین نشأه دنیا مرا بیامرز تا روز ورود به آخرت با سلامت نفس و پاکی جان و پرونده ای قابل قبول به محضرت درآیم.

چهار بخش اول آیه که سخن از حضرت الله و فرشتگان و کتاب های آسمانی و رسولان الهی است در حقیقت زمینه دهی به معرفت به مبدء و شئون والای اوست، و دو قسمت بعد زمینه دهی به معرفت به بندگی و عبودیت است.

چون سالک چهار منزل ایمان را طی کند و قدم در عرصه تسلیم و انجام تکالیف بگذارد و به حقیقت بندگی آراسته شود، و نشان بندگی بر دوش وجودش جلوه نماید و این راه را که راه پیامبر اسلام و انبیاء الهی است تا پایان

عمر ادامه دهد مستعد رفتن به سوی جهان آخرت می شود، و با کوله باری از ایمان و عبادت و غرق شدن در دریای مغفرت به جایگاه ابدی برای رسیدن به پاداش زحمات خالصانه و پاکش سفر می کند.

مسئله مبدء با معرفت به حقایق اربعه کامل می شود، و راه با سمعنا و اطعنا تکمیل می گردد، و کمبودهای معنوی و نواقص عبادات با غفران جبران می شود، و نهایتاً با الیک المصیر به تمامیت می رسد و سکون و آرامش ابدی با جای گرفتن در بهشت الهی به دست می آید.

فضل مؤمن

بر اساس آیات و روایات، یقینی و قطعی است که مؤمن واقعی برترین موجود زنده در پیشگاه حضرت حق است.

البته مؤمن در اصیل ترین روایات که توضیحی بر آیات کتاب خداست به کسی گفته می شود که زندگی و حرکات و عقاید و اعمال و اخلاقش بر اساس قرآن و فرهنگ پاک اهل بیت پیامبر، امامان معصوم (ع) باشد.

پیامبر اسلام فرمود:

«اتانی جبرئیل (ع) عن ربی و هو یقول: ربی یقرئک السلام و یقول یا محمد بشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات و یؤمنون بک و باهل بیتک الجنه فلهم عندی جزاء الحسنی، سیدخلون الجنه:» (۱)

۱- ۱) - معالم الزلفی ۱۲۱.

جبرئیل از جانب پروردگارم نزد من آمد در حالی که می گفت پروردگارم به تو سلام می رساند و می گوید: ای محمد به مؤمنین که عمل صالح انجام می دهند و به تو و اهل بیتت ایمان دارند بهشت را مژده بده، آنان نزد من نیکوترین پاداش را دارند، قطعاً به بهشت وارد می شوند.

«عن الرضا (ع) قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل المؤمن عند الله کمثل ملک مقرب و ان المؤمن عند الله اعظم من ذلک و لیس احب الی الله من مؤمن تائب او مؤمنهتائبه:» (۱)

حضرت رضا می گوید: پیامبر فرمود، مثل مؤمن نزد خدا مثل فرشته مقرب است، و به راستی مؤمن نزد خدا از فرشته مقرب بالاتر است، و چیزی در پیشگاه خدا محبوب تر از مرد مؤمن تائب و زن مؤمنه تائب نیست. رسول خدا در بخشی از یک روایت می فرماید:

«الدعا سلاح المؤمن، الصلاه نور المؤمن، الدنیا سجن المؤمن و جنه الکافر، الحکمه ضالهالمؤمن، نیه المؤمن ابلغ من عمله، هدیه الله الی المؤمن السائل علی بابه، تحفه المؤمن الموت، شرف المؤمن قیامه باللیل، و عزه استغناء عن الناس:» (۲)

دعا اسلحه مؤمن بر ضد حوادث و آفات است، نماز نور مؤمن است، دنیا زندان مؤمن و باغ سر سبز کافر است، حکمت و دانش گمشده ی مؤمن است، نیت مؤمن رساتر از عمل اوست، هدیه خدا به مؤمن نیازمندی است که به سوی او فرستد، تحفه خداب به مؤمن مرگ است، شرف مؤمن به نماز شب و عزتش در بی نیازی او از مردم است.

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج۲، ۲۹- ۳۳.

۲- ۲) - جامع الاخبار ۹۹.

قانون و احکام به اندازه گنجایش و ظرفیت انسان

خداونـدی که انسـان را آفریـده، و به همه ساختمـان وجودی او و ظـاهر و بـاطنش آگاه است، و گنجایش و ظرفیت و طاقت و تـاب و توان او را می دانـد، بر پـایه علم و حکمت و بصـیرت و عـدلش به او قانون و حکم ارائه کرده، و هرگز بیش از توانائی اش او را بر انجام کاری تکلیف نمی کند.

البته ظرفیت ها و گنجایش ها متفاوت است، و قانون هم در برابر این تفاوت ظرفیت تفاوت کمّی پیدا می کند.

ایسـتاده خوانـدن نمـاز واجب است، وجوب نمـاز به صورت ایسـتاده و با رعایت شـرایط لازم آن به انـدازه ظرفیت و گنجایش انسـان است، ولی اگر نتوانست ایسـتاده نمـاز بخوانـد قـانون ایسـتاده به نشسـتن تغییر می یابـد و اگر نشسـته نتوانست به حـالت خوابیدن عوض می شود، و اگر زبان از کار افتاده باشد به حالت گذراندن در ذهن تغییر پیدا می کند، در هر صورت قانون در اغلب امور برابر گنجایش مکلف تغییر کمّی پیدا می نماید، و هیچ مکلفی نسـبت به انجام تکالیف با این تغییر پذیری کمی در ترک قانون و رها کردن تکلیف آزاد نیست، و راهی برای عـذر و بهانه نسـبت به ترک تکلیف در پیشـگاه خدا ندارد، چه این که تکالیف الهیه به اندازه ظرفیت و وسع هر انسانی است، لاٰ یُکَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا.

آری تکلیف به انـدازه وسع نسـبت به فرد فرد انسان ها و زمینه تغییر کمی تکلیف در صورت تغییر وسع و طاقت کمال رحمت و لطف و احسان و منت خدا بر بندگان است.

حضـرت حق حکیم علی الاطلاـق است و بر حکیم ذاتـاً قبیـح است که انسـان را به تکـالیفی خـارج از وسع و قـدرتش مکلف نماید، و کاری را از او بخواهد که برای او طاقت فرسا یا غیر قابل عمل باشد.

ص:۲۰۸

انسان به اعتقاد الی فوق فهم و درک، و طاقت و عبادتی فوق طاقت و وسع از جانب حق تکلیف نمی شود، بر فرض اگر کسی در لباس دین و دلسوزی، عقایدی فوق فهم و تکالیفی فوق طاقت به انسان ارائه دهد بر اساس لا یکلف الله نفسا وسعها باید دانست که آن عقاید و اعمال فوق فهم و طاقت از دین نیست و ربطی به اسلام و حضرت حق و پیامبران او ندارد.

این که مؤمنان اعلام می کنند سمعنا و اطعنا، سمع و طاعت آنان قطعاً نسبت به تکالیف و حقایق است که بر وسع و قدرت و تاب و توان آنان منطبق است و خود مؤمنان بر اساس معرفتشان به حکیم بودن حضرت محبوب می دانند که حکیم تکلیف ما لایطاق نمی کند و بیش از طاقت و گنجایش انسان مسئولیتی از انسان نمی طلبد.

بازگشت آثار عمل نیک و بد به انسان.

بنی آدم موجوداتی با کرامت، صاحب عقل و خرد، و ذاتاً دارای آزادی و اختیار هستند.

اگر عقل را به کار گیرند، و به مطالعه حقایق تن دهند، و پس از درک و دریافت واقعیات معنوی، تسلیم حوزه دین شده و قدم در عرصه پذیرش، سپس طاعت و بندگی نهند، آثار این پذیرش عقلی، و اطاعت بر اساس حسن اختیار به صورت حیات طیبه در دنیا و بهشت و رضوان در آخرت به آنان باز می گردد، و اگر اسیر شهوات و نفس اماره شوند و تن به مکتب لذت گرائی جسمی دهند، و عقل را پس پرده جهل حبس کنند، و به خواسته های غیر منطقی و نا مشروع تسلیم گردند، و جز راه گناه و معصیت تا پایان عمر راهی نپیمایند، آثار اینگونه زندگی که بر اثر سوء اختیار صورت گرفته به شکل زندگی حیوانی و پر از اضطراب و هیجان و ترس و ناامیدی و ناامنی در دنیا و دوزخ و شکنجه و عذاب

در آخرت به آنان میرسد، آثار و نتایجی که از آن راه گریز و فرار ندارند! لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اِکْتَسَبَتْ

لائم لها به معنای سود و منفعت و علی بر سر ضمیرها به معنای زیان و خسارت است، سود و نفع هر اعتقاد و عمل مثبتی برای نفس پاک، و زیان و خسارت هر اعتقاد باطل و عمل شیطانی برای نفس ناپاک است.

آثار اعمال در عرصه هستی محال است از بین برود و ممکن نیست از آن کاهیده شود، غیر ممکن است این آثار گم شود، آثار موجود است و صاحبش را کاملا می شناسد و عاقبت به خود او بازمی گردد، لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اِکْتَسَبَتْ.

درخواست اهل ایمان از خدا

فراموشی نسبت به تکلیف بر اثر کثرت مشغله و فراوانی کار دنیوی، و خطا و اشتباه در درک تکلیف و هنگام انجام عمل دو عارضه ای است که غیر معصومان از آن در امان نیستند.

قطعا نسیان که در اکثر اوقات مقدماتش را انسان به اختیار خود فراهم می کند، و خطا و اشتباه که معلول نداشتن علم به تکلیف و نپرسیدن از متخصص امور دینی است از موانع راه انسانیت و رشد و کمال آدمی، و حجابی سخت میان عبد و حق است، و مؤمن تا جائی که امکان دارد که قطعاً در هر شرایطی امکان وجود دارد باید از افتادن در نسیان و دچار شدن به خطا خود را حفظ کند.

مؤمنان با توجه به حالت سَمِعْنا وَ أَطَعْنا ئی که دارند خود را پای بند به ترک گناه و فراهم نکردن مقدمات نسیان دانسته و می کوشند که در راه دین و طاعت و عبادت دچار اشتباه و خطا نشوند، ولی ممکن است به عللی به نسیان و خطا

گرفتار آیند که قطعاً در مقام جبرانش به شتاب سرعت برمی آیند و متواضعانه و با زاری و تضرع از حضرت حق درخواست می کنند که خدایا ما را به نسیان و خطائی که عارضمان شده مؤاخذه مکن و عذاب و تلافی نسیان و خطا را از ما بردار، و وصل ما را به هجران تبدیل مکن، و حبل متین و استوار میان خودت و ما را با ارّه مؤاخذه مبر، و امور شاق و سخت و دست و پا گیر، که جریمه نسیان و خطاست بر ما چنان که بر گذشتگان ما بخصوص یهود و نصاری تحمیل کردی تحمیل مکن، و چیزی که واقعاً در طاقت و توانائی ما نیست بر دوش وجود ما مگذار، و ما را به تکالیف سخت و سنگین گرچه از عهده ی آن برآئیم به جریمه نسیان و خطا مکلف منما، و آسان گرفتن بر ما را از ما دریغ مدار.

درخواست اهل ایمان از خداوند برای چشم پوشی مؤاخذه و عذاب آنان چه در دنیا و چه در آخرت به علت نسیان و خطا، ناشی از حسن ظن آنان به حضرت دوست است، آنان این گمان نیک را به حق دارند که اگر از او بخواهند از مؤاخذه آنان صرف نظر کند بدون تردید صرف نظر می کند و از مؤاخذه آنان چشم می پوشد، و این حسن ظن آنان به پروردگار مهربان حالتی مثبت و بجا و مورد تایید شارع مقدس و اصولاً امری است که از انسان خواسته شده است.

از رسول خدا (علیهما السلام) روایت شده:

«لا یموتن احدکم حتی یحسن ظنه بالله عزوجل فان حسن الظن بالله ثمن الجنه:» (۱)

از شما فرد فرد امتم می خواهم تا لحظه ی مرگ به خداوند گمان نیک داشته باشد، زیرا گمان نیک به خداوند قیمت بهشت است.

از حضرت عسگری از پدرانش روایت شده:

۱- ۱) - معالم الزلفی ج ۱ ص ۳۲۴.

«سأل الصادق (ع) عن بعض اهل مجلسه؟ فقیل علیل، فقصده عائداً و جلس عند رأسه فوجدها دنفا فقال له احسن ظنک بالله فقال اما ظنی بالله فحسن:» (۱)

حضرت صادق از شخصی که از حضورش غیبت داشت پرسید؟ به حضرت گفته شد بیمار است، حضرت به نیت عیادت نزد او رفت و بالای سرش نشست و او را در بیماری سختی یافت، به او فرمود به خداوند حسن ظن داشته باشی، عرض کرد گمان و ظنم به خداوند نیکوست.

شیخ مفید در کتاب امالی نقل می کند:

«مرض رجل من الانصار فاتاهالنبی (علیهما السلام) و سلم یعوده، فوافقه و هو فی الموت فقال کیف تجدک؟ قال: اجدنی ارجو رحمه ربی، و اتخوف من ذنوبی فقال النبی (علیهما السلام) و سلم ما اجتمعتا فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه الله رجاءه و آمنه مما یخافه:» (۲)

مردی از انصار بیمار شد، پیامبر به عیادتش آمد، او را در حال مرگ دید، فرمود تو را در چه حالی بیابم؟ گفت: در حالی که به رحمت پروردگارم امیدوارم، و از گناهانم می ترسم، پیامبر فرمود در چنین حالی در قلب مؤمن این واقعیت جمع نمی شود، مگر این که خداوند برابر با امید عبد به او عطا می کند، و او را از آنچه می ترسد امان می دهد.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«حسن الظن بالله ان لا ترجو الا الله و لا تخاف الا ذنبک:» (۳)

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۳.

۲- ۲) - امالی مفید ص ۱۳۸.

۳- ۳) - کافی ج۲، ۵۸.

حسن ظن به خدا این است که جز به او امید نبندی و جز از گناهت نترسی.

تو امید منی درگاه و بیگاه جج

کنون از کرده ها استغفر الله جتو امیـد منی در عین طاعت ج مرا بخشا ز نور خود سـعادت جتو امیـد منی انـدر قیامت ج ندارم گرچه جز درد ندامت تو امید منی اندر صـراطم ج به فضل خویشـتن بخشـی نجاتم جحج تو امید منی در پای میزان ج به لطف خـویش بخشـی جرم و عصـیان ج مرا این نفس سـرکش خوار کردست ج شب و روزم به غم افکـار کردست دوائی چـاره کن زین درد ما را ج ز لطف خود مگردان طرد ما را ج

چهار خواسته اهل معرفت از خدا

نهایتـاً اهـل ایمـان از خداونـد بزرگ چهار حقیقت را که در حیات دنیا و آخرت آنان جنبه کار بردی و اثرات قابل توجه دارد درخواست می کنند و امید قاطعانه دارند که دعای مؤمن مسـتجاب و حاجاتش در پیشـگاه قاضـی الحاجات برآورده می شود. چرا که دعا محبوب خـداست و دعا کننـده مورد محبت اوست و دعا عبادتی است که حضـرت حق نسـبت به آن فرمان داده و دعا کردن فرمان بردن از خداست.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

«و افضل العباده الدعاء:» (۱)

و برترین عبادت در پیشگاه حق دعاست.

سدیر که از روایان روایات اهل بیت است می گوید:

به حضرت باقر (ع) عرضه داشتم:

«ای العباده افضل؟ فقال ما شیئ افضل عند الله عزوجل من ان یسأل و یطلب ما عنده، و ما احد ابغض الی الله تعالی ممن یستکبر عن عبادته و لا یسأل ما عنده:» (۲)

کدام عبادت برتر است؟ فرمود چیزی نزد خدا برتر از این نیست که از او بخواهند، و عنایات و الطافش را بطلبند و کسی نزد خدا مبغوض تر از بنده ای نیست که از عبادت کردن تکبر ورزد و رحمت و لطف خدا را درخواست نکند.

امام صادق (ع) فرمود: امیرمؤمنان فرموده است.

«احب الاعمال الی الله تعالی فی الارض الدعا و افضل العباده العفاف، قال و کان امیرالمؤمنین (ع) رجلاً دعاء:» (۳)

محبوب ترین اعمال در زمین نزد خدا دعاست و برترین عبادت عفاف است، آنگاه حضرت صادق فرمود: امیرالمؤمنین مردی بود بسیار بسیار اهل دعا.

تکرار ربنا در آیات شریفه در زمینه درخواست های گوناگون به امید برانگیختن نسیم رحمت الهی، و اظهار بندگی از جانب مربوب ضعیف و مملوک ناتوان است، در این نام به وقت دعا خصوصیتی است که در دیگر نامها نیست،

۱- ۱) - کافی ج۲، ص ۳۳۸.

۲- ۲) - کافی ج۲، ص ۳۳۸.

۳- ۳) - معالم الزلفی ج۱، ص ۱۶۶.

لـذا انبیـاء الهی و اولیـاء حق، و عاشـقان جمال و متحیران در کمال در دعاها به ویژه در حالت انقطاع از ما سوی الله و اتصال به حق از این نام کمک می گرفتند.

عفو: از نظر لغت به معنای نابود کردن اثر شیئ است و مراد از این کلمه در آیات و رویات محو کردن آثار معاصـی و گناهان است، آثاری که بر قلب و نفس نقش بسته و حجاب میان ربّ و مربوب است.

غفران: به معنای پرده پوشی است. و در آیات و روایات بمعنی چشم پوشی از گناه و اسقاط حق عقوبت و عذاب است.

رحمـت: مهربـانی و مهری اسـت که از جـانب حـق به صـورت لطـف و احسـان و نعمت بخشـی و گره گشـائی و در قیـامت به صورت بهشت و جنت النعیم جلوه گر می شود و نسبت به ظاهر و باطن و همه شئون انسان در دنیا و آخرت فراگیر است.

فرشـتگان عرش و اطراف عرش یکی از دعاهایشـان دربـاره مؤمنـان تـائب، تائبانی که در صـراط مسـتقیم درآمـده و در چرخه بنـدگی و طاعت قرار گرفته اند، و بنای بازگشت به گناه و آلودگی را ندارند و رابطه خود را با گناه و گناهکار قطع کرده اند این است:

وَ قِهِمُ اَلسَّیِّئٰاتِ وَ مَنْ تَقِ اَلسَّیِّئٰاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ: (۱)

و آنـان را از عقوبت هـا حفـظ کن و کسـی را که در قیـامت از عقوبت هـا حفـظ کنی جـداً به او رحمت آورده ای و حفظ از عقوبت همان پیروزی و فوز عظیم است.

مؤمنان به پیشـگاه حضـرت حق پس از آراسـته شدنشان به ایمان به خدا و فرشتگان و کتب آسمانی و رسولان الهی و اعلام به این که ما با همه وجود اوامر

۱- ۱) - مؤمن ۹.

و نواهی و احکام تو و پیامبرت را پـذیرفتیم و به عرصه عبادت و طاعت در آمـدیم و از تو می خواهیم از بابت نسـیان و خطا ما را مؤاخـذه مکن و جریمه سـنگین بر دوش مـا مگـذار و مشـقت و رنـج و عـذاب به ما تحمیل مکن، با کمال تضـرع و زاری و تواضع و فروتنی دست به دعا برداشته به حضرت حق عرضه می دارند:

پروردگارا آثار گناه و معاصـی را از وجود ما محو کن وَ اُعْفُ عَنّا و بر گناهام ما پرده پوشی فرما و حق عقوبت را از ما اسقاط کن و رحمتت را در همه امـور شامـل حـال مـا فرمـا، و در راه نشـر اسـلام و دعوت انسـان هـا به حق، و اعلاـی کلمه توحیـد و برافراشتن پرچم قرآن و زمینه سازی برای تحقق عدالت بر کافران نصرت و پیروزی ده.

این است ادب دعـا در پیشـگاه غنی بالـذات و آن وجود مقدسـی که لطف و احسانش نسـبت به همه موجودات دریاوار جاری است، و ملك و ملکوت و تمام موجودات ارضـی و سـمائی از سـفره فیضـش بهره میبرند و پیوسته روی امید به سوی او دارند، مهربانی که خواهنده ای از درگاهش دست خالی برنمی گردد، و امیدواری در پیشگاهش به خاك ناامیدی نمی افتد.

بی تردیـد یاری و نصـرت خداونـد در هر عصـری و در هر روزگاری در رویاروئی با دشـمن در دو میدان فرهنگی و نظامی به مؤمنان می رسد، زیرا یاری رساندن از شـئون ولایت حق بر مؤمنان است و ولایت حضـرت او اقتضاء می کند که به مؤمنان در مصاف با دشمنان یاری برساند و پیروزی را نصیب آنان کند: أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَی اَلْقَوْمِ اَلْکافِرِینَ.

ص:۲۱۶

آری ولایتش بر مؤمنان سیطره دارد و قدرتش بی نهایت است، و تجربه روزگاران نشان داده که مؤمنان را در هر صفی و هر موقعیتی یاری می دهد و نصرت ویژه اش را به آنان میرساند.

هیچ مؤمنی از دولت ولایت و یاری او بی نصیب نیست و هیچ دشمنی روزنه فرار از حکومت او نمی یابد.

مسائلی چند درباره ی دو آیه پایانی سوره بقره

از رسول خدا روایت شده در پایان سوره ی بقره آیاتی است که آن آیات قرآن و دعا و جلب کننده رضایت خداست. (۱)و نیز از آن حضرت نقل شده که دو آیه ی پایانی سوره ی بقره از گنجینه ای زیر عرش است. (۲)و نیز از آن جناب روایت شده: هر کس در شبی دو آیه ی پایانی سوره ی بقره را بخواند آن دو آیه او را از مهمات کفایت می کند. (۳)ابوالفتوح رازی در رابطه با دو آیه پایانی سوره مبارکه بقره روایاتی را به این مضمون نقل می کند:

عبدالله بن عباس از رسول اسلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

شب معراج که مرا به آسمان ها بردند، چون به سدره المنتهی رسیدم به من سه هدیه دادند:

نمازهای واجب پنج وقت، دو آیه پایانی سوره ی بقره، و آمرزش امتم البته آنان که به خدای یگانه شرک نیاورند.

ص:۲۱۷

۱- ۱) - الدرالمنثور

۲- ۲) - الدرالمنثور

۳- ۳) - الدرالمنثور

عقبه بن عمر گفته: خداونـد دو آیه از کنزهـای بهشت نـازل کرد، و آن دو آیه را به دو هزار سـال پیش از آفریـدن موجودات ظهور داد، هر که پس از نماز عشا بخوانـد چنان باشـد که همه شب را به نماز قیام کرده است و آن آمَنَ اَلرَّسُولُ تا پایان سوره است.

نعمان بن بشـیر در پایان روایتی که از رسول خـدا نقل می کند می گوید رسول خدا فرمود: خانه ای که سه شب دو آیه پایانی سوره بقره در آن خوانده شود شیطان نمی تواند گرداگرد آن خانه بگردد.

در روایتی آمده به پیامبر عزیز اسـلام گفتند: از خانه ثابت بن قیس بن شماس نوری چون چراغ تابان برمی آید! فرمود: یقیناً او سوره بقره می خوانـد، به ثـابت گفتنـد: شب هـا در خـانه خود چه می خوانی گفت: دو آیه پایـانی سوره ی بقره را می خوانم. (۱)کتاب های معتبر بصائر الدرجات، و غیبت نعمانی، و تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر عیاشی نقل می کنند که: پیامبر بزرگوار اسلام در شب معراج هفت برنامه از حضرت حق درخواست کرد که آنها را در پایان سوره بقره بیان کرده است:

۱- رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا.

۲- رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا.

۳- رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَهَ لَنا بِهِ.

۴- وَ اُعْفُ عَنّا.

ص:۲۱۸

۱- ۱) - تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۴ ص ۱۵۱.

۵- وَ اِغْفِرْ لَنا.

۶- وَ اِرْحَمْنا.

۷- أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ.

پروردگـار مهربـانم، مولاـی عطوفم، ای مهربـان ترین مهربانـان من این راه بسـیار پرمشـقت، و همراه بـا رنـج و زحمت و طریق معنـوی و جـاده ملکوتی را که تفسیر سوره مبـارکه حمـد و بقره بود بـا توان و قـدرت خود طی نکردم زیرا نه توانی دارم و نه قدرتی، ولایت تو که اقتضای یاری رساندن به بنده ات را دارد به یاری این بال و پر بسـته و دل شکسـته که در روزگاری پر از فسـاد بـه سـر می برم، و از جـانب برخی از مردم پیوسـته در معرض تهمت و افـترا و غیبتم، و آتش حسـد حسـودان آرامم نمی گذارد، آمد و از باطن دسـتم، قلم میان انگشـتان ضعیفم را به چرخش در آورد، تا تفسیر این دو سوره که حاوی امهات مسائل قرآن و به عبـارتی مجملی از همه آیات کتاب است به وجود آمـد، اگر ثوابی بر آن مقرر است به روح مطهر پیامبر و اهل بیت و پدر و مادرم و همه آنان که بر من حق دارند نثار بفرما.

پایان ساعت ۸ شب ۲۰/ ۲/ ۱۳۸۸

اواسط اذان مغرب

ص:۲۱۹

سوره ی آل عمران

اشاره

شامل: ۲۰۰ آیه

۳۴۸۰ کلمه

۱۴۵۲۵ حرف

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

شرح و توضیح

در سوره ی مبارکه حمد در رابطه با الله و رحمان و رحیم تا جائی که میسور بود شرح مفصلی با کمک آیات قرآن مجید و روایات به رشته تحریر آمد.

تفسیر آیه ۱

الم

در ابتدای سوره ی بقره مطالبی در رابطه با این سه حرف گذشت و نهایتاً می توان گفت: سرّی و رازی پر معنا میان محبّ و محبوب است.

تفسیر آیه ۲

اشاره

اَللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ اَلْحَیُّ اَلْقَیُّومُ

خدای یگانه که جز او هیچ معبودی نیست زنده و قائم به ذات [مدبّر و برپا دارنده و نگهدارنده همه مخلوقات] است.

ص:۲۲۰

شرح و توضیح

شرح و توضیح این آیه شریفه که افتتاح آیه الکرسی در سوره ی مبارکه بقره است در همان سوره به سبکی جالب و بدیع همراه با نکات و اشارات و لطائف بسیار با ارزش گذشت.

ص:۲۲۱

تفسیر آیه ۳-۴

اشاره

نَزَّلَ عَلَيْكَ اَلْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْزَلَ اَلتَّوْراةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ.

مِنْ قَبْلُ هُدىً لِلنّاسِ وَ أَنْزَلَ اَلْفُرْقانَ إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ اَللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ اَللّهُ عَزِيزٌ ذُو اِنْتِقامٍ.

این کتاب را که بر اساس حق و درستی است، تدریجاً بر تو نازل کرد، در حالی که تصدیق کننده کتاب های آسمانی پیش از خود است، و تورات و انجیل را پیش از این برای هدایت همه مردم فرستاد، و فرقان را که معیار تشخیص حق از باطل است نازل نمود، بی تردید کسانی که کافر به آیات خدا شدند، [به کیفر کفرشان] عذابی سخت برای آنان است و خدای توانای شکست ناپذیر و صاحب عقوبت است.

شرح و توضیح

در این دو آیه شریفه به چند مطلب بسیار مهم اشاره شده است:

۱- نزول قرآن و تصدیقش نسبت به همه محتویات کتاب هائی که از سوی خدا نازل شده است.

۲- نزول تورات و انجیل برای هدایت همه انسان ها.

۳- نزول فرقان.

۴- عذاب شدید برای هر کس و هر قومی که به آیات خدا کافر باشند و از گرویدن به حقایق و معارف الهیه امتناع ورزند.

ص:۲۲۲

نزول قرآن و تصدیقش به کتب آسمانی

کتـاب خـدا قرآن مجیـد در طول بیست و سه سال تـدریجاً در رابطه با اعلام احکام و بیان وظائف و تکالیف مردم در حوادثی که پیش می آمد نازل شد، این معنا از فعل نزّل که از باب تفعیل است استفاده می شود.

قرآن بـا توجه به کلمه بِـالْحَقِّ ، در هنگـام نزول از هر بـاطلی مصون بود و این مصونیت تا پایان نظام هستی و برپا شـدن قیامت تداوم خواهد داشت زیرا به حق بودنش دائمی و همیشگی و نسبت به آن ثابت و پایدار است.

«و انه لکتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید:» (۱)

بی تردیـد قرآن کتابی است قوی و شـکست ناپـذیر، که هیـچ باطلی از پیش رو و پشت سـرش به سویش نمی آید [و درب هر تحریفی تا ابد به رویش بسته است] به تدریج از سوی حکیم و ستوده خصال نازل شده است.

آری در زمان نزول بر پایه ی حق و درستی نازل شده است و تا ابد بر همین پایه خواهد بود.

از آنجـا که کتـاب های آسـمانی بر اساس علم و حکمت و رحمت خـدا برای هـدایت عموم انسان ها نازل شـد، و در حقیقت حـاوی اوامر و نواهی و احکام خـدا بود، و همه محتویات آنها خیر دنیا و آخرت و سـعادت امروز و فردای بشـر را تضـمین می نمود، قرآن تصـدیق کننـده همه آنها به عنوان وحی الهی است، گرچه آن کتاب ها به صورتی که نازل شـد امروز در دسترس نیست، ولی نبودن آنها نقصـی به هـدایت و تربیت بشـر وارد نمی کند، زیرا قرآن مجید دربردارنده اصول اعتقادی و اخلاقی و عملی همه آنهاست، و در حقیقت عمل به قرآن مجید عمل به همه کتاب های نازل شده از جانب خداوند است.

۱- ۱) - فصلت ۴۲.

فخر رازی در تفسیر کبیر در این زمینه از حضرت حسین (ع) روایتی به این مضمون نقل می کند:

«انزل الله تعالی مأه و اربعه کتب من السماء، فاودع علوم المأه فی الاربعه و هی التورات و الانجیل و الزبور و الفرقان ثم اودع علوم هذه الاربعه فی الفرقان، ثم اودع علوم الفرقان فی المفصل ثم اودع علوم المفصل فی الفاتحه فمن علم تفسیر الفاتحه کان کمن علم تفسیر جمیع کتب الله المنزله و من قرأها فکانما قرء التورات و الانجیل و الزبور و الفرقان.» (۱)

خداوند بزرگ صد و چهار کتاب از آسمان علمش نازل کرد، همه دانش های صد کتاب را در چهار کتاب که تورات و انجیل و زبور و فرقان است به ودیعت نهاد، سپس علوم این چهار را در فرقان قرار داد، سپس علوم فرقان را در مفصل نهاد، و علوم مفصل را در فاتحه قرار داد، پس کسی که تفسیر فاتحه را بداند مانند کسی است که تفسیر همه کتاب های نازل شده خدا را بداند، و هر کس فاتحه را قرائت کند مانند این است که تورات و انجیل و زبور و فرقان را قرائت کرده است.

بنابراین قرآن مجید بر هماهنگی با همه کتاب های نازل شده از جانب حضرت حق استوار است و به تنهائی همه کتاب های خداوند است.

در رابطه با قرآن و این که همه آیاتش حق است، و باطلی در آن راه ندارد، و تحریف در آن غیر ممکن است و معجزه باقیه نبوت و رسالت پیامبر اسلام است، و در وحی بودن آن هیچ شکی نیست در دومین آیه سوره مبارکه بقره ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ به صورت مشروح بحث شد و آنچه دانستنش لازم بود، و مایه استحکام اعتقاد به آن بود به زیور نوشتن در آمد.

۱- ۱) - تفسیر کبیر، ج۱، ص۱۷۸ چاپ بهیه المصریه

نزول تورات و انجیل برای هدایت همه انسان ها

مسئله هدایت انسان به راه راست، و بیان وظائف و مسئولیت های فردی و خانوادگی و اجتماعی اش از ابتدای شروع زندگی او در کره ی زمین مورد توجه حضرت حق بوده، و قرن به قرن و زمان به زمان استمرار داشته، و برای تحقق این حقیقت خطیر کتاب هائی از جمله تورات و انجیل و فرقان نازل شده است.

تورات لغتی عبری است و معنایش قانون و اعتقاد و آموزش دادن است.

انجیل کلمه ای یونانی و به معنای بشارت و مژده است.

تورات بر اثر حوادث گوناگون و جریانات اجتماعی و مادی به دست عالمان هواپرست، و دنیا طلبان پست، و دشمنان کرامت انسان، و شیاطین و دزدان ارزش ها به جاده ناهموار تحریف افتاد، و مطالب هدایتگرش دستخوش تحویل و تغییر گشت، و مشتی اباطیل و مسائل ضد توحید، و احکام بر خلاف فطرت و بخشی از حوادث تاریخی زمان موسی و پس از او در بخش های گوناگون نوشته شد که پنج کتاب از مجموع آن نوشته ها به عنوان تورات به دست مردم داده شد و آنها عبارت است از سفر تکوین، خروج، اعداد، لاویان، تثنیه.

انجیل هم به دست مادی گران مشرک، و فتنه گران بی هویت، و دسیسه بازان دور از آدمیت سرنوشتی چون سرنوشت تورات پیدا کرد، و به صورت انجیل های مختلف درآمد که چهار انجیل آن میان مردم به عنوان کتاب های آسمانی تحمیل شد: یوحنا، مرقس، لوقا، متی.

نزول فرقان

فرقان کلمه مصدر است و معنای آن جدا کردن می باشد و از اسامی قرآن است که در آیات حکیم مکرر از قرآن به این نام یاد شده، و چون قرآن کریم

جدا کننده حق از باطل و مایه تشخیص خیر از شر و هدایت از گمراهی است به عنوان فرقان نامیده شده است.

ما با توجه به این که قرآن مجید از تحریف و تغییر مصون است و تا قیامت حجت بالغه حق بر همه انسان هاست، و معیار تشخیص حق از باطل است، تورات و انجیلی که امروز در دست یهود و نصاری است تحریف شده می دانیم، زیرا بسیاری از مسائلی که در رابطه با امور مختلف در تورات و انجیل فعلی است با قرآن که فرقان است هماهنگ نمی بینیم، به این دلیل هر دو کتاب فعلی را دست نوشته معاندان دانسته و از قبول آن به عنوان وحی امتناع داریم، تورات و انجیلی که قرآن تصدیق کننده آنهاست تورات و انجیلی است که از طرف خداوند بر دو پیامبر اولوالعزمش موسی و عیسی نازل شده و آن دو کتاب نازل شده فعلاً در دسترس احدی نیست، و به یهود و نصاری می گوئیم در صورتی می توانید به تورات و انجیل حقیقی عمل کنید که به آیات قرآن عمل نمائید زیرا همه محتویات تورات و انجیل در قرآن است، و قرآن بر شما حجت الهی است نه تورات و انجیل تحریف شده.

شما به شدت هم چون دیگران نیازمند به هدایت حق و کتاب آسمانی هستید، تا در سایه آن همه مشکلات مادی و معنوی شما برطرف شود،

و خیر دنیا وآخرتتان تأمین گردد، و این بر عهده تورات و انجیل تحریف شده نیست، بلکه گرهی است که فقط به دست فرقان گشوده می شود.

عذاب شدید برای کافران به آیات

کفر در آیه شریفه به معنای نگرویدن، و مخالفت با آیات خدا نمودن و رد کردن برنامه های حضرت حق از روی کبر و طغیان، و منیت و خودپسندی است.

ابتدای سوره مبارکه آل عمران از توحید خالص و نفی هر گونه شرکی سخن به میان آمده: الله لا إله إلا هو الحی القیوم

و سپس به نازل شده قرآن بر پایه حق و صدق بر قلب مبارک رسول خدا اشاره شده است و بعد از آن از نزول کتاب های آسمانی برای هدایت ناس خبر به میان آمده است.

عذاب شدید یقیناًمحصول اعمال زشت و نتیجه مخالفت با توحید خالص و رسالت پیامبر، و نزول کتاب های آسمانی است.

زشتی اعمال، و سیئات اخلاقی و عقاید باطل میوه تلخ کفر به آیات خدا، و بی اعتنائی به احکام حق، و محروم نمودن خویش از هدایت پروردگار مهربان است.

عزیز یعنی خداوندی که قدرتش غالب و هرگز مغلوبیت در آن راه ندارد، و هیچ کافری هر چند به خیال خودش دارای قدرت باشد از دسترس قدرت حق خارج نیست، و برای او راه گریزی از حکومت خدا نمی باشد.

انتقام از باب افتعال دلالت بر اختیار و انتخاب دارد، و انتقام نسبت به کسی واقع می شود که برای او زمینه جهت انتقام باشد، کافران و آنان که به آیات حق نمی گروند و از عمل به آنها امتناع دارند مقتضی انتقام در آنان موجود است، و انتقام و مؤاخذه مسئله ای است که خود به دست خود برای خویش فراهم آورده اند، و باید شدت و سختی آن را بچشند.

تنوین در کلمه انتقام در آیه شریفه دلالت بر شدت و سختی و ذو انتقام مبالغه در مؤاخذه کردن کافران است.

عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«الفرقان کل آیه محکمه فی الکتاب و هو یصدق فیه من کان قبله من الانبیاء:» (۱)

فرقان هر آیه محکم در کتاب خداست، که در آن همه پیامبران پیش از قرآن تصدیق می شوند.

سوره مبارکه بقره علاوه بر احکام تشریعیه و مطالب تحقیقیه خلاصه و عصاره تورات را محققانه و پیراسته از تحریفات و تغییرات منعکس می کند، و سوره آل عمران در برخی از آیاتش انجیل را به طور خلاصه و عصاره، پیراسته از تبدیلات و تغییرات نشان می دهد. (۲)

شأن نزول سوره آل عمران

در اسباب النزول واحدی وتفسیر ابوالفتوح رازی آمده که خداوند هشتاد و اندی از آیات اوائل سوره آل عمران را برای مسیحیان نجران که جهت مباحثه و محاجّه با پیامبراسلام به مدینه آمده بودند نازل کرد، تا از انحراف دست برداشته قدم در وادی هدایت بگذارند.

در این آیات صفات حق، و نزول کتب آسمانی، و مسئله قیامت، و کفرورزی و نتایج آن، و داستان مریم و ولادت عیسی از او، و بخشی از فرهنگ الهی مسیح ذکر شده تا مسیحیان از شرک نجات یافته و پسر خدا بودن مسیح از ریشه ابطال گردد.

نصارای نجران که پس از محاجه نهایتاً به مباهله دعوت شدند شصت نفر بودند که در سال دهم هجری وارد مدینه شدند.

از اشراف نجران چهارده نفر این هیئت را همراهی می کردند، و از آن چهارده نفر سه نفر پیشوائی آنان را به عهده داشته و بر سایرین از جهاتی مقدم بودند.

ص:۲۲۸

۱- ۱) - برهان ج۱، ص ۲۷۰.

۲- ۲) - حجه التفاسیر ج۱، ص ۲۴۰.

۱- عبدالمسیح ملقب به عاقب که رهبر قوم و صاحب مشورت آنان بود که جز به رأی او به کاری وارد نمی شدند.

۲- ایهم ملقب به سید که کاروان سالار و مدیر قافله بود.

۳- ابوحارثه به علقمه که اسقف و دانشمند و پیشوا و صاحب مدارسشان بود و در دانش و علم نسبت به کتابشان جنبه سرآمد داشت و نزد پادشاهان روم و نصاری از موقعیت و جایگاه عظیمی برخوردار بود، و کتاب های اوائل را خوانده و مردی متعبد و مجتهد به نظر می رسید و اموال فراوانی در اختیارش گذارده، و کنیسه ها و معابدی برای او ساخته و پرداخته بودند.

پیامبراسلام نماز عصر را اقامه کرده بودند که این هیئت با جامه های نیکو و گران قیمت و به ظاهر آراسته وارد مدینه شدند.

اصحاب گفتند: ما هیئتی مانند اینان در تجمل و شکوه ندیدیم.

این هیئت وارد مسجد پیامبر شدند و نشستند، چون هنگام نمازشان رسید برخاستند و به نماز مخصوص به خودشان ایستادند، رسول اکرم فرمود بگذارید نمازشان را بخوانند، پس روی به مشرق نموده و نماز خواندند، آنگاه عاقب و سید با پیامبر اسلام به سخن پرداختند:

حضرت به آنان پیشنهاد کرد که به اسلام مشرف شوند، گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده ایم.

حضرت فرمود دروغ می گوئید، چگونه اسلام آوردید با آن که برای خدا فرزند قائل هستید و صلیب می پرستید و گوشت خوک می خورید.

گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست پس پدر او کیست؟ و همه با پیامبر درباره عیسی مجادله کردند.

حضرت فرمود: آیا می دانید، فرزند شبیه به پدر است.

گفتند: آری فرمود: آیا نمی دانید که پروردگار ما زنده است و حیات او ابدی است و مرگ به او راه ندارد، ولی عیسی زنده ای فنا پذیر و در معرض مرگ است؟

گفتند: آری، حضرت فرمود آیا نمی دانید که خدا ولی و سرپرست هر چیزی است و آن را حفظ می کند و روزی می دهد.

گفتند: می دانیم حضرت فرمود آیا عیسی بر چنین کاری قادر است؟ گفتند نه

حضرت فرمود: پس پروردگار ما عیسی را در رحم صورت بست به آن گونه که خواست.

گفتند: آری

فرمود: پروردگار ما نمی خورد، و نمی آشامد، و مدفوع ندارد، گفتند: آری

فرمود: آیا نمی دانید که مادر عیسی به عیسی آبستن شد هم چنان که زنان آبستن می شدند، سپس او را زائید آنگونه که زنان می زایند، سپس او را تغذیه کرد به آن صورت که کودکان تغذیه می شوند، و چون عیسی بزرگ شد طعام می خورد و آب می آشامید و مدفوع داشت؟

گفتند: آری حضرت فرمود چون چنین اقرار دارید چگونه می گوئید که عیسی فرزند خداست، عیسی که هیچ شباهتی به خدا ندارد؟ ! !

نجرانیان در برابر گفتار پیامبر ساکت شدند، چون پاسخ قانعکننده ای نداشتند و خدا حدود هشتاد و اندی آیات اوائل سوره بقره را نازل فرمود.

ص:۲۳۰

تفسیر آیه ۵

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَخْفىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِي اَلسَّمٰاءِ

یقیناً چیزی در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نیست.

علم خداوند

در آیه سی ام سوره مبارکه بقره در رابطه با علم خداوند با کمک خود آیات قرآن مطالبی نگاشته شد، در این مورد بحث گسترده ای را لازم نمی بینم، آنچه به عنوان تذکر در ذیل این آیه به نظر می رسد این است که وجود مقدسی که در پرتو قدرت و بصیرت و عدالت و حکمت و دانش و آگاهی بی نهایتش کشور هستی و مملکت وجود و موجودات ریز و درشت، وجاندار و بیجان و آشکار و پنهانش را به وجود آورد و به هر موجودی در خور استعداد و ظرفیت و لیاقتش رحمت و لطف و عنایت خود را مبذول داشت، و او را به راهی که باید در آن قرار بگیرد هدایت کرد، واز زمان پیداشش تا پایان کارش محافظ و مراقب و رشد دهنده و روزی بخش اوست به همه امور او و ظاهر و باطنش و سرّ و عمق وجودش و به حرکات و اطوارش و به وزن و کمیتش، و به معنویت و جایگاهش و به مدت عمرش و به منافع و مضارش آگاهی کامل و جامع دارد، و اساساً همه موجودات جهان هستی یک پارچه در محضر او و در احاطه قدرت او، و در گردونه حکومت و مراقبت او هستند، و چیزی از آنها گرچه آن چیز بی نهایت کوچک باشد از نگاه علم و آگاهی او پنهان نیست.

وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: (۱)

و آگاه باشید که به هر چیزی نسبت به همه امورش دانای مطلق است.

ص:۲۳۱

۱- ۱) - بقره ۲۳۱.

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ اَلْغَيْبِ لاٰ يَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ يَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمٰاتِ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يٰابِسٍ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ. (۱)

کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و جز او کسی آنها را نمی داند، آنچه در پهنه خشکی و عرصه دریاست می داند برگی از درختی نمی افتد مگر آن که به آن آگاه است، نه هیچ دانه ای در نهان زمین و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد مگر این که در کتاب علم او ثبت است.

يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مٰا كُنْتُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: (۲)

آنچه که در زمین فرو می رود می داند، و به آنچه از آن بیرون می آید آگاه است، و به آنچه از آسمان نازل می شود و به آنچه به سوی آسمان بالا می رود آگاهی و احاطه دارد، و خدا نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست.

آیه پنجاه و نهم سوره انعام و آیه چهارم سوره حدید از جامع ترین آیات کتاب خداست که از آگاهی و دانش بی پایان و علم فراگیر و بی نهایت حضرت حق خبر می دهد، که اگر عقول اولین و آخرین بخواهند مفاهیم و مصادیق این دو آیه را درک کنند در اولین قدم به عجز و ناتوانی اعتراف می کنند و اعلام می دارند که قدم ما از رفتن در این راه لنگ و چاره ای جز اعتراف به ناتوانی نداریم.

به این حقیقت با توجه بنگرید و نسبت به آن دقت نمائید یا دورنمائی از قدرت و گستره علم خداوند برای شما روشن شود:

۱- ۱) - انعام ۵۹.

۲- ۲) - حدید ۴.

تا امروز که این سطور نوشته می شود حشره شناسان نزدیک به هفتصد هزار «۷۰۰۰۰۰» نوع حشره احصاء کرده اند، شماره حشرات به اندازی است که ارقام برای بیان آن قاصر است، در یک روز تابستانی که هوا صاف باشد، شماره سوسک ها، مگس ها، خرخاکی ها که در بریدگی تپه ای در تکاپو هستند از عده نفوس یک قاره بیشتر است، اگر ناگهان نژاد بشر بکلی از روی زمین معدوم شود مخلوقات دیگری که بر روی زمین می لولند به زحمت متوجه غیبت مجموع انسان ها در پهنه زمین خواهند شد. (۱)عدد مخلوقات روی زمین که شماره کردنش برای همه انسانها میّسر نیست برای حضرت حق معلوم و روشن است و مصالح حیاتی هر کدام را می داند، و شبانه روز همه آنان را تا عمر دارند روزی می دهد.

انسان از حساب این حقیقت هم عاجز است

زمین در فضای جهان مانند گلوله عظیمی تقریباً در هر ۲۴ ساعت یک بار به دور خود می گردد، و این مدت طول یک شبانه روز را مشخص می سازد، و این فرفره علاوه بر گردش به دور خود در حول خورشید نیز حرکت می کند و مدار آن تقریباً دایره است، و مدتی را که زمین این راه دراز را می پیماید، سال بشر را تعیین می کند.

برای این که زمین دوباره به محل اول خود باز گردد ۳۶۵ روز و ربعی و یا به طور دقیق ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه وقت لازم است.

زمین ما به هیچ وجه در سیر خود فرصت بازی گوشی ندارد، زیرا شعاع دایره ای که می پیماید به طور تقریب ۱۴۹،۵۰۰۰۰۰، کیلومتر و راهی را که باید در

۱- ۱) - دانستنی های جهان علم، ص ۱۹۰.

مدت یک سال طی نماید بالغ بر ۹۳۸ میلیون کیلومتر می باشد، حساب کنید یک سال چند ثانیه است با یک تقسیم ساده خواهید دید که زمین در این گردش گیج کننده اش به دور خورشید از تمام وسایل نقلیه ما و حتی از گلوله توپ تندتر حرکت می کند. (۱)بر اساس محاسبه ای که دانشمندان از عمر زمین تا کنون به دست داده اند این کره خاکی و مجهز برای حیات چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است از عمر آن و پیدایش و ظهور و جودش گذشته است، چند بار تا کنون به دور خود چرخیده و چند بار به دور خورشید و چه مقدار کیلومتر طی مسافت نموده، و تا کنون چند ثانیه بر عمر او گذشته و دقایقی که طی کرده چه اندازه است، و تا چه زمان دیگر خواهد بود، و چند بار به دور خود و خورشید خواهد گشت و چه مقدار ثانیه دیگر دارای زمان و وقت و عمر است؟

حقایقی است که دانشش از حیطه انسان خارج و غیر قابل احصا و جز خداوند که آفریننده آن و نظام بخش به اوست کسی نمی داند.

عددی به صورت بی نهایت

همه گیاهان و جمیع جانوران از یک موجود کوچک و نادیدنی زنده ای ساخته شده اند.

کریس موریسن در کتاب راز آفرینش انسان می گوید: می دانید که آن چیست که از خلقت زمین و آسمان و کرات آسمانی و حتی از همه کون و مکان به استثنای عقل کلی که آنها را آفریده بالاتر و مهم تر است، این شیئ ذرّه بسیار کوچک و نامرئی است بنام «پرتوپلاسم» یا «جرثومه حیات» که جسمی است نرم و شفاف و بخار مانند که قدرت حیات و حرکت دارد و از خوشید کسب نیرو می کند، این ذره به وسیله بکار بردن نور خورشید اسید کربونیک هوا را تجزیه کرده و ذرات آن را

۱- ۱) - دانستنی های جهان علم، ص ۳۴۱.

متلاشی می سازد و هیدرژن را از آب گرفته هیدروکربن به وجود می آورد و به این طریق مواد غذائی خود را از یکی از غامض ترین ترکیبات شیمیائی عالم تحصیل می کند، همین ذره خرد ناچیز است که ماده اصلی حیات را در دل می پروراند و به همه موجودات نباتی و حیوانی از خرد و کلان حیات می دهد.

پس از پیدایش جرثومه حیات، این سلول زنده به سرعت فوق العاده رو به ازدیاد گذاشت، ولی معلوم نیست که چه زمانی و چگونه دو سلولی که از یک سلول با شرایط مساوی به وجود آمده بودند.

یکی منشأ پیدایش نباتات و یکی ماده اصلی حیات جانوران شد که هیچ کدام از این دو بدون دیگری نمی تواند ادامه حیات دهد؟!!

باز توجه کنیم که از یک سلول گیاهی چگونه این همه انواع و اقسام رستنی ها از خرد و بزرگ با این همه اختلاف در رنگ و شکل و گل و دانه و میوه و طعم و بو و فائده وجود یافت، و هم چنین از یک سلول حیوانی این همه جانوارن دریائی و خاکی و پرنده و خزنده و رونده با تنوع لاتعد و لاتحصی پدید آمد!!

و باز سلول های یک گیاه و یا یک جانور به چه کیفیت دسته دسته شده و هر کدام قسمتی از تنه درخت یا بدن حیوان را می سازند و نگهداری می کنند.

مثلاًـ جسم هر انسانی از شصت هزار میلیون سلول تشکیل یافته و هر دسته ای عضوی را به وجود آورده اند، از پوست و گوشت و استخوان، و اعصاب و مغز و مخ و احشاء و امعاء و قلب و ریه و چشم و گوش و غیره.

اکنون بنگرید که از ابتدای پیدایش حیات تا کنون چند عدد سلول در ساختمان موجودات و مخلوقات به کار گرفته شده و در آینده زمان برای ساختمان وجود موجودات چند عدد سلول بکار گرفته خواهد شد، و از این بالاتر شماره اتم ها و الکترون ها و هسته مرکزی آنها که زیر بنای همه جهان هستی است چه مقدار است؟ بر اساس آیات و روایات علم این حقایق حتی

پیش ز به وجود آمدنشان نزد خداست واوست که شماره دقیق همه را می داند و از او پنهان نمی ماند.

عدد شگفت آور

از مطالب بسیار مهم کتاب خدا قرآن مجید که در آیات گوناگون و متفاوتی ذکر شده نطفه انسان است.

به راستی شگفت انگیز است و حیرت زا، عقل همه دانشمندان را سرگردان ساخته است، در نطفه یا به تعبیر قرآن منی ذرات بسیار ریزی که با چشم دیده نمی شود، و فقط زیر میکروسکوب باید دید شناور است، این ذرات در نطفه مرد به شکل نوزاد قورباغه است و تقریباً شبیه زالوی کوچک با سری بزرگ و دمی باریک «اسپرماتوزوئید» و در نطفه زن مدوّر است، پس از انتقال نطفه مرد به رحم زن ذرات زالو مانند نطفه مرد به طرف همان ذره مدور نطفه زن «اوول» هجوم آورده او را احاطه می کنند، مانند عاشق بی قراری بر گرد معشوق می چرخند.

تا یک یار و یا بیشتر دارد که می شوند، آنگاه هر یک از آن ذرات یک بچه می شود، بنابراین به تعداد آنها زن به یک یا دو یا بیشتر حامله می گردد، به محض ورود جرثومه مرد در جرثومه زن فوراً دایره آن به هم آمده و دم آن زالو را قطع می کند و شروع به فعالیت و رشد می نماید تا نه ماهه شده و چون ماه شب چهارده از افق رحم طلوع کند.

دانشمندان متخصص این رشته برای اینکه خردی این ذره را به ما بفهمانند گفته اند: اگر نطفه هائی که تمام انسان های موجود روی زمین از آنها به وجود آمده اند یک جا جمع کنیم یک انگشتانه خیاطی را پر نخواهد کرد! ! (۱)

ص:۲۳۶

۱- ۱) - تفسیر نوین ۵۵.

فکر کنیـد تمـام موجودات زنـده ذره بینی نطفه مرد و زن از هنگـام به وجود آمـدن تا امروز که این سطور را می خوانیـد و از امروز تا انقراض این نوع در پهنه زمین چه تعـداد می شود، قطعاً حسابگران جهان از محاسـبه و شـمارش آن ناتوان و عاجزند و این پروردگار عالم خالق این ذرات است که شماره آنها و حجم و وزن و همه حرکاتشان و این که کدام از آنها در رحم مادر طفل می شود می داند! !

نگاهی دیگر به گوشه ای از آفرینش

به گیاهان می نگریم که برگ های سبزی دارنـد «از زمان پدیـد آمدن روئیدنی ها تا پایان کار چند برگ سبز بر ساقه ها و تنه ها می تواند باشد و در گردونه چه عددی؟»

برگ های گیاهان هیچ کدام به یک شـکل نیسـتند، برگ هر گیاهی شکلی مخصوص دارد، سبزی برگ ها یک جور نیستند، اگر برگ این درخت را نزد برگ آن درخت بگذاریم، می بینیم در سبزی با هم اختلاف دارند.

عـدد انواع میوه جـات «نه تک تک میوه ها» مشـکل است به شـمار آیـد، اقسام گل ها در جهان آن قـدر زیاد است که به طور عادی در حساب نمی آید.

از یک میوه چنـدین نوع موجود است، می گویند: در هند سـیصد نوع انبه وجود دارد، یکی از مهندسان کشاورزی می گفت: در باغ کشاورزی پاریس بیش از پنـج هزار نوع انگور موجود است و آنها را با شـماره معرفی می کنند، مثلاً می گویند: انگور شماره ۱۷۵۲، آیـا کسـی می توانـد انـواع یـک سـیب را بشـمارد؟ ! هر میوه ای که روی آن انگشت بگذاریـد نیز چنین است. (۱)اکنون فکر کنید از هر نوع میوه ای واز هر نوع دانه ای مثل گندم، جو، ذرت، ارزن، خاک شیر، عدس، باقلا، لوبیا، نخود و. . . تا کنون چه عددی بر سر سفره رزق قرار گرفته و تا پایان کار چه عددی از آنها به وجود می آید؟ حساب تعداد همه آنها پیش از به وجود آمدن و تا پایان به وجود آمدن نزد خداست.

۱- ۱) - نشانه هائی از او ۷۲.

وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ: (۱)

خدا به آنچه در آسمان ها و زمین است آگاهی کامل و همه جانبه دارد، و خدا به همه چیز آگاه است.

گوشه ای بسیار اندک از علم خدا.

من در این قسمت به طور فهرست وار به ترتیب سوره های قرآن به علم حضرت علیم به انواع امور و حقایق اشاره می کنم باشد که در سلوک به سوی یقین و در تربیت و رشد و ادب برای تأمین خیر دنیا و آخرت مفید افتد.

وَ مٰا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ. (۲)

وآنچه از کار نیک انجام دهید خدا به آن داناست.

وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِی أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ. . . . (۳)

و بدانید بدون تردید آنچه در باطن دارید خدا می داند بنابراین از مخالفت با او حذر نمائید.

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مٰا فِی صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اَللّٰهُ وَ يَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ: (۴)

بگو اگر آنچه [از نیت های فاسد و انکار باطل] در سینه های شماست پنهان دارید یا آشکار کنید خدا آن را می داند و نیز به آنچه در آسمانها و در زمین است علم دارد.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ لاٰ يَسْتَخْفُونَ مِنَ اَللّٰهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مٰا لاٰ يَرْضىٰ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ كٰانَ اَللّٰهُ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً: (۵)

۱- ۱) - حجرات ۱۶.

۲- ۲) - بقره ۲۱۵.

۳- ۳) - بقره ۲۳۵.

۴- ۴) - آل عمران ۲۹.

۵- ۵) - نساء ۱۰۸.

خیانت پیشگان نقشه های خائنانه خود را از مردم پنهان می دارنـد ولی نمی توانند از خدا پنهان بدارند، و آنگاه که در جلسه پنهانی شبانه درباره طرحی که خـدا به آن رضایت نـداشت چاره اندیشـی می کردنـد خـدا با آنان بود، و خدا همواره به آنچه انجام می دهند احاطه دارد.

وَ هُوَ اَلَّذِی یَتَوَفّاکُمْ بِاللَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ: (۱)۲) - یونس ۶۱. (۲)۳) - هود ۶.

۱- ۱) - انعام ۶۰. § او کسی است که شبانگاهان روح شما را به هنگام خواب می گیرد و آنچه را در روز از نیکی و بدی به دست می آورید می داند. وَ مٰا تَکُونُ فِی شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ کُنّٰا عَلَیْکُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ وَ مٰا یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرَ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ:

۲- ای پیامبر در هیچ شغل و کاری نمی باشی، و هیچ بخشی از قرآن را که از سوی خداست تلاوت نمی کنی، و شما ای مردم هیچ کاری انجام نمی دهید مگر هنگامی که سرگرم به آن کار هستید گواه و شاهد شـمائیم، و به اندازه وزن ذره ای در زمین ونـه در آسـمان از پروردگـارت پوشـیده نیسـت و نـه کوچـک تر از آن ذره و نه بزرگ تر از آن نیست مگر آن که در کتـاب روشن علم خدا ثبت است: وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اَللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا کُلٌّ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ:

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر عهده خداست، و قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می داند، همه در کتاب روشن علم خدا ثبت است.

اَللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تَحْمِلُ کُلُّ أُنْثیٰ وَ مٰا تَغِیضُ اَلْأَرْحٰامُ وَ مٰا تَزْدٰادُ وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدٰارٍ.

عٰالِمُ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَهِ اَلْکَبِیرُ اَلْمُتَعٰالِ.

سَوٰاءٌ مِنْکُمْ مَنْ أَسَرَّ اَلْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّیْلِ وَ سٰارِبٌ بِالنَّهٰارِ. (۱)۲) – انبیاء ۴. (۲)۳) – عنکبوت ۱۰.

---

۱ – ۱) – رعد ۱۰ –۸. § خدا «حالات، صفات و لحظه ولادت» جنین هائی را که هر انسان و حیوان ماده ای آبستن است، و آنچه را رحم ها از زمان طبیعی حمل می کاهند و آنچه را می افزایند همه و همه را می داند و هر چیزی نزد او اندازه معینی دارد. دانای نهان و آشکار و بزرگ و بلند مرتبه است. برای او یکسان است که کسی از شما گفتارش را پنهان کند یا آشکار سازد، و کسی مخفیانه در دل شب حرکت کند یا در روز راه بپیماید. قٰالَ رَبِّی یَعْلَمُ اَلْقَوْلَ فِی اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ.

۲– پیامبر به آنان گفت: رازگوئی خود را پنهان مکنید زیرا پروردگارم هر سخنی را در آسمان و زمین می داند و او شنوا و داناست. أَ وَ لَیْسَ اَللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِمٰا فِی صُدُورِ اَلْعٰالَمِینَ.

و آیا خدا به آنچه در سینه جهانیان است از همه آگاه تر نیست.

إِنَّ اَللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلسّٰاعَهِ وَ یُنَزِّلُ اَلْغَیْثَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلْأَرْحٰامِ وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ مٰا ذٰا تَکْسِبُ غَداً وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ. (۱)

یقیناًخداست که دانش و آگاهی به قیامت فقط نزد اوست و او باران را نازل می کند. و اوضاع واحوال آنچه را در رحم هاست می داند، و هیچ کس خبر ندارد فردا چه چیزی از خیر و شر به دست می آورد، و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، بی تردید خدا به همه چیز دانا و آگاه است.

یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا یَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا یَعْرُجُ فِیهٰا وَ هُوَ اَلرَّحِیمُ اَلْغَفُورُ: (۲)

خدا آنچه را در زمین فرو می رود و آنچه را از آن بیرون می آید و آنچه از آسمان فرود می آید و آنچه در آن بالا می رود به همه عالم و آگاه است و او مهربان و بسیار آمرزنده است.

علم خدا در روایات اهل بیت

حسین بن بشار می گوید: از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) پرسیدم:

«ایعلم الله الشیئ الذی لم یکن ان لو کان کیف کان یکون او لا ـ یعلم الا ما یکون؟ فقال: ان الله تعالی هو العالم بالاشیاء قبل کون الاشیاء قال عزوجل: انا کنا نستنتسخ ما کنتم تعملون و قال لاهل النار: و لو رودو العاد والمانهو عنه و انهم لکاذبون، فقد علم

ص:۲۴۱

۱- ۱) - لقمان ۳۴.

۲- ۲) - سبا ۲.

عزوجل انه لو ردوهم لعادو المانهوا عنه و قال للملائکه لما قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون فلم یزل الله عزوجل علمه سابقا للأشیاء قدیما قبل ان یخلقها فتبارک ربنا و تعالی علوا کبیراً خلق الاشیاء و علمه بها سابق لها کما شاء کذلک لم یزل ربنا علیما سمیعا بصیراً:»

آیا خداوند چیزی را که وجود نداشته به این که اگر وجود داشت چگونه می بود، می داند یا نمی داند مگر وقتی که وجود پیدا کند؟

حضرت پاسخ داد خداوند بزرگ یقیناً عالم به اشیاء است پیش از وجود اشیاء، خدای عزوجل می فرماید: ما آنچه را همواره در دنیا انجام می دادید می نویسیم. (1)و به اهل آتش می گوید: اگر اینان به دنیا برگردانده شوند به آنچه از آن نهی می شدند باز می گردند و اینان حتماً دروغ گو هستند، خدا به آنچه انجام نداده اند در صوت بازگشت و انجام آن عالم است، و به ملائکه که پیش از آفرینش آدم گفتند: آیا کسی را می خواهی در زمین قرار دهی که در آن فساد و خون ریزی کند و ما تسبیح تو را همراه حمد به جا می آوریم و تو را تقدیس می کنید فرمود: آنچه را من می دانم شما نمی دانید، همواره علم و دانش خدا پیش از اشیاء است و بر وجود اشیاء پیش از آفریده شدن مقدم است.

پر برکت است پروردگار ما و بلند مرتبه است خدای ما همه چیز را آفرید در حالی که علمش به آنها پیشی داشت آنگونه که می خواست، و همواره پروردگار ما از نظر علم و شنوائی و بصیرت چنین است.

محمد بن مسلم می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم معنای این آیه چیست؟

ص:۲۴۲

۱- ۱) - جاثیه ۲۹.

يَعْلَمُ اَلسِّرَّ وَ أَخْفىٰ: (۱)

خداوند پنهان و پنهان تر را می داند

حضرت فرمود:

«السرّ ما کتمته فی نفسک و اخفی ما خطر ببالک ثم انسیته:»

پنهان چیزی است که در باطن خود پوشیده داشتی، و پنهان تر چیزی است که بر خیالت گذشته، سپس آن را فراموش کرده ای. (۲)حضرت صادق (ع) درباره آخرین آیه سوره مبارکه لقمان که در آن پنج حقیقت مطرح است فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عِنـدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى الْأَرْحَامِ وَمَا تَـدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَـدًا وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ:»

یقیناً خـداست که آگاهی به قیامت فقط نزد اوست، و تنها اوست که باران را نازل می کند و زمان نزول و عدد قطرات باران را می دانـد، و به آنچه در رحم هاست داناست، واحـدی نمی داند در آینده چه چیزی از خیر و شـر را به دست می آورد، و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، بی تردید خدا دانا و آگاه است.

این پنـج حقیقتی است که هیـچ فرشـته مقربی و پیامبر مرسـلی از آن آگاهی ندارد، و دانش این امور از صـفات و ویژگی های خداست. (۳)در دعاهای حضرت زهرا علیها سلام آمده است:

۱- ۱) - طه ۷.

۲- ۲) - بحار ج۴، ص ۷۹، حدیث ۲.

۳- ۳) - تفسیر علی بن ابراهیم ج - بحار ج۴، ص ۸۲.

«سبحان من یعلم خواطر القلوب، سبحان من یحصی عدد الذنوب، سبحان من لاتخفی علیه خافیه فی الارض و لا فی السماء:»

منزه است آن که آنچه بر قلب ها می گذرد می داند، منزه است کسی که عدد گناهان را احصا می کند، منزه است خداوندی که پنهانی در زمین و آسمان از او پوشیده نیست.

ابو علی قصاب می گوید در محضر حضرت صادق (ع) گفتم:

«الحمد لله منتهی علمه فقال: لا تقل ذلک فانه لیس لعلمه منتهی:»

خدا را ستایش می کنم تا مرز پایان علمش، فرمود اینگونه مگو زیرا برای علم خدا پایانی نیست. (۱)ابن حازم می گوید به حضرت صادق (ع) گفتم:

«هل یکون الیوم شیئ لم یکن فی علم الله عزوجل؟ قل لها بل کان فی علمه قبل ان ینشئ السماوات و الارض:» (۲)

آیا امروز چیزی هست که در عرصه علم خدا نباشد؟ فرمود نه بلکه در علم او بوده پیش از آن که آسمانها و زمین را به وجود آورد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ان الله علم لا جهل فیه، حیاه لا موت فیه، نور لا ظلمه فیه:» (۳)

تحقیقاً خداوند عین علم است که جهلی در آن نیست، فقط حیات و هستی است که مرگی در آن وجود ندارد، نوری است که ظلمتی در آن نیست.

۱- ۱) - بحار ج۴، ص ۸۳، حدیث ۱۱.

۲- ۲) - توحید صدوق ص.

۳- ۳) - توحید صدوق ص.

امیرمؤمنان می فرماید:

«قد علم السرائر، و خبر الضمائر، له الاحاطه بکل شیئی:» (۱)

به همه نهان ها آگاه است، و از همه اندیشه ها با خبر است، و احاطه بر همه چیز ویژه اوست.

و نیز آن حضرت به علم خداوند اشاره کرده می گوید:

«قَسَمَ اءَرْزاقَهُمْ وَ اءَحْصَی آثارَهُمْ وَ اءَعْمَالَهُمْ وَ عَدَدَ اءَنْفُسِهِمْ وَ خَائِنَهَ اءَعْيُنِهِمْ وَ مَا تُخْفِی صُدُورُهُمْ مِنَ الضَّمِیرِ وَ مُسْتَقَرَّهُمْ وَ مُسْتَوْدَعَهُمْ مِنَ الْاءَرْحَامِ وَ الظُّهُورِ إ لَی اءَنْ تَتَنَاهَی بِهِمُ الْغَايَاتُ:» (۲)

روزی های موجودات را تقسیم کرد، و آثار و اعمالشان و عدد نفس هایشان را حساب نمود.

به خیانت چشم ها آگاه، و به آنچه در سینه ها پنهان می کنند داناست، و به قرارگاهشان در ارحام و گذرگاهشان در اصلاب تا به نهایت وجودشان برسند عالم است.

«یَعْلَمُ عَجِیجَ الْوُحُوشِ فِی الْفَلَواتِ، وَ مَعاصِیَ الْعِبادِ فِی الْخَلَواتِ، وَاخْتِلافَ النِّینانِ فِی الْبِحارِ الْغامِراتِ، وَ تَلاطُمَ الْماءِ بِالرِّیاحِ الْعاصِفاتِ:» (۳)

خداوند آواز وحوش را در بیابان ها و گناهان بندگان را در مراکز پنهان و آمد و شد ماهیان را در دریاهای ژرف و عمیق و تلاطم امواج آب را با وزش تندبادها می داند و به همه آنها آگاه است.

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۸۵.

۲- ۲) - خطبه ۸۹.

۳- ۳) - خطبه ۱۸۹.

تفسیر آیه۶

اشاره

هُوَ اَلَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی اَلْأَرْحٰامِ کَیْفَ یَشٰاءُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ.

اوست که شما را در رحم های مادران به هرگونه که می خواهد صورت گری می کند، جز او هیچ معبودی نیست، توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

شرح و توضیح

در آیه بیست و هشتم سوره مبارکه بقره در رابطه با جنین در رحم و سیر نطفه تا تبدیل شدن به انسان به صورتی مفصل و مشروح مطالبی نگاشته شد، در این قسمت به یک نکته از قول حضرت باقر (ع) اشاره می کنم.

با توجه به این که صورت گری جنین و بلکه همه موجودات هستی ویژه حضرت حق است، و احدی کمترین دخالتی در این زمینه ندارد، مضمون آیه شریفه بر وحدانیت خداوند و کمال قدرت وجامعیت حکمتش دلالت دارد، چرا که جز او جنین را در رحم مادر به صورتی که درمی آید صورت گری نمی کند، و غیر و انواع بدایع و تازه های وجود را بدون بکارگیری ابزار و به مشقت افتادن در وجود جنین با نظمی خاص ترکیب نمی کند، عقل همه عاقلان اقرار دارد که اگر همه جهانیان قدرت های خود را متمرکز کنند که پشه ای را از نطفه به وجود بیاورند و به صورتی که فعلاً ـ می بینند صورت گری نمایند بر آن قدرت و توانائی ندارند، و راهی به سوی این کار برای آنان باز نیست چه رسد به اینکه در سه تاریک خانه رحم مادر چنین کاری انجام دهند.

شکل دادن به نطفه و آن را به صورت انسانی زیبا و آراسته درآوردن فقط و فقط محصول اراده و مشیت خداست، و این قیومیت ذات مقدس اوست که نطفه

را با انداختن در راه تکامل صورت گری می کند، و منحصر بودن این عمل به دست قدرت او دلیل بر وحدانیت اوست.

یقیناً کلیه عواملی که در این میدان در کارند و به نطفه یاری می رسانند تا به اوج رشد برسد همه و همه در سیطره مشیت و قدرت و حکمت حضرت حق در جریان هستند.

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

بی تردید هیچ قدرتی در ظاهر و باطن هستی توان و قدرت این معنا را ندارد که از کیفیت شکل گیری نطفه در تاریکخانه رحم جلوگیری کند، آری حضرت حق توانای شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق است، و قدرتش نسبت به هر کاری فراگیر و حکمتش بر وجود همه موجودات تجلی دارد.

ص:۲۴۷

تفسیر آیه ۷

اشاره

هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ مِنْهُ آیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ اَلْکِتٰابِ وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ فَأَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ اِبْتِغٰاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ.

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است که مفاهیم و معانی آن روشن و صریح می باشد، آیات محکم اصل و اساس قرآن اند، و بخش دیگر آیات متشابه است که دارای معانی مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و راوایات تفسیرش روشن نمی شود، اما کسانی که در قلوبشان انحراف از هدایت الهی است برای فتنه انگیزی و طلب معنای نادرست جهت به تردید انداختن مردم و گمراه کردن آنان از آیات متشابهش پیروی می کنند و حال آن که تفسیر واقعی و حقیقی آنها را جز خدا نمی داند و استواران در دانش و چیره دستان در بینش می گویند: ما به آن ایمان آوردیم همه آیات چه محکم چه متشابه از سوی پروردگار ماست و این حقیقت را جز صاحبان خرد متذکر نمی شوند.

شرح و توضیح

آیه شریفه به چند حقیقت اشاره دارد. ۱- قرآن دارای آیات محکم و متشابه است. ۲- منحرفان برای فتنه گری در کارند و از متشابهات قرآن برای به کرسی نشاندن مکتب باطل خود سوء استفاده می کنند. ۳- مقصود حقیقی آیات متشابه را خدا می داند. ۴- دارندگان دانش استوار به همه قرآن چه محکم و چه متشابه

ص:۲۴۸

ایمان واقعی دارند و در این زمینه نسبت به دیگران دارای امتیازند. ۵- جز خردمندان و صاحبان مغز از قرآن پند و عبرت نمی گیرند.

نگاه روشن و حکیمانه امیرمؤمنان به قرآن

پیش از آن که پنج موضوع بالا در حدّ ممکن توضیح داده شود لازم دانستم بیان امیرمؤمنان (ع) را در رابطه با قرآن که حاوی چه حقایقی است از نهج البلاغه نقل کنم تا روشن شود فهم آیات قرآن و برگرداندن متشابه آن به محکمات، و یافتن مقاصد اصلی متشابهات کار هر کسی نیست، ایمانی قوی و یقینی رفیع، و قلبی پاک و روحی با صفا و درونی پر نور لازم است تا با کمک آنها بتوان به محکمات که دارای معانی روشن و واضحی هستند و نوعاً در ارتباط با مسائل فقهی، مسئولیت های فردی، خانوادگی و اجتماعی و داستان حیات با برکت پیامبران و محاسن و محامد اخلاقی و بیان زشتی های نفسی، و بیان عمل صالح و امور خیر و نیک است راه علمی و عملی پیدا کرد و به متشابهات ایمان حاصل نمود و مقاصد آنها را با توجه به محکمات فهمید، و چنانچه اعتقادی باشد به آن معتقد شد و در صورت لزوم عمل کردن به آن مقاصد به چرخه عمل قدم گذاشت.

امیرمؤمنان (ع) از قرآن به عنوان ودیعه نبوت یاد می کند و می فرماید همان گونه که پیامبران حقایق الهیه را پس از خود در میان امت ها به ودیعت گذاشتند پیامبر هم قرآن را در میان شما پس از خود به ودیعت نهاد، زیرا پیامبران امت ها را بدون راه روشن و نشانه پابرجا سرگردان و رها نگذاشتند.

این ودیعه:

«کِتابَ رَبِّکُمْ فِیکُمْ مُبَیِّنا حَلالَهُ وَ حَرامَهُ وَ فَرائِضَهُ وَ فَضائِلَهُ وَ ناسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ، وَ رُخَصَهُ وَ عَزائِمَهُ، وَ خاصَّهُ وَ عامَّهُ، وَ عِبَرَهُ وَ اَمْثالَهُ، وَ مُرْسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ، وَ مَحْکَمَهُ وَ مُتَشابِهَهُ. . . . .»

ص:۲۴۹

این قرآن ودیعه پروردگارتـان در میان شـماست که حلال و حرامش، واجب و مسـتحبش، ناسـخ و منسوخش، امور آزاد و غیر آزادش، خاص و عامش، پندها و مثال هایش، مطلق و مقیدش و محکم و متشابهش را بیان کرد. (۱)

آیات محکم

محکمات آیاتی هسـتند که دارای معنای روشن و واضـح انـد و کسـی نمی توانـد از آن آیات به نفع عقاید و مکتب خود سوء اسـتفاده کنـد و از آنها برداشت نادرست نمایـد، تا برداشت نادرست را مؤیـد اندیشه و مکتب خود قرار دهد و جمعی را دچار کفر و ضلالت و فتنه نماید.

البته فهم محکمات در صورتی میسّر است که انسان واجد شرایط لازمی که در سطور گذشته ذکر شد باشد.

قرآن چون به زبـان عربی نازل شـده فهم آیاتش نیازمنـد به علومی ماننـد صـرف و نحو، معانی و بیان، معرفت به لغات، اصول، فقه، علم تفسیر و حکمت خالص اسلامی است.

نمونه ای از آیات محکمات را برای خوانندگان بزرگوار می آورم:

اَلَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اَللّهِ وَ لاٰ یَنْقُضُونَ اَلْمِیثٰاقَ وَ اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخٰافُونَ سُوءَ اَلْحِسٰابِ.

وَ اَلَّذِینَ صَبَرُوا اِبْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ اَلسَّیِّئَةَ أُولٰئِکَ لَهُمْ عُقْبَی اَلدّٰارِ: (۲)

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه اول.

۲- ۲) - رعد ۲۲- ۲۰.

خردمندان آنان هستند که به عهد خدا [که قرآن و نبوت و امامت است] پیوسته وفا می کنند، و پیمان شکنی ندارند. و آنچه را خدا به پیوند به آن فرمان داده که عبارت از صله رحم است می پیوندند و از عظمت و جلال پروردگارشان همواره در هراسند و از محاسبه سخت و دشوار قیامت بیم دارند. و برای به دست آوردن خوشنودی پروردگارشان در برابر گناهان و هنگام ادای مسئولیت و در حوادث شکیبائی می ورزند، و نماز را برپا داشتند و از آنچه روزی آنان نمودیم در نهان و آشکار انفاق کردند و همواره با نیکی بدی را بر طرف می نمایند، اینانند که فرجام نیک آن سرای ویژه آنان است.

وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا لاٰ يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ إِنَّمٰا تُنْذِرُ اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ مَنْ تَزَكّی فَإِنَّمٰا يَتَزَكّی لِنَفْسِهِ وَ إِلَى اَللّٰهِ اَلْمَصِيرُ: (۱)

و هیچ سنگینی باری از بار گناه دیگری را بر نمیدارد، و اگر سنگین باری دعوت کند که از بار گناهش بردارند، چیزی از آن برداشته نمی شود، گرچه دعوت شونده از نزدیکان و خویشان باشد، تو فقط کسانی را بیم می دهی که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز برپا می دارند و هر کس از آلودگی ها پاک شود به سود خود پاک می شود و بازگشت فقط به سوی خداست.

وَ اَللّٰهُ اَلَّذِی أَرْسَلَ اَلرِّيٰاحَ فَتُثِيرُ سَحٰاباً فَسُقْنٰاهُ إِلىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنٰا بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا كَذٰلِكَ اَلنُّشُورُ: (۲)

ص:۲۵۱

۱- ۱) – فاطر ۱۸.

۲- ۲) – فاطر ۹.

خداست که بادها را فرستاد تا ابری را برانگیزند پس ما آن ابر را به سوی سرزمین مرده راندیم و زمین را پس از مردگی اش به وسیله آن ابر باران زا زنده کردیم زنده شدن مردگان هم در قیامت به همین صورت است.

إِنَّ اَلشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ اَلسَّعِيرِ: (۱)

بی تردید موجود شریر گمراه کننده دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرید او گروهش را فقط به این خاطر دعوت به فسق و فجور می کند که اهل آتش سوزان شوند.

محکمات ریشه و اساس هستند و دیگر آیات که مفهومشان مبهم و تشخیص مقصود آنها مشکل است به آنها برگردانده می شوند تا معنا و مفهوم واقعی شان درک شود.

اکثر مردم می توانند از محکمات قرآن با شرایط لازم استفاده کنند، و اگر به تزکیه کامل باطن موفق شوند، و به طهارت معنوی دست یابند، و قلبشان رصدگاه حقایق گردد، وبه مقامات عالیه انسانی و اخلاق الهی برسند، و مطلع نور ملکوتی شوند لیاقت پیدا می کنند که از آیات و قرآن استفاده کنند.

روی این حساب از آیات متشابه بدون برگرداندشان به محکمات که آنهم کار هر کسی نیست نمی توان بهره مند شد، و آنها را دستاویز عقاید و افکار خود قرار داد.

آیات متشابه

آیات متشابه یعنی آیاتی که غیر متخصص را از نظر معنا و مفهوم به اشتباه می اندازد، و معنائی را از آن برداشت می کند که آیه در جهت آن معنا از جانب حضرت حق نازل نشده است.

۱- ۱) - فاطر ۶.

آیات متشابه آیاتی است که در ابتـدای امر معنا و مصـداق و مدلولش برای خواننده یا شـنونده واضح و معلوم نیست و با دیگر معانی و مصادیق اشتباه می شود.

از جمله آیات متشابه به این آیه شریفه است:

یَدُ اَللّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ: (۱)

دست خدا بالای همه دست هاست.

غیر متخصـص و انسان فتنه جو، و جاهل به محکمات قرآن، هنگامی که کلمه ید را در این آیه می خواند یا از قاری می شـنود به معنـای دست مادی و طبیعی می گیرد و نهایتاً به جسـمیت حق قائل می شود و از دایره تسبیـح و تنزیه خـدا و حقیقت توحید خارج می شود و احتمالاً در برابر اسـلام ناب مکتب ساز شده و حزبی خاص در برابر دین خدا تشکیل می دهد و بسیاری را به ضلالت و گمراهی و کفر می کشاند.

اگر این آیه شریفه به آیه محکم سوره شوری برگردانده شود که می فرماید:

لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ: (۲)

هیچ چیزی مانند و مثل او نیست، معلوم می شود که لغت ید کنایه از قدرت است و معنای آیه با برگرداندنش به آیه محکم به این صورت می شود قـدرت خـدا فوق اینان است، اینان هسـتند که هرگز از دسترس قـدرت حق بیرون نیسـتند، و راه فراری از مجازات و عذاب خدا در دنیا و آخرت ندارند.

آیاتی چون دو آیه زیر:

اَلرَّحْمنُ عَلَی اَلْعَرْشِ اِسْتَوی.

۱- ۱) – فتح ۱۰.

۲- ۲) – شوری ۱۱.

وَسِعَ کُرْسِیُّهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ.

به ظاهر صراحت دارد که خداوند بر تخت هم چون تخت حاکمان قرار دارد.

در ابتدای امر برای خواننده و شنونده معنای روشنی از آن فهمیده نمی شود و او را نسبت به معانی و مصادیق مختلفی به تردید و اشتباه می اندازد و اگر به آیه محکمی چون لیس کمثله شیئ بر گردانده نشود او را گمراه کرده و به خدائی معتقد می شود که زائیده فکر خود اوست، با برگرداندن دو آیه که از آیات متشابه است به آیه محکم معنا این می شود که حضرت حق بر ظاهر و باطن هستی تسلط و حکومت دارد، و چیزی از عرصه قدرت و سلطه او خارج نیست.

منحرفان فتنه گر

آنان که قلبشان از حق و حقیقت و صراط مستقیم الهی منحرف است، انحرافشان اقتضا می کند که آیاتی را که موافق انحرافی قلبی خود می بینند انتخاب کرده بر افکار و عقاید و چه بسا بر اعمالشان منطبق کنند و به خواسته خود تأویل نمایند و زمینه فتنه را که همان ضلالت و کفر است فراهم آورند و جمعی را با خود همراه ساخته و خسارت های غیر قابل جبرانی ببار آورند.

اینان به عنوان افراد روشن فکر جایز می دانند که از آیات خدا قرائت های گوناگون داشته باشند و آنچه را بدون دیدن تخصص و رجوع به آیات محکم یا رجوع به روایات متقن از آیات برداشت می کنند آراء و مکتب خود را به آن تحمیل نموده و اعلام نمایند مقصود از آیه این رأی و فکر و اعتقاد من است! !

و با همین قرائت های گوناگون است که در کنار اسلام مکتب های گوناگون و عقاید عجیب و غریب و روش های باطل به وجود آمد و در آینده همه به وجود می آید و گروه گروه به چاه گمراهی افتاده و نهایتاً سر از دوزخ در می آوردند.

ص:۲۵۴

اینان حتی بر اثر شدت گمراهی، به خود اجازه می دهند که محکمات را برای عوام تأویل نموده و برابر و مطابق افکار و عقاید خودشان دهند و آنان را به سوی خود جلب نموده دچار گمراهی کنند.

اگر تاریخ پر از فساد و آلودگی بهائیت در ایران، و وهابیت در عربستان و قادیانی را در هند بخوانید که پایه گذار هر سه مکتب انگلیس درنده تر از گرگ بوده و برای ایجاد تفرقه میان مسلمانان و به ضعف و زبونی کشیدن امت اسلام جهت نابودی اسلام ناب و غارت ثروت مسلمانان این سه مکتب را به وجود آورد، می بینید که سردمداران هر سه مدرسه استعماری از آیات متشابه قرآن بدون توجه به محکمات مایه گرفتند و گروهی را که به ظاهر مسلمان بودند به خود جلب نموده و در ایران و هند و عربستان با کمک ارباب استعمارگر خود چه جنایت ها و خیانت ها و فسادها و فتنه ها که به جامعه اسلامی تحمیل نکردند!!

آری:

فَأَمَّا اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ اِبْتِغٰاءَ اَلْفِتْنَةِ وَ اِبْتِغٰاءَ تَأْوِيلِهِ.

شما اگر به نوشته های بهائیت و وهابیت و قادیانی مراجعه کنید می بینید که هر سه مکتب از آیات قرآن و کتاب الهی هم چون معاویه پلید در جنگ صفین سوء استفاده کرده و آیات را به نفع مطامع شیطانی خود جهت داده و کفر و فتنه را گسترش، و زمینه انواع مفاسد و جاسوسی ها را به نفع اربابان کافر خود فراهم آورده اند، و شگفت این که مسلمانان واقعی را مسلمان نمی دانند، و خود را به عنوان آراستگان به حق بر جوامع تحمیل می کنند.

اسناد موجود نشان می هد که وهابیت همکار آمریکا و پشتوانه ی اسرائیل، و قادیانی غلام حلقه بگوش انگلیس و بهائیت یار و مددکار صهیونیست و دولت

ص:۲۵۵

غاصب اسرائیل است، من اگر این صفحات اجازه می داد بخشی از آن اسناد را می آوردم تا معلوم شود این سه توله گرگ استعمار چه جنایاتی به اسلام و مسلمین نموده اند.

شما کافی است کتاب هائی که مبلغان توبه کرده بهائیت امثال عبدالحسین آیتی، و صبحی و دیگر از بازگشته های از بهائیت و نوشته های علمائی از وهابیت و قادیانی که به توفیق حق هدایت یافتند بخوانید تا معلوم شود این غلامان شیاطین از آیات کتاب حق چه سوء استفاده هائی برای اثبات مرام باطل خود نموده اند.

فرائد میرزا ابوالفضل گلپایگانی که مهم ترین نوشته دینی بهائیت است از تأویل آیات محکم و متشابه بر اثبات و تحمیل بهائیت بر جامعه موج می زند، و انسان با همه وجود شگفت زده می شود که قلب منحرف چه می کند و چه خیانتی به حقایق می نماید، و چه جنایتی نسبت به بشریت مرتکب می گردد، و چه فسادی که بر اثر پیروی از هوای نفس از خود بروز نمی دهد؟ !

دانش تأویل نزد خداست

وجود مقدسی که قرآن را برای هدایت ناس نازل کرده، و آیات آن را به محکم و متشابه تقسیم نموده معنا و مصداق آیات متشابه را می داند، و تاویل کتاب ویژه اوست، و حضرت او همه معانی و مفاهیم آیات را از افق قلب مقدس پیامبر طلوع داده و دانش تاویل آیات را اهل بیت از آن حضرت به ارث برده اند، چنان که آیات قرآن می گوید جز خدا کسی غیب نمی داند ولی در پاره ای از آیات می گوید مگر این که دانش غیب را برای فرستاده ام رضایت دهم.

ص:۲۵۶

عَالِمُ اَلْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً إِلاّٰ مَنِ اِرْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ: (۱)

خدا دانای به غیب است و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر پیامبرانی را که برای آگاه شدن به غیب انتخاب کرده است.

یا درباره ی شفاعت می گوید: شفاعت فقط مخصوص خداست و احدی را حق شفاعت نیست مگر آن را که خداوند اذن شفاعت دهد:

قُلْ لِلّٰهِ اَلشَّفٰاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ: (۲)

بگو همه شفاعت ویژه ی خداست، فرمانروائی آسمانها و زمین فقط در دست قدرت اوست.

يَوْمَئِذٍ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفٰاعَةُ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ: (۳)

در آن روز شفاعت شفیعی سود ندهد مگر آن که خدای رحمان به او اذن شفاعت دهد.

این که علم به تاویل آیات ویژه ی خدا و راسخون در علم است بنابراین اساس است که «واو» راسخون در علم حرف عطف حساب شود و راسخون در علم عطف بر و مٰا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ باشد، چنانکه در روایتی از حضرت باقر (ع) نقل شده که آن حضرت واو را واو عاطفه گرفته اند:

حضرت در تفسیر آیه می فرماید:

«یعنی تاویل القرآن کله الا الله و الراسخون فی العلم:» (۴)

ص:۲۵۷

۱- ۱) - جن ۲۶- ۲۷.

۲- ۲) - زمر ۴۴.

۳- ۳) - طه ۱۰۹.

۴- ۴) - برهان ج ۱ ص ۲۷۱. تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۶۴؟ ؟ ؟ ؟ ؟

احدی همه تاویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند.

راسخون در علم بنا بر روایات فراوان و معتبری که در کتاب های حدیث مانند کتاب شریف کافی و بحار و. . . . . نقل شده امامان از اهل بیت علیهم السلام هستند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله:» (۱)

راسخون در علم ما هستیم و ما تاویل آیات قران را می دانیم.

راسخون در علم

راسخون در علم دارای مقامات عالیه عقلی و روحی هستند و از معرفت و آگاهی ثابت برخوردارند، و دارای درجات کاملی از ایمان و یقین به حقایق می باشند.

از رسول خدا درباره ی راسخون در علم سئوال شد حضرت آنان را به اوصاف زیر معرفی کردند:

«من برّت یمینه و صدق لسانه و استقام قلبه و من عطف بطنه و فرجه فذلک من الراسخین فی العلم:» (۲)

وفا کنندگان به سوگند، صادقان در گفتار، آراستگان به استقامت قلب، دارندگان عفت شکم و شهوت از راسخان در علم می باشند.

آنان به خاطر این که از معرفت و ایمان کاملی برخوردار هستند همه آیات محکم و متشابه را از خدا دانسته و به آنها ایمان دارند، و ایمان خود را نسبت به همه آیات کتاب اظهار می کنند و به دنبال تحمیل رأی و فکر خود به آیات قرآن

۱- ۱) - کافی ج ۱ ص ۲۱۳. نورالثقلین، ج۱، ص۳۱۶

۲- ۲) - الدر المنثور ج ۲ ص ۱۵۱.

به ویژه به آیات متشابه نیستند و ایمان آنان نشانه ی روحیه تسلیم آنان در برابر حضرت حق است.

و چون هر دو بخش آیـات محکم و متشـابه را جلوه ربوبیت خـدا می داننـد کـلّ من عنـد ربنا هر دو دسـته را مؤثر در تربیت و رشـد دانسـته چون به حقیقت آیه متشابه توجه کننـد و با برگردانـدن آن به محکم مقصود را دریابنـد چنانچه کارآئی اعتقادی داشته باشد بر آن اعتقاد می ورزند و اگر کارآئی عملی داشته باشد به آن عمل می کنند.

اگر واو در آیه شـریفه واو مسـتأنفه باشـد بایـد گفت علم تاویـل فقط ویژه ی خـداست و در متشابهات حقایقی وجود دارد که قابـل کشف نیست و نزول اینگونه آیات کاربرد امتحانی از جانب حق نسـبت به مردم دارد، این مردم هسـتند که برخی از آنان به خاطر انحراف قلبشان از هـدایت الهیه برای تقویت کفر و گسترش مکتب ضـد حق از آیات متشابه پیروی می کنند و در این زمینه به شدت فتنه گری دارند و نهایتاً در برابر امتحان به شـکست سـختی دچار می شوند، ولی راسـخون در علم فقط به آیات محکم و متشابه ایمان ورزیـده از محکمات در عقاید و اعمال و اخلاق پیروی می کنند و نسـبت به متشابهات سـکوت کرده به آنها عنوان آیات حق ایمان و یقین اظهار می دارنـد و از عهـده امتحان برآمده خود را برگزیده خدا می کنند و از پاداش عظیم حق بخاطر ایمانشان به متشابهات و سکوتشان نسبت به این آیات بهره مند می شوند.

خردمندان

خردمنـدان کسـانی هسـتند کـه از چنیـن ایمـان و ادبی در برابر آیـات محکم و متشـابه برخوردارنـد و دنبـال این هسـتند که از محکمات درس عملی گرفته و نسبت به متشابهات سکوت نموده فقط اظهار ایمان کنند بنابراین راسخون در علم و اولوالالباب دو عنوان برای یک طایفه است.

ص:۲۵۹

امیرمؤمنان در خطبه معروف به اشباح درباره ی این طایفه با عظمت می فرماید:

«وَ اعْلَمْ اِنَّ الرَّاسِخِینَ فِی الْعِلْمِ هُمُ الَّذِینَ اءَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَهِ دُونَ الْغُیُوبِ الْاِقْرَارُ بِجُمْلَهِ ما جَهِلُوا تَفْسِیرَهُ مِنَ الْغَیْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعالی اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ یُحِیطُوا بِهِ عِلْما وَ سَمَّی تَرْکَهُمُ التَّعَمُّقَ فِیمَا لَمْ یُکَلِّفْهُمُ الْبَحْثَ عَنْ کُنْهِهِ رُسُوخا فَاقْتَصِرْ عَلَی ذَلِکَ وَ لاَ تُقَدِّرْ عَظَمَهَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَی قَدْرِ عَقْلِکَ فَتَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ:» (۱)

ای پرسش کننده بدان که استواران در دانش آنان هستند که خداوند آنان را با اقرار به کل آنچه از آنان پنهان است و تفسیرش برای آنان روشن نیست از ورود در ابواب و سراپرده های اسرار پنهانی بی نیاز فرموده و اعترافشان را به ناتوانی از رسیدن به آنچه که دانش آنان به آن احاطه ندارد ستوده، و ترک تعمق آنان را در چیزی که بحث از حقیقت آن را فرمان نداده استواری در علم نامیده پس ای سؤال کننده به همان اندازه که خداوند دانستن آن را مجاز دانسته اکتفا کن و عظمت خداوندی را با تراوزی عقلت اندازه گیری مکن که از گروه هلاک شوندگان خواهی شد.

در رابطه به آیاتی که کلمه عصیان، لغت غوی، و زلت را به انبیا نسبت داده و نشان دهنده این است که این گونه آیات از متشابهات است حضرت رضا (ع) می فرماید:

«اتق الله و لا تنسب الی انبیاء الله الفواحش و لا تتاول کتاب الله برأیک فان الله عزوجل قد قال: و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم:» (۲)

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۹۰.

۲- ۲) - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۹۲- بحار ج ۱۱ ص ۷۲.

تقوای الهی را رعایت کرده و خـدا را ناظر بر خود بـدان و به پیامبران خـدا نسـبت گناه مده و کتاب خدا را به رأی خود تاویل مکن که خدا فرموده تاویل آیات را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند.

تفسیر آیه ۸-۹

اشاره

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ اَلْوَهّابُ.

رَبَّنا إِنَّكَ جامِعُ اَلنّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اَللّهَ لا يُخْلِفُ اَلْمِيعادَ.

راسخون در علم آن خردمندان والاً مرتبه به پیشگاه خداوند عرضه می دارند پروردگارا دل های ما را پس از آن که هدایتمان فرمودی از راه راست و حقایق ملکوتیه منحرف مکن و از سوی خود رحمتی به ما ببخش زیرا تو بسیار بخشنده ای.

پروردگارا قطعاً تو در روزی که هیچ شکی در آن نیست محشور کننده ی همه مردمی، یقیناً خدا از وعده اش تخلف نمی کند.

شرح و توضیح

در رابطه با قلب و حالات مثبت و منفی آن در آیات سوره ی مبارکه بقره در ضمن داستان موسی و بنی اسرائیل به طور مشروح بحث شد و تا اندازه ای همه جوانب مسئله مورد بررسی قرار گرفت و در رابطه با قیامت و بخشی از حوادث آن و مسئله ی پاداش و کیفر و حتمیت برپا شدن محشر نیز در آیات سوره ی بقره به نحو مفصل سخن به میان آمد، در این قسمت به صورتی مختصر به لطائف هر دو آیه شریفه اشاره می کنم.

خواسته عالی راسخون در علم

راسخون در علم از طرفی توجه به صفات ذاتی الله چون حی و قیوم و احاطه علمی او به همه موجودات هستی و قدرت مصوریت حضرت حق، و شکست

ص:۲۶۲

ناپـذیری و حکمت او دارنـد و از طرف دیگر مشاهـده کرده انـد که انحراف قلبی گروهی از مردم، آنـان را وارد چرخه فتنه و تاویـل آیات و سوء اسـتفاده از قرآن و تحمیل عقایـد و افکارشان بر آیات کتاب نموده است، برای حفظ قلبشان از انحراف که آثار بسـیار خطرناکی دارد و برای بقاء علم راسـخشان به تضرع و زاری در پیشگاه او بر خواسته و دست دعا به سوی حضرتش برداشـته از مقـام ربوبیت او درخواست می کننـد که قلبشـان را از انحراف حفـظ کنـد و رحمتی را از جانب خود که پاسـبان و نگهدارنـده علم راسـخ است به آنـان عنـایت کنـد تـا در سـایه ی لطـف و تـوفیقش قلب آنـان در مـدار هـدایت بمانـد، و علم راسخشان برای آنان پایدار گردد.

آنـان از طریق علم راسـخشان میداننـد که در وقوع قیـامت شک و تردیـدی نیست و هر انسانی به تناسب سـعادت و شـقاوت و هـدایت و ضـلالتش محشور می شود و به پاداش و کیفر لازم که وعده حضـرت حق به خوبان و بدکاران است و در آن وعده هیچ تخلفی صورت نمی گیرد می رسند.

آری وقوع محشـر حتمی است و اگر حشـر انسـان ها، در قیامت صورت نمی گرفت عـدالت و حکمت رعایت نمی شـد، وقوع قیامت بر اساس عدل و حکمت خداست، و هر انسانی لازم و واجب است به نتایج آنچه از خوبی و بدی کسب کرده وآن را با خود به قیامت می برد برسد.

رسول خدا درباره ی قلب می فرماید:

«ما خلق الله من قلب آدمی الا و هو بین اصبعین من اصابع الرحمن ان شاء ازاغه و ان شاء اقامه:»

خداونـد دل هیچ انسانی را نیافریده مگر این که میان دو انگشت از انگشـتان خداست «انگشت کنایه از قدرت است» اگر زمینه انحراف در آن قلب باشد آن

را از هـدایت به جریمه آن زمینه منحرف می کنـد، و اگر زمینه هـدایت برای آن فراهم باشـد به پاداش آن زمینه را هدایت می نماید.

از ام سلمه روایت شده که رسول خدا در دعاهایش بسیار می گفت:

«اللهم مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک:»

ای خدای گرداننده دل ها و دیده ها دل مرا بر دینت ثابت و پایدار بدار.

ام سلمه می گوید: به پیامبر گفتم مرا دعائی بیاموز که برایم سودمند باشد فرمود بگو:

«اللهم رب النبی محمد اغفر لی ذنبی و اذهب غیظ قلبی و اجرنی من مضلات الفتن ما احییتنی:»

خدایا ای پروردگار محمد، مرا بیامرز، و خشم دلم را نابود کن، و مرا از لغزش گاه های فتنه ها تا زنده ام در پناهت حفظ کن.

یقیناً هنگامی که انسان با تضـرع و زاری و در کمال خشوع و فروتنی از حضـرت حق درخواست کند دلش را از انحراف حفظ کند، خداوند دعایش را مستجاب می کند و دلش را از خطر انحراف مصونیت می دهد.

آیه نشان می دهد که همه انسان ها حتی آنان که راسخ در علم اند در خطر انحراف از هدایت هستند.

مردم بایـد این خطر را جـدی بگیرند، که در صورت دچار شدن به این خطر همه ارزش ها را از دست می دهند و از چرخه ی هدایت و سـعادت به چاه ضلالت و شقاوت می افتند و در روز محشر که تردیدی در وقوع آن نیست به عذاب دائم گرفتار می شوند.

انسان لحظه به لحظه به مـدد و یاری حضـرت حق نیازمند است و باید زمینه یاری و رحمت و توفیق خدا را با اجتناب از گناه و انجام عمل صالح و به کار گیری اخلاق حسنه فراهم کند، تا سعادت و سلامت معنوی او در دنیا و آخرت تامین گردد.

ص:۲۶۴

تفسیر آیه ۱۰-۱۲

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اَللّهِ شَیْئاً وَ أُولئِکَ هُمْ وَقُودُ اَلنّارِ.

کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأَخَذَهُمُ اَللّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اَللّهُ شَدِیدُ اَلْعِقابِ.

قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ اَلْمِهادُ.

یقیناً اموال و اولاد کافران هرگز چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف نمی کند و اینان آتش گیره آتش دوزخند.

روش کافران مانند روش فرعونیان و کسانی است که پیش از آنان بودند آنانی که آیات ما را تکذیب پس خداوند هم آنان را به گناهانشان مؤاخذه کرد و خداوند سخت کیفر است.

به کافران بگو به زودی شکست می خورید و به سوی دوزخ گردآوری می شوید و آن را بد آرامگاهی است.

شرح و توضیح

در رابطه با امور زندگی کافران و تکذیب کنندگان آیات حق، و منکران حقایق و عذاب دنیا و آخرت آنان و فرعون و قومش در آیات سوره مبارکه بقره و این که هیچ چیزی اعم از مال و اولاد و قدرت عذاب خدا را از آنان برطرف نمی کند و ایشان را امور مادی و ظاهری از عنایات و الطاف و احسان و یاری و قدرت خدا بی نیاز نمی کند به ویژه در آیات ۴۹ تا ۱۰۱ سوره ی بقره بحث بسیار مشروحی گذشت، این گونه آیات برای منحرفان از حق بهترین پند و عبرت

ص:۲۶۵

است، و نسبت به آنان هشدار و تهدید به این که در برابر خدا مغلوب و محکوم اند، و راه فراری از عذاب خدای قهار ندارند.

اینان به خیال باطلشان و به انـدیشه منحرفشان تصور می کنند مال یا اولاد همه وقت و همه جا کلید حل مشـکلات است، و این دو می تواننـد آنـان را از چنگـال گرفتاری ها و مصائب و پیش آمـدها نجات دهنـد، در حالی که کاربرد امور مادی به دسـت قـدرت خداست و اوست که کارگردان همه امور هستی است، و همه چیز در اختیار حضـرت اوست، اگر زمینه مثبتی در انسان ببیند امور را به سود او به جریان می اندازد، و اگر زمینه منفی در او مشاهده کند امور را حتی مال و اولاد را به ضـرر او به کار می گیرد.

ص:۲۶۶

تفسیر آیه ۱۳

اشاره

قَدْ کٰانَ لَکُمْ آیَهٌ فِی فِئَتَیْنِ اِلْتَقَتٰا فِئَهٌ تُقٰاتِلُ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ أُخْریٰ کٰافِرَهٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ اَلْعَیْنِ وَ اَللّٰهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشٰاءُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَهً لِأُولِی اَلْأَبْصٰارِ

تحقیقاً برای شما در دو گروهی که در میدان جنگ با هم روبرو شدند نشانه ای از قدرت خدا و حقانیت نبوت پیامبر بود، گروهی خالصانه در راه خدا می جنگیدند و گروه دیگر کافر بودند که اهل ایمان را به چشم خویش دو برابر می دیدند به همین خاطر شکست خوردند و خدا هر که را بخواهد با یاری و نصرت خود تأیید می کند مسلماً در این امر عبرتی برای اهل بصیرت است.

شرح و توضیح

آیه شریفه تقریباً به اتفاق مفسران در رابطه با جنگ بدر است.

جنگی که وعده حق در مورد شکست کافران که پیش از این به مسلمانان خبر داده بود تحقق یافت:

«قل للذین کفروا ستغلبون:»

بگو کافران بگو قطعاً با شکست مواجه خواهید شد.

جنگی که بنا به فرموده حضرت حق فی سبیل الله و عملی پاک و خالصانه بود.

جنگی که کافران نیروی رزمی مسلمانان را در نگاه خود دو چندان می دیدند، با این که رزمندگان اسلام از نظر نفرات یک سوم نیروی دشمن بودند، و این نبود جز عنایت ویژه ی خدا به اهل ایمان.

جنگی که با اینگونه نگاه دشمن روحیه دشمن را تضعیف و زمینه شکست آنان فراهم شد.

ص:۲۶۷

جنگی که مسلمانان در عین توان رزمی و نفراتی و اقتصادی و ابزار مبارزه دشمن بر دشمن به یاری و نصرت حق پیروز شدند، جنگی که همه شئونش برای صاحبان بصیرت عبرت و درس بزرگی است.

داستان پر از نکته جنگ بدر

در میان مردم مکه که مردمی مشرک و مخالف حق بوند بخاطر در خطر قرار گرفتن کاروان تجارتی آنان به سردمداری قریش به ویژه کافر معاندی چون ابوسفیان وضع آشفته ای پیش آمده بود.

در چنین موقعیتی روزی رسول خدا به مسلمانان خبر داد که ابوسفیان بن حرب کاروان قریش را از شام به سوی مکه می برد، و اموال و سرمایه های تجارتی قریش با آن کاروان است.

شما می توانید هم اکنون بر سر راهشان قرار گیرید و با آنان کارزار کنید، امید است خداوند نیروی شما را با اموال آن کافران تقویت نماید، برخی از مسلمانان شتاب ورزیده و عده ای از رفتن کوتاهی کردند به گمان این که رسول خدا از آداب و قواعد جنگ آگاهی نداشته باشد.

از سوی دیگر ابوسفیان با توجه به حوادث گذشته در جستجوی اخبار رسول الهی و یارانش بود و هر که را هر کجا می دید از حال آن جناب می پرسید.

تا آن که اطلاع یافت رسول خدا یارانش را به تعقیب کاروان قریش روانه کرده است.

ابوسفیان از ترس مال التجاره و حرص شدیدی که بر اموال خود داشت سخت به فکر فرو رفت، عزم جزم نمود به هر شکل ممکن قریش را از این جریان آگاهی دهد، به ناچار ضمضم بن عمر و غفاری را اجیر کرده روانه مکه کرد و به وی اعلام داشت باید خود را به قریش برسانی و آنان را برای حفاظت از

اموالشان به سوی کاروان تجارتی بیاوری و به ایشان گوشزد کنی که اموالتان در خطر قرار گرفته است.

در هیمن ایام روزی عباس بن عبدالمطلب در شهر مکه به ولید بت عتبه رسید و به وی گفت: خواهرم عاتکه دیشب خواب شگفت آوری دیده است به طوری که در نگرانی سختی قرار گرفته، چون خوابش را برای من نقل کرد به نظرم رسید که پیش آمد بدی برای شما قریش در راه است، ولید پرسید چه خوابی دیده است؟ گفت: خواب دیده که سواری از بیرون شهر مکه وارد شهر شد و بر بلندای شترش با صدائی رسا فریاد زد: مردم برخیزید و به جانب قتلگاه خود حرکت کنید که بیش از سه روز مهلت ندارید، آنگاه وارد مسجد شد در حالی که مردم به دنبالش راه افتاده بودند و دورش را گرفتند شترش بر بالای بام کعبه قرار گرفت آنجا نیز همان مطلب را سه بار فریاد زد و گفت باید تا سه روز دیگر برخیزید و به راه افتید، سپس خواهرم گفت: دیدم او و شترش بر بالای قله کوه ابوقبیس قرار گرفته، در آنجا نیز همان فریاد را برمی آورد آنگاه سنگ بزرگی برداشته از بالای کوه به طرف شهر غلطانید، سنگ هم چنان پائین آمد تا به دامنه کوه رسید، در آنجا قطعه قطعه و متلاشی شد و هر قطعه اش به یکی از خانه های مکه افتاد، بدون این که هیچ خانه ای از آن در امان بماند، این خوابی است که خواهرم عاتکه دیده و تو آن را از من نشنیده بگیر.

ولید توجهی به سفارش عباس نکرد و داستان خواب خواهر عباس را برای پدرش بازگو کرد و مسئله در میان مردم منتشر شد و به سرعت نُقل مجالس قریش گشت.

فردای آن روز عباس مشغول طواف کعبه بود، ابوجهل آن جرثومه فساد با عده ای از قریش در مسجد نشسته مشغول نقل خواب عاتکه بودند، همین که

ص:۲۶۹

چشم ابوجهل به عباس افتاد صدا زد: ای ابوالفضل هنگامی که طوافت تمام شد تو را ببینیم.

عباس پس از تمام شدن طواف به حلقه قریش در آمد و نشست، ابوجهل از باب استهزاء و سخریه گفت: از چه زمانی در میان شما بنی عبدالمطلب این زن پیامبر شده که ما خبر نداشتیم؟ عباس گفت: داستان از چه قرار است؟ ابوجهل گفت: منظورم خوابی است که عاتکه دیده، عباس گفت: عاتکه چه خوابی دیده؟ ابوجهل گفت: شما بنی عبدالمطلب به این قناعت نکردید که مردانتان دعوی پیامبری کنند اکنون زنانتان شروع کرده اند؟ شنیده ام عاتکه گفته در خواب دیده ام مردی سوار بر مرکب فریاد زده: مردم تا سه روز دیگر کوچ کنند، ما قریشیان این سه روز را در انتظار می گذرانیم، اگر از این خواب خبری شد که هیچ وگرنه اعلام می کنیم هیچ خاندانی از خاندان های عرب دروغگوتر از شما نیست.

عباس مسئله را انکار کرد و گفت: من از این داستانی که تو می گوئی بی خبرم.

عصر آن روز هیچ زنی از خاندان عبدالمطلب نماند مگر این که نزد عباس آمده و او را سرزنش کردند که انکار تو در برابر این مرد فاسق خبیث انکار نبوت برادرزاده ات بود و او به مردان و زنان دودمان ما توهین کرده و تو آن قدر غیرت نداشتی که پاسخ دندان شکنی به او بدهی.

عباس گفت: اینگونه که شما شنیده اید نبوده و او توهینی به ما روا نداشته و هر چه گفت پاسخش را دادم و به حق سوگند او را به حال خود وا نمی گذارم، و اگر از این پس نامی از زنان ما به زبان بیاورد چنان دفاعی می کنم که خبرش به گوش شما برسد.

سه روز پس از خواب عاتکه عباس در اوج خشم و غضب و تاسف از این که چرا دیروز بر دهان ابوجهل نکوبیده وارد مسجدالحرام شد، ابوجهل را از دور

دیـد به سوی او رفت بلکه دوباره سر حرف را با او باز کنـد و بهانه ای دست دهـد تا جریان روز گذشـته را تلافی نماید، ولی دیـد ابوجهـل برخاست و به سوی در مسـجد روانه شـد، عباس تصور کرد که ابوجهل پی برده که وی بنای تلافی دارد، از این جهت برخاست و فرار کرد، ولی مسـئله این نبود، بلکه ابوجهل صدای ناله ی بی سابقه ای شنیده بود و از شدت نگرانی متوجه آمـدن عباس نشده بود لذا برای درک علت صدا بیرون رفت. این صدا از ضـمضم بن عمر و غفاری فرسـتاده ابوسـفیان بود که در همـان لحظه از راه رسـیده در حـالی که بینی شـترش را پـاره کرده و بـارش را وارونه بسـته و پیراهن خود را از پس و پیش دریـده بود فریـاد میزد: ای گروه قریش: مـال التجـاره، مـال التجـاره، آه، فریاد که ابوسـفیان با اموال شـما مورد حلمه محمـد و یارانش قرار گرفت، وا مصیبت که گمان نمی کنم بتوانید او را دریابید.

مردم و به ویژه صاحبان اموال در وحشت و اضـطراب فرو رفتند، و شـتابانه جمعیتی تشـکیل داده به مشورت نشسـتند و سرانجام قرار شـد هر چه زودتر حرکت کنند و همین کار را کرده بدون اسـتثناء همه در این کوچ شـرکت نمودند، و اگر برخی از آنان برای حرکت عذر داشـتند کسـی را بجای خود روانه ساختند، از آن جمله ابولهب بود که مردی را به مبلغ چهار هزار درهم که از او طلب داشت اجیر کرد تا با لشگر قریش حرکت کند.

پس از آن که همه از تـدارک اسـباب سـفر فراغت یـافته و آمـاده حرکت شدنـد، بیادشـان افتاد که ما چنـدی قبل با قبیله کنانه جنـگ داشتیم یکی از آن میـان گفت: چنـانچه مـا حرکت کنیم کنـانی هـا از دنبال ما بر ما بتازنـد و ما از رفتن برای کمک به ابوسفیان باز مانیم.

سراقه بن مالک که از اشراف کنانه بود گفت: من به شما پناه می دهم و همه در امان من هستید، حرکت کنید و از قبیله من نگران نباشید، من قول می دهم که از قبیله ام به شما آسیبی نرسد.

در اینجا رأی آنان که می گفتند باید هر چه زودتر حرکت کرد تقویت شد و همه به راه افتادند.

از آن طرف رسول خدا از مدینه بیرون شد، در حالی که پیشاپیش لشگرش دو پرچم سیاه در اهتزاز بود، پرچمی به دست توانای امیرمؤمنان و پرچمی دیگر به دست انصار.

کاروان حق، و لشگر اسلام به سرپرستی پیامبر بزرگوار برای دنبال کردن کاروان قریش حرکت کرده، کاروانی که افرادش به خصوص ابوسفیان سیزده سال هر جنایت و ظلمی را در مکه به پیامبر و یارانش روا داشته بودند.

ارتش رسول خدا در میان راه به مردی برخورد کرد، از او خبر کاروان قریش را پرسید ولی خبری نزد او نیافت، رسول خدا با همراهان شب و روز به سرعت می رفتند تا به نزدیکی قریه ای بنام صفراء که میان دو کوه بود رسیدند، حضرت شخصی را فرستاد تا از ابوسفیان خبری بگیرد و خود همراه یاران به پیش می رفت تا به «ذفران» یکی از بیابان های پیرامون دهنکده صفراء رسید، در آنجا بار به زمین گذارده تا خبر داران از کاروان قریش به نزدش آمده عرضه داشتند همه قریش از مکه بیرون شده به کمک ابوسفیان شتافته اند رسول خدا چون ملاحظه کردند داستان رنگ دیگری به خود گرفته با یاران خود به مشورت نشستند. آری در این وضعیت کاروان مال التجاره قریشیان مطرح نیست، باید با لشگری روبرو شد که نیرو و نفراتش چند برابر نیروی ارتش حق است.

ص:۲۷۲

از میان اصحاب مقداد بن عمرو برخاست و به پیامبر خطاب کرد: به هر جا که خدایت فرمان داده حرکت کن، ما یک قدم از تو جدا نمی شویم ما آن کلامی را که بنی اسرائیل در پاسخ دعوت موسی برای چنگ با دشمن به میان آوردند که: «تو با پروردگارت بروید و با دشمن کارزار کنید ما همین جا نشسته ایم» در پاسخ تو نخواهیم گفت، بلکه ما اعلام می کنیم تو و پروردگارت به کارزار دشمن بروید ما نیز همراه شما هستیم و به همراه شما می جنگیم و ای پیامبر عزیز به آن خداوندی که تو را به حق مبعوث به رسالت کرد، اگر ما را به دورترین نقاط زمین اگر چه حبشه و زنگبار باشد ببری با کمال شوق همراهت می آئیم، رسول خدا برای او دعای خیر کرد.

سپس رو به سایر یاران نمود و فرمود: ای مردم رأی خود را اظهار کنید «مقصود حضرت از مردم انصار مدینه بود از میان انصار سعد بن معاذ برخاست و گفت: ای رسول خدا گویا مقصودت ما انصار است؟ حضرت فرمود: آری، سعد گفت:

ما به تو ایمان آورده و تو را تصدیق کرده باور داریم و شهادت دادیم که آنچه را آورده ای حق است، و برایمان و شهادت خود عهد و پیمان محکم سپردیم، و آن عهد و پیمان این بود که در همه حال از تو اطاعت نمائیم، بنابراین ای رسول خدا هر چه که می خواهی انجام ده و هر تصمیمی که می خواهی بگیر که ما با تو هستیم و از تو جدا نمی شویم، و به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرد سوگند اگر ما را به دریا عرضه کنی و بگوئی که ما خود را به همراه تو در آن اندازیم می اندازیم و یک نفر از ما از دستور تو سرپیچی نخواهد کرد، ابداً ملاحظه ما را مکن، زیرا کمترین کراهت و نفرتی از جنگ با دشمنانمان نداریم، و ما صابر و خویشتن دار در جنگ و هماوردان میدان کارزاریم، و امیدواریم خداوند

ص:۲۷۳

از ما رفتار و روشی به تو نشان دهد که مایه خرسندی و روشنی چشم و شادی دلت باشد، ما را راه انداز و از خدا توفیق و مدد بخواه.

هنوز گفتار سعد تمام نشده بود که آثار رضایت و خرسندی در چهره پاک رسول خدا نمودار شد آنگاه فرمود: حرکت کنید و امیدوار به پیروزی باشید، چه این که خداوند بزرگ مرا به یکی از این دو مسئله بشارت داده، ما یقیناً یا به کاروان قریش ظفر می یابیم یا بر لشگریان آنان که از مکه آمده اند و گویا من هم اکنون قتلگاه آنان را می بینم.

پیامبر بزرگوار اسلام و یاران از آن منزل حرکت کرده و در نزدیکی بدر پیاده شدند، و آن حضرت برخی از یاران خود را به سوی چاه های بدر روانه کرد تا از آنجا از قافله و یا لشگر قریش خبر گیرند، فرستادگان آن حضرت به دو نفر رسیدند که مشغول آب کشیدن از چاه بودند، معلوم شد آب را برای لشگر قریش می برند، پرسیدند به کجا می روید از چه قبیله ای هستید و هدفتان چیست؟ گفتند ما سقایان قریش هستیم، ما را فرستاده اند تا برای آنان آب ببریم.

فرستادگان باور نکردند که این دو نفر وابسته به ارتش قریش باشند، احتمال دادند سقایان قافله و کاروان مال التجاره ایشان باشند، به همین جهت آنان را به باد کتک گرفتند تا ناچار به اقرار شده گفتند ما از قافله ابوسفیان هستیم. فرستادگان از کتک زدن به آنان باز ایستادند.

چون به محضر پیامبر بازگشتند حضرت مشغول نماز بودند پس از فراغت از نماز به فرستادگان خود گفتند: اگر راست گویند آنان را به باد کتک می گیرید و چون دروغ گویند رهایشان می کنید، در حالی که به خدا سوگند راست می گویند، از لشگر قریش اند نه از کاروان مال التجاره.

آنگاه روی به آن دو نفر کرده فرمود: به من بگوئید قریش در کجا هستند؟ گفتند به خدا سوگند در پشت همین تلّ که از دور نمودار است اردو زده اند، رسول خدا پرسید عده آنان چند است؟ گفتند: بسیارند فرمود چند نفرند؟ گفتند: نمی دانیم فرمود: خوراکشان در روز چند شتر است؟ گفتند: در یک روز نه شتر و روز دیگر ده شتر، رسول خدا رو به یاران کرده فرمود: لشگر قریش بین نهصد و هزار نفرند آنگاه روی به جانب همه مسلمانان کرد و فرمود: بدانید که شهر مکه همه جگر گوشه های خود را در اختیار شما قرار داده است.

اما ابوسفیان وقتی به گزارش جاسوسانش از جایگاه مسلمین خبر یافت و فهمید که مسلمانان بنای حمله به کاروان مال التجاره را دارند مسیر کاروان را تغییر داده و از راه معمولی کنار رفت و بدر را در دست چپ قرار داده به طور کامل از دید و نظر مسلمین پنهان و ناپدید گردید.

وقتی کاملاً مطمئن شد که کاروان را از دسترس مسلمانان خارج کرده، نماینده ای از جانب خود نزد قریش فرستاد که شما به منظور نجات دادن اموال خود از مکه بیرون آمدید و اینک من اموال را حفظ کردم بنابراین هر جا که هستید به مکه باز گردید.

ابوجهل گفت: به خدا سوگند باز نمی گردیم تا آن که به کناره چاه های بدر برسیم و سه روز در آنجا به عیش و نوش و میگساری بپردازیم و خنیاگران برای ما موسیقی بنوازند، و عرب وحدت کلمه ما و قدرت و نیرویمان را بفهمد و از این پس خیال حمله به ما را در سر نپروراند و بر ضد ما نقشه طرح نکند.

اخنس بن شریق با این رأی مخالفت کرد، و گفته های ابوجهل را پاسخ داد، و به قبیله ی بنی زهره که هم سوگند با قریش بودند گفت: اموال و افراد شما به سلامت نجات یافتند و منظور شما هم همین بود، اینک بازگردید و دیگر وجهی

ندارد بیهوده به منطقه ای سفر کنید که در آنجا منافعی برای شما وجود ندارد، خیرخواهی مرا بپذیر و گوش به سخنان این مرد مغرور ندهید، و از آنجائی که اخنس در میان قبیله بنی زهره محبوبیت و وجهه ی خوبی داشت یک نفر زهری از گفته ی او سرباز نزد و هیچ کدام به بدر نیامدند.

صبح روز بعد به مسلمین که در جستجوی کاروان ابوسفیان بودند خبر رسید که ابوسفیان مال التجاره را به منزل رسانید و اینک باید با لشگر قریش که در فاصله مختصری قرار دارند روبرو شوند، و در نتیجه آرزوئی که مسلمین به امید رسیدن به آن خرسندی می کردند به امید رسیدن به آن خرسندی می کردند مبدل به یأس شد، و جماعتی از ایشان به رسول خدا اصرار می ورزیدند که به مدینه بازگردد، و با لشگر قریش بجنگد.

خداوند درباره ی آنان می فرماید:

وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اَللّٰهُ إِحْدَى اَلطّٰائِفَتَيْنِ أَنَّهٰا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذٰاتِ اَلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُحِقَّ اَلْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ وَ يَقْطَعَ دٰابِرَ اَلْكٰافِرِينَ: (۱)

و یاد کنید آن زمانی که خدا پیروزی بر یکی از دو گروه «سپاه دشمن یا کاروان تجارتی قریش» را به شما وعده داد و شما دوست داشتید بر کاروان تجارتی قریش دست یابید ولی خدا می خواست پیروزی در میدان جنگ را با فرمان نافذی که دایر بر پیروزی مؤمنان و شکست دشمنان جاری ساخته بود تحقق دهد و ریشه ی کافران را قطع نماید.

پس از مدتی اندک از بگو مگوی با پیامبر، مسلمانان یک دل و یک جهت بر آن شدند که با لشگر قریش بجنگند، به همین خاطر خود را زودتر به آب بدر

ص:۲۷۶

۱- ۱) - انفال ۷.

رسانیده و چاه را تصرف کردند، خداوند بارانی فرستاد تا بیابان رملی و شنزار و لغزنده زیر پای آنان محکم و استوار شود، و قسمت لشگرگاه قریش که زمینی خاکی بود گل و لغزنده گردد، و نهایتاً لشگر حق توانست خود را پیش از قریش به محل مناسب یعنی کنار اولین چاه در بخش پائین بدر برساند.

سپاهیان اسلام در جای خود قرار گرفتند حباب بن منذر پرسید یا رسول الله پیاده شدن در این قسمت از زمین به فرمان خداست، بطوری که نمی توانی غیر آن را اردوگاه سازی؟ یا به نظر خودتان چنین رسیده؟ حضرت فرمود: اردو زدن در این بخش از منطقه بدر به فرمان خدا نیست، به نظرم چنین آمد، عرضه داشت اگر چنین است ماندن ما در این منطقه صلاح نیست، باید مردم را به نقطه ای انتقال داد که آخرین چاه باشد، آنگاه در آنجا جستجو می کنیم تا چاهی قدیمی پیدا نموده آن را لای روبی کرده در کنار آن حوضی ساخته و آن را پر از آب می کنیم و دیگر چاه ها را می پوشانیم و در نتیجه ما از آب بهره مند شده و ارتش دشمن به مضیقه می افتد، حضرت فرمود رأی خوبی به میان آوردی.

حضرت بدون درنگ سپاه اسلام را حرکت داد و به کنار چاهی که از همه چاه های بدر به دشمن نزدیک تر بود انتقال داد و فرمان داد تا آن که را لای روبی کرده ودر کنارش حوضی ساختند و آن را پر از آب کردند.

آنگاه خود را آماده جنگ کردند و به مشورت پرداختند در حالی که گفتگو می کردند سعد بن معاذ پیش آمد و عرض کرد: ای رسول خدا اجازه می دهی سایبانی جهت شما برپا کنیم تا شما در آنجا قرار بگیرید، و مرکب های شما را در کنار آن آماده نگاه داشته و خود با دشمن بجنگیم؟ اگر پیروز شدیم که بر وفق مراد است، اگر خدای نخواسته کشته کردیم تو بر مرکب سوار شده به پیروانت در مدینه ملحق شوی، چه آنان که در مدینه مانده اند کمتر از ما به تو معتقد و

مؤمن نیستند، و اگر احتمال می دادند کار تو سرانجام به جنگ منتهی می شود هرگز تخلف نمی کردند و اگر چنین پیش آمدی رخ دهد آنان هم شر دشمن را دفع می کنند و از در خیرخواهی با تو به دشمن می تازند.

رسول خدا او را ستود و در حق وی دعای خیر کرد، سعد با یاران به ساختن سایبان پرداخت تا اگر پیروزی و فتح نصیب او و یارانش نشد او به دست دشمن گرفتار نگردد و بتواند خود را به باقی اصحاب برساند و دعوت خود را ادامه دهد، چون اسلام برای طائفه خاصی نیامده بود، اگر همه اهل مدینه هم کشته شوند پیامبر باید بماند و سایر قبائل عرب و دیگر ملل دنیا را به آئین حق دعوت کند.

اما قریش، با همه توان آماده جنگ شدند و شخصی را فرستادند تا از مسلمانان خبری بیاورد، آن شخص بازگشت و خبر آورد که اصحاب محمد سیصد نفر یا کمی بیشتر یا کمترند و هیچ کمیتی هم ندارند و از آب هم بسیار دورند ولی با این همه مردمی هستند که جز شمشیر برای خود تکیه گاهی قائل نیستند و جز به ایمان ثابت و یقین استوار خود اتکائی ندارند.

این خبر رعب و وحشتی در دل های قریشیان ایجاد کرد، و برخی از عقلای آنان به این فکر فرو رفتند که اگر سپاه اسلام همه آنان را به قتل برسانند حرمتی برای مکه باقی نخواهد ماند.

از میان آنان عتبه بن ربیعه برخاست و گفت: ای گروه قریش به خدایم سوگند شما از این که با محمد و یارانش مصاف دهید کاری از پیش نمی برید زیرا اگر او را به قتل برسانید پیوسته چشمتان به روی مردمی باز می شود که یا پسر عمویش را کشته اید و یا پسر خاله اش را و یا مردی از عشیره اش را، پس بهتر این است که بازگردید، و او را به عرب بسپارید چه اگر سایر طوائف عرب او را بکشند

شما به مقصود خود نایل شده اید، و اگر او بر عرب فائق آمد شما کاری که مایه کراهت و ندامتتان شود انجام نداده اید.

سخن عتبه به گوش ابوجهل رسید، دلش از خشم و غیظ لبریز شد، شروع کرد کینه های دیرینه ای را که با مسلمانان داشتند به یاد قریشیان انداخت و همین مسئله باعث شد که همه بر جنگ با سپاه اسلام یکدل و یک جهت شوند.

چون پیامبر اسلام کثرت عدد دشمن و نیرومندی آنان و تجهیزات و سلاح جنگی شان دید، به میان یاران آمد و با سخنان ملکوتی و دلنشین خود روحیه آنان را تقویت نموده به تنظیم صفوف ایشان پرداخت و فرمان داد پیش از آن که وی اجازه دهد حمله نکنند و فرمود: چنانچه دشمن را محاصره کردید با تیر به آنان حمله کنید، آنگاه به سایبان خود بازگشت در حالی که به درگاه حق ملتجی شده و از جناب او درخواست پیروزی و وفای به وعده نمود و به تضرع و زاری برخاسته به پیشگاه خداوند عرضه داشت: پروردگارا قریش متکبر و متعصب است، همواره با تو به دشمنی مخالفت برخاسته، فرستاده ات را تکذیب کرده است، اینک روی آورده تا با پیامبرت بجنگد، پروردگارا آن نصرت که مرا به آن وعده داده ای تحقق ده، خداوندا اگر امروز این گروه که در کنار من هستند کشته شوند، دیگر کسی تو را پرستش نخواهد کرد، آن حضرت هم چنان در حال دعا بود و روی به قبله حال زاری و تضرع داشت، تا ردایش از شانه افتاد. تا جائی دعایش را ادامه داد که خواب او را فرو گرفت، در عالم رؤیا آثار نصرت و یاری خدا را مشاهده کرد، و پس از آن حالت وحی به او دست داد و این آیه شریفه بر او نازل شد:

يَا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِينَ عَلَى اَلْقِتٰالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صٰابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ. (۱)

ای پیامبر مؤمنان را به جنگ برانگیز و آنان را به این عبادت بزرگ تشویق کن، که اگر از شما بیست نفر صبر نموده ایستادگی کننـد بر دویسـت نفر چیره می شونـد، و اگر از شـما صـد نفر صـابر باشـند بر هزار نفر از کـافران چیره می شونـد زیرا کـافران گروهی هستند «که حقایق توحید و قدرت خدا و نیروی ایمان شما را نمی فهمند.»

پیامبر اسـلام پس از دریافت این آیه به میان سپاه آمد و آنان را بر جنگ با کافران تشویق نمود و فرمود: به آن خدائی که جان محمد در دست اوست هیچ یک از شـما امروز با این کفار نمی جنگید و با صبر و پایداری به شـهادت نمی رسـید مگر این که خدای بزرگ او را به بهشت می برد، آنگاه مشتی خاک از دست امیرمؤمنان گرفته و آن را به جانب کفار پاشید و فرمود:

«شاهت الوجوه.»

روی های شما زشت و بدمنظر باد.

سپس به یاران فرمود: کمر همت بر بندید، مسـلمانان با شـنیدن آیه و سـخنان رسول اسـلام قوی دل شده یک صدا فریاد زدند: احد احد.

خداونـد مهربـان نیز فرشـتگان را به یـاری ایشـان فرسـتاد تا بر فتـح و پیروزی بشارتشان دهـد، و ایمانشان را به پیروزی قوی تر سازد، رسول خدا در قلب معرکه قرار گرفته مردم را تشجیع می نمود و به نصرت و یاری خدا نوید و بشارت می داد.

بودن رسول خدا در میان صـفوف ایشان از یک سو و کمک فرشتگان از جهت دیگر اثر عمیقی در روحیه مسلمانان گذاشت، به همین جهت کشته زیادی از

۱- ۱) - انفال ۶۵.

لشگر دشمن گرفته و گروهی را اسیر کردند، بدریون با نیت خالصانه آن چنان فداکاری و از خودگذشتگی نشان دادند که در تاریخ کم نظیر بلکه بی مانند بود و افتخاری بزرگ در تاریخ اسلام برای همیشه به یادگار گذاشتند تا جائی که به عنوان بدریون از دیگر اصحاب پیامبر که در آن جنگ شرکت نداشتند ممتاز و برتر شناخته شدند.

بلال در آن معرکه امیه بن خلف را دید که در میان صفوف مشرکان آمد و شد می کند، و این امیه کسی بود که بلال در مکه در حلقه غلامی اش قرار داشت و او بلال را به خاطر ایمانش به خدا و رسول به انواع شکنجه ها متبلا کرده بود تا از دین خدا دست بردارد، در هنگامه جنگ این مولای متکبر و سنگ دل چنان در نظر بلال خوار و بی مقدار آمد که با قدرت تمام خود را به او نزدیک کرد و فریاد زد این امیه بن خلف سردمدار کفر است، خدا مرا نجات ندهد اگر او را نکشم، شخصی که در آن نزدکی بود می کوشید او را اسیر کند، ولی بلال با صدای هر چه بلندتر گفت:

رهایش کن، آنگاه با شمشیر حمله کرد و لاشه کشته اش را به زمین افکند.

اهل مکه با شکست سختی که جبهه حق خوردند، به شکل فضیحت باری فرار کردند.

رسول خدا دستور داد، کشتگان دشمن را در چاهی کهنه ریختند، سپس خود به کنار آن چاه آمد و فرمود: ای ساکنان چاه برای پیامبرتان چه بد خویشاوندانی بودید، مرا تکذیب نمودید در حالی که دیگران تصدیقم کردند، و از وطن و شهر و دیارم بیرونم کردید، آن زمان که دیگران با آغوش باز جایم دادند، با من به کار و زار برخاستید در حالی که دیگران یاریم دادند، حال بگوئید ببینم آیا وعده هائی را که پروردگارتان می داد راست و صادقانه یافتید یا نه، من که وعده پروردگارم را درست یافتم. یاران گفتند آیا با یک مشت جیفه و مردار سخن می گوئی؟ فرمود: شما از ایشان نسبت به آنچه گفتم شنواتر نیستید ولی ایشان فقط قادر به پاسخ نیستند.

در همین حال که رسول خدا با کشتگان بدر سخن می گفت ناگهان چشمش به ابی حذیفه فرزند عتبه افتاد و آن جوان مؤمن را اندوهگین یافت فرمود: مثل این که از سرانجام پدرت چیزی در دلت خطور کرده؟ عرض کرد نه به خدا سوگندای رسول خدا، من در گمراهی و ضلالت پدر هیچ تردیدی ندارم ولی در همه امور پدرم را دانا و عارف و فهمیده می دانستم و همواره امید داشتم که وی راه حق را یافته و از گمراهی نجات یافته به راه صواب وارد گردد، و از خدا می خواستم تا به اسلام هدایتش کند اکنون که می بینم با کفر و ضلالت از دنیا رفت متأثر می شوم، حضرت او را دلداری داد و به وی دعای خیر کرد.

سپاه دین با افتخار و پیروزی و غنیمت بسیار به مدینه بازگشتند، در حالی که از یاری و نصرت خداوند و آثارش خوشحال و شکرگزار بودند. (۱)آری پیروزی سپاهی که تعدادشان اندک و تجهیزاتشان کم و اولین جنگ آنان با طرف مخالف بود و در آن به فرشتگان و یاری خدا و رعبی که از ایشان در دل دشمن افتاد و دشمن آنان را دو چندان می دید با مشرکان تا دندان مسلح که از نظر تعداد سه برابر مسلمانان بودند و از نظر تجهیزات دستی پر داشتند و صد در صد در خیال پیروزی بودند درس و پند و عبرتی برای صاحبان بصیرت است چنان که در پایان آیه مربوط به جنگ بدر آمده: إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی اَلْأَبْصارِ. (۲)

نصرت و تأیید و تقویت حقیقی فقط در انحصار خداست که حی و قیوم و بینای به همه امور و وجودی شکست ناپذیر و حکیم و وهّاب و وفا کننده به عهد است.

۱- ۱) - سیره ابن هشام، سیره حلبی، تاریخ یعقوبی، ناسخ التواریخ.
۲- ۲) - آل عمران ۱۳.

این نصرت و یاری به کسانی می رسد که اقتضا و زمینه آن را چون ایمان، اخلاص، عمل صالح، اخلاق حسنه، داشته باشد و بدون مقتضی و زمینه این نصرت و یاری تحقق نمی یابد.

در زندگی گذشتگان و به ویژه در جریانات بسیار مهم جنگ بدر عبرت فوق العاده ای برای بینایان و اهل دقت است، و شخص بصیر به خاطر بصیرتش می تواند برای رشد و کمالش و ساختن خیر دنیا و آخرتش از آن جریانات بهره مند شده به ویژه به یقینش نسبت به صفات و افعال و عنایات و احسان پروردگار بیفزاید.

حکایتی در عبرت

در ماده «عبر» در کتاب سفینه البحار محدث قمی از حضرت صادق (ع) روایت شده است که داود پروردگار روزی از شهر بیرون رفت در حالی که زبور می خواند و هنگام زبور خواندنش هر چه از کوه و سنگ و پرنده و درنده بود با او هم صدا می شدند.

وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ: (۱)

او می رفت تا به اطراف کوهی رسید که در بالای آن کوه، مرد عابدی از پروردگاران بنی اسرائیل بنام حزقیل خدا را عبادت می کرد.

حزقیل چون صدای کوه و حیوانات را شنید دانست حضرت داود در آن منطقه است.

داود حزقیل را ندا داد که: آیا اجازه دارم به نزد تو آیم؟ حزقیل گفت: نه

۱- (۱) - سبا ۱۰.

داود به گریه نشست، به حزقیل وحی شد درباره داود دعا کرده او را به محل خود دعوت کن، حزقیل از جای خود برخاسته و داود را به بالای کوه دعوت کرده و سپس دست او را گرفت به بالا برد.

داود از حزقیل پرسید، آیا در این محل قصد معصیت کرده ای، گفت: نه پرسید در این مدت دچار خودبینی و عجب گشته ای گفت: نه پرسید آیا در این مدت شوقی به زندگی مادی و شهوات و لذات دنیوی پیدا کرده ای؟ گفت گاهی چنین حالتی به قلبم خطور می کند پرسید در چنین حال چه می کنی؟

حزقیل گفت: چون چنین حالی به من هجوم کند در این غاری که در این کوه است وارد شده و در آنجا عبرت می گیرم!

داود به آن غار وارد شد در آن غار تختی از آهن بود و روی آن جمجمه ای از سر آدمیزاد قرار داشت با مقداری استخوان های کهنه و در طرفی از آن لوحی بود از آهن که در آن نوشته شده بود: من اروی شلم هستم، هزار سال پادشاهی کردم و هزار آبادی بنا نمودم و با هزار زن ازدواج کردم و این عاقبت زندگی من است که خاک بسترم و سنگ باشم و مارها و خزنده ها همسایگان من هستند پس فریب دنیا را مخورید. (۱)

۱- ۱) - تفسیر روشن ج۴، ص ۹۶.

تفسیر آیه ۱۴

اشاره

زُیِّنَ لِلنّٰاسِ حُبُّ اَلشَّهَوٰاتِ مِنَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْبَنِینَ وَ اَلْقَنٰاطِیرِ اَلْمُقَنْطَرَهِ مِنَ اَلـذَّهَبِ وَ اَلْفِضَّهِ وَ اَلْخَیْلِ اَلْمُسَوَّمَهِ وَ اَلْأَنْعٰامِ وَ اَلْحَرْثِ ذٰلِکَ مَتٰاعُ اَلْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ اَللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ اَلْمَآبِ.

برای مردم آراسـته و زینت داده شـده است محبت و عشق به خواسـتنی ها که عبارت است از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلاـ و نقره و اسبان نشان دار و چهار پایان و کشت و زراعت، اینها کالای زنـدگی دنیائی است و خـداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

شرح و توضیح

آیه شـریفه به هفت مورد از امور زنـدگی دنیـا که مورد بهره برداری و اسـتفاده مردم است اشـاره کرده، زنـان، فرزنـدان، طلا، نقره، مرکب، چهارپایان، زراعت.

۱- کلمه نساء در مقام تعظیم و تکریم استعمال شده:

فَقُلْ تَعٰالَوْا نَدْعُ أَبْنٰاءَنٰا وَ أَبْنٰاءَکُمْ وَ نِسٰاءَنٰا وَ نِسٰاءَکُمْ. (۱)

وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً کَثِیراً وَ نِسٰاءً. (۲)

وَ آتُوا اَلنِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَهً. (۳)

یٰا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِکَ وَ بَنٰاتِکَ وَ نِسٰاءِ اَلْمُؤْمِنِینَ. (۴)

۱- ۱) – آل عمران ۶۱.

۲- ۲) – نساء ۱.

۳- ۳) – نساء ۴.

۴- ۴) – احزاب ۵۹.

نِسٰاؤُکُمْ حَرْثٌ لَکَمْ. (۱)

در رابطه با زنان و شخصیت ذاتی و کرامت وجودی آنان، و این که در امور معنوی با مردان یکسان هستند، و ظلمی که در تاریخ زندگی به آنان شده، و خدمت عظیمی که اسلام به آنان نموده است در آیات مربوط به ازدواج و طلاق سوره بقره بحثی که در میان همه تفاسیر شیعه و سنی بی سابقه است آورده ام و به آوردن چنان بحث مشروع و مفصلی با عنایت به آن که فرهنگ غرب و فرهنگ خود فروشان شرق و غرب زن را کالای شهوت قرار داده اند و شخصیت ذاتی و انسانی او را لگدمال کرده و او را به بیماری خطرناک خود فراموشی دچار نموده اند نظر داشتم و ایراد و اشکال ایراد کنندگان را به این که بحث به این مفصلی از حوزه تفسیر خارج است وارد نمی دانم.

مقدم داشتن نساء در آیه شریفه بر سایر برنامه های زندگی به مناسب میل شدید مردان به زنان برای تشکیل زندگی قابل قبول است.

۲- بنین کلمه جمع و مفردش ابن است و این لغت دلالت دارد بر چیزی که از چیز دیگر متولد می شود.

رسول خدا درباره فرزندان می فرماید:

«انهم لثمره القلوب و قره الاعین. . .» (۲)

و در رواتی فرمود:

«اولادنا اکبادنا:»

فرزندان ما جگر گوشه های ما هستند

ارزش فرزند در حدی است که خداوند مهربان در روزگار پیری و کهنسالی ابراهیم و ساره اسحاق را به آنان عنایت فرمود، و در ایام پیری زکریا و همسرش حضرت یحیی را به آنان مرحمت فرمود.

ص:۲۸۶

۱- ۱) - بقره ۲۲۳.

۲- ۲) - تفسیر ابوالفتوح ج۲، ص ۴۶۳.

۳- قنطار یعنی مقدار فراوان از ثروت چه پول باشد چه جنس کیلی یا جنس موزون.

تعبیر به قنطار به خاطر این است که مال ناچیز و اندک عامل جذب محبت و میل نیست.

فضه به معنی طلا از لغت عبری زهاب گرفته شده است و در لغت عرب به معنای رفتن و پشت کردن از نقطه ای معینی است و این لغت با طلا- تناسب دارد زیرا طلا تا کنون در دست کسی باقی نمانده و همیشه دست به دست می گردد و نهایتاً با مرگ انسان از دست می رود.

۴- فضّه از ماده فضّ به معنای شکستن هیئت و شکل جنس و تفریق آن است، و چون نقره به خاطر نرم بودن آن همواره به دست هنرمندان شکسته می شود و از آن در ساختن انواع وسائل استفاده می کنند آن را فضه می گویند.

۵- خیل به معنای آمادگی و شکل و صورت مخصوص پیدا کردن است و این کلمه بر اسب که ذاتاً خودنمائی کرده و حالت تبختر مخصوصی نشان می دهد اطلاق می شود.

۶- انعام جمع نعم، و بر چهارپایانی که از جهات گوناگونی مورد استفاده و بهره وری انسان قرار می گیرد گفته می شود مانند شتر و گاو و گوسپند و بز و اسب و الاغ و قاطر.

۷- حرث: نوع محصولاتی است که از کشاورزی و زمین های آماده و مستعد به دست می آید و نقش عظیمی در قوام حیات انسان و دیگر جانداران دارد.

زیّن: زینت و آراستگی

مفسران و محققان در این که فاعل این فعل که در آیه شریفه به صورت مجهول استعمال شده است کیست اختلاف نظر دارند.

بعضی از مفسران فاعل آن را خدا می دانند و می گویند محبت به امور و وسایل و ابزار زندگی که امری قلبی است کار جز خدا نمی تواند باشد، این حضرت حق است که محبت به این امور هفت گانه را در قلب انسان آرایش داده،

تـا در سـايه اين محبت به طور طبيعي به فعـاليت و كوشـش بپردازد و براى آبادى دنيا اقـدام نمايـد و وجودش و قوا و نيروها و اسـتعدادهايش مهمل و بيكار نمانـد، چيزى كه هست و بايـد مورد توجه قرار گيرد اين است كه بايد انسان رابطه خود را با اين هفت مورد هماهنـگ بـا خواسـته هـاى حضـرت حق كنـد تـا پس از سپرى شـدن زنـدگى به حسن مآب كه همان بهشت عنبر سرشت است برسد.

آرى رعايت حقوق زن و احترام به او و بهره ورى مشـروع و منطقى از انس با او و تربيت فرزندان بر اساس قواعد اسلامى، و به دست آوردن ثروت از طريق حلال و پرداخت حقوق مـالى اعم از زكـات و خمس و انفـاق و صـدقه و به كارگرفتن اسب در امور زندگى و ورزش هاى منطقى، و اسـتفاده صـحيح از چهارپايان چه براى تهيه لباس و كفش از پشم و پوستشان و چه براى تهيه فراورده هاى لبنى از شـيرشان و چه خوردن گوشـتشان به هـدف حفظ سـلامت بدن براى عبادت و خدمت به خلق، و آباد كردن زمين بـا سـاختن بـاغ و بوسـتان و گلسـتان در آن و كشت دانه هاى نباتى براى تأمين رزق بنـدگان همه و همه عبادت و پاداشش حسن مآب است.

گروهى به تناسب آيات قبل از اين آيه كه سـخن از مشركان و كافران و فرعونيان در آنها بكار رفته و اعلام نموده كه ثروت و فرزنـدانشان چيزى از عذاب خدا را از آنان برطرف ننمود، و آنان اين هفت مورد را با غفلت از خدا تكيه گاه خود قرار داده و اسـتفاده نامشـروع و خلاف عقل از آنها كرده اند فاعل زيّن را شـيطان گرفته اند و گفته اند اين شـيطان است كه خدا را از ياد مردم برده و آنـان را بـا همه وجود دل خوش به اين امور نموده و آنـان را وادار كرده از هر طريق نامشـروعى آنهـا را به دسـت بياورند و غريزه لذت خواهى خود را ارضا نمايند، و چون شيطان دست اندر كار جلوه دادن اين محبت بوده، سبب شده كه

مردم برای به دست آوردن این امور هر ظلمی را به دیگران روا بدارند، و به حقوق دیگران تجاوز کنند، و افرادی را از حقشان محروم نمایند و نهایتاً حسن مآب را از دست بدهند.

برخی از گروه اول بر فاعلیت حضرت حق در جلوه دادن محبت به این امور اصرار دارند، و عده ای از گروه دوم فاعل زیّن را در حقیقت شیطان می دانند و برای غیر شیطان فاعلیتی قائل نیستند.

دسته سوم محققان و مفسران و اهل دلی هستند که می گویند اگر از این امور دراه گناه و معصیت و ظلم بهره برداری شود به تناسب وضعشان فاعل زین شیطان است، و اگر از این امور در راه مشروع استفاده شود به تناسب این نوع بهره گیری فاعل زین خداست و نهایتاً باید وضع مردم را نسبت به این امور ملاحظه کرد، اگر مردم با روشی پسندیده و با تکیه برایمان به خدا و روز قیامت از زن و فرزند و ثروت و مرکب، چهارپایان و زراعت بهره مند گردند پس فاعل زین نسبت به آنان خداست و اگر جز این باشد فاعل زین نسبت به آنان شیطان است و من این قول را می پسندم، زیرا هر برنامه و مسئله ای را باید با تناسب به وضع انسان سنجید.

آری عاقلان و خردمندان از این هفت حقیقت در راه تحقق سعادت دنیا و آخرت خود استفاده می کنند و منظور حق از در اختیار قرار دادن این امور در دست انسان همین است.

ولی غافلان و بی فکران و لذت گرایان و شهوت رانان از این امور به هر صورتی که خود مایل باشند گرچه سبب ظلم و عدوان و تجاوز به دیگران باشد بهره می گیرند.

ص:۲۸۹

و زمینه شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت خود را فراهم می کنند و با سوء اختیار خود حسن مآب را از دست می دهند.

ص:۲۹۰

تفسیر آیه ۱۵-۱۷

اشاره

قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ.

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ قِنا عَذابَ النّارِ.

الصّابِرِينَ وَ الصّادِقِينَ وَ الْقانِتِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحارِ.

بگو: آیا شما را به بهتر از این امور خبر دهم، برای آنان که در همه شئون زندگی پرهیزکاری پیشه کردند در نزد پروردگارشان بهشت هائی است که از زیر آنها نهرها جاری است، در آنجا جاودانه اند و نیز برای آنان همسرانی پاکیزه و خوشنودی و رضایتی از سوی خداست و خدا بندگان بیناست آنان که می گویند: پروردگارا یقیناً ما ایمان آوردیم، پس گناهانمان را بیامرز و ما را از عذاب آتش حفظ کن.

بندگان واقعی آنان اند که صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرهایند.

شرح و توضیح

مسائل ذکر شده در این آیات به ترتیب عبارت است تقوا، جنات، ازدواج مطهره، رضوان الهی، درخواست غفران، صبر، صدق، قنوت، انفاق، استغفار.

ص:۲۹۱

در آیه دوم سوره مبارکه بقره درباره تقوا و آثار آن به طور مشروح مطالب با ارزشی به کمک آیات و روایات بیان شد، و در آیه بیست و پنجم سوره بقره به نحو مفصل درباه بهشت و ازدواج مطهره سخن به میان آمد.

به نظر گروهی از محققین رضوان به معنای رضایت حضرت حق از عبد است، رضایتی که به وسیله قلب عبد احساس می شود و لذتش برای عبد از لذت استفاده از نعمت های بهشت بیشتر است، این معنا در تحقیقات فیلسوف و حکیم بزرگ صدرالمتألهین شیرازی به ویژه در کتاب اسرار الآیاتش آمده است.

درخواست غفران اخلاق همه انبیاء و اولیا، و اهل ایمان است.

در رابطه با صبر در آیه ۱۵۵ سوره مبارکه بقره بحث مشروح و مفصلی به میان آمد.

صدق حقیقتی است که محل ظهورش اعتقاد و قول و عمل است صادقان در اعتقاد به حقایق غیبیه و ایمان به واقعیات اهل صدق و راستی اند، و در گفتار بدون ملاحظه چیزی راستگویند، و اعمال و کردارشان بر اساس نیت پاک و خالصانه ای که دارند اعمالی درست و صحیح و صادقانه است.

قنوت به معنای مطلق عبادت و بندگی در پیشگاه حضرت حق است که مفصل آن در توضیح إِیّاکَ نَعْبُدُ در سوره مبارکه حمد بیان شد.

انفاق در توضیح آیه شریفه وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ به طور مشروح و مفصل گذشت.

استغفار عبادتی شیرین، با حال، و نهایتاً دعائی است که استجابت از دنبال آن حتمی است به ویژه اگر ذکر استغفار با زبان و قلب در بهترین وقت که وقت سحر است صورت بگیرد.

ص:۲۹۲

بعضی از مفسران اسغفار در سحر را به معنای نماز شب دانسته اند نمازی که در قنوت وِترش هم استغفار انجام می گیرد و هم سیصد بار العفو گفته می شود، و به نظر این فقیر این معنا در رابطه با استغفار معنای مناسبی است.

در روایت است مردی به رسول خدا گفت:

«یا رسول الله علمنی عملاً ادخل به الجنه قال: لا تغضب و لک الجنه قال یا رسول الله زدنی قال: لا تسأل الناس شیئا و لک الجنه قال: زدنی قال: استغفر الله فی الیوم سبعین مره یغفر لک ذنب سبعین عاما قال: یا رسول الله لیس لی ذنب سبعین عاما قال: فلامک قال: لیس لامی قال: فلابیک قال: و لیس لابی قال فلاهل بیتک قال: لیس لاهل بیتی قال: فلجیرانک:» (۱)

ای رسول خدا مرا عملی بیاموز که به سبب آن وارد بهشت شوم حضرت فرمود به خشم و غضب نیا بهشت برای تو خواهد بود، گفت مرا اضافه تر از این بیفزا حضرت فرمود: دست پیش مردم دراز مکن بهشت از آن توست، گفت باز هم عملی را بر من بیفزا حضرت فرمود: روزی هفتاد بار استغفر الله بگو خداوند گناه هفتاد سال تو را می بخشد گفت ای رسول خدا من به مقدار هفتاد سال گناه بر عهده ندارم حضرت فرمود برای مادرت روزی هفتاد بار استغفار کن گفت: بر عهده مادرم به اندازه گناه هفتاد سال نیست فرمود: برای پدرت استغفار کن گفت به اندازه گناه هفتاد سال بر عهده پدرم نیست فرمود برای اهل بیتت استغفار کن گفت به اندازه هفتاد سال گناه در پرونده آنان نیست فرمود برای همسایگانت استغفار کن.

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۲، ص ۴۷.

تفسیر آیه ۱۸

اشاره

شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ.

خداونـد در حالی که برپا دارنـده عـدالت است، با منطق وحی، با نظام متقن آفرینش گواهی می دهـد که هیـچ معبودی جز او نیست و فرشـتگان و صاحبان دانش نیز همین حقیقت را گواهی می دهند که معبودی جز او نیست معبودی که توانای شکسـت ناپذیر و حکیم است.

شرح و توضیح

در رابطه با فرشـتگان و دانشـمندان که به فرموده امام باقر در این آیه انبیاء و امامان معصوم هسـتند و درباره علم و عالم و تعلیم در آیات ۳۰ تا ۳۳ سوره مبارکه بقره بحث مشـروح و مفصلی گذشت، و در رابطه با توحید و اینکه نظام عادلانه هستی دلالت بر وحـدانیت حق دارد در آیه الکرسـی و دیگر آیـات سوره مبـارکه بقره مفصـلاً سـخن یه میان آمـد و حقایق و مطالب مهمی نگاشـته شد، در این بخش نیازی به توضـیح بیشتر نمی بینم، نکته ای که لازم است متذکر شوم این است که شـهادت بر چیزی گرچه به معنای حضور و دیدن آن چیز است ولی در این آیه شـریفه شهادت فرشتگان و اوالوالعلم به معنای شهادت بر حقیقتی است که فرشتگان و صاحبان علم به آن علم یقینی و دانائی حقیقی دارند، علمی که به منزله معاینه و دیدن حسی است.

ص:۲۹۴

تفسیر آیه ۱۹

اشاره

إِنَّ اَلدِّينَ عِنْدَ اَللّٰهِ اَلْإِسْلاٰمُ وَ مَا اِخْتَلَفَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ فَإِنَّ اَللّٰهَ سَرِيعُ اَلْحِسٰابِ.

مسلماً نزد خدا دین حقیقی که همه پیامبران مبلغ آن بودند اسلام است و اهل کتاب: یهود و نصاری درباره آن اختلاف نکردند مگر پس از آن که آنان را بر حقانیت آن آگاهی و دانش آمد منشأ این اختلاف حسد و تجاوز از حدود حق در میان خودشان بود و هر کس به آیات خدا کافر شود بداند که خدا در حسابرسی سریع است.

شرح و توضیح

اقرار صادقانه به وحدانیت خدا و اقرار خالصانه به صفات حضرت او چون عدل و حکیم و عزیز و دیگر صفاتش و اقرار به نبوت انبیا و ایمان به وحی و انجام واجبات و ترک محرمات تنها دین پسندیده و پذیرفته نزد خداست، که از آن به عنوان اسلام یاد می شود، دینی که همه پیامبران بر اساس آن و بخاطر تبلیغ آن مبعوث به رسالت شدند، و فقط این دین است که ضامن سعادت دنیا و آخرت انسان است.

آنان که قلباً و عملاً تسلیم به حقایق دینی هستند، و جز خدا را بندگی نمی کنند، و جز به فرهنگ او عمل نمی نمایند و اجتناب از گناه و آراستن بودن به تقوا نقطه محوری حیات آنان است و جز خیر از آنان صادر نمی گردد مسلمان حقیقی هستند.

عالمـان یهود و نصـاری که علم به این حقـایق بودنـد، و از طریق تورات و انجیـل دانای به حقایق بودنـد، به جای تسـلیم به این حقـایق، به خـاطر ریـاست چنـد روزه بر یهـود و نصـاری و پر کردن جیب خود از ثروت فراوان و ارضـای شـهواتشان و به ویژه حسـادت میانشان به اختلاف در دین روی آوردنـد و هر کس گروهی را به دنبال خود کشـید و از این طریق به خیانت عظیمی به دین و ملت دچار شدند.

البته حسـد و تجاوز به مرز حقایق که از پستی های اخلاقی است ثمر تلخی جز این خیانت ببار نمی آورد، و عالمان واقع نگری چون عالمان به تورات و انجیل را به ضلالت و گمراهی و انکار حقایق آلوه کرده آنان را به سراشیبی دوزخ می اندازد.

در توضیح آیات ۷۵ تا ۱۰۰ سوره مبـارکه بقره دربـاره عالمان خائن یهود و نصاری و این که بخاطر اختلاف انـدازی آنان در دین صـدّ عن سبیل الله شدنـد و مانع مسـلمان شـدن گروه کثیری گشـتند، و نسـبت به پیشـرفت اسـلام و آثار نبوت رسول خدا شدند بحث های مشروحی گذشت.

یقیناً این اختلاف اندازی پس از آگاهی به حقیقت کفر و عامل پدید آمدن تضادهای فکری و اجتماعی در میان امت هاست.

این جنایتی است که کیفر سـریع خداوند را به دنبال دارد، کیفری که چون زمان تحققش برسد هیچ کسی قدرت بر دفع آن را ندارد.

کلمه اسـلام از باب افعال است و بر صدور فعل از فاعل دلالت می کند، دارنده اسـلام کسی است که از قلبش ایمان به حقایق غیبی صادر می شود، و از نفسش حقایق اخلاقی ظهور می کند، و از اعضا و جوارحش عمل صالح پدید می آید.

انسان حسود و باغی از این که منشأ صدور ایمان و اخلاق و عمل باشد محروم است، و با این صفت زشت نمی تواند مسلمان به معنای حقیقی باشد.

هر عاقل با وجدانی امکان ندارد واقعی مخالفت کند، مخالفت کار کسی است که دارای تمایلات شیطانی و روح هوسرانی و متجاوز از مرزهای پاکی باشد، او اگر خود را مسلمان بداند از مرزهای پاکی باشد، او اگر خود را مسلمان بداند اسلام او قطعاً زبانی و از روی عادت و امور ظاهری است و چنین اسلامی قدرت نجات او را از خزی دنیا و عذاب آخرت ندارد، و نمی تواند خیر امروز و فردا و سعادت دنیا و آخرت او را تأمین کند.

در آیه ی ۱۰۹ سوره ی مبارکه ی بقره در رابطه با حسد و آثار شوم آن در حیات مادی و معنوی انسان بحث مشروحی گذشت.

تفسیر آیه ۲۰

اشاره

فَإِنْ حَاجُّوکَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُلْ لِلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ وَ الْأُمِّیِّینَ أَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَ إِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْکَ الْبَلاغُ وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ

پس اگر با تو جدال و گفتگوی خصومت آمیز کردند فقط در پاسخشان بگو: من و همه پیروانم وجود خود را تسلیم خدا کردیم و به اهل کتاب و بی سوادان مشرک بگو: آیا شما هم تسلیم شده اید؟ پس اگر تسلیم شوند قطعاً هدایت یافته اند، و اگر روی گرداندند بر تو دشوار و سخت نیاید که آنچه بر عهده ی توست فقط ابلاغ پیام خداست و خدا به وضع باطن و ظاهر بندگان بیناست.

شرح و توضیح

اهل کتاب از طریق تورات و انجیل و معجزه باقیه نبوت پیامبر قرآن مجید آگاه به حقایق دینی بودند و می دانستند که روح دین تسلیم در برابر خداست، ولی این لجوجان حسود در عین آگاهی نسبت به اسلام با پیامبر عظیم الشأن به مجادله و گفتگوی خصومت آمیز نشستند تا از طریق این گفتگو در بقایشان به آئین تحریف شده یهودیت و مسیحیت خود را معذور نشان دهند و ذی حق معرف کنند ولی حضرت حق به پیامبر دستور داد به آنان بگو من و پیروانم تسلیم محض نسبت به حق هستیم، اگر شما هم تسلیم شوید به حوزه ی هدایت راه یافته اید من احتجاج و گفتگوی شما را در این زمینه درست نمی دانم وظیفه ی من ابلاغ حقایق و پیام های خداست و این خداست که به همه امور بندگانش آگاه است، و اوست که بر اساس این آگاهی شما را به محاکمه می کشد و کیفر حسادت و گفتگوی مخاصمت آمیز شما را به شما می دهد.

تفسیر آیه ۲۱–۲۲

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اَللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ اَلنَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ اَلَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ اَلنَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.

أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي اَلدُّنْيَا وَ اَلْآخِرَهِ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ.

یقیناً آنان که همواره به آیات خدا کفر می ورزند و به ناحق انبیا را می کشند، و از مردم کسانی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند به عذاب دردناک بشارتشان ده.

آنان کسانی هستند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و بی اثر است و هیچ یاوری برای آنان نخواهد بود.

شرح و توضیح

در آیه ی ۶۱ سوره ی بقره درباره ی کشتن پیامبران و در داستان ذبح بقره در آیات همان سوره درباره ی قتل نفوس محترمه مطالبی گذشت.

آنان که دچار کفر به آیات الهی می شوند، و بخاطر زندگی چند روزه دنیا و ارضاء شهوات شیطانی به انکار حقایق برمی خیزند به دفع آنچه را که مانع خواسته های نامشروع خود می دانند اقدام می کنند، گرچه کشتن انبیا و قتل مردانی باشد که جامعه را به قسط و عدالت دعوت می کنند.

انسان وقتی تسلیم خدا نباشد، قطعاً تسلیم شیطان درون و برون می شود و به هر کار نامناسب و زشتی دست می زند.

از این که خداوند در این آیه شریفه عدالت خواهان جامعه را پس از پیامبران ذکر کرده و فعل یقتلون را تکرار نموده است دلالت بر عظمت مقام فرمان

دهنـدگان به قسـط دارد و امتیاز وجودی آنان را در مرحله پس از مقام انبیا نشان می دهـد، و ما را به این معنا آگاهی می دهد کـه احسـاس خطر تـا کشـته شـدن در راه فراهـم آوردن زمینـه عـدالت مـانع از امر بـه معروف و نهی از منکر نیست، چنـان که شخصـیت های بزرگی چون ابوذر، رشـید هجری، عمرو بن حق خزاعی، حجر بن عدی و میثم تمار بر اساس همین واقعیت و با توجه به خطر کشته شدن تن به این وظیفه سپردند و نهایتاً در راه عدالت خواهی به شهادت رسیدند.

آنان که در هر عصری رضایت به جنایات گذشتگان دارند، همانند آنان هستند و در عذاب جنایات پیشگان شریک و اعمال و آثار اعمالشان چون آنان ضایع و تباه است.

عالمان یهود و نصارای عصر پیامبر به عمل گذشتگان خود راضی بودند. لذا همانند گذشتگانشان به عذاب تهدیده شده اند.

پیامبر در روایتی می فرماید:

«قتلت بنو اسرائیل ثلاثه و اربعین نبیاً فقام مأه رجل و اثنا عشر رجلًا من عباد بنی اسرائیل فامرو من قتلهم بالمعروف و نهوهم عن المنکر فقتلوا جمیعاً» (۱)

یهود عنود چهل و سه پیامبر را کشـتند، صد و دوازده مرد از نیکان و عابدان بنی اسـرائیل اقدام به امر به معروف و نهی از منکر کردند نهایتاً آنان را هم به قتل رسانیدند!

ص:۳۰۰

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۲ ص ۲۶۲.

تفسیر آیه ۲۳-۲۵

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اَللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنَّارُ إِلاَّ أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ.

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لاَ رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ.

آیا به کسانی که بهره ای از انـدک از کتـاب «تورات و انجیـل» به آنان داده شـده ننگریستی که به سوی کتاب خـدا دعوت می شونـد تا در میان آنان درباره ی احکام خـدا و نبوت پیامبر اسـلام داوری کند، سـپس گروهی از آنان در حالی که قلباً اعراض کننده از کتاب خدا هستند روی می گردانند و به کارهای خود مشغول می شوند؟

این روی گردانی و اعراض به خـاطر این است که بر اسـاس اعتقاد نادرست خود گفتنـد: هرگز آتش دوزخ در قیامت جز چند روزی به ما نمی رسد و آنچه همواره به دروغ و افترا به دین خود بستند آنان را به آن دین ساختگی شان مغرور و فریفت.

پس چه خواهنـد کرد هنگـامی که آنـان را برای روزی که در وقوع آن هیـچ شـکی نیست جمع کنیم و به هر کس آنچه را از نیک و بد انجام داده همان داده شود و آنان در این زمینه مورد ستم قرار نخواهد گرفت.

شرح و توضیح

دربـاره ی عصـیان و طغیـان یهود و نصـاری چه در برابر تورات و انجیل خودشان، چه در برابر قرآن و نبوت پیامبر اسـلام و نیز درباره ی بدعت گذاری در

دین و اعتقـاد به خرافـات و افترا بسـتن به خـدا و دین خـدا و پیروی از بـدعت هـا و افتراءات این دو طایفه در آیات سوره بقره مانند آیات ۷۰ تا ۷۹ و ۸۸ تا ۹۶ و دیگر آیات مربوط به یهود و نصاری مشـروح و مفصل بحث شـد، و روشن گردید که این دو طایفه بخصوص عالمانشان به خاطر حس گرائی، و غرق بودن در مادیات و دنیاپرستی دچار انحرافات شدیـد فکری بودند، و بر اساس این انحراف خطرناک به تحریف تورات وانجیل و تغییر و تبـدیل حقایق برخاسـتند و آنچه را حق بود انکار کرده و به آنچه باطـل بود پایبنـد شدنـد و از این راه به سـعادت دنیا و آخرت خود و دیگر یهود و نصاری ضـربه غیر قابل جبرانی وارد کردند.

اینان بر اساس آیه مورد شـرح از دعوت پیامبر به اینکه برای یافتن حق تسلیم حکم تورات و انجیل شوند سرباز زدند و به تمرد و عصـیان برخاسـتند، تـورات و انجیلی که برخی از آیـات فقهی اش دست نخـورده بـود، و اوصـاف پیـامبر اسـلام در برخی از آیـاتش تغییر و تبـدیل نیـافته بود که با توجه به آن آیات راه مسـلمان شـدن عالمان یهود و نصاری و ملت هایشان هموار و باز بود، و می توانستند با قبول حکمیت این دو کتاب که پیشنهاد قرآن و پیامبر بود از باطل نجات یافته و آراسته به حق شوند.

البته این عصـیان و روی گردانی بـدون تردیـد دلیل بر کفر و سـبب حبط و نابودی اعمال نیک است که در دو آیه پیش از آیه مورد شرح به آن اشاره شده است.

راستی کبر و طغیـان گری با انسان چه می کنـد، که از دعوت الهی پیامبر و قبول حاکمیت کتابی که مورد قبول ظاهر خودشان می باشد اعراض می کند، و با دست خود زمینه دچار شدنش را به شقاوت ابدی و عذاب سرمدی فراهم می نماید! !

قرآن مجیـد بـا همـه مخالفـان از روی صـدق و منطـق و حکمـت و دانش برخـورد می کنـد ولی جز عـده ای انـدک به خـاطر هواپرستی و حس گرائی و برای کشتن حق

و نابودی عدالت از قبول واقعیت می گریزند، و مانع تسلیم شدن دیگران به اسلام که دین همه انبیاء خداست می شوند و آنان را نیز با خود به دوزخ قیامت می برند.

شأن نزول

مفسران فریقین در شأن نزول آیه ۲۳ آل عمران نوشته اند: مردی و زنی از اهل خیبر که از اشراف و موجهین قوم بودند مرتکب زنا شدند، و به حکم آیات تورات مستحق رجم گشتند، اما عالمان یهود و سران قوم از رجم آنان امتناع داشتند، داوری نزد پیامبر اسلام آوردند، رسول خدا به رجم هر دو فرمان داد، نعمان بن ابی اوفی و یحیی ابن عمر که از رؤسای یهود بودند در کمال بی ادبی و گستاخانه به پیامبر گفتند: رجمی بر ایشان نیست و تو در حق این مرد و زن ستم روا می داری و بیداد می کنی! !

حضرت به آنان فرمود: «بینی و بینکم التورات» :

حاکم میان من و شما در این حکم تورات باشد آنان به حکم تورات رضایت دادند، رسول خدا فرمود: از شما کدامتان به آیات تورات داناتر است؟ گفتند: مردی است از دانشمندان منطقه فدک بنام ابن صوریا که چشمش کور است. فرمود او را نزد من بیاورید وقتی آمد حضرت به او فرمود: ابن صوریا توئی گفت: آری فرمود تو دانشمند جهودانی؟ گفت چنین معروف است حضرت توراتی که احکام خدا در آن بود طلبید و به ابن صوریا گفت: بخوان ابن صوریا می خواند تا به آیه رجم رسید با دست گذاردن روی آیه از آیه گذشت و آن را پنهان داشت، عبدالله بن سلیمان تورات را از او گرفت و آیه رجم را قرائت کرد که محصن و محصنه حدّ زنایشان رجم است و چنانچه زن حامله باشد باید صبر کنند تا حملش به دنیا آید سپس او را رجم نمایند.

ص:۳۰۳

جهودان در خشم شده مجلس را ترک کرده و معرضانه روی از حق برگرداندند و این آیه شریفه در حق آنان نازل شد.

هنگامی که به خاطر این روی گردانی به عـذاب دوزخ بشارتشان دادند بر اساس اعتقاد به خرافات و بدعت ها و عقاید بی پایه ای که از گذشتگان به آنان رسیده بود مانند گذشتگان منحرشان گفتند: اگر ما در برخی از امور بر حق نباشیم و زیر بار حکم خـدا نرویم حـداکثر در روز قیامت تا چهل روز بیشتر در دوزخ عـذاب نخواهیم شـد « أَيّاماً مَعْدُوداتٍ» یا نهایتاًچنـد روزی در عذابیم سپس نجات یافته در بهشت قرار خواهیم گرفت، از آیه شریفه استفاده می شود که این بی خردان با خیال واهی خویش نسبت به آتش قیامت احساس مصونیت داشتند و ضمناً به دست می آید که به گناهکاری خود اعتراف و اقرار می کردند.

در آیه بعـد: فَكَيْفَ إِذا جَمَعْناهُمْ اعلام شده که باورهای خرافی، و عقاید بی اساس، و برتر دانسـتن نژاد خویش هیچ تأثیری در کیفر و مجازات گناهکار ندارد، مجرم و عاصـی همه اندوخته های زشت و حالات پست خود را بدون کم و زیاد در روز یقین که روز قیامت است به صورت عـذاب الیم، عـذاب شدید، عذاب مهین، عذاب عظیم دریافت خواهد کرد، و در این زمینه هیچ ملت و امتی در پیشـگاه خداونـد تفاوت نخواهنـد داشت، مجرم اهل دوزخ است و برابر با کرده های خود معـذب می شود چه یهودی چه نصرانی چه مسلمان.

ص:۳۰۴

تفسیر آیه ۲۶-۲۷

اشاره

قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِكَ اَلْمُلْكِ تُؤْتِی اَلْمُلْكَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ اَلْمُلْكَ مِمَّنْ تَشٰاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشٰاءُ بِيَدِكَ اَلْخَيْرُ إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تُولِجُ اَللَّيْلَ فِی اَلنَّهٰارِ وَ تُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِی اَللَّيْلِ وَ تُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ اَلْمَيِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَنْ تَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ.

بگو: خدایا ای مالک واقعی همه موجودات به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستانی، و هر که را خواهی عزت دهی، و هر که را خواهی خوار و بی مقدار کنی، همه خیر نزد توست، یقیناً تو بر هر کاری توانائی.

شب را در روز درمی آوردی و روز را در شب وارد می کنی و زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده خارج می کنی و هر که را بخواهی به حساب روزی می بخشی.

شرح و توضیح

از آنجا که کافران و مشرکان و اهل کتاب مدّعی بودند و اکنون هم مدعی هستند که در امور مالک واقعی هستند، و مال و زن و فرزندانشان تکیه گاه محکمی برای آنان است، و چیزی از دست آنان خارج نخواهد شد، و حتی در قیامت عذاب دوزخ به آنان تسلطی ندارد، بلکه چند روزی در آنجا هستند، سپس مالک بهشت می شوند و در هر صورت در همه امور آزاد و صاحب اختیارند این آیه شریفه یعنی آیه قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِكَ اَلْمُلْكِ در پاسخ یاوه گوئی های آنان نازل شد

ص:۳۰۵

و به آنـان اعلام کرد که شـما و همه موجودات مملوك حق و محکوم حکم اوینـد و بهشت و دوزخ هیـچ ربطی به اراده آنان نـدارد، بلکه دوزخ محصول زشتی های وجود خود آنان است و چون در دنیا مصـمم بودند تا باشـند همان گونه که دلشان می خواست باشـند لذا عذاب دوزخ مطابق با تصـمیم و نیتشان دائمی و همیشـگی است و خلاصه بر چیزی در این عالم حکومت و سلطه ندارند.

نکته ای مهم و لطیف

ممکـن است کسـی بگویـد منظـور از اعطـاء ملـك و حکـومت از جـانب خـدا شامـل مـؤمن و کـافر می شـود، یعنی حکـومت فرعونیان، نمرودیان، یزیدیان، امویان، عباسیان و همه حکومت های ستمکار و ظالم شرق و غرب عطا خدا به آنان است.

اگر ملتزم به چنین معنـائی شویم بایـد بگوئیم، زمینه ظلم ظالمان و جنایت جانیان و خیانت خائنان محصول حکومت دهی خـدا به آنـان است، پس ظلم بر مظلومـان، و خیـانت بر خیانت شـدگان را خود حضـرت حق خواسـته است، و روی این حساب نمی توان عدالت را جزء صـفات حق دانست، در حالی که قرآن مجید در آیات فراوانی ظلم و سـتم را از خدا نفی نموده و حضرت او را حکیمی عادل و اهل قسط می دانـد، و او مهربانی است که به قول قرآن به اندازه موی بسـیار ریز وسط شـکاف دانه خرما به کسی ظلم نمی کند.

شما می توانید به اغلب سوره های قرآن مجید مراجعه کنید و به دقت آیات را مورد بررسی قرار دهید تا به این نتیجه برسید که در اکثر سوره های قرآن از حضرت حق هر گونه ظلمی نفی شده و هر گونه ظلمی را به خود انسان نسبت می دهد.

ص:۳۰۶

آیات شریفه قرآن با تعابیری هم چون وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ ، وَ مٰا ظَلَمَهُمُ اَللّٰهُ ، إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ ، إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ اَلنّٰاسَ شَیْئاً ، فَمٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ ، وَ لاٰ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً ، وَ لاٰ یُظْلَمُونَ نَقِیراً.

هر نوع ظلمی را از خدا نفی کرده، و حضرت او را از این صفت زشت منزه می داند.

بنابراین خداوند حکومت و پادشاهی را به هر انسان مؤمنی که لیاقت و شایستگی داشته باشد عطا می کند و از او به عنوان خلیفه خودش در زمین برای بسط حق و عدالت یاد می نماید، حکومت ستمگران در هر دوره و عصری حکومتی غاصبانه و ظالمانه است که با قلدری و زور و اسلحه و سلاح و قتل و خونریزی به دست آمده و در این زمینه مؤمنان از حقوق مشروع خود محروم شده اند، نه این که خدا به آنان حکومت داده یا وسائل به دست آوردن حکومت در اختیارشان گذاشته و آنان از حکومتی که از برکت وسائل به دست آورده اند سوء استفاده کرده اند، خداوند به وسیله انقلاب های دینی و مردمی حکومت غاصبانه را از دست ظالمان بیرون کشیده و به مجرایش برمی گرداند و تَنْزِعُ اَلْمُلْکَ مِمَّنْ تَشٰاءُ درباره عزت و ذلت دهی خداوند نیز باید گفت خداوند هر انسانی را به سبب ایمان و عمل و صالح و اخلاق حسنه اش شایسته ببیند به او عزت عطا می کند، و چون کسی را مجرم حرفه ای و گنهکار متکبر مشاهده کند او را به ذلت و خواری می نشاند و این عزت و ذلت، عزت و ذلت حقیقی است نه عزتی بی پایه و خیالی که با پول و ثروت و قدرت به دست می آید، که چنین عزتی عزت نیست زیرا با رفتن مال و منال و ثروت و قدرت بر باد می رود و صاحبش به خاک مذلت می افتد، عزت، عزت پیامبران و امامان و اولیاء حق و مؤمنان است، گرچه به چشم گروهی خوار باشند، و ذلت، ذلت ستمکاران و مجرمان و عاصیان است گرچه به دیده گروهی مانند خودشان عزت جلوه کند.

در رابطه بـا جایگاه شب و روز و اختلاف آنها در آیه ۱۶۴ سوره بقره و دربـاره خروج از میت، و میت از حی در آیه ۲۸ همان سوره بسیار مشروح و مفصل بحث شد.

برای توجه دادن به شـما خوانندگان این سـطور که اعطاء ملک در رابطه با صالحان و شایستگان و نزع حکومت درباره ظالمان و ستمگران است به شأن نزول آیه قل اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ اَلْمُلْکِ که در کتاب های تفسیر آورده شده اشاره می کنم.

شأن نزول آیه قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ

زمانی که پیامبر اسـلام با کمک اهل ایمان در اطراف مدینه خندق حفر می کردند، و می کوشـیدند پیش از رسـیدن احزاب و دشمنان سوگند خورده آن را به مرحله قابل قبولی برسانند، ناگهان در حال مشغول بودن به کار به سنگ سپید بزرگ و سختی برخورد کردند که یاران از شکسـتن و جا به جا کردن آن معطّل ماندند، سـلمان به محضـر رسول خدا رسـید و مطلب را با آن حضرت در میان گذاشت، نبی مکرم وارد خندق شده کلنگ را از دست سلمان گرفت و به سنگ کوبید، از برخورد کلنگ با سنگ جرقه ای پرید، حضرت تکبیر پیروزی سر داد و مسلمانان هم با پیامبر هم نوا شده تکبیر گفتند.

رسول مطهر بـار دیگر کلنـگ را بر سـنگ کوبیـد، این بار نیز جرقه ای جسـتن کرد و بخشـی از سـنگ شـکست و فریاد تکبیر مسـلمانان به آسـمان بلند شد، پیامبر برای بار سوم بر سـنگ کوبید باز جرقه ای از آن پرید و قسمت دیگر سنگ شکسته شد و مسـیر خندق هموار گشت، برای بار سوم صدای تکبیر مسلمانان فضا را عطرآگین نمود، سلمان به حضرت گفت: امروز از شما وضع شگفت آوری دیدم، پیامبر پاسخ داد: در میان جرقه ای که بار اول پرید کاخ های حیره و مدائن را مشاهده کردم، برادرم امین وحی به من بشارت داد که همه آنها زیر بیرق اسلام

خواهند آمد، در میان جرقه دوم کاخ های روم را دیدم باز امین وحی به من خبر داد که آن منطقه هم در دست مسلمانان قرار خواهد گرفت، در میان جرقه سوم کاخ های صنعا و منطقه ی یمن را دیدم و او به من مژده داد که اهل اسلام بر آن ناحیه هم پیروز می شوند و من در آن موقعیت تکبیر پیروزی سر دادم! ای مسلمانان شما را به این پیروزی ها بشارت باد. آنان که ایمانشان بر پایه ی صدق و حق بود از شدت خوشحالی با شنیدن مطالب پیامبر در پوست خود نمی گنجیدند، ولی منافقان هزار چهره، روی درهم کشیده و به صورت اعتراض گفتند: چه آرزوی بیهوده و باطل و چه وعده غیر قابل تحققی، در حالی که اینان از ترس جان خویش حالت دفاعی به خود گرفته و در کار کندن خندق هستند، و در آنان قدرت جنگ با احزاب نیست خیال فتح و پیروزی بر کشورهای جهان را در سر می پرورانند که در این موقعیت آیات شریفه نازل شد و به آنان جواب دندان شکن داد، که مالک ملک هستی خداست و قدرت او بی نهایت است چون لیاقت لازم را در انسان ببیند به او حکومت و سلطنت عنایت می کند قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ اَلْمُلْکِ تُؤْتِی اَلْمُلْکَ مَنْ تَشٰاءُ، و چون شایستگی در انسان نبیند حکومت او را که غاصبانه و به زور به دست آورده از او می گیرد، و هم او بر همین اساس عزت و ذلت می دهد.

درباره ی جایگاه شب و روز و منافع آنها برای بشر، و آفرینش زنده از عنصر مرده و مرده از عنصر زنده به ترتیب در آیات ۱۶۴ و ۲۸ سوره بقره و در رابطه با رزق و روزی در آیات ۲۲ و ۲۹ و ۱۶۸ و ۱۶۹ آن سوره ی مبارکه بحث های مفصل را مشروحی گذشت بنابراین آیه شریفه ۲۷ سوره ی آل عمران که دنبال آیه قُلِ اَللّٰهُمَّ مٰالِکَ اَلْمُلْکِ آمده نیازی به بحث مشروحی ندارد.

تفسیر آیه ۲۸

اشاره

لاٰ یَتَّخِذِ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْکاٰفِرِینَ أَوْلِیاٰءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اَللّٰهِ فِی شَیْءٍ إِلاّٰ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاٰةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اَللّٰهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اَللّٰهِ اَلْمَصِیرُ.

مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان سرپرست و دوست و محرم اسرار خود بگیرند، و هر کس به چنین روشی تن دهد در هیچ پیوند و رابطه ای با خدا نیست، مگر آن که بخواهید بخاطر دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کرده به ظاهر اظهار دوستی کنید خدا شما را از عذاب خود بر حذر می دارد و بازگشت همه به سوی خداست.

شرح و توضیح

مهم ترین مسئله ای که در آیه ی شریفه قرار دارد بحث بسیار بسیار مهم تقیه است، که رکنی از ارکان سیاسی فرهنگ خداست، و کاربرد آن در حفظ اسلام و مسلمانان، و شکست دشمن عظیم ترین کاربرد است، و متأسفانه از این حقیقت فوق العاده تاکنون برداشت های سوء و غلطی شده و بر اثر برداشت غلط به عقب نشینی مسلمانان کمک کرده و به پیشروی دشمن در حوزه ی سیاست و امور نظامی و فرهنگی میدان داده است، اگر توجیه صحیح این حقیقت به وسیله عالمان آگاه و فقیهان وارسته صورت نمی گرفت فکر نمی کنم مسلمانان تا به امروز سر پا مانده بودند، توجیه صحیح آنان بود که بخشی از اهل ایمان را در برابر کفر داخلی و شرک جهانی به مقاومت وادار کرد و سبب شد که اسلام نیمه جان از خاموش شدن محفوظ بماند، و مسلمانان تا حدودی از ضربه های غیر قابل جبران در مصونیت و امنیت قرار گیرند.

ص:۳۱۰

از آنجا که خداوند در آیات گذشته خود را با صفاتی چون حی، قیوم، عزیز، ذو انتقام، حکیم، وهاب، شدید العقاب، بصیر، مالک ملک هستی، توانای نسبت به هر کار معرفی فرمود، به مؤمنان هشدار می دهد که با وجود چنین تکیه گاهی با چنان صفاتی، که می تواند ولی و یار و سرپرست و کارگردان همه امور شما باشد و گره از مشکلات شما باز کند، و شما را در هر مسیر مثبت هدایت نماید، و بلاها و مصائب و به ویژه شر دشمنان را از شما دفع کند بر شما حرام اکید و منع شدید است که کافران را به خاطر اموری چند به سرپرستی و دوستی انتخاب کنید و آنان را به عنوان محرم اسرار و کارگشای خود به میدان زندگی و حیات خود راه دهید و بر این عهدشکنان خائن که با برقرار کردن دوستی با شما از پشت به شما خنجر می زنند، و از طریق دوستی با شما نهایتاً با درک همه امور شما به استعمار کردن شما برمی خیزند و دین و دنیایتان را بر باد می دهند تکیه کنید.

به راستی ملت های اسلامی در این سیصد ساله اخیر یعنی از قرن سیزدهم هجری تاکنون از دوستی با کافران و هم پیمان شدن با اینان، و قراردادهای بسته شده با آن خائنان چه بهره ای برده اند؟ !

دولت های کافر پرتغال، بلژیک، فرانسه، روسیه، و به ویژه دو دولت انگلیس و آمریکا که از درنده ترین حیوانات وحشی درنده ترند و ذره ای رحم در وجود آنان نیست چه گُلی به سر مسلمانان ریخته اند، و چه سودی برای کشورهای اسلامی داشته اند؟ !

در هم شکستن دولت پر قدرت به ظاهر اسلامی عثمانی و تبدیل آن به چند کشور کوچک و ضعیف برای غارت بیشتر معادن و اموال مسلمانان و تضعیف فرهنگ اسلامی آنان، به وجود آوردن دولت غاصب اسرائیل این حرام زاده ترین

ولیده استعمار، آواره کردن هزاران فلسطینی، و کشتن هزاران زن و مرد و کودک مسلمان در لبنان، سوریه، مصر، فلسطین، الجزائر، مسلط کردن وهابیت این فرزند نامشروع انگلیس بر عربستان و حرم مکه و مدینه، قرارداد کمپ دیوید، پرورش تروریست های بی رحم، نابودی افغانستان و جنایات بی شمار بر ملت عراق، عهدنامه گلستان و ترکمانچای و تحمیل آن بر ایران، جدا ساختن بخش های مهمی از خاک ایران، بستن هفتاد قرارداد استعماری با قاجاریه و. . . . . گوشه ای اندک از جنایات و خیانت های بسیار کافران به ملت ها و کشورهای اسلامی است که در صدها کتاب با مدارک لازم بازگو شده است، این جنایات غیر از کشتن شخصیت های بارز اسلامی در ممالک اسلامی چون امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، شیخ فضل الله نوری، سید جمال الدین اسدآبادی از میان مسلمانان و چهره های برجسته ضد استعماری در دیگر ممالک است.

اصل عظیم تقیه

دانشمندان بیدار و قرآن شناس و عارف به معارف اهل بیت به صورت پراکنده در کتاب های تفسیر و اخلاق در ضمن تشریح امر به معروف و نهی از منکر حقیقت این مسئله را شناسانده و موارد آن را که جز برای حفظ اسلام و مسلمین و آمادگی برای شکست دشمن بکار گرفته نمی شود روشن ساخته اند.

دانشمند فقید مرحوم طیبی که من در نوجوانی از مطالب با ارزش و تحلیل های عالمانه او استفاده برده ام در رابطه با تقیه این گونه نظر می دهد:

حداکثر آیاتی که در صریح یا ظاهر قرآن کریم راجع به تقیه موجود است به تصدیق قرآن شناسی مانند علامه ملامحمد باقرمجلسی عبارت از این سه آیه شریفه است:

ص:۳۱۲

لاّ يَتَّخِذِ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْكٰافِرِينَ أَوْلِيٰاءَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اَللّٰهِ فِي شَيْءٍ إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰاةً. . . . : (۱)

مسلمانان نباید کفار را بجای مؤمنان یاران و مددکاران و سرپرستان خود انتخاب نمایند، هر کس چنین کاری کند هیچ ارتباطی با خدا ندارد مگر این که به سببی منطقی و مشروع از آنان تقیه کند تقیه ای مطلوب.

مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِيمٰانِهِ إِلاّ مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمٰانِ: (۲)

هر کس بعد از ایمانش به خدا کافر شود دچار خشمی از سوی خدا و عذابی عظیم خواهد شد، مگر کسی که او را مجبور به اظهار کفر کنند در حالی که دلش مطمئن به ایمان است.

وَ قٰالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمٰانَهُ. . . : (۳)

و مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمانش را پنهان می کرد گفت: یاد آوری عدد آیات تقیه به خاطر این است که بدانید آیات امر به معروف و نهی از منکر از نظر تعداد قابل مقایسه با آیات تقیه نیست، آیات امر به معروف و نهی از منکر از ده ها آیه بیشتر است، از کثرت و فراوانی آیات امر به معروف و نهی از منکر نتیجه گرفته می شود که اصل و پایه ی اساس و ریشه در اسلام امر به معروف و نهی از من کر است، چنان که در آیه اول و دوم مسئله ی تقیه به عنوان یک موضوع استثنائی و با حرف الاّ که از ادات مستثناه است ذکر شده است.

ص:۳۱۳

۱- ۱) - آل عمران ۲۸.

۲- ۲) - نحل ۱۰۶.

۳- ۳) - غافر ۲۸.

مثلاً در آیه ی اول پس از آنکه اصل اساسی را در زمینه روابط خارجی آن هم با آن لحن مؤکد و آن تهدید شدید، اجتناب از دوستی با دشمنان اسلام و دوری از تحت الحمایه آنان شدن قرار داده چنین می فرماید:

إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاهً:

مگر این که بخواهید خود را از آسیب آنان حفظ کنید. حفظ کردنی و در مسیر تقیه قرار گیرد تقیه کردنی.

همین ظاهر ساختن مصدر یعنی کلمه « تُقاهً » که معادل کلمه ی تقیه و هر دو از ریشه «وقی و وقایه» به معنی سپر گرفتن در برابر خطرات است، نشان می دهد و اعلام می دارد که نوع خاصی از تقیه نه هر نوع تقیه و به طور مطلق مورد استثنای قرآن است زیرا نفرمود: إِلاّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ با این که مطلب و منظور با چنین تعبیری هم کامل و تمام بود، بلکه با عنایت خاصی آن تعبیر ویژه را « تُقاهً » بکار برده تا اثبات کند که یک نوع تقیه نه هر نوع تقیه ای مجاز و مستثنی است.

خلاصه تقیه در عین عظمت داشتنش یک امر عارضی و یک وضع استثنائی می باشد، و نگاه عقلای جهان نسبت به قوانین استثنائی معلوم است، یعنی در همان موارد استثناء به آنها عمل می کنند و از تعمیم و سرایت دادن آنها به کلیه شئون زندگی اجتناب نموده و نمی گذارند جریان طبیعی زندگی به خصوص زمانی که دین و نفوس و اموال و معادن ملت اسلام در خطر است محکوم قوانین وضع استثنائی شود.

روی این حساب تقیه که یک امر استثنائی است مانند - مانند سایر امور استثنائی - نمی تواند جانشین اصول عمومی و کلی اسلام باشد وگرنه لازم می آید که فرع بر اصل تقدم و مزیت پیدا کند و یک قانون استثنائی به یک قانون عمومی تبدیل یابد و برعکس قوانین عمومی جنبه شذوذ و استثناء بخود بگیرد، و این هم

معقول نیست که یک چیز استثنائی و موقتی جنبه ابدی پیدا کند ولی امور ابدی به وضیعت استثنائی و موقتی تغییر جهت دهد، بطلان این معنا کاملاً بدیهی است.

روش و رفتار درباره ی تمام امور استثنائی از این قرار است، ولی متأسفانه گاهی مردمی پیدا می شوند که به این اوضاع استثنائی جنبه عمومی و دائمی می بخشند و اصول قوی و قوانین اساسی و مسلمات را تحت الشعاع آنها قرار می دهند که یقیناً کار نادرستی است.

مثلاً چنین مردمی تا می بینند عالمی دلسوز، و مؤمنی فرهیخته و مسلمانی روشن ضمیر می خواهد امر به معروف و نهی از منکر کند، و جلوی مفاسد یک دولت یا یک جمیعت بایستد با هیجان و دست پاچگی به او روی آورده می گویند تقیه کن که اگر تقیه نکنی دچار گرفتاری می شوی و برای تقویت کلام خود متوسل به این مثل می شوند مشت با درفش، یا مشت با سندان نمی سازد، باید سکوت کنی و اوضاع را به حال خود رها نمائی تا صاحب اصلی بیاید و همه امور را اصلاح نماید! !

اینان با خیالی راحت به همه می گویند بنشینید و کاری به کار دولت جائر و مفسدان نداشته باشید که وظیفه شما در این مرحله تقیه است و منظورشان از تقیه سکوت کامل در برابر مفسدان و طاغیان است، در حالی که تقیه به این معنا نه در قرآن آمده و نه در روایات خبری از آن هست، ولی این عافیت طلبان که اکثر در لباس زهد و عبادت هم به سر می برند تقیه را آن همه به معنائی که لایرضی صاحبه است به همه شئون زندگی سرایت می دهند و با این سرایت دادن اصول مسلم اصلی را به تعطیلی می کشانند، قطعاً تقیه به چنین معنائی وجود ندارد و آفرین بر آن عبد صالحی که در اوائل انقلاب درباره ی چنین تقیه ای در چهلم

شهـدای فیضـیه در اعلامیه بی نظیرش اعلام کرد اکنون که اصول اسلام و قوانین الهی و معـارف اهل بیت به خطر افتاده تقیه حرام است و لو بلغ ما بلغ!

بنـابراین اصـل اولی عبـارت است از تبلیـغ اسـلام چه به صـورت امر به معروف و نهی از منکر چه به شـکل دعوت به اسـلام با موعظه و حکمت و جـدال احسن و چه به صورت تلاش و فعالیت همه جانبه در راه پیشـرفت و پیروزی اسـلام، منتهی گاهی و در شـرایط معینی از این اصل ثانوی و استثنائی یعنی رخصت تقیه و مجاز بودن آن نیز استفاده می شود، به هر صورت خود این اصل تقیه، چنان که بتدریـج روشن تر خواهـد شد در مفهوم صـحیح آن یک نوع دعوت و خدمت به اسـلام و یک نوع امر به معروف و نهی از منکر است و در حقیقت تقیه فقـط تغییر روش کار است و به تعبیر روز عبارت از تغییر تاکتیک برای خـدمت به اسلام و تغییر تاکتیک امر به معروف و نهی از منکر است نه مسئله ی دیگر.

تغییر عنوان نه ماهیت

اگر بخـواهیم از اصـول اساسـی اسـلام کـه امر به معروف و نهی از منکر در رأس آنهـاست و از تقیه تعـبیر امروزی بنمـائیم می تـوانیم امر به معروف و نهی از منکر را اصول «اسـتراتژی» اسـلام و تقیه را «تاکتیـک» بنـامیم و در تعریف این دو لفظ اهـل فن چنین گفته انـد: استراتژی در امور نظامی و کارهای جنگی عبارت است از یک خط مشـی کلی و یک برنامه عمومی که برای رسـیدن به هـدفی وضع می شود، اما تاکتیک عبارت از اسـتفاده از این برنامه و از اداره ی نیروهای جمع آوری شـده در میدان مبارزه و جنگ با دشمن است.

یا به تعبیر دیگر روز و به معنای عصری تقیه سومین مرحله از مراحل سه گانه جنگ است که کارشناسان نظامی برای جنگ ها قائل اند و آن مراحل از این قرارند:

ص:۳۱۶

۱- مرحله هجوم. ۲- مرحله دفاع. ۳- مرحله عقب نشینی تاکتیکی و این همان مرحله ای است که در قرآن کریم در سوره انفال از آن یاد شده است:

وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَهٍ فَقَدْ بٰاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ. (۱)

و هر کس در بحبوحه جنگ به آنان پشت کند و از دشمن بگریزد سزاوار خشمی از سوی خدا شود و جایگاهش دوزخ است و دوزخ بازگشت گاه بدی است مگر این که گریز و فرارش برای انتخاب محلی دیگر جهت ادامه نبرد با دشمن یا پیوستن به گروهی تازه نفس از مجاهدان برای حمله به دشمن باشد.

مُتَحَرِّفاً لِقِتٰالٍ : فوت و فن دیگر و بهتری برای پیدا کردن ادامه نبرد است، این گونه فرار و عقب نشینی آن فرار مبغوض از جهاد که به اتفاق آراء و به حکم این آیه و نصوص دیگر از گناهان و معاصی کبیره است نیست، بلکه آن عبارت از فرار تاکتیکی برای غافل گیر کردن دشمن است.

أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلیٰ فِئَهٍ: یعنی موضع گیری بهتر و انتقال از سنگری به سنگر محکم تر و ملحق شدن به واحدهای جنگی تازه نفس تر و عجب این که در این آیه نیز تقیه یا عقب نشینی تاکتیکی به عنوان یک جریان استثنائی و با حرف استثناء «الا» آمده است.

پس چنان که ملاحظه می کنید تقیه ای که اسلام گفته است همین عقب نشینی تاکتیکی برای تجدید قوا و تازه کردن نفس برای ادامه نبرد با دشمن است، و خلاصه عوض کردن روش های فعالیت های اسلامی و انعطاف پذیری خلاق و مبّری از انکار اصول و انتخاب روش های مناسب تر با اوضاع و احوال و مقتضیات و واقعیت های تلخ و حوادث غیر مترقبه است و بس نه چیزی دیگر.

۱- ۱) - انفال ۱۶.

تحریف خائنانه معنی تقیه

با کمال تأسف این حقیقت مترقی و این مفهوم صحیح تقیه مانند بسیاری از حقایق و مفاهیم و دیگر معارف عالیه اسلام برای عده کثیری پوشیده مانده است و در نتیجه ارزیابی های نادرست و تصویرهای غلط و وارونه ای از تقیه به عمل آورده اند که باید این تصویرهای غلط را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- دسته اول: دینداران خشک و قشری اعم از به اصطلاح پیشوا یا پیرو که قولاً و عملاً تقیه را به معنی ترک وظائف اسلامی تفسیر کرده و آن را بهانه ای برای کناره گیری از مداخله در امور اجتماعی اسلام که انزوا و رهبانیت را سخت محکوم بلکه آن را تحریم کرده است، و نیز آن را بهانه ای برای تعطیل احکام و قوانین تعطیل ناپذیر اسلام و فلج کردن همه امور حیاتی اسلام و فرار از مسئولیت های اسلامی و دستاویزی برای توجیه آسایش طلبی ها و محافظه کاری ها و سودجوئی ها قرار داده اند! !

۲- دسته دوم: بی دینان و مغرضان از دشمنان اسلام یا افراد بی بند و بار و بی اطلاع از اسلام هستند که مرتکب اشتباهی از نوع دیگر درباره تقیه شده اند و در اوراق پریشان خود ادعا کرده اند که تقیه از اختراعات ملایان شیاد برای فریب عوام است، لذا بعضی از نویسندگان آنچنان اوراق گفته اند: تقیه مظهر دروغ در دین و مذهب است، و گفته اند: دروغ در کلیه شئون ما رخنه کرده است از جمله در مذهب هم دروغ به صورت تقیه جلوه نموده، و این نویسندگان نام آن را دروغ مذهبی گذاشته اند! به این معنی که اگر کسی بخواهد در کار دین هم شارلاتانی کند و دروغ پردازی نماید و محافظه کار و تن پرور و راحت طلب باشد تقیه می کند! !

البته برای شما خوانندگان محترم از مطالبی که در سطور گذشته تحریر شد روشن گشت که حقیقت تقیه چیست و کاربرد آن چه اندازه به سود اسلام و مسلمین و زیان دشمن است.

در هر صورت باید به دسته اول که خود را جزء دینداران می دانند گفت: تقیه در اصل و اساس به عنوان عاملی از عواملی حفظ اسلام وضع شده است چنانکه در احادیث مربوط به تقیه آمده است:

«التقیه من دینی و من دین آبائی:» (۱)

تقیه جزئی از دین من و دین پدران من است.

تقیه که بر اساس آیات و روایات عامل حفظ دین است هرگز نمی تواند به عامل اضمحلال و نابودی دین تبدیل شود، بنابراین باید دینی در میان باشد تا بخاطر آن تقیه صورت گیرد، حال اگر روزگاری کار این عامل حفظ دین به آنجا منتهی شد که دیدیم ادامه آن بیش از این و یا اساساً عمل به آن منجر به اضمحلال دین می شود، «چنانکه این وضع در تاریخ اسلام زیاد پیش آمده است» در چنین وضعی آیا باز هم تقیه بنابر نظر شما جایز است؟ چه رسد به این که واجب باشد و آیا در چنین وضعی که همه اسلام و اساس آن به خطر افتاده باز هم التقیه من دینی و من دین آبائی، وقتی دین نابود شود چگونه به خاطر آن تقیه شود؟

ما می بینیم وقتی اساس اسلام به خطر می افتد و چراغ دین به خاموشی می گراید کار متنهی به قیام خونین حسینی می شود چرا؟ برای این که دیگر دوران این عامل حفظ دین یعنی تقیه سپری شده است و به عبارت دیگر آن خصلت دینی اصالت و خاصیت خودش را از دست داده است و کار به جائی رسیده که

۱- ۱) - وسائل ج۱۱، ص ۴۶۰.

اگر یک قیام مسلحانه خونین هم چون انقلاب حسینی صورت نگیرد نسل های آینده، اسلام حقیقی را نخواهند شناخت، یعنی نسل های بعد وقتی به اسلام نگاه می کنند به نظرشان می رسد اسلام عبارت بوده از دین ابوسفیان، معاویه، یزید، ابن سعد و ابن زیاد که این دین در حقیقت لادین بوده که به صورت دین به وسیله این خائنان به ملت تحمیل شده است، و آن وقت نسل های بعد تصور خواهند کرد که اسلام اساساً آش شله قلم کار و معجون عجیب و غریبی است که با هر چیزی می سازد و با هر جنایت و خیانتی سازگار است، چون که بنی امیه از معاویه تا یزید و بعدی ها و هم چنین بنی عباس و بعدی ها انواع بلاها را سر اسلام آوردند، و آن چنان آن را مسخ و وارونه کردند و از آن معجون عجیب و غریبی به وجود آوردند که با همه اضداد خودش می ساخت.

اسلام سفیانی تمام گورکن های خود را در بطن خود حمل می کرد و می پرورانید و نهایتاً اسلام خاندان ابوسفیان و خاندان عباسی و اسلام هائی از این قبیل که از اسلام اموی و عباسی منشعب شده از پیچیده ترین فرهنگ های ساخت بشری است که انسان قدرت سر درآوردن از آن را ندارد و نمی فهمد چگونه اسلام و دین و مرامی است که تمام گورکن ها و عوامل انهدام و نابودی خود را در دامن خود دارد.

مثلاً اسلام قرآن ونبوت و امامت و خلاصه اسلام حسینی دین آزادی و دمکراسی به معنای واقعی است، ولی اسلام سفیانی و عباسی دین آزادی کشی و استبداد و زور و دیکتاتوری است.

اسلام حسینی دین عدالت، مواسات، مساوات همه در برابر قانون و دین برادری و محبت و تعاون و صدق و صفا و شرافت و کرامت است، ولی اسلام

سفیانی دین ظلم، ستم، بیدادگری و نابرابری و نابرادری است. اسلام حسینی دین امانت، صداقت، جوانمردی و ارزش های انسانی است.

دین اموی وعباسی دین خیانت، دروغ، خدعه، نیرنگ و ناجوانمردی و همه پستی ها و رذائل است.

اسلام حسینی دین مهر و محبت، عشق و انسان دوستی و تعاون و هم کاری و دین تقوا و اجتناب از هر گناه و معصیت، و دوری از هر جنایت و خیانت است.

دین اموی و عباسی دین کینه توزی، چپاول و غارت و قتل عام و به بردگی کشیدن عباد خدا و مردم را گاو و گوسپند به حساب آوردن است، این سخن ما و انشاء نگاری نیست این حقایقی است که پیامبر اسلام در زمان حیاتش نسبت به پس از خودش خبر داده است:

«اذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین رجلًا اتخذوا دین الله دغلًا و عباد الله خولا و مال الله دولًا:» (۱)

هنگامی که عده فرزندان ابوالعاص «این جرثومه پلید اموی تبار و اموی مسلک» به سی نفر رسید دین خدا را بازیچه خود و بندگان خدا بنده و برده خویش و مال خدا را انحصاری و احتکار خود قرار دهند.

شگفتا! پیامبر اسلام در این سخن زنده و در این پیش گوئی تاریخی اش می فرماید:

چون عده این خانواده که بخشی از بنی امیه اند به سی نفر برسند و سوارکار و مسلط بر اوضاع شوند برنامه کار و سیاست خارجی و داخلی و دولت آنان با همه عرض و طولش در این سه مسئله خلاصه می شود:

۱- ۱) - اعلام الوری تألیف طبرسی چاپ اسلامیه ص ۴۵، این روایت مهم در بسیاری از کتب حدیث شیعه و سنی آمده است.

۱- دین خدا را به بازی می گیرند و رخنه گرانه در داخل کیان آن به کمین می نشینند تا به نام دین ریشه دین را برکنند.

آری بازی با دین، و با نیرنگ و خدعه و فساد و تباهی کشیدن محتوای حقیقی و اصیل آن، و مخالفت و مبارزه با دین به نام دین، و موریانه وار از داخل دین کیان دین را مورد حمله و تخریب قرار دادن و داخل نمودن چیزهائی در دین که از دین نیستند کار اساسی بنی امیه است.

۲- بندگان خدا را برده و نوکر و ملک طلق خود مانند گاو و گوسپند بلکه مثل ابزار و آلات قرار می دهند، گوئی آنان اصلاً بنده خدا و یا اساساً انسان نیستند، بلکه جمادات و ابزار و آلات اند.

۳- مال خدا و بیت المال مسلمانان و ثروت های عمومی اسلامی را به شدت در انحصار خود می گیرند و به انبار احتکار می ریزند، و به فامیل خود که اقلیتی بیش نیستند اختصاص داده و آن اموال را در حوزه این فامیل دست به دست می گردانند و از این جیب به آن جیب می ریزند و از این دست به دست دیگرشان می دهند!

این سخن جاویدان پیامبر اسلام است که بر اساس آن امیرمؤمنان در مبارزاتش با معاویه و سایر جباران و ستمگران این خانواده بر آن تکیه کرده است، چنان که پس از او هم حضرت مجتبی و حضرت ابوعبدالله الحسین و بزرگان صحابه و قهرمانان اسلام در مبارزاتشان با جباران و ظالمان براساس این سخن جاوید نبوی با دشمن اسلام درگیر بودند.

این بود اجمالی از اسلام این خاندان ننگین که دیدید چه معجون عجیب و غریبی است که با همه ضدهای خود سازگار است حال از آنان که تقیه را وارونه معنا می کنند می پرسیم وقتی چنین وضعی پیش آید چه باید کرد؟ و در چنین موقعیت خطرناکی که اصل اسلام در خطر است تکلیف چیست؟ آیا باز هم به معنائی که شما می گوئید باید تقیه کرد؟ تقیه ای که موجب اضمحلال دین است؟

البته پاسخ منفی است، یعنی وقتی کار اسـلام به اینجا رسـید دیگر آن اصل استثنائی به درد نمی خورد و کاربرد ندارد و اگر به آن عمل شود اصل دین از میان می رود و عامل حفظ دین به عامل اضمحلال دین تبدیل می شود.

قیام حسینی به این خاطر بود که دیگر از نظر شرعی و عقلی مجوزی برای تقیه وجود نداشت و باید این قیام صورت می گرفت تا اسلام حقیقی به نسل های بعد منتقل می شد و هر جاهل به اسلام در سایه ی این قیام خونین عارف به اسلام شود و با تحلیل فلسفه قیام و مبارزه حضرت حسین با بنی امیه به اسلام راستین راه یابد.

ممکن است گفته شود قیام امام به شکست نظامی انجامید و کار به کام بنی امیه چرخید، باید گفت: امام در این مبارزه ابداً توقع پیروزی نظامی نداشت و چنین پیروزی ظاهری هدف نهائی انقلاب او نبود، بلکه عمده هدف این انقلاب آن بود که از لحاظ سیاسی و معنوی و به تعبیر عصر ما از لحاظ ایده ئولوژی و مسلکی پیروز شود که آن را هم صد در صد به دست آورد و نقاب از چهره ی اسلام ساختگی خاندان بنی امیه برگرفت و تقلبی بودن آن چنان اسلام و مسلمانی را فاش و برملا ساخت و برای جهانیان و نسل های پس از انقلاب آشکار و ثابت کرد که اسلام بنی امیه ضد اسلام است و هرگز فریب چنین اسلامی را که بنی امیه و عالمان دین فروش دستگاه آنان ساختند نخورید.

روایات تقیه

در حدیثی از حضرت صادق (ع) نقل شده است: مؤمن در هر حال مجاهد است زیرا او در دولت باطل به وسیله تقیّه با دشمنان خدا می جنگد، و در دولت حق به وسیله اسلحه. (۱)

ص:۳۲۳

۱- ۱) - وسائل ج ۱۱ ص ۴۶۴.

این حدیث شریف صریحاً دلالت دارد بر این که تقیه نه تنها به معنای توقف و سکوت و رکود و چاپلوسی و تملق و مداحی از ظالمین و مریدداری و سود پرستی نیست بلکه خود نوعی جهاد و صورتی از امر به معروف و نهی از منکر است.

از ایـن روایـت این نکته دقیـق را می تـوان به روشـنی دریـافت کرد که مـؤمن بـا این جهـاد تقیه ای و بقـول امروزی هـا جهـاد زیرزمینی در حقیقـت جـاده را برای پیـدایش دولت حق و روی کـار آوردن آن که از پرتـو این تقیه و برکتش و در سـایه آن جهاد علنی و اسـلحه ای پدید می آید باز می کند، و خلاصه مرحله اول از این جهاد، جهاد در شرایط نامساعد است که عاقبت منتهی به مرحله دوم یعنی تشکیل دولت حق می شود.

در حدیثی آمده که حضرت رضا جماعتی از شیعه را به خانه خود راه نداد در حالی که دو ماه کنار خانه حضرت برای ملاقات با امامشان معطل بودند، پس از آن که در اثر سـماجت و اصرار فراوان موفق به دیدار امام شدند عرض کردند ای فرزند رسول خدا علت این جفای عظیم بر ما چیست؟ فرمود: ادعای شـما مبنی بر این که خود را شـیعه امیرمؤمنان می پندارید، در حالی که شمـا در بسـیاری از اعمـال خود با آن حضـرت مخالفت می کنیـد و در بسـیاری از فرائض و واجبات مقصـر هستیـد و در ادای حقوق برادران خدائی و اسلامی خود که حقوقی بس عظیم است اهمال کاری و سستی به خرج می دهید علاوه

«تتقون حیث لا تجب التقیه و تترکون التقیه حیث لابد من التقیه:»

و دیگر ایـن که شـما تقیه می کنیـد آنجـا که نبایـد تقیه کرد و تقیه را ترک می کنیـد آنجـا که تقیه ضـرورت دارد. (۱)از این حدیث ناب چند نکته استفاده می شود:

۱- ۱) - وسائل ج ۱۱ ص ۴۷۰.

۱- تقیه کردن در غیر موردش و تقیه نکردن در موردش در ردیف جرم هائی است که مستحق چنین مجازاتی از طرف حضرت رضا (ع) بوده است.

۲- تقیه چنان که در سطور گذشته تحریر شد یک تاکتیک موقتی و یک اصل استثنائی است، لذا کسی نمی تواند با سوء تعبیر و سوء تفسیر مانعی از آن سر راه پیشرفت اسلام بتراشد و به این بهانه باعث تعطیل احکام و قوانین تعطیل ناپذیر اسلام شود.

۳- جرم تقیه کردن بی مورد بیش از جرم تقیه نکردن بی مورد است زیرا حضرت رضا (ع) در کلامش مذمت تقیه کردن بی مورد را بر تقیه نکردن بی مورد مقدم داشته است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده: تقیه فقط برای این وضع شده است که به وسیله آن خون ها حفظ شود فاذا بلغ الدم فلیس تقاه: چون کار به خونریزی کشید تقیه ای در میان نخواهد بود.

یعنی زمانی که اوضاع آن قدر نامساعد شد و خفقان به آن درجه شدت یافت که چه تقیه کنی یا نکنی خونت ریخته خواهد شد در این صورت است که دیگر تقیه بی مورد است زیرا فلسفه تشریع و وضع تقیه در اساس، همانا حفظ خون های محترم و حفظ خون ملت و مال مسلمانان است و با منتفی شدن این فلسفه باید به این حقیقت تن داد که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است، و چنان که گذشت حضرت سیدالشهداء از بارزترین چهره در قیام بر ضد چنین زندگی ننگین بود.

از حضرت صادق (ع) خطاب به شیعیان روایت شده: مبادا کاری کنید که با آن از ما عیب بگیرند زیرا فرزند بد با عملش سبب عیب گیری از پدرش می شود، برای کسی که به سوی او روی آورده اید و پیرو او شده اید زینت و آبرو

باشید و برای او سبب زشتی و آبروریزی مباشید، در جماعات غیر شیعه نماز بخوانید و از بیمارانشان عیادت کنید، و در تشییع جنازه های آنان شرکت نمائید و در هیچ کار خیری از آنان عقب نمانید. بلکه در کارهای خیر بر آنان پیشی گیرید چه این که شما به انجام کارهای خیر سزاوارتر از آنان هستید به خدا سوگند خداوند به چیزی که برایش محبوب تر از خبا باشد عبادت و بندگی نشده است، راوی می گوید خباء چیست؟ فرمود: خباء به معنی تقیه است. (۱)در این روایت تقیه به نظر حضرت صادق (ع) آن هم در محدودترین دائره آن که باید به وسیله شیعه در جمعیت غیر شیعه به کار گرفته شود به معنای مدارا، خوشرفتاری، تحمل عقاید و مقدسات طرف مقابل و احترام به آنان است.

حرکات زننده و زشت بعضی از شیعه نماها یا جاهلان به حقیقت تقیه قهرمانی و مبارزه نیست، و هیچ مبنای شرعی و منطقی ندارد، درست است که ما از غیر شیعه قرن هاست صدمات زیادی دیده ایم ولی این صدمات مجوز این نیست که ما از راهنمائی های امامان معصوم خود استفاده نکنیم و آنچه را خود بخواهیم انجام دهیم و کاتولیک تر از پاپ شویم.

این اِعمال سلیقه های غیر عقلی که بوی بدعت هم می دهد آن هم به عنوان دین با توجه به این که سلیقه ها هم حد و حصری ندارد اگر بر پیکر اسلام راستین که امروز همان مکتب اهل بیت است متراکم شود و پای ثابت پیدا کند و به تدریج جزء امور دین شود از اسلام اهل بیت هم معجون عجیب و غریبی ساخته می شود و از آن اصل با صفا و بی پیرایه اولی خود فاصله می گیرد.

حضرت عسگری (ع) از پدر بزرگوارش امام هادی روایت می کند: خداوند مهربان به وسیله تقیه به مؤمنین وسعت و گشایش و رخصت داده است آنان

ص:۳۲۶

۱- ۱) - اصول کافی ص ۴۱۹- وسائل ج ۱۱ ص ۴۷۱.

هنگامی که قدرت داشته باشند به دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا تظاهر می کنند ولی اگر در این زمینه ناتوان باشند و فرصتی نبینند به طور سری و پنهان به این وظیفه قیام می کنند.

این روایت هم دلالت دارد بر این که تقیه فعالیت است نه تعطیل مسئولیت ولی با تغییر تاکتیک و تعویض شکل تکلیف از صورت علنی به صورت سری و زیرزمینی.

مسیلمه کذاب در زمان رسول اسلام دو نفر از اصحاب آن حضرت را بازداشت کرد و به آنان گفت: آیا شهادت می دهید که محمد فرستاده خداست؟

گفتند: آری گفت: آیا شهادت می دهید من هم فرستاده خدایم یکی از آنان از باب تقیه گفت: آری ولی دیگر در هر سه مرتبه ای که آن کذاب از او به رسالت دروغین خود اعتراف و اقرار می گرفت با اشاره جواب می داد من بی زبان و لالم مسیلمه او را گردن زد، این خبر به رسول خدا رسید فرمود: اما آن مقتول در راه صدق و یقین خود کشته شده و فضل و پاداشش را دریافت کرده است که گوارایش باد، و اما آن دیگر چون از اجازه و رخصت خدا استفاده کرده و تقیه را پذیرفته است پس بر او گناهی نیست بنابراین تقیه رخصتی است و افصاح به حق و «صراحت در حق گوئی» فضیلتی است.

این دو روایت اخیر به ویژه روایت مربوط به مسیلمه از جمله روایاتی است که دلالت دارد بر این که تقیه رخصت است نه عزیمت، یعنی تقیه یک تجویز و تسهیل و ارفاقی است نه یک تشریع و قانون الزامی لایتغیر و به تعبیری که قبلاً گذشت تقیه تاکتیک است به استراتژی.

ص:۳۲۷

خلاـصه این که بـا هـدایت قرآن و پیـامبر و امامـان معصـوم در مـوردی که بایـد تقیه کرد لاـزم است تقیه صـورت گیرد و در موردی که تقیه عامل هدم حقیقت است نباید تقیه کرد.

چنان که بسیاری از بزرگان موقعیت شناس در جائی که مورد تقیه بود تقیه کردنـد مانند عمار یاسـر و در جائی که جای تقیه نبود تقیه نکردنـدماننـد میثم تمـار، رشـید هجری، دعبـل خزاعی، کمیت بن زیـاد و ابن سـکیت که برخی از آنـان به شـرف با عظمت شهادت رسیدند و امامان از آنان تجلیل کرده و بر آنان با چشمی اشکبار رحمت و درود فرستاده اند.

از تقیه در روایات با عبارت های بسیار زیبا و پرمعنا یاد شده است مانند:

۱- جُنّه: سپر و پوشـش ۲- تُرس: کلاه خود و سـرپوش جنگی. ۳- حصن حصـین: قلعه استوار. ۴- سـدّه: دیوار حایل که از آن در سد سازی اسـتفاده می کنند. ۵- ردم: مانع محکم و قوی. ۶- حرز: حفاظ. ۷- خبـاء: فعالیت در کمین و پنهان. ۸- حجاب: پوشش. ۹- مداراه: خوشـرفتاری. ۱۰- کتمان اسـرار. ۱۱- مجـامله: جلب محبت و مودت بـا عمل و خوشـرفتاری. ۱۲- پرستش خدا در خلوت. ۱۳- زمینه سازی برای به دست آوردن محبت دیگران به جانب اهل بیت. ۱۴- نَومه: پنهان داشتن ایمان در دل که از موارد تقیه در برابر دشـمن به وقت نداشتن قدرت است. ۱۵- حفظ زبان از بیان اسـرار در برابر مخالف. ۱۶- عدم اذاعه: پخش نکردن حقایق در میان مردمی که تحمل آن را ندارنـد و با شـنیدنش به انسان آسـیب می زننـد. ۱۷- مماسحه: تظاهر به نرمش. ۱۸- توریه.

به خوبی روشن است که همه این نام ها و معانی دارای مفاهیم انقلابی و جهادی و تحرک بخشـی است که حساب تقیه قرآنی را از تقیه ارتجاعی و تقلبی کاملاً جدا می سازد به ویژه نام هائی از قبیل: سپر، کلاه خود، قلعه و سنگر، پناهگاه

زیر زمینی، سدّ محکم و. . . . اکنون از عافیت طلبان و مرفهان بی درد، و آنان که جز اسلامی عریان از حقایق ندارند باید پرسید چنین ابزار و وسائلی کجا به کار می آید؟ آیا در میان خانه یا در میدان مبارزه با دشمن، در خرابات و خانقاه و لانه های بطالت و کسالت و تنبلی و جمود و رکود و انزوا یا در صحنه های عزت و شرف و جهاد و خدمت به خالق و خلق، و نیز سنگر بندی و ایجاد سدّ جایش کجاست؟ مسلماً در برابر دشمن و حملات و تهاجمات نظامی و سیاسی و فرهنگی او، و جای ساختن سدّ در برابر باران های سیل آساست.

این جمله را نیز ناگفته نباید گذاشت که امروز معنای حقیقی تقیه برای غیر شیعه هم روشن شده تا جائی که نویسندگان عصر ما در دائره المعارف عربی در تعریف تقیه چنین نوشته اند:

تقیه در لغت عبارت از مدارا و کتمان است و در اطلاح عبارت از یک سازمان سرّی و پنهانی است که برای حمایت از دعوت و مسلک و مرام امامی از ائمه شیعه است. (۱)

داستانی بسیار آموزنده

در جنگی که میان سپاه اسلام و رومیان در گرفت دوازده نفر از سربازان اسلام اسیر شدند، آنان را به پایتخت نزد امپراطور بردند، امپراطور شگفت زده شده که اینان کیانند که با شمار کم و ساز و برگ اندک همه جا پیروز می شوند؟ ابتدا به آنان پیشنهاد کرد که سربازان مرا در مرحله تقویت روح و شجاعت و ایستادگی به گونه ای تربیت کنید.

۱- ۱) – الموسوعه العربیه المیسره ص ۵۴۰.

کهماننـد شـما شونـد، و در برابر آن حقوق زیادی دریافت کنیـد، آنان بـدون تقیه چون مورد تقیه نبود پاسخ دادند آیه ای در قرآن به ما اجازه یاری دادن به کفر و مجرم را نمی دهد:

رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ. (۱)

چون این پیشـنهاد را نپذیرفتند، دسـتور داد آنان را به کلیسا بردند و دختران زیباروی را نشان آنان دادند تا با دیدن آنان تمایل به شـهوت پیـدا کننـد و در مقابـل تسـلیم کردن دختران در برابر امپراطور سـر طاعت فرود آورده به خواسـته های او تن دهنـد، سربازان قوی ایمان اسـلام چشم به زمین دوخته و بدون این که توجهشان به آن زیبارویان جلب شود گفتند: اینجا شهوت خانه است نه عبادت خانه.

خبر به امپراطور دادنـد، گفت به آنان بگوئید اگر خواسـته مرا نپذیرید همه شـما را به قتل می رسانم، همه با خوشـحالی گفتند آرزوی ما کشته شدن در راه خداست که بهشت از این مسیر به دست می آید.

۱- ۱) - قصص ۱۷.

تفسیر آیه ۲۹

اشاره

قُلْ إِنْ تُخْفُوا مٰا فِی صُدُورِکُمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اَللّٰهُ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

بگو اگر آنچه از نیت های فاسد و افکار باطل در سینه های شماست پنهان دارید یا آشکار نمائید خدا آن را می داند، و نیز آنچه را در آسمان هاست و آنچه را در زمین است می داند و خدا بر هر چیز تواناست.

شرح و توضیح

مسئله با عظمت و شگفت انگیز علم خدا به هستی و آنچه در ظاهر و باطن این پرده وجود دارد در آیه ۳۳ سوره بقره و آیه پنجم سوره آل عمران مشروح و مفصل بحث شد.

ص:۳۳۱

تفسیر آیه ۳۰

اشاره

یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ مٰا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهٰا وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اَللّٰهُ نَفْسَهُ وَ اَللّٰهُ رَؤُفٌ بِالْعِبٰادِ.

قیامت روزی است که هر انسانی آنچه را از کار نیک انجام داده و آنچه را از کار زشت مرتکب شده در برابر خود حاضر شده می یابد، بدکار آرزو می کند ای کاش میان او و کارهای زشتش زمان دور و درازی فاصله بود و خدا شما را از نافرمانی از دستوراتش بر حذر می دارد و خدا به بندگان مهربان است.

شرح و توضیح

آیه شریفه نشان دهنده علم و قدرت بی پایان خداست، علمی که نسبت به همه امور در همه جهان هستی فراگیر است و گوشه ای از آن علم به همه کردارهای نیک و زشت بندگان است، قدرتی که همه اعمال بندگان را در جریان هستی حفظ می کند و آن را در قیامت در برابر دیدگان عمل کنندگان حاضر می نماید، آن روز تجسّم اعمال در مقابل چشم عمل کنندگان به قدرت حق تحقق می یابد.

و همان اعمال به صورت بهشت در اختیار نیکان یا اگر زشت باشد به صورت دوزخ در اختیار بدان قرار می گیرد. یافتن اعمال در قیامت نتیجه این معناست که همه اعمال در نظام هستی به قدرت حق باقی و پابرجاست و چیزی از آن کاسته نمی شود.

اگر مردم همین یک آیه را باور کنند و به آن یقین پیدا نمایند قطعاً از نافرمانی دستورات حق اجتناب خواهند کرد.

درباره ی تجسم اعمال در قیامت در ضمن تفسیر آیه ی ۲۵ سوره ی بقره بحث بسیار مفصل و استورای گذشت و درباره ی علم پروردگار در پرتو آیه ۳۳ سوره ی بقره و آیه۵ سوره آل عمران مطالب مشروحی بیان شد.

ملاحظه کنید عمل زشت وقتی در قیامت تجسم پیدا می کند عذابش در چه مرحله ای است که زشت کار با همه وجود آرزو می کند ای کاش میان او و عمل زشتش زمان دور و درازی فاصله بود در حدی که ابداً آن را نمی دید!

ص:۳۳۳

تفسیر آیه ۳۱-۳۲

اشاره

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

قُلْ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْكٰافِرِينَ

بگو: اگر خدا را دوست دارید پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته باشد، و گناهانتان را بیامرزد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

بگو: از خدا و پیامبر اطاعت کنید پس اگر از اطاعت خدا و پیامبر روی گردان شوند بدانند که یقیناً خدا کافران را دوست ندارد.

شرح و توضیح

گروهی که همیشه در طول تاریخ گذشته وجود داشته و در آینده هم وجود خواهند داشت به اعتقاد غیر منطقی و بی اساسشان محبت تنهای به خدا، محبتی که اطاعت از محبوب و شکل گیری از او را به دنبال ندارد وسیله نجات خود دانسته، و قدمی در راه قدرشناسی از زحمات انبیا و به ویژه پیامبر اسلام که فرهنگ خدا را برای عمل به آن ارائه کردند پیش نمی گذارند.

آنان می گویند همین که ما در قلبمان از مایه محبت خدا برخورداریم برای ما کافی است و لزومی ندارد که زحمت اطاعت از پیامبران یا پیامبر اسلام را بر خود همواره کنیم!

اینان باید بدانند محبتی را که ادعا می کنند قرآن و روایات محبت نمی دانند، روی گردان از فرهنگ اسلام، و متکبر در برابر بعثت پیامبر، و تارک عبادات و خدمت به خلق، و عاصی در برابر دستورات خدا و پیامبر خدا نمی تواند اهل

محبت باشد، محبت حقیقتی است که وقتی از افق قلب طلوع کند کشش شگفت آوری نسبت به محبوب و شئون محبوب ایجاد می کند تا جائی که محب را وادار می کند همرنگ محبوب و شئون محبوب شود، و تسلیم خواسته های محبوب گردد، حضرت حق کراراً در آیات قرآن از مردم دعوت کرده که برای تأمین سعادت دنیا و آخرتشان از پیامبر که وظیفه ای جز ابلاغ دستورات خدا را ندارد اطاعت کنند، کسی که به فرمان واجب حق از پیامبر اطاعت نمی کند پیامبری که اطاعت از او اطاعت از خداست.

مَنْ یُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اَللّٰهَ. (۱)

نمی تواند و نباید ادعای محبت خدا کند، چون اگر محبت به خدا وجود داشت قطعاً اطاعت از خدا و رسولش تحقق می یافت.

حضرت صادق (ع) در روایتی ادعا محبت به خدا را از کسانی که در چرخه اطاعت نیستند قویا رد می کند و بر آنان مارک عدم محبت به خدا را می زند:

«ما احب الله من عصاه:»

کسی که روی گردان از قوانین و دستورات و فرهنگ خداست خدا را دوست ندارد، آنگاه این دو بیت را خواند:

تعصی الا له و انت تظهر حبه جج

هذا لعمرک فی الفعال بدیع جلو کان حبک صادقا لا طعته جان المحب لمن یحب مطیع ججاز دستورات حق سرپیچی می کنی و در این حال هم اظهار محبت به او می نمائی، به جانت سوگند این مسئله شگفت آوری است، اگر در محبت محبوب اهل صدق و درستی بودی از دستوراتش اطاعت می کردی زیرا کسی که عاشق کسی است از خواسته های او پیروی می کند.

۱- ۱) - نساء ۸۰.

پس اصل و مایه محبت از کسی که عاصی نسبت به محبوب است نفی شده، بر فرض این که در قلب عاصی محبتی وجود داشته باشد این محبت آمیخته به هر معصیتی علت محبت محبوب به او نمی شود و این محبت یک طرفه ای است که ابداً ارزش ندارد، و برای آن قابلیت کاربردی وجود ندارد.

آنچه در دنیا و آخرت انسان کاربرد دارد مایه طرفینی است، محبت عبد به حق که در صورت همراه شدنش با اطاعت محبت حق را به عبد ظهور می دهد، در زندگی دنیا و آخرت انسان اثر دارد، در آیات و روایات مسائل نجات بخش معمولاً به صورت دو طرفه ذکر شده است:

فَاذْكُرُونِی أَذْكُرْكُمْ: (۱)

با عقیده و اخلاق و عمل از من یاد کنید تا من هم از شما یاد کنم.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اَللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اَللّٰهُ: (۲)

اگر خدا را دوست دارید از من که فرستاده به حق او هستم و از جانب او برای شما اسلام را آورده ام اطاعت کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

«من احب لقاء الله احب الله لقائه.»

کسی که دیدار خدا را دوست دارد، خدا هم دیدار او را دوست دارد.

«من احب شیئاً اکثر ذکره:»

کسی که عاشق چیزی است با رفتار و کردارش زیاد از او یاد می کند.

بنابراین طبق آیه مورد بحث، نشانه محبت واقعی و علامت عشق صادقانه به خدا اطاعت از فرستاده اوست، اطاعتی که هیچ تفاوتی با اطاعت از خدا نمی کند آیه شریفه لزوم و وجوب اطاعت از پیامبر را بیان می کند، که این اطاعت زمانی تحقق می یابد که محبت صادقانه قلب را تسخیر کرده باشد.

۱- ۱) - بقره ۱۵۲.

۲- ۲) - آل عمران ۳۱.

اعمال و کردار انسان نشانگر وضع درون اوست، عصیان گر و آلوده دامن، و متجاوز به حقوق دیگران نشان می دهد که ابداً خدا را دوست ندارد، زیرا اگر محب خدا بود در گردونه اطاعت از خدا و ولی خدا زندگی می کرد.

اطاعت از پیامبر سبب محبت خدا به انسان و آمرزش گناهان اوست، خداوند نسبت به مطیع بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است پیامبر اسلام در توضیح آیه مورد بحث می فرماید:

«علی البر و التقوی و التواضع و ذله النفس:» (۱)

یعنی مرا در همه امور نیک و تقوا و فروتنی و تن دادن به دستورات حق پیروی کنید.

در روایات آمده محبت با چنین میوه و محصولی که اطاعت از خدا و پیامبر اوست عین دین است.

از حضرت باقر در ذیل همین آیه شریفه که محورش اطاعت از پیامبر است روایت شده است:

«هل الدین الا الحب:» (۲)

روی گردانان از دستورات خدا پیامبر به دلیل آیه ۳۲ سوره آل عمران کافرند، و کافران تا بر کفرشان باشند از محبت خدا محرومند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ اَلْكٰافِرِينَ.

ص:۳۳۷

۱- ۱) - الدرالمنثور ج۲، ۱۷۸.

۲- ۲) - خصال صدوق ج۱، ص ۲۱، حدیث ۷۴.

به راستی آیه بسیار مهم و فوق العاده ای است، سرپیچی از دستورات خدا و پیامبر مساوی با کفر است، و کافر از همه فیوضات حضرت حق و به ویژه از محبت خدا محروم و در دنیا و آخرت اهل شقاوت و بدبختی است.

ص:۳۳۸

تفسیر آیه ۳۳-۳۴

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْرٰاهِيمَ وَ آلَ عِمْرٰانَ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ.

ذُرِّيَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

یقیناً خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

فرزندانی که برخی از آنان از نسل برخی دیگرند.

شرح و توضیح

در آیات ۳۰ تا ۳۷ سوره ی مبارکه بقره درباره ی خلافت و علم و شخصیت آدم و ارتباط او از طریق عبادت و توبه با حضرت حق بحث مفصلی به میان آمد، اصطفائی که در این آیه مطرح است بخاطر همان لیاقت ها و شایستگی های علمی و عملی و اخلاقی حضرت آدم است.

در آیات ۱۲۴ تا ۱۳۱ سوره ی بقره درباره ی ابتلاء و امامت ابراهیم و بنای کعبه به دست او و دعاهای ارزنده اش که حاکی از شخصیت آن بزرگوار است و حالت عظیم تسلیم او به حضرت حق بحث مشروحی شد و اصطفاء او بر جهانیان بخاطر همان شایستگی های او بود.

اصطفاء حضرت نوح و خاندان عمران پدر حضرت مریم نیز به خاطر طهارت ذاتی، عبادت حق، معرفت به حقایق، عمل صالح، تقوا و طاعت حضرت حق است. به خاطر این شایستگی ها که در انبیا و در خاندان موحد آنان بوده به رهبری مردم انتخاب شدند و بر مردم هم اطاعت از آنان برای تأمین سعادت دنیا و آخرتشان واجب شد.

ص:۳۳۹

أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ. (1)

از حضرت باقر روایت شده که خداوند به پیامبر اسلام فرمود: یا محمد. . . . فانی لم اقطع العلم و الایمان و الاسم الاکبر و میراث العلم و آثار علم النبوه. . . . من بیوتات الانبیاء الذین کانوا بینک و بین ابیک آدم و ذلک قول الله تبارک و تعالی: ان الله اصطفی آدم و نوحاً. . . . (2)ای محمد من علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار دانش نبوت را از خانه های پیامبران که میان تو و پدرت آدم بودند قطع نکردم سپس حضرت باقر می فرما ید همین امور بنابر قول خداوند در آیه شریفه علت اصطفاء آنان بوده است. آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران از یک نسئل و نژادند: ذریه بعضها من بعض

آیه شریفه نشان می دهد که وراثت در ساختمان ساختمان شخصیت انسان ها عامل مؤثر و مهمی است.

انتخاب این افراد و خاندان ها بر پایه ی شنوائی و علم فراگیر و دانش بی نهایت حضرت حق است: وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

۱- ۱) - آل عمران ۳۲.

۲- ۲) - کافی ج ۸ ص ۱۱۷- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۱۶۸.

تفسیر آیه ۳۵-۳۷

اشاره

إِذْ قٰالَتِ اِمْرَأَتُ عِمْرٰانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مٰا فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ اَلسَّمِیعُ اَلْعَلِیمُ

فَلَمّٰا وَضَعَتْهٰا قٰالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُهٰا أُنْثیٰ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا وَضَعَتْ وَ لَیْسَ اَلذَّکَرُ کَالْأُنْثیٰ وَ إِنِّی سَمَّیْتُهٰا مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُهٰا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهٰا مِنَ اَلشَّیْطٰانِ اَلرَّجِیمِ

فَتَقَبَّلَهٰا رَبُّهٰا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَهٰا نَبٰاتاً حَسَناً وَ کَفَّلَهٰا زَکَرِیّٰا کُلَّمٰا دَخَلَ عَلَیْهٰا زَکَرِیَّا اَلْمِحْرٰابَ وَجَدَ عِنْدَهٰا رِزْقاً قٰالَ یٰا مَرْیَمُ أَنّٰی لَکِ هٰذٰا قٰالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشٰاءُ بِغَیْرِ حِسٰابٍ

یاد کن هنگامی که همسر عمران گفت پروردگارا برای تو نذر کردم که آنچه را حامله هستم برای خدمت خانه ات از ولایت و سرپرستی من آزاد باشد، پروردگارا او را از من بپذیر زیرا تو شنوا و دانائی.

زمانی که او را زائید با شگفتی گفت: پروردگارا من دختر زائیدم و خدا به آنچه او زائید داناتر بود «که در آینده تبدیل به چه شخصیت والائی می شود»

و آن پسر که زائیدن او را آرزو داشت در کرامت و عظمت مانند این دختر نیست و در مقام نام گذاری اش گفت من او را مریم نامیدم و او و فرزندانش را از خطرات مهلک و وسوسه های بنیان برانداز شیطان رانده شده به پناه تو می دهم.

پس پروردگارش او را به صورت نیکوئی پذیرفت و به طرز خوبی نشو و نما داد و زکریا را کفیل رشد و تربیت معنوی او به کار گرفت هر زمان که زکریا در محراب عبادت به او وارد می شد رزق ویژه ای نزدش می یافت.

روزی در کمال تعجب گفت: ای مریم این رزق ویژه برای تو از کجاست؟ ! گفت: از سوی خداست، یقیناً خداوند هر کس را بخواهد رزق بی حساب می دهد.

شرح و توضیح

سه آیه شریفه حاوی نکات بسیار ارزنده معرفتی، عملی، اخلاقی و دگر دوستی است که قطعاً شرح همه این حقایق کتابی قطور یا چند جلد کتاب می طلبد، ناچارم که همه آنها را به صورتی مختصر توضیح دهم باشد که در راه رشد و کمال ما و توجهمان به فرزندانمان مؤثر افتد.

اولاًاز متن آیات استفاده کنیم که بنای شخصیت الهی و انسانی بر چهار اصل و پایه استوار بوده است: پدری چون عمران، مادری عالمه و دارنده خلوص، معلمی الهی و پیامبری بزرگوار چون زکریا، لقمه ای پاک و حلال چون رزق ویژه خدا.

گرچه مریم به احتمال برخی از منابع پیش از ولادت یا اندکی بعد از ولادت پدر را از دست داد ولی این حقیقت ثابت شده را نمی توان انکار کرد که عامل وراثت آن هم از پدری که از خاندان های برگزیده خدا بود تأثیری در مریم نداشت، قطعاً ارزش های معنوی و آثار الهی وجود پدر به مریم انتقال یافت.

عامل دیگر مادری بود که به خداوند بزرگ ایمان و یقین داشت و به خصوص ربوبیت حضرت حق را با قلب لمس کرده بود و چون حامله به مریم شد و حرکات کودک را در رحم حس کرد، با ادبی کامل و نیتی خالص و پاک از حق ولایت مادری گذشت و کودک در رحم را نذر خدمت به عبادتگاه و معبد اهل ایمان کرد، و از این که خدا نذرش را پذیرفت با این که فرزندش دختر بود و در آن روزگار رسم نبود که دختر را خدمتکار معبد نمایند روشن است که این

مادر از چه ایمان و اخلاق و صداقت و خلوصی برخوردار بوده، و البته این همه ارزش ها از وجود پاک او به مریم انتقال یافت.

عامل دیگر در بنای شخصیت مریم معلمی چون زکریا بود که خداوند به او منصب نبوت و رسالت عطا کرده بود، و معلوم است وقتی انسان در سایه تربیت چنین معلمی که از تمام رسوم و قوانین تربیت آگاه است قرار بگیرد به چه مقام شامخی خواهد رسید.

عامل دیگر لقمه حلال و پاک بود، که به قدرت رشد و نمو معنوی انسان می افزاید، و آدمی را بی حجاب های ظلمانی به سوی حضرت حق سوق می دهد.

البته لیاقت و شایستگی مریم هم در میان این چهار عامل بی اثر در رسیدن به کمالات انسانی و درجات و منازل معنوی نبود. وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا وَضَعَتْ وَ لَيْسَ اَلذَّكَرُ كَالْأُنْثىٰ: این دو جمله در آیه شریفه گفته مادر مریم نیست بلکه گفتار خداوند بزرگ است، و به این معناست: ما هم می دانستیم که او دختر است ولی خواستیم آرزوی او را به صورتی احسن و به شکل بهتری عملی کنیم و اگر همسر عمران منظور ما را از این که به او دختر دادیم می دانست هرگز اظهار اندوه و حزن نمی کرد « قٰالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهٰا أُنْثىٰ » البته پسری که او آرزو داشت ممکن نبود که چون این دختر و آنچه بر وجود او مترتب است باشد، زیرا بالاترین چیزی که در حق آن پسر امکان داشت این بود که چون عیسی پسری شود که کور مادرزاد را بینا و ناشنوای مادرزاد را شنوا، و مرده را زنده کند، لیکن بر وجود این دختر آثار بالاتر از آن مترتب است: اولاً وجود این دختر وسیله ای است که از او پسری بدون پدر به وجود آید، و ثانیاً او و پسرش دو نشانه و آیت قدرت و رحمت حق بر جهانیان باشند. و ثالثاً کودک او در گهواره با مردم سخن گوید و نیز کلمه الله و روح الله باشد، و مثلش نزد خدا مثل آدم شود، اینها و

سایر آیات و علامات همان قسمت هائی است که بر وجود آن دختر و فرزند مبارکش عیسی مترتب شده است.

از اینجا روشن می شود که جمله وَ لَیْسَ اَلـذَّکَرُ کَالْأُنْثیٰ گفته خداست نه کلام همسر عمران، که اگر کلام او بود باید به این صورت گفته می شد: و لیس الانثی کالذکر زیرا کسی که امیدوار است به چیز شریف و یا مقام بلندی نائل شود ولی به کمتر از آن می رسد در مقام اندوه می گوید: این مانند آنچه امید داشتم نیست نه آن که بگوید آنچه امید داشتم مانند این نبود.

راستی این مادر با معرفت و آراسته به ایمان و خلوص چه دغدغه شدیدی نسبت به مریم و نسلش داشت که برای او و نسلش با کمال تضرع و زاری به پیشگاه خداوند دست دعا برمی دارد که در آینده از زمان مریم و نسلش از شرور شیطان چه جنی و چه انسی در امان بمانند، و خطری متوجه دین و دنیا و آخرت آنان نگردد.

آفرین بر این مادر که در اندیشه تأمین سعادت دنیا و آخرت فرزند خود و نسلش می باشد، مادران روزگار باید از این مادر درس بگیرند و بدانند هیچ پناهگاهی برای فرزندانشان جز ربوبیت و توحید نیست و روی این حساب باید با فرزندان به گونه ای عمل کنند که از شر شیاطین در امان بمانند و تا پایان کار در پناه خدا جای داشته باشند، در میان مادران چه تعداد مادر نظیر مادر مریم وجود دارد که اینگونه نسبت به نسلش بیدار و آگاه و دارای دغدغه باشد؟

مریم در پرتو ربوبیت خداوند که از طریق معلمی چون زکریا به او انتقال یافت همه استعدادهای وجودی اش به فعلیت رسید، و مقام عصمت روزی او شد و از هر جهت به رضایت حضرت حق دست یافت، و همانگونه که مادر از خدا خواسته بود از شرور شیطان در امان قرار گرفت. و این است گوشه ای از برکات

ص:۳۴۴

وجود معلمی که از هر جهت شایستگی داشت تا به ترتیب انسان اقدام کند و بنده ای پاک و خالص در پرتو تربیتش بپروراند.

ص:۳۴۵

تفسیر آیه ۳۸-۴۱

اشاره

هُنالِکَ دَعا زَکَرِیّا رَبَّهُ قالَ رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً إِنَّکَ سَمِیعُ اَلدُّعاءِ.

فَنادَتْهُ اَلْمَلائِکَهُ وَ هُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی اَلْمِحْرابِ أَنَّ اَللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیی مُصَدِّقاً بِکَلِمَهٍ مِنَ اَللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً وَ نَبِیًّا مِنَ اَلصّالِحِینَ.

قالَ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی غُلامٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ اَلْکِبَرُ وَ اِمْرَأَتِی عاقِرٌ قالَ کَذلِکَ اَللّهُ یَفْعَلُ ما یَشاءُ.

قالَ رَبِّ اِجْعَلْ لِی آیَهً قالَ آیَتُکَ أَلاّ تُکَلِّمَ اَلنّاسَ ثَلاثَهَ أَیّامٍ إِلاّ رَمْزاً وَ اُذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ اَلْإِبْکارِ.

در اینجا بود که زکریا با دیدن کرامت و عظمت مریم پروردگار خود را خواند، گفت: پروردگارا مرا از جانب خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن یقیناً تو شنوای دعائی.

پس فرشتگان او را در حالی که در محراب عبادت به نماز ایستاده بود ندا دادند که خدا تو را به یحیی بشارت می دهد که تصدیق کننده کلمه ای از سوی خدا «یعنی مسیح» است و یحیی سرور و پیشوا و از روی حیا و زهد نگاهدار خود از مشتهیات نفسانی و پیامبری از شایستگان است.

گفت: پروردگارا چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که پیری به من رسیده و همسرم نازاست خداوند فرمود: چنین است که می گوئی ولی کار و قدرت خدا مقید به علل و اسباب نیست، خدا هر چه را بخواهد با مشیت مطلقه خود انجام می دهد.

ص:۳۴۶

گفت: پروردگارا برای من نشانه ای بر جهت تحقق این بشارت قرار داده، گفت نشانه تو این است که سه روز نتوانی با مردم جز بار رمز و اشاره سخن گوئی و پروردگارت را بسیار یاد کن و او را شامگاه و بامداد تسبیح گوی.

شرح و توضیح

آیات شریفه مسائل بسیار مهمی را به ویژه معجزه شگفت آوری را مطرح می کند، که هر کدام در جای خودش میدان بحث مفصلی را می طلبد:

۱- هنا لک: زکریا با دیدن رزق ویژه ای که برای مریم مقرر شده بود، با توجه به اینکه از خانواده مریم احدی با او در محیط معبد رفت و آمد نداشت به عظمت و شخصیت معنوی مریم پی برد، و تحت تأثیر مقامات الهی آن دختر والا و بنده ی خاص خدا قرار گرفت، و نزول رزق ویژه را برای خود درسی معنوی دانسته، و به این معنا توجه قلبی کرد که راه برای فرزندار شدن در عین کهنسالی خود و همسرش از طریق ربوبیت و قدرت مطلقه حق باز است، و می تواند با دعا در پیشگاه حضرت رب العزه مشیت حق را به اولاد دار شدنش جهت دهد، چنان که مریم با شخصیت الهی و معنوی اش رزق ویژه را به سوی خود جهت داده است.

آری اگر انسان به حالات معنوی و مقامات ملکوتی اهل دل و آراستگان به حقیقت توجه دقیق کند زمینه ای برای حرکت به سوی خدا، و متخلق شدن به اخلاق الهی و رسیدن به خواسته های مثبت و معقولش برایش فراهم می شود.

۲- زکریا چون مشاهده کرد روزی مریم از مجرای غیر طبیعی به او می رسد برایش روشن شد که در عین ناامیدی صد در صد از فرزندار شدن، امکان پیدا کردن اولاد از مجرای غیر طبیعی برایش فراهم است، و این مسئله بستگی به این دارد که با کمال تواضع و خشوع و خلوص و پاکی به وسیله دعا که کلیدی برای

حل برخی از مشکلات است به ربوبیت حضرت حق متوسل شود، و قطعاً اگر حضرت حق مصلحت بداند فرزندی که می خواهد به او عنایت می فرماید.

دعا از شخصی مانند زکریا که همه شرایط دعا کننده را دارد، آن هم در حوزه نماز و در محراب عبادت قطعاًمستجاب خواهد شد.

حضرت رضا (ع) یکی از شرایط استجابت دعا را زمان خاص می داند، چنان که در روایتی که نقل شده به شخصی که اول محرم به محضرش مشرف شده بود فرمود:

ان هذا الیوم الذی دعا فیه زکریا ربه عزوجل فقال: رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّهً طَیِّبَهً. . . (۱)

امروز که اول محرم است روزی است که زکریا در این روز به پیشگاه حضرت ربوبیت دعا کرد و گفت: پروردگارا از جانب خودت به من نسلی پاک عنایت کن.

دقت کنید که زکریا از خداوند درخواست نسل کرد ولی نسلی پاک، یعنی نسلی معتقد به خدا، قیامت، پاداش، کیفر، مؤمن به نبوت و به احکام الهی و آراسته به عمل صالح و اخلاق حسنه.

در توضیح آیه ۱۲۷ سوره ی بقره که در آن بحث دعا مطرح است در رابطه با دعا و شرایط دعا، و دعا کننده و شرایط دعا کننده و اجابت دعا مفصل و مشروح مطالب مهمی نگاشته شد.

۳- زکریا به خاطر لیاقت و شایستگی دارای مقام نبوت بود، و در حالی که در محراب عبادت، محرابی که محل کارزار با هوای نفس و شیطان است در حال نماز قرار داشت صدای فرشتگان خدا را شنید که به او فرزندی که نامش را خدا

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا

به عنوان یحیی انتخاب کرده بود بشارت دادند که دارای چهار خصلت بسیار با ارزش است:

۱- تصدیق کننده و مبلغ رسالت و نبوت حضرت مسیح است.

ایمـان به نبـوت و رسـالت از ارزش هـای معنوی است و هر کس قلبش آراسـته به این ارزش باشـد در پیشـگاه حضـرت حق از ارزش برخوردار است.

۲- متولی امور دنیا و آخرت مردم، پیشوای معنوی و دینی انسان ها و بزرگ قوم است.

۳- در عین داشتن غریزه ی جنسی دوری گزین از مشتهیات غریزه ای و در مسئله ی شهوت فوق العاده پاک و پاکدامن است.

حضرت باقر در توضیح حصور می فرماید:

«الذی یأبی النساء:» (۱)

انسانی که امتناع از نزدیک شدن به زنان دارد و شهوات خود را کنترل می نماید.

۴- پیامبری شریف دارای منزلت و مقام رفیع و از طایفه شایستگان است.

زکریا در برابر پدیده ای عظیم

زکریا در برابر بشارت فرشـتگان که خداونـد او را فرزندی به نام یحیی عنایت خواهد کرد به شدت شـگفت زده شد از این که در سن کهنسالی خودش و نازائی همسرش چگونه فرزنددار می شود؟

شگفتی زکریا پیامبر خدا از اصل مسئله نبود، زیرا قدرت حق بر عنایت فرزند به او که قدرت بی نهایت است برایش مسلم بود، چنان که همین قدرت برای

۱- ۱) - تفسیر عیاشی ج۱، ص ۱۷۲، حدیث ۴۵.

ابراهیم در زنده شدن مردگان به اراده حق قطعی بود ولی درخواست دیدن کیفیت زنده شدن مردگان را کرد رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ اَلْمَوْتیٰ ؟

زکریا با توجه به این که پیری فرتوت است و همسرش در سن عقیم بودن به سر می برد و این پیری و عقیمی زن از عواملی است که هر کس را از این که فرزنددار شود صد در صد مأیوس می کند، اکنون به چه کیفیت این زن و شوهر دارای فرزند می شوند؟ !

زکریا با درخواست فرزند از حضرت حق و این که خداوند دعای واجد شرایط را مستجاب می کند یقین به فرزنددار شدن داشت وگرنه دعا نمی کرد، چون اگر صد در صد می دانست فرزنددار نمی شود دعا نمی کرد، آنچه موجب شگفتی بود اصل مسئله نبود کیفیت و چگونه تحقق این حقیقت بود.

زکریا می دانست که میلیاردها بار در جریان خلقت امور خارق العاده از طرف خدا و مشیت ازلی و ابدی اش اتفاق افتاده، و فرزنددار شدن در این سن از امور فوق العاده و معجزه آسائی است که مشیت حق آن را پدید می آورد ولی چگونگی و کیفیتش برای او مطرح بود که آیا از طریق همان زناشوئی طبیعی است. یا به صورت دیگر.

او می دانست که حضرت حق بر خلاف ادعای بی خبران از صفات حق در قوانینش حبس نیست و این گونه نمی باشد که نتواند از مجاری غیر طبیعی کاری را صورت دهد، بلکه مشیت و قدرت او حاکم بر همه قوانین جاری در هستی است، او به آتش دستور می دهد ابراهیم را نسوزاند، و به معده ماهی دریا فرمان می دهد یونس را هضم نکند و هم او قدرت دارد در سن غیر طبیعی به کسی فرزند عنایت کند، و این معنا را حضرت حق به زکریا به این صورت تذکر داد: کَذٰلِکَ اَللّٰهُ یَفْعَلُ مٰا یَشٰاءُ.

ای زکریا خداوند درکارهایش نیازمند به اسباب و علل و ابزار طبیعی نیست، بلکه خارج از همه قوانین موجود حاکم بر هستی کاری را که اراده کند تحقیق می دهد.

انسان درست نیست که همه امور را وابسته به علل و عوامل واسباب طبیعی بداند، باید با توجه به مشیت مطلقه حق این معنا را بپذیرد که حضرت حق هر کاری را بخواهد قدرت دارد از طریق مجرای غیر طبیعی صورت عینی و عملی بخشد، و زکریا به این حقیقت که شعاعی از قدرت بی نهایت خداست ایمان داشت ولی علم به چگونگی آن را می خواست، و شگفتی و تعجبش جز این امور را دنبال نمی کرد.

زکریا از حضرت حق درخواست کرد که نشانه تحقق این پدیده معجزه آسا را به او ارائه دهد، خداوند نشانه آن را ناتوان شدن زکریا از سخن گفتن در سه روز قرار داد، و از او خواست که پروردگار را بسیار یاد آورد، و او را تسبیح گوید.

او قدرت بر تکلم با مردم را در آن سه روز نداشت ولی از ذکر و تسبیح زبانی که فقط مناجات با حق بود عجزی نداشت و احتمالاً ذکر و تسبیح قلبی بوده و نیازی به حرکت زبان نداشت.

خداوند به قدرت کامله اش و بیرون از علل و اسباب طبیعی یحیی را که شباهت هائی به عیسی داشت به او عنایت فرمود:

خداوند نام فرزند زکریا را یحیی نهاد، در برابر نام فرزند مریم را عیسی که به معنای زندگی می کند نهاد، به یحیی در کودکی مقام نبوت و علم و کتاب عنایت فرمود، چنان که عیسی را هم در کودکی مقام نبوت داد، خداوند یحیی را از نزد خود برکت و طهارت داد و او را به پدر و مادرش نیکوکار قرار داد، چنان که به عیسی هم برکت و طهارت بخشید و او نسبت به مادرش نیکوکار مقرر فرمود، خدا در مواطن سه گانه به یحیی سلام و درود فرستاد به عیسی هم در همان

مواطن درود و سلام داد، یحیی را سید و حصور و پیامبر قرار داد چنان که همه آنها را هم به عیسی عنایت کرد، این شباهت ها که یحیی به عیسی داشت محصول اجابت دعای زکریا بوده است که از حضرت حق ذریّه طیبه و خلف شایسته درخواست کرد.

ص:۳۵۲

تفسیر آیه ۴۲-۴۴

اشاره

وَ إِذْ قٰالَتِ اَلْمَلاٰئِكَةُ يٰا مَرْيَمُ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفٰاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اِصْطَفٰاكِ عَلىٰ نِسٰاءِ اَلْعٰالَمِينَ.

يٰا مَرْيَمُ اُقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اُسْجُدِي وَ اِرْكَعِي مَعَ اَلرّٰاكِعِينَ.

ذٰلِكَ مِنْ أَنْبٰاءِ اَلْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مٰا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلاٰمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَ مٰا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ.

و یاد کن هنگامی که فربشتگان به مریم گفتند: ای مریم یقیناً خدا تو را به عنوان بنده ویژه انتخاب کرده است و از همه آلودگی های فکری و روحی و باطنی پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.

ای مریم فروتنانه برای پروردگارت به طاعت برخیز، و سجده کن و با رکوع کنندگان به رکوع آی.

این حقایق از خبرهای غیبی است که ای رسول من به تو وحی می کنیم و تو هنگامی که آنان قلم های خود را به عنوان قرعه در آب می انداختند که کدام یک از آنان سرپرستی مریم را عهده دار شود، و نیز زمانی که برای کفالتش با یکدیگر جدال و ستیز می کردند نزد آنان نبودی.

شرح و توضیح

مقام و منزلت حضرت مریم در معرفت و ایمان و اخلاق و عبادت به جائی رسید که خداوند او را توفیق داد تا صدای فرشتگان الهی را بشنود که ای مریم خداوند به خاطر کمالات معنوی ات تو را انتخاب کرده و از هر گناه و آلودگی پاک نموده و به مقام عصمت رسانیده و تو را برای پدید آمدن چهارمین پروردگار اولوالعزم بدون داشتن شوهر از وجودت انتخاب نموده است، که این

پدیده خاص و معجزه عظیم و حقیقت خارق العاده امتیازی ویژه برای تو در میان تمام زنان جهان است.

در معنای اصطفای دوم در آیه شریفه از حضرت باقر (ع) روایات شده:

«اصطفاك لولاده عیسی من غیر فحل:» (۱)

ترا برای تولد عیسی بدون داشتن شوهر انتخاب کرده است.

با توجه به این روایت می توان قضاوت کرد که مریم در این خصوصیت بر همه زنان برتری دارد، اما در خصوصیت ها و دیگر ویژگی ها با توجه به روایات زیادی که شیعه و سنی نقل می کنند حضرت صدیقه کبری بر تمام زنان اولین و آخرین فضیلت و برتری دارد و آن حضرت سیده نساء العالمین است.

در پاره ای از روایات آمده که منظور از نساء عالمین زنان روزگار خود مریم هستند نه زنان همه اعصار و قرون، چنان که کلمه عالمین در آیه ۴۷ سوره بقره : فَضَّلْتُكُمْ عَلَى اَلْعالَمِينَ درباره یهودیان ایمان آورده به موسی درعصر خود موسی است که پس از سپری کردن دوره ابتلائات سخت و قبول کردن نبوت موسی و پیروزی بر فرعونیان خداوند به آنان خطاب کرد که شما را بر جهانیان برتری دادم قطعاً این برتری بر مردم جهان همان روزگار است، چنانچه برتری مردم بر همه روزگاران باشد با آیه شریفه ۱۱۰ سوره آل عمران تناقض خواهد داشت آنجا که پروردگار می فرماید:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ اَلْكِتابِ لَكانَ خَيْراً لَهُمْ. . .

۱- ۱) - مجمع البیان ج۲، ص ۲۹۰.

شما ای مسلمانان بهترین امتی هستید که برای اصلاح جوامع انسانی پدیدار شده اید به کار شایسته فرمان می دهید، و از کار زشت و ناپسند باز می دارید و از روی صدق و اخلاص و تحقیق و معرفت ایمان به خدا می آوردید و اگر یهود و نصاری به آئین شما که سبب برتر نمودن شما به همه جهانیان است ایمان می آوردند قطعاً برای آنان بهتر بود.

در این آیه اهل کتاب را مادون و از نظر ارزش پائین و پست تر از مؤمنان به قرآن و پیامبر به حساب آورده وهمین آیه بهترین دلیل بر این است که عالمین در قرآن گاهی به قرائنی که وجود دارد و آیات آنها را تأیید می کند به معنای زنان یک عصر یا مردم یک روزگار است، و اطلاقی که تفسیر المیزان از لغت عالمین در آیه مربوط به مریم استفاده کرده است صحیح به نظر نمی رسد، هم با توجه به آیه ۴۷ سوره بقره و هم با توجه به آیه ۱۱۰ سوره آل عمران و هم با توجه به روایات فراوانی که درباره صدیقه کبری به عنوان سیده نساءالعالمین در کتب فرقین ذکر شده است، این نکته هم در تأیید این مطلب درباره حضرت زهرا ناگفته نماند که زهرا (ع) از مصادیق اتم و اکمل آیه كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ می باشد، که به طور عموم جزء برترین امت ها و بنابر احادیث مستند به طور خصوص جزء برترین های امت اسلامی است، پس مریم از نظر ارزش و فضیلت بر زنان روزگار خودش به عنوان بهترین زن انتخاب شده و حضرت زهرا بر اساس آیات و روایات به عنوان برترین زن بر تمام زنان جهان از ابتدا تا انتها انتخاب شده است.

آری فاطمه مرضیه از جهتی از اعضاء و پیکره برترین امت وازجهت طهارت ذاتی و عصمت وجودی، و معرفت و اخلاص و عمل و اخلاق و هم کفو بودن نسبت به امیرمؤمنان و ریشه وجودی یازده امام برتر و بهتر از همه زنان گذشته و آینده است.

ص:۳۵۵

اگر عمرم که اواخر آن را طی می کنم فرصت دهـد، و اگر بنایم بر این باشد که در صورت توان تفسیر را ادامه دهم با کمک و یاری پروردگار در توضیح سوره مبارکه کوثر در رابطه با شخصیت حضرت زهرا و این که او برترین و بهترین زن در میان زنان اولین و آخرین است مطالب مستدلی را بیان خواهم کرد.

درباره قنوت که عبارت از عبادت فروتنانه و خاشعانه است و نیز درباره سجده و رکوع به ترتیب در آیات ۵ سوره حمد و ۳۴ سوره بقره و ۴۳ سوره بقره به طور مشروح و مفصل بحث شد، عبادت در آیه إِیّاکَ نَعْبُدُ (۱)و سجده در آیه قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اُسْجُدُوا (۲)و رکوع در آیه وَ اِرْکَعُوا مَعَ اَلرّاکِعِینَ (۳)در حد ممکن توضیح داده شد.

حقایق صحیح و مطالب درست و واقعی سرگذشت مریم و زکریا برای نخستین بار به پیامبر اسلام وحی شد، وحی روشن کننده حقایق پنهان از انسان است، اگر قرآن مجید از افق حیات انسان طلوع نمی کرد اکثر یا حقایق مربوط به امت های گذشته پوشیده می ماند وانسان از بهترین و کامل ترین مدرسه تربیتی محروم می شد!

قرآن بالاترین و محکم ترین نشانه صدق نبوت پیامبر بزرگوار اسلام است.

سران معبد به خاطر شخصیت و عظمت مریم هر کدامشان خواهان سرپرستی و تکفل مریم بودند و در این زمینه با یکدیگر رقابت سختی داشتند، آنان برای رفع نزاع و اختلافی که در میانشان بود به قاعده قرعه متوسل شدند و روی این حساب قرعه برای حلّ پاره ای از مشکلات مشروعیت یافت.

۱- (۱) - حمد ۵.

۲- (۲) - بقره ۳۴.

۳- (۳) - بقره ۴۳.

فقهای بزرگ اسلام در کتاب های مربوط به قواعد اسلامی که به بهترین صورت تألیف کرده اند برای قرعه جایگاه قابل قبولی پذیرفته اند و قرعه را در پاره ای از امور که مشکل آن جز با قرعه حل نمی شود مشروع دانسته اند.

زکریا و کفالت مریم

همسر عمران که پیش از ولادت مریم شوهرش را از دست داده بود، و جگر گوشه اش را به خاطر نذری که بسته بود برای خدمت به معبد از خود جدا کرد حتماً زن با کرامت و صالحه ای بود که به قضاء حق راضی و این که خداوند به قبول حسن دخترش را پذیرفت و از میان همه زنان این کرامت را تنها به دختر او داد خوشحال بود.

احتمال هم می دهیم که گاه گاهی مهر مادری تحریکش می کرده و او را به احوال پرسی جگر گوشه اش تا معبد می آورده است، و پس از اطمینان خاطر شکرگویان به خانه باز می گشته.

از ساعتی که قنداقه مریم به مسجد آمد کارگردانان معبد بر سر تکفل و پرستاری او به نزاع برخاستند، هر یک از آنان می خواست تکفل او به عهده وی واگذار شود، و تربیت مریم نصیب او گردد، چون مریم دختر پیشوای آنان و از ذریه ابراهیم بود.

از میان آنان زکریا علاقه بیشتری به کفالت مریم نشان می داد و بر این مسئله پافشاری و اصرار داشت و بهانه اش این بود که من شوهر خاله او هستم و نهایتاً باید سرپرستی او به من سپرده شود.

نزاع و رقابت هر لحظه شدیدتر می شد، هر کس برای خود بهانه و حجتی می آورد و خود را از دیگران در این مسئله شایسته تر می دانست، و تا آخر هم از

ص:۳۵۷

میان خود بر یک نفر اتفاق نکردند، زیرا قصد همه آنان از این کار تقرب به خدا بود و نمی توانستند از آن چشم پوشی کنند.

زکریا هم چنان اصرار می ورزید و خود را از دیگران شایسته تر می دید زیرا در میان همه بخاطر نبوت و رسالتش امتیاز بیشتری داشت، پس از آن که از اتفاق بر یک نفر مأیوس شدند همه این پیشنهاد را پذیرفتند که برای به دست آوردن کفالت مریم قرعه بیندازند، به نام هر که درآمد او متکفل امور مریم شود و زکریا هم به این مسئله رضایت داد.

خادمان معبد همراه زکریا به سوی نهر آبی که در آن نزدیکی بود حرکت کردند، چوبه های تیر خود را به آب انداختند و قرعه زکریا مستقیم به روی آب آمد، و از دیگران به آب فر رفت، یا غیر مستقیم شد، به ناچار همه به کفالت زکریا نسبت به مریم راضی شدند. مریم در پرتو سرپرستی و کفالت زکریا پیامبر خدا به عالی ترین درجات و منازل ایمانی و معنوی و عملی و اخلاقی رسید، تا جائی که شایسته مادر شدن برای چهارمین پیامبر اولوالعزم حق شد و برای زنان عالم الگو گشت.

ص:۳۵۸

تفسیر آیه ۴۵-۴۷

اشاره

إِذْ قالَتِ اَلْمَلائِکَهُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اَللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اِسْمُهُ اَلْمَسِیحُ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَهِ وَ مِنَ اَلْمُقَرَّبِینَ.

وَ یُکَلِّمُ اَلنّاسَ فِی اَلْمَهْدِ وَ کَهْلاً وَ مِنَ اَلصّالِحِینَ.

قالَتْ رَبِّ أَنّی یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ قالَ کَذلِکِ اَللّهُ یَخْلُقُ ما یَشاءُ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.

یاد کن هنگامی که فرشگان گفتند: ای مریم مسلماً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومند و از مقربان است.

و با مردم در گهواره و در میان سالی با زبان وحی سخن می گوید و از شایستگان است.

مریم گفت: پروردگار را چگونه برای من فرزندی خواهد بود در حالی که هیچ بشری با من ازدواج نکرده؟ خدا فرمود: چنین است که می گوئی ولی کار خدا مقید به علل و اسباب نیست خدا هر چه را بخواهد با مشیت مطلقه خود می آفریند جز این نیست که چون چیزی را اراده کند به آن می گوید: باش پس بی درنگ می باشد.

شرح و توضیح

این که گروهی از فرشتگان واسطه بشارت حق به مریم بودند، دلیل عظمت بشارت و موضوع بشارت است.

ص:۳۵۹

بشارت دهند حضرت حق، واسطه بشارت فرشتگان، گیرنده ی بشارت مریم، دختری که منازل و مراتب و درجات معنوی را طی کرده بود، و تربیتش از جلوه نبوت زکریا نصیب داشت، و اهل عبادت فروتنانه و سجده و رکوع خالص بود.

آری مریم با آن همه کمالات شایستگی و صلاحیت داشت که خداند مهربان کلمه خود یعنی عیسی را به او عنایت کند، آن همه به صورت معجزه و امری خارق العاده! !

فرزندی که نامش از جانب خدا انتخاب شد و در گهواره به پیامبری و حقایق حقیه الهیه آراسته گشت.

فرزندی که دارای وجاهت و آبرومندی در دنیا و آخرت است و از مقربان درگاه حضرت دوست می باشد.

فرزندی که همه کمالات الهی و انسانی را داراست، و مبلغ پیام های خدا در میان مردم است.

فرزندی که به تصریح آیه شریفه مخلوق خدا و زائیده شده از مریم مقدس است.

تأکید بر اسمه المسیح عیسی ابن مریم برای این است که به یاوه بافان و باطل گویان اعلام کند عیسی پسر خدا نیست، خدا فرزند ندارد، خدا دارای مخلوق است که به مشیت مطلقه اش آفریده است، و این گونه نسبت ها به حضرت حق مساوی با کفر و شرک است، و افتراء زنندگان به خدا و معتقدان به این افترا هرگز اهل نجات نیستند.

عیسی به صورتی خارق العاده در گهواره ی لب به سخن گشود و نبوت خود و کتابش انجیل و اقامه نماز و ایتاء زکات و مبارک بودند وجودش و نیکی به مادر را اعلام کرد.

ص:۳۶۰

عیسی در بزرگسالی پیام های خداوند و احکام دینی و مسائل اخلاقی را با تکیه بر انجیل با مردم در میان می گذاشت تا مردم به هدایت حق اتصال پیدا کنند و سعادت دنیا و آخرتشان را تأمین نمایند، سخن گفتن عیسی در بزرگسالی اگر سخن روزمره و معمولی بود امتیازی برای او به حساب نمی آمد، روشن است که این سخن گوئی زبان وحی است.

شگفتی مریم از فرزنددار شدن بدون داشتن شوهر به معنای ایمان نداشتن به قدرت خدا در پدید آوردن فرزند از یک دختر بی شوهر نبود، او مانند زکریا و همه اهل معرفت به قدرت کامله و مشیت مطلقه ی حضرت حق ایمان داشت، ولی می خواست کیفیت این مسئله با عظمت را بداند، که چگونه بدون شوهر فرزنددار می شود، لذا به حضرت حق عرضه داشت من که ازدواج نکرده ام و بشری با من تماس نداشت به چه صورت فرزندار می شودم که پاسخ شنید درست است که تو شوهر نکرده ای ولی خداوند که کارش مقید به اسباب و علل نیست هر چه را بخواهد می آفریند، و مسئله تا جائی برای خدا آسان و سهل است که اگر پدید آمدن حقیقتی را بخواهد فقط می گوید باش و پس از فرمان باش در جا پدید می آید.

ص:۳۶۱

تفسیر آیه ۴۸–۵۱

اشاره

وَ يُعَلِّمُهُ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ.

وَ رَسُولاً إِلىٰ بَنِي إِسْرٰائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ اَلطِّينِ كَهَيْئَةِ اَلطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ أُبْرِئُ اَلْأَكْمَهَ وَ اَلْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ اَلْمَوْتىٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمٰا تَأْكُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

وَ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ اَلتَّوْرٰاةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ اَلَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُونِ.

إِنَّ اَللّٰهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِيمٌ.

ای مریم خداوند به فرزندت کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد.

و او را برای ابلاغ پیام های خدا به سوی بنی اسرائیل می فرستد که به آنان بگوید: من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه هائی بر صدق رسالتم آورده ام: من از گِل برای شما چیزی به شکل پرنده می سازم و در آن می دمم که به اراده و مشیت خداوند پرنده ای زنده و قادر به پرواز می شود، و کور مادرزاد و مبتلای به پیسی را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم، و شما را به آنچه در خانه هایتان می خورید و آنچه را ذخیره می نمائید خبر می دهم، مسلماً اگر اهل ایمان باشید این معجزات برای شما نشانه ای بر صدق رسالت من است.

و من آنچه را از تورات، پیش از من بوده تصدیق دارم و آمده ام تا بعضی از چیزهائی که در گذشته به کیفر گناهانتان بر شما حرام شد حلال کنم و برای

شما بر صدق رسالتم نشانه ها از سوی پروردگارتان آورده ام پس ای بنی اسرائیل از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمائید.

یقیناً خداوند پروردگار من و شماست، بنابراین او را بپرستید که پرستش خداوند صراط مستقیم است.

شرح و توضیح

مسئله ی تعلیم خدا به صورت مستقیم و جایگاه با عظمت علم و معلم و متعلم در آیه ی ۳۱ بقره به صورتی مفصل و مشروح گذشت.

از آنجا که عیسی برای تربیت و تعلیم و هدایت مردم انتخاب شد، و نقس معلم در تربیت نفوس والاترین نقس است و معلم لازم است به همه ابزار و علل جهت تعلیم و تربیت آراسته باشد خداوند مهربان به طور مستقیم کتاب که مجموعه ای از قوانین تامین کننده سعادت دنیا و آخرت و حکمت که عبارت از معارف الهیه است و تورات و انجیل را به عیسی آموخت و او را به معلمی کامل و جامع که همه طرح ها و نقشه های ساختن ساختمان انسانیت در اختیارش بود تبدیل کرد.

عیسی پس از آراسته شدن به حقایق و حکمت و تعلیم گرفتن تورات و انجیل و با مقام اولوالعزمی در مرحله اول به سوی بنی اسرائیل که در اوج مادی گری و فساد و تحریف حقایق و دنیا پرستی و ترویج خرافات و اباطیل و در چرخه ی فساد همه جانبه بودند فرستاده شد، او برای آن که آن قوم دور از خدا و آلوده به معاصی، و تاریک دل نبوتش را باور کنند به آنان قاطعانه اعلام داشت من معجزات و نشانه هائی بر صدق رسالتم برای شما آورده ام تا این معجزات راه پذیرفتن نبوت من را از سوی شما هموار کند.

من به اذن خدا از گِل صورتی از پرنده می سازم و سپس با دم مسیحائی ام بر آن می دمم، پس پرنده ای زنده می شود. امکان پدید آمدن موجود زنده از عناصر

مادی توسط انسانی خاص در سایه مشیت و اراده و اذن خدا مسئله ای حتمی است، پدید آمدن موجود زنده گاهی به اراده ی مستقیم حق است که نوع مخلوقات هستی اینگونه به وجود می آینـد و گاهی به وجود آمـدن موجود زنده را از عناصـر همین عالم خداونـد به بنـده ای ویژه اذن می دهد و او هم آن کار را انجام می دهد، و این مسـئله چیزی نیست که پذیرفتنش مشـکل باشد، و روزنه ای برای انکار به رویش باز باشد.

ای بنی اسـرائیل من کور مادرزاد و بیماری پیسـی را شفا می دهم به صورتی که دو چشم کور را بینا و بیماری پوستی را علاج قطعی می کنم، کاری که جز از دست فرسـتاده ی خـدا ساخته نیست و از همه مهم تر مرده را به اذن خداونـد زنده می کنم، و شما را به آنچه در آینـده می خوریـد و در خانه هایتان ذخیره می کنیـد خبر می دهم همه این معجزات دلیل متقن بر پیامبری و رسالت من است اگر واقعاً اهل ایمان باشید.

عیسـی (ع) گواهی دهنده به این بود که تورات کتاب خداست، و آیاتش وسیله هدایت انسان به سوی سعادت ابدی است، این معنـا به خـاطر این به بنی اسـرائیل اعلام شـد که بداننـد عیسـی نه این که دین جدیـدی نیاورده و فرهنگ او مخالف با تورات نیست، بلکه نبوت او پشـتوانه ای برای تورات و آئین موسـی که همان اسـلام ناب الهی است، می باشـد. و حتی از جانب خـدا مسـئولیت دارد کـه پـاره ای از امـور حلال کـه بخـاطر گناهـان بر آنـان حرام گشـته بـود از حرمت بینـدازد و به صـورت اولیه بر گردانـد، تا برای زند گی بنی اسـرائیل فرج و گشایش ایجاد شود، و آیات و نشانه ها و معجزات نیز اضافه بر این امور بود که نهایتاً از سوی بنی اسـرائیل نبوتش تصدیق شود، و از فساد و گناه و معصـیت اجتناب نمایند: فَاتَّقُوا اَللّٰهَ و از حضـرتش به عنوان معلمی الهی و ناصحی دلسوز و خیرخواهی

ص:۳۶۴

مهربان اطاعت کنند وَ أَطِیعُونِ ولی این قوم خودخواه عنود از آن زمان تا امروز که سال ۱۳۸۸ شمسی است حاضر به تسلیم در برابر حق نشده اند.

عیسی (ع) مصرانه به بنی اسرائیل می فرمود یقیناً حضرت الله پروردگار من و پروردگار شماست و همه ما در پرتو ربوبیت او به سر می بریم، اوست که خالق و مالک و مدبّر و کارگردان ماست، پس باید همه ما به این حقیقت توجه کنیم که تنها حضرت او شایسته پرستش و عبادت است روی این حساب همه شما دست از بت های جاندار و بی جان و هوای نفس و اطاعت از اربابان باطل بردارید و فقط او را بپرستید و حضرتش را عبادت کنید که صراط مستقیم همین است و بس.

ص:۳۶۵

تفسیر آیه ۵۲-۵۳

اشاره

فَلَمّا أَحَسَّ عِیسی مِنْهُمُ اَلْکُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصارِی إِلَی اَللّهِ قالَ اَلْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اَللّهِ آمَنّا بِاللّهِ وَ اِشْهَدْ بِأَنّا مُسْلِمُونَ.

رَبَّنا آمَنّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اِتَّبَعْنَا اَلرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ اَلشّاهِدِینَ.

کفر کافران در برابر نبوت عیسی چنان شدید بود که از حالت قلبی به چرخه ی عمل در آمده بود به این خاطر آیه می فرماید چون عیسی از بنی اسرائیل احساس کفر کرد و انکار آنان را نسبت به حقایق یقین نمود اعلام کرد چه کسانی برای اقامه ی دین و سلوک به سوی خدا یاران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاران خدائیم به حقیقت به خدا ایمان آوردیم و ای مسیح گواه باش که ما تسلیم خدا هستیم.

پروردگارا به آنچه بر موسی و عیسی نازل کردی ایمان جدّی آوردیم و از این پیامبر پیروی کردیم، پس ما را از گواهان و شاهدان نبوت مسیح بنویس.

شرح و توضیح

بر اساس آیات تورات و پیش گوئی های حضرت موسی، قوم یهود در انتظار مسیح و نبوت او به سر می بردند، و مشتاق ملاقات و دیدار او و ایمان آوردن به حضرت بودند.

عیسی برای نجات مردم ظهور کرد، و پیش بینی تورات و موسی تحقق یافت، ولی بدنه ی قابل توجهی از قوم یهود که در انواع لباس ها و مقام ها بودند، منافع نامشروع مالی و مقامی خود را در برابر فرهنگ حق که عیسی مبلغش بود در خطر دیدند، اینان با کمال قدرت در برابر عیسی جبهه مخالفت باز کردند، و از پذیرفتن نبوت او سرباز زدند، و تن به مقررات و احکام حضرت حق ندادند، عیسی وقتی یقین به کفر این گروه پیدا کرد، و مخالفت آنان را ریشه ای حس

نمود، پس از اتمـام حجت به کمک معجزات و آیات و نشانه هائی که بر صـدق نبوتش در اختیار داشت، از بنی اسـرائیل برای یاری دادن به خودش و حرکت به سوی حق درخواست یاری نمود، زیرا می دانست برای تحقق اهـداف الهی اش به یاری اهل ایمان نیازمنـد است، و اگر اهل ایمان متمایز از کافران نشونـد، و بر ضـد آن بسیج نگردند و تشـکل ایمانی و سازماندهی قوی صورت نگیرد اهداف الهی اش پیش نمی رود و به پابرجائی نمی رسد.

حواریون که به فرموده حضرت رضا (ع)

«کانوا مخلصین فی انفسهم و مخلصین لغیرهم من اوساخ الذنوب بالوعظ و التذکیر:» (۱)

یارانی مخلص و پاک در محدوده ی وجودشان بودند، و با موعظه و تذکر دغدغه پاک کردن مردم را از آلودگی ها و مفاسد داشتند، تنها پاسخ دهندگان به حضرت مسیح بودند.

طبرسی روایت می کند: حواریون در همه سـفرها با مسیح همراه بودند، و چون گرسنه و تشنه می شدند به اذن حق برای آنان غذا و آب آماده می شد، آنان این عنایت حق را برای خود امتیازی خاص می دانسـتند، روی این حساب از عیسی پرسیدند آیا کسی بالاتر از ما هست؟ آن حضرت فرمود: آری

«افضل منکم من یعمل بیده و یاکل من کسبه:» (۲)

برترین شما کسی است که دست به کوشش و فعالیت بزند، و از محصول زحمت و کسب و کارش زندگی خود را اداره کند.

ص:۳۶۷

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۷۹ حدیث ۱۰.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۳۰۴، چاپ اعلمی بیروت.

تفسیر آیه ۵۴-۵۷

اشاره

وَ مَكَرُوا وَ مَكَرَ اَللّٰهُ وَ اَللّٰهُ خَيْرُ اَلْمٰاكِرِينَ.

إِذْ قٰالَ اَللّٰهُ يٰا عِيسىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رٰافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ جٰاعِلُ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوكَ فَوْقَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

فَأَمَّا اَلَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذٰاباً شَدِيداً فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ.

وَ أَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اَللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ اَلظّٰالِمِينَ.

و کافران از بنی اسرائیل درباره ی عیسی و آئینش نیرنگ زدند و خدا هم نیرنگشان را نقش بر آب ساخت و خدا بهترین خنثی کننده نیرنگ زنندگان است.

یاد کن هنگامی که خدا به عیسی گفت: ای عیسی من تو را از میان مردم برمی گیرم و به سوی خود بالا می برم، و تو را از بودن در میان جمعیت ناپاک کافران نجات می دهم، و آنان را که از تو پیروی کردند تا قیامت در همه امور فوق کافران قرار می دهم، سپس بازگشت همه شما مؤمنان و کافران به سوی من است و در میان شما نسبت به آنچه با هم اختلاف داشتید به حق و عدالت داوری می نمایم.

اما کسانی که کافر شدند آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت معذب می کنم و برای آنان هیچ یاری کننده ای نخواهد بود.

ص:۳۶۸

و اما کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند خدا پاداششان را به طور کامل می دهد، و خدا ستمکاران را «که به دین کافر شدند، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند» دوست ندارد.

شرح و توضیح

در این چهار آیه شریفه به مسائل و مطالب مهمی اشاره شده است که به ترتیب به شرح و توضیح آن می پردازم.

مکر: فارسی زبانان از لغت مکر برداشتشان این است که این لغت به معنای طرح های ابلیسی و نقشه های شیطانی است و شامل تدبیرهای زیان بخش است ولی در لغت و زبان عرب به معنای بازداشتن کسی از خواسته و منظورش می باشد، چنان که لغت شناس معروف راغب اصفهانی که با کوشش و جدیت زیاد به تنظیم لغات قرآن و معانی اش در کتاب مفردات اقدام نموده است در معنای مکر می گوید:

«المکر صرف الغیر عما یقصده»

مکر بازداشتن کسی از رسیدن به چیزی است که مقصود اوست.

پس تلاش زیان آور و خسارت زا که کاری بس ناپسند است مکر است، چنانچه این تلاش در راه بازداشتن انسان از رسیدن به امور مثبت باشد.

یهود کافر به تلاش و کوشش برخاستند که نگذارند حضرت مسیح آفتاب نبوتش را بر خیمه حیات مردم بتاباند، و فرهنگ پاک الهی را در میان جامعه و ملت گسترش دهد، و مرد و زن و پیر و جوان را از گناه و فساد برهاند، و خوشبختی و سعادت دنیا و آخرت مرم را تأمین نماید، این بود مکر خائنانه و زیانبار آنان نسبت به مسیح و دین خدا.

ص:۳۶۹

خداونـد قهار در نظام هستی چنین مقرر نموده است که اینگونه مکر و آثار و تبعاتش خود ماکران را احاطه کند، و آنان را در مضـیقه و سـختی قرار داده و به کیفر خـدا در دنیا و آخرت گرفتارشان کنـد و معنای مکر خـدا جز این نیست روی این حساب می توان به راحتی جمله ی دوم آیه شـریفه را وَ مَکَرَ اَللّهُ وَ اَللّهُ خَیْرُ اَلْماکِرِینَ به این صورت معنا کرد، مکر خدا یعنی بازگشت نتیجه ی اعمال ماکران به خودشان و به مجازات رسیدن آنان نسبت به تلاش باطلشان در برابر حق است و خدا بهترین مجازات کنندگان و چاره جویان است. در روایتی از حضرت رضا (ع) درباره ی مکر از سوی خدا چنین آمده است:

«و لکنه عزوجل یجازیهم. . . . جزاء المکر:» (۱)

خداونـد بزرگ به کیفر مکرشـان آنان را مجازات می کنـد و راه بیرون رفت از طرح و نقشه ی آنان را برای اهل ایمان باز می کند.

متوفی : توفی از نظر لغت به معنـای تکمیل کردن مطلبی یا حقیقی یا جنسـی است، چنان که در قرآن مجیـد در این معنا به کار رفته است

أَوْفُوا اَلْکَیْلَ وَ اَلْمِیزانَ بِالْقِسْطِ. (۲)

کیل و ترازو را بر اساس عدالت کامل و پر به مشتری بدهید.

وفای به عهد یعنی تکمیل کردن قرارداد و پیمان با طرف مقابل است.

در آیات کتاب خدا توفی به معنای گرفتن هم آمده است،

هُوَ اَلَّذِی یَتَوَفّاکُمْ بِاللَّیْلِ: (۳)

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۲۶.

۲- ۲) - انعام ۱۵۲.

۳- ۳) - انعام ۶۰.

اوست که شما را در شب می گیرد، به عبارت دیگر او کسی است که در شب با گرفتن روح شما بیداری را از شما گرفته و شما را به خواب می برد.

مُتَوَفِّیکَ یعنی ای مسیح تو را از میان مردم برمی گیرم تا از ضربه خوردن از کافران در امان بمانی، و نقشه و مکر آنان که می خواهند تو را از حقیقت و تبلیغ آن باز دارند نقش بر آب کنم و این جمله قرآنیه هیچ دلالت بر این ندارد که خدا جان عیسی را گرفت و به کام مرگ انداخت زیرا لغت فوت که ابتدایش فاء است با کلمه وفی که ابتدایش واو است و هر کدام از بابی کاملاً جداگانه می باشند با هم تفاوت اساسی و اصولی و ماهوی دارند، و اگر در قرآن تُوَفّی در آیات مربوط به انتقال مردم از دنیا به آخرت آمده قطعاً به معنای مرگ نیست.

مُتَوَفِّیکَ که دلالت بر مضارع دارد بشارتی از سوی حضرت حق به عیسی جهت نجات او از یهود کافر دارد، و این مسئله یعنی نجات عیسی از دست دشمنان عبرت و پندی برای همه اهل ایمان است که در صورت استقامت و پایداری و پافشاری بر ایمان و عمل صالح با یاری خدا به شکلی که ارداه او تعلق بگیرد از چنگال دشمنان نجات یافته و به احدی الحسنیین که شهادت یا به ذلت نشستن کافران و قطع دست آنان از امور مؤمنان است نایل می شوند.

رافِعُکَ : در این که این رفع و رفعت مقام و مرتبه معنوی است شکی نیست، زیرا برای خداوند که وجود بی نهایت و محیط بر همه هستی است و چیزی مانند و مثل او نیست لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ مکان و محل تصور ندارد که نعوذ بالله گفته شود حضرت حق مکان استقرارش در آسمان است و عیسی را به جانب خود برد!

این مسئله به این معناست که خداوند مهربان به خاطر شایستگی مسیح و ارزش ها و فضائل وجودی اش او را به سوی مقام با عظمت قرب معنوی برد

ص:۳۷۱

چنان که این معنا را پیش از به دنیا آمدنش به مادرش مریم خبر داد وَ مِنَ اَلْمُقَرَّبِینَ. (۱)

وَ مُطَهِّرُکَ: مسیح در جامعه ای زندگی می کرد که اکثریت آن جامعه و درصد بالائی از آنان آلوده به کفر، فسق، فجور، زشتی عمل، و بدی اخلاق بودند و مکتبی جز مکتب مادی گرائی و لذت خواهی نداشتند، و از این که به حضرت مسیح تهمت های ناروا ببندند و چهره ی او را در میان جامعه مخدوش نمایند هیچ امتناعی نداشتند، خداوند همه آن اتهامات و افتراءات را رد کرد و حضرتش را نهایتاً پاک و منزه از هر آلودگی و وَجِیهاً فِی اَلدُّنْیا وَ اَلْآخِرَهِ نشان داد و او را از آن محیط ناپاک و مردم آلوده و کثیفش نجات داد، مُطَهِّرُکَ مِنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا.

جاعِلُ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوکَ فَوْقَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا : جاعل که اسم فاعل است هم چون صیغه ی مضارعش دلالت بر استمرار دارد، خداوند به عیسی می گوید من پیروان تو را از نظر حجت و برهان و امور معنوی، و برنامه های الهی گرچه عددشان کم و اندک باشد تا روز قیامت بر کافران یهودی مسلک برتری و تفوق می بخشم.

با توجه به آیات قرآن و بشارت عیسی به مبعوث شدن محمد (علیهما السلام) به رسالت:

وَ إِذْ قالَ عِیسَی اِبْنُ مَرْیَمَ یا بَنِی إِسْرائِیلَ إِنِّی رَسُولُ اَللّهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ اَلتَّوْراهِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اِسْمُهُ أَحْمَدُ. . . . (۲)

باید گفت: منظور از پیروان واقعی عیسی تا زمان مبعوث شدن پیامبر اسلام به رسالت مؤمنان واقعی به مسیح و دین او و پس از عیسی پیروان حقیقی حضرت

۱- ۱) - آل عمران ۴۵.

۲- ۲) - صف ۶.

محمد هستند که بشارت عیسی را به نبوت پیامبر اسلام پذیرفتند و تابع رسول اسلام شدند که در این متابعت از محمد (علیهما السلام) در حقیقت متابعت از مسیح کردند، و قطعاً منظور از متابعان عیسی نصاری و مسیحیان پس از نبوت پیامبر اسلام که قائل به تثلیث و همکار یهود و صهیونیسم و جنایت کاران به بشریت هستند نیستند، تابع مسیح گوشت خوک نمی خورد، و شراب و مسکر را حلال نمی داند، و اقتصادش وابسته به بانگ های ربائی نیست و به صورت دولت مسیحی چون دول اروپا و آمریکا به استعمار ملت های ضعیف دست نمی یازد و به غارت معادن و اموال و نابودی فرهنگ آنان اقدام نمی کند، اینان که به اسم نصاری و مسیحیت به هر فسق و فجوری و به هر گناه و معصیتی و به هر ظلم و ستمی آلوده اند پیروان شیطان و برادران صهیونیست اند، لذا آیه شریفه ابداً شامل اینان نمی شود، و مفسرانی که مصداق اتبعوک را مسیحیان پس از طلوع اسلام گرفته اند سخت اشتباه کرده اند، مراد از پیروان عیسی پیروان صادق و راستین آن حضرت اند که با توجه به بشارت او به آمدن محمد (علیهما السلام) و اینکه در دل این بشارت این معنی نهفته است که با آمدن او از او و دینش پیروی کنید و با توجه به نشانه های متابعان پیامبران در آیات و روایات منطبق بر مؤمنان واقعی یعنی پیروان محمد بن عبدالله و متدنیان به دین اوست.

این تفوق و علت آن قطعاً معلول و محصول پیروی از انبیاء الهی است و جهت معنوی و روحی دارد، و تا قیامت هم این تفوق ادامه دارد.

سپس همه کافران و مؤمنان در قیامت به پیشگاه خداوند بازمی گردند و در آنجا در دادگاه عدل میان آنان نسبت به اختلافاتی که در حق داشتند و این اختلاف مایه ی جدائی مؤمنان از کافران بود به حق داوری خواهد شد.

عذاب کافران

منظور از کافران در آیه مورد بحث آیه ۵۶ آل عمران یهودیان هستند که از روز ظهور عیسی تا امروز، و از امروز تا آینده دور با عیسی و دین بر حق او به

مخالفت برخاستند و به مخالفت برمی خیزند و انحرافشان را از حق ادامه می دهند کُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

این کافران به عذاب شدید دنیا که ذلت و مسکنت و دربدری و ناامنی است و به عذاب سخت آخرت که آتش دوزخ است دچار خواهند بود و در آخرت هیچ یاری که آنان را بتواند از عذاب جهنم نجات دهد نخواهند داشت.

اما اهل ایمان و عمل صالح که مؤمنان واقعی از زمان عیسی تا بعثت پیامبرند، و مؤمنان حقیقی به پیامبر اسلام و قرآن که در حقیقت پیروان عیسی هستند پاداششان به طور کامل داده خواهد شد، ولی ستمکاران بر انبیاء و متجاوزان به قوانین الهی و حقوق مردم از دایره محبت خدا که فیوضات و پاداش اوست بیرونند، و جز عذاب سخت دنیا و آخرت نصیبی نخواهند داشت.

درباره ی ایمان و عمل صالح و پاداش مؤمنان دارنده ی عمل صالح در آیه شریفه ۲۵ سوره بقره بحث بسیار مفصل و مشروحی گذشت، و در تفسیر ایمان در چند آیه از آیات سوره ی بقره مسائل بسیار مهمی مطرح شد.

تفسیر آیه ۵۸-۶۰

اشاره

ذٰلِکَ نَتْلُوهُ عَلَیْکَ مِنَ اَلْآیٰاتِ وَ اَلذِّکْرِ اَلْحَکِیمِ.

إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اَللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ قٰالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.

اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَلاٰ تَکُنْ مِنَ اَلْمُمْتَرِینَ.

این داستان هائی که بر تو می خوانیم از آیات و نشانه های قدرت و ربوبیت و پندهای حکیمانه است.

قطعاً داستان عیسی نزد خدا از جهت چگونگی آفرینش مانند داستان آدم است که پیکر او را از خاک آفرید سپس به او از طریق مشیتش فرمود: باش پس بی درنگ موجود زنده شد.

حق از ناحیه پروردگار توست بنابراین از تردید کنندگان مباش.

شرح و توضیح

در رابطه با نشانه های قدرت و ربوبیت و توحید حضرت حق در آیات سوره ی بقره بخصوص آیه ۱۶۴ مطالبی گذشت.

نباید پذیرفتن خلقت مسیح بدون داشتن پدر بر کسی دشوار و سخت باشد، زیرا خداوند آدم را بدون داشتن پدر و مادر مستقیماً از خاک آفرید و چون جسم او را تعبیه کرد از روح خود در او دمید و موجودی مرکّب از دو جهت مادی و معنوی به وجود آمد خلقت از خاک جهت مادی آدم و نفخه روح با امر وجودی کُنْ فَیَکُونُ جهت معنوی اوست.

در رابطه با آیه ۶۰ که نظیر آن در آیه ۱۴۷ سوره ی بقره بود مطالب لازم توضیح داده شد، ولی لازم است به این نکته توجه دهم که در این آیه دلگرمی

ص:۳۷۵

شدید به پیامبر می دهد که در احتجاج و گفتگوی خود با یهود و نصاری و هر مخالفی ثابت و پابرجا باش و اضـطرابی به خود راه مـده، و تردیـد نداشـته باش که قطعاً پیروز میدان خواهی بود چون حق که همه وقت و همه جا قابل اسـتدلال است از سوی پروردگار توست و مخالف در این عرصه هیـچ نوعی پیروزی نـدارد، زیرا بر باطل است و باطل امر عدمی است که جائی برای اثبات و پیچیده شدن به استدلال و برهان ندارد.

ص:۳۷۶

تفسیر آیه ۶۱

اشاره

فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ اَلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَی اَلْکَاذِبِینَ.

پس هر که با تو درباره ی عیسی پس از آن که تو را به واسطه وحی نسبت به وضع او علم و آگاهی آمد گفتگوی بی منطق و مجادله و ستیز کند بگو: بیائید ما فرزندانمان را و شما فرزندانتان را و ما زنانمان و شما زنانتان را و ما مردانمان را و شما مردانتان را دعوت کنیم، سپس یکدیگر را نفرین نمائیم، آنگاه لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

شرح و توضیح

پیش از آنکه به داستان مباهله که دراین آیه شریفه مطرح است اشاره کنم، لازم است این واقعیت را تذکر دهم که بسیاری از علمای اهل سنت چه مفسران این طایفه و چه محدثان آنان تصریح دارند گرچه أَبْنَاءَنَا و نِسَاءَنَا و أَنْفُسَنَا جمع است، ولی پیامبر اسلام روز مباهله از همه فرزندان فقط حسن و حسین و از همه زنان فقط فاطمه ی زهرا و از همه ی مردان فقط علی بن ابیطالب را همراه خود به عرصه مباهله آورد.

در جلد سوم کتاب کم نظیر احقاق الحق که زیر نظر مرجع شیعه آیت الله مرعشی نجفی حیات دوباره یافت و همراه با ملحقات به صورتی تحقیقی چاپ شد در جلد سوم صفحه ی ۴۶ تذکر می دهد: که مفسران در این مسئله متفقاً می گویند: أَبْنَاءَنَا اشاره به حسن و حسین و نِسَاءَنَا اشاره به فاطمه و أَنْفُسَنَا اشاره به علی (ع) دارد.

سپس در پاورقی آن شصت نفر از علمای اهل سنت را نام می برد که آنان به صراحت گفته اند: آیا مباهله درباره ی اهل بیت نازل شده و مشخصات آنان و کتاب هایشان را از صفحه ی ۴۶ تا صفحه ی ۷۶ به طور مفصل آورده است.

از جمله عالمان معروفی که این حقیقت را ذکر کرده اند عبارت اند از:

مسلم صاحب صحیح جلد ۷ ص ۱۲۰

احمدبن حنبل صاحب مسند ج ۱ ص ۱۸۵

طبری در تفسیرش جلد سوم صفحه ۱۹۲

حاکم در مستدرک ج ۳ ص ۱۵۰

ابونعیم اصفهانی در دلایل النبوه ص ۲۹۷

قرطبی در کتاب الجامع لاحکام القرآن ج ۳ ص ۱۰۴

فخر رازی در تفسیر کبیر ج ۸ ص ۸۵

آلوسی متعصب در روح المعانی ج ۳ ص ۱۶۷

زمخشری در کشاف ج ۱ ص ۱۹۳

عسقلانی در الاصابه ج ۲ ص ۵۰۳

ابن جوزی در تذکره الخواص ص ۱۷

پس هیچ شک و تردیدی نیست که این آیه شریفه در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است.

نکته ای بسیار مهم

۱- با این که حضرت حق به پیامبر ابلاغ کرد که همه فرزندان و زنان و مردان خود را در میدان مباهله ببر، ولی روز مباهله نصاری دیدند از أَبْنَاءَنَا دو فرزند، از نِسَاءَنَا یک زن از أَنْفُسَنَا یک مرد همراه پیامبر آمده!

ص:۳۷۸

از نظر ادبی صیغه ی جمع أَبْنَاءَنَا و نِسَاءَنَا و أَنْفُسَنَا به ضمیر جمع نا اضافه شده است، اضافه ی جمع أَبْنَاءَنَا و نِسَاءَنَا و أَنْفُسَنَا به ضمیر نا از نظر معنا افاده عموم مطلق می کند و معنای حقیقی آیه این می شود که حسن و حسین از نظر شخصیت و ارزش ها به منزله همه فرزندان و حضرت زهرا به منزله ی همه زنان و امیرمؤمنان به منزله همه مردان است یعنی آنچه از ارزش ها و فضائل همه نسل دارند حسن و حسین به تنهائی دارند و آنچه از ارزش ها و حسنات همه زنان دارند به تنهائی حضرت زهرا دارد، و آنچه از فضائل و محسنات همه مردان دارند علی (ع) به تنهائی دارد.

۲- پیامبر اکرم طبق آیه شریفه حسن و حسین را به عنوان فرزندان خود همراه خود به عرصه مباهله برد، با این که حسن و حسین از طریق مادر به او می رسیدند، بر این اساس طبق فرهنگ قرآن مجید به فرزندان دختر نیز در حقیقت ابن گفته می شود، و در رابطه با انسان هیچ فرقی با فرزندان پسر انسان ندارند.

این مردم جاهلیت پیش از بعثت پیامبر بودند که برخلاف حقیقت فقط فرزندان پسر خود را فرزند خود می دانستند و فرزندان دختر خود را بیگانه به حساب آورده فرزند خود نمی دانستند و با کمال وقاحت می گفتند:

بنونا بنو ابناءنا و بناتنا جج

بنوهن ابناء الرجال الا باعد: ج یعنی فرزندان ما فقط پسر زاده های ما هستند اما دختر زاده های ما فرزندان مردم بیگانه اند نه فرزندان ما آنان بر اساس فرهنگ غلط و شیطانی خود، زنان را عضو پیکر انسانی نمی دانستند، و دخترانشان را گویا فرزند خود به حساب نمی آوردند چه رسد به فرزندان دخترانشان ولی آیه مباهله بر این اعتقاد سخیف خط بطلان کشیده و

اعلام داشت فرزنـدان دختر بـدون کم و زیاد و بی هیچ تردید و شـکی فرزندان انسان هسـتند و این حقیقت را با آیه ۸۵ سوره انعام تکمیل کرد و به اثبات رسانید و به عنوان یک اصل اصیل اعلام داشت:

«من ذریه داود و سـلیمان و ایوب و یوسف و موسـی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و ذکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین.»

از فرزندان ابراهیم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم و نیز از فرزنـدان ابراهیـم زکریـا و یحیی و عیسـی و الیـاس انـد که همه از شایسـتگان هسـتند خداونـد در این آیه قرآنیه به صـراحت و قاطعـانه عیسـی که فرزنـد دختری است و مادر او هم شوهر نکرد، بلکه فرزنـدش را فقط به اراده خـدا به دنیا آورد از فرزنـدان ابراهیم شـمرده است، در روایات به طور فراوان از طریق شـیعه و سـنی از حضرت حسن و حسین ابن رسول الله یاد شده است و در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنان حرام است آمـده وَ حَلاَئِلُ أَبْنَائِکُمْ یعنی ازدواج با همسـران پسـرانتان بر شـما حرام است و در میان فقهاء اسـلام این مسـئله قطعی است که همسـران پسـرها و نوه ها چه نوه دختری چه نوه پسـری بر شخص حرام مسلم است و مشمول آیه شریفه می شود.

در اینجا باید به فتوای فقهای بزرگ و قابل قبولی چون سید مرتضی که همه کسانی که از طرف مادر به پیامبر اسلام می رسند سید قطعی دانسـته و همه آثار سـیادت را از نظر فقهی شامل آنان می داند آفرین گفت، و از دیگر فقهاء که بدون دقت در آیه مباهله و آیه ۸۵ سوره انعام بنا به رسم جاهلیت فرزندان زنانی که سـیده هسـتند سـید نمی دانند و در حقیقت فرزندان پیامبر به حساب نمی آورند گله سخت و شدید کرد، که شما بی توجه به این دو آیه قرآنیه و حکم قطعی حق بر

ص:۳۸۰

اساس چند روایت ضعیف و غیر قابل قبول و از آن بدتر بر اساس فرهنگ جاهلی نیمی از فرزندان پیامبر را تا قیامت از فرزندی حضرت خارج کرده و ظلمی فاحش به رسول خدا نموده اید، و باید گفت بر اساس گفتار شما از طریق پیامبر اسلام در همه جهان بیش از یک سید وجود ندارد و آن هم فاطمه زهراست، و هر کس تا قیامت از نسل زهرا به وجود آید چون از طریق مادر به پیامبر می رسد سید نیست، و روی این حساب بر پایه محاسبه غلط شما که خلاف صریح قرآن است سیدی وجود ندارد! !

من به تبع سید مرتضی و دیگر از فقها که بر اساس قرآن و روایات قطعی هر کسی را که از طریق مادر به پیامبر می رسد سید می دانند سید می دانم و آثار سیادت که ذاتی آنان است و آثار فقهی مسئله را بر آنان مسلم دانسته و خود نیز بسیار افتخار می کنم که از طریق مادرم که دارای شجره قطعی سیادت است از طریق حضرت صدیقه مرضیه به پیامبر اسلام می رسم و پاکی همین رابطه و پیوند است که تاکنون به من توفیق تبلیغ دین در همه کشور ایران و برخی از ممالک غربی و شرقی عنایت کرده است، و به من این لطف را روا داشته که با دست خود بدون کمک از دیگران تا کنون هفتاد جلد کتاب در پرتو قرآن و فرهنگ اهل بیت بر اساس نیاز روز نوشته ام، و نزدیک به شش هزار نوار سخنرانی بی تکرار در پانصد موضوع اسلامی به وسیله دو فرزند روحانی ام نظام بندی شده و به تدریج در حال چاپ شدن است که برابر با برآوردی که شده به خواست حق نزدیک دویست جلد کتاب هر کتاب حدود پانصد صفحه خواهد شد و اکنون که قلم بر کاغذ دارم چهار جلد آن چاپ شده و بیست جلد دیگر آماده چاپ است، و از خدا درخواست عاجزانه کرده ام که عمرم را تا جائی که چاپ شده این دویست جلد را ببینم تداوم بخشد.

ص:۳۸۱

داستان مباهله از یک منظر

ابوحارثه رئیس و رهبر و عالم مسیحیان نجران بود که میان مردم و حاکمان حکومت های مسیحی از جایگاه ویژه ای برخوردار بود ابوحارثه با رسول خدا درباره مسیح مناظره و مجادله کرده گفت: ای محمد درباره مسیح چه می گوئی؟ حضرت فرمود:

او یکی از بندگان خداست که پروردگار عالم وی را از میان قومش برگزید، ابوحارثه گفت ای محمد پدری برای او سراغ داری؟ حضرت این آیه را خواند:

إِنَّ مَثَلَ عِیسیٰ عِنْدَ اَللّٰهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ. (۱)

پس از قرائت آیه فرمود: چرا از حال آدم تعجب نمی کنید که نه پدر داشت و نه مادر ولی از وضع عیسی تعجب می کنید در حالی که مسیح یک طرف وجودش را که مادر بود داشت مناظره و مجادله و به خصوص لجاجت ابوحارثه وهمراهانش به طول انجامید، و آنان از پذیرفتن اسلام سرباز زدند تا آیه مباهله نازل شد، اکنون مشروح داستان از منظر دیگر ابوحارثه رئیس کشیشان نجران غلام خود را فرمان داد هر چه زودتر شرجیل را نزد من حاضر کن، زیرا با وی کاری مهم دارم و تا انجام نشود، امکان ندارد به کاری دیگر بپردازم.

شرجیل محرم اسرار و مورد وثوق و در سختی ها معین و یاور ماست، غلام خارج شده پس از اندك زمانی با شرجیل بازگشت. ابوحارثه به شرجیل گفت: اگر تو را نابهنگام خواستم برای امر مهمی است که پیوسته فکرم را به خود مشغول کرده و با کمال تأثر باید بگویم راه به جائی نبردم جز این که با تو مشورت کنم بلکه چاره جوئی شود و آن مهم این است که از جانب محمد بن

۱- ۱) - آل عمران ۵۹.

عبدالله نامه ای به من رسیده (۱)و مرا به آئین خود که آن را اسلام نامیده دعوت کرده و در پایان نامه آورده است اگر تخلف کنم یا باید ما مسیحیان جزیه بدهیم یا خود را آماده جنگ سازیم، و اکنون از تو چه پنهان که این نامه چنان مرا تحت فشار قرار داده که روز را چون شب نزدم تاریک کرده، و هر چه توانسته بر من اثر گذارده و پریشانم ساخته است.

شرجیل گفت ای سرور من تو خود می دانی که من تا هر اندازه فکرم بکر و صائب باشد فقط در امور سیاسی و دنیائی است ولی در موارد مذهبی فکر و عقلم قاصر است و کمتر از آنم که یک رهبر روحانی از من درخواست یاری نماید.

من در این باره چیزی جز این نمی توانم بگویم که همه ما مسیحیان معتقدیم خداوند ما را به آمدن پیامبری از ذریه اسماعیل وعده داده، اینک اگر یقین داری که محمد بن عبدالله آن پیامبر موعود نیست می توان برای دفع او چاره ای اندیشید، اما اگر میدانی که او بر حق است و همان پیامبر موعود انجیل است چه چاره ای جز پذیرفتن دعوتش خواهد بود.

ابوحارثه چون دیدکه شرجیل در صورت حقانیت محمد سر مخالفت و نقشه کشی بر ضد او را ندارد به فکر فرو رفت و گفت: فعلاً چند روزی باشد تا من با دیگران نیز مشورت نمایم.

آنگاه افرادی دیگر از قبیله نجران را خواست و با یک یک آنان به مشورت نشست و سرانجام چیزی جز آنچه شرجیل گفته بود عایدش نشد.

۱- ۱) - فتوح البلدان، ص ۷۶.

هنگـامی که دیـد نظریه همه یکی است فرمـان داد کشـیش ها ناقوس ها را نواخته آتش ها روشن کردنـد، پرچم ها را به نشانه این که همه باید جمع شوند به در صومعه آویختند، مردم نجران از هر طرف هجوم کرده و یک جا جمع شدند.

اسقف اعظم در میان جمع به پا خواست و داستان نامه رسول خدا را برای آنان گفت، سپس اعلام کرد برای یافتن راه چاره ای کننـد همهمه درگرفت و از هر سو نظریه ای پیشـنهاد شد تا سـرانجام بر این معنا اتفاق کردند که نمایندگانی از ایشان به مدینه رفته با رسول خدا گفتگو کنند و به نجران بازگشته نتیجه را گزارش دهند.

گروهی از نجران به سـرپرستی شـرجیل با هـدایا و تحف روانه مـدینه شدنـد، چون به مدینه رسـیدند لباس سـفر از تن گرفته و جامه های حریر قیمتی پوشیده و انگشترهای گران قیمت به انگشت کرده به دیدار رسول خدا شتافتند.

پس از آن که به محضـر نبی مکرم رسـیدند و هدایای خود را تقدیم داشـتند به نماز و عبادت ایسـتادند، رسول خدا نه هدایای آنان را رد کرد و نه از عبادت آنان جلوگیری کرد.

پس از آن شـرجیل به رسول خـدا گفت: ای محمـد تو خود می دانی که مـا نصـرانی هستیم و در انتظـار پیـامبر آخرالزمان می باشـیم و اکنـون میـل داریم بـبینیم دربـاره عیسـی چه می گوئی، حضـرت از آنـان مهلت خواست تـا پاسـخ سـئوالشان از سوی حضـرت حق برسـد، بعـد از آن آیات شـریفه ۵۹ تـا ۶۱ آل عمران به رسول خـدا نـازل گشت که در سـطور گذشـته شـرحش گـذشت، پس از نزول این آیات بود که رسول خدا اعلام کرد باید مباهله کنیم و با فرزندان و زنان و مردانمان چه ما چه شـما یک جا جمع شویم و از خدا بخواهیم هر یک از دو طرف در ادعایش دروغ گوست به عذاب خدا دچار شود و از میان برود.

فرستادگان نجران پیشنهاد کردند ما را مهلت ده تا در این زمینه با یکدیگر مشورت کنیم، شرجیل در جمع مشورتی رو به همراهان کرد و گفت: شما به راستگوئی و استحکام رأی من اعتراف دارید و همه می دانید که مردم نجران هر چه تلاش کنند و خود را به آسمان و زمین زنند در اموری که پیش می آید چاره ای جز به کار بردن نظریه من ندارند.

همه گفتند: به این مسئله اعتراف داریم، گفت: به خدا سوگند من این پیشامد تازه را امر بزرگی می دانم، زیرا فکر می کنم اگر این مرد پادشاه باشد و در دعوتش دروغ بگوید حداقل پادشاه مقتدری است که ما را یارای جنگ و مخالفت با او نیست و اگر به راستی پیامبر است نتیجه مباهله کردن با او این خواهد شد که یک نفر از ما نصاری در روی زمین باقی نخواهد ماند، و این را نیز بدانید که چنانچه واقعاً پیغمبر باشد فردا با خاندانش تنها به مباهله خواهد آمد، و اگر پادشاه است همه همراهان و گروندگان به خود را با خود می آورد.

روز مقرر مشاهده کردند که رسول خدا با دو فرزندش حسن و حسین و دخترش فاطمه و دامادش علی بن ابی طالب آمد، شرجیل به مسیحیان گفت ابداً به مباهله تن ندهید، زیرا این مرد و خاندانش اگر ما را نفرین کنند، احدی از ما جان سالم از عذاب خدا بدر نخواهد برد.

گفتند: پس چه باید کرد؟ گفت نظر من این است که خود او را حکم قرار دهیم، من او را انسانی یافته ام که هرگز در حکمیت خیانت نخواهد کرد همه پذیرفتند، شرجیل نزد پیامبر آمد و گفت: من پیشنهادی بهتر از مباهله دارم، حضرت فرمود: چیست؟ گفت: از این ساعت تا فردا صبح اختیار ما با تو باشد هر حکمی می خواهی درباره ما اعلام کن، حضرت فرمود: ممکن است همراهانت و دیگر اهالی نجران به حکمیت من تن دهند گفت:

ص:۳۸۵

آری چون نجرانی ها جز به رأی و نظر من کاری نمی کنند.

پیامبر فرمود فردا بیائید تا حکم خود را اعلام کنم چون آمدند اسلام را بر آنان عرضه داشت نپذیرفتند! پیشنهاد جنگ کرد گفتند: ما قدرت بر جنگ نداریم، نهایتاً جزیه به آنان پیشنهاد شد پرسیدند چه مقدار باید باشد؟ فرمود در سال دو هزار حلّه که هزار عدد آن را در ماه رجب و بقیه را در ماه صفر بپردازید و آنچه در مالکیت خود دارید بر ملکیت شما باقی بماند، و در پناه خدا و رسول باشید، و احدی حق دخالت در کلیساهای شما و تغییر اسقف و کشیش را نداشته باشد و تا زمانی که در میان مسلمانان و مردم قبیله به صلاح و خیر خواهی زندگی کنید ستمی بر شما نشود.

از سعد و قاص روایت شده چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و فرمود اینان اهل بیت من هستند، این روایت را مسلم و ترمذی از سعد و قاص نقل کرده اند.

زمخشری در کشاف و مسلم در صحیح و حاکم نیشابوری در مستدرک از عایشه نقل کرده اند: رسول خدا روز مباهله در حالی که عبائی بر تن داشت علی و فاطمه و حسن و حسین را زیر عبا قرار داد و آیه إِنَّمٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۱)را تلاوت نمود.

این بود ماجرای مباهله که نشانه ای از صدها نشانه بر حقانیت پیامبر و فرهنگ انسان ساز اوست.

۱- ۱) - احزاب ۳۳

تفسیر آیه ۶۲-۶۴

اشاره

إِنَّ هٰذا لَهُوَ اَلْقَصَصُ اَلْحَقُّ وَ ما مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَهُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ.

قُلْ يا أَهْلَ اَلْكِتابِ تَعالَوْا إِلىٰ كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلاّٰ نَعْبُدَ إِلاَّ اَللّٰهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اِشْهَدُوا بِأَنّٰا مُسْلِمُونَ.

یقیناً این حقایقی که بیان شد داستان های راست و درست درباره مسیح است و الوهیت مسیح یا فرزند خدا بودنش از پندارهای باطل و مسائل ساختگی است، و هیچ معبودی جز الله نیست و یقیناً او خدای توانای شکست ناپذیر حکیم است.

چنانچه با این همه دلائل روشن از اعتراف به مخلوق بودن عیسی و مسئله توحید حق و پذیرش اسلام روی گردانیدند بدانند که مسلماً خدا به وضع درون و برون مفسدان آگاه است.

بگو: ای اهل کتاب بیائید به سوی حقیقتی که میان ما و شما یکسان است و همه کتاب های آسمانی و پیامبران آن را ابلاغ کردند یک فکر و یک نظر شویم و آن این که جز خدای یگانه را نپرستیم و به او شرک نیاوریم، و برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا معبود نگیرد.

پس اگر از دعوتت روی گردانیدند تو و پیروانت اعلام کنید: گواه باشید که ما تسلیم خدا و احکام و دستورات او هستیم.

شرح و توضیح

۱- آنچه قرآن مجید از ولادت و نبوت و فرهنگ عیسی بیان کرده درست و صحیح و مطابق با واقع است، و عقاید نصاری درباره آن حضرت پندار باطل و مسائلی ساختگی و تحریف حقایق می باشد و قابل اعتماد نیست.

در سـر گذشت پیامبران خـدا آنچه بر ضـد توحیـد و خلاف فرهنگ به حق خداست، قطعاً ساختگی وجز افسانه و اباطیل چیزی نیست.

۲- روی گردانی از این حقـایق که توسـط قرآن مجیـد بیان شـده روی گردانی از حق و توحیـد و مسائل مطابق با واقع است، و جز کفر و شـرک نمی باشـد، این روی گردانی و محصول تلـخ آن که گرایش به شـرک است عین فسـاد می باشـد و نصارای نجران پس از آن همه دلایل و بینات از حق روی گرداندند و در فساد که بدترین مرحله اش شرک است ماندند.

۳- در رابطه با توحید و شرک و عبادت غیر خدا در آیه ۵ و آیه ۱۶۳ سوره مبارکه بقره بحث مفصل و مشروحی گذشت.

ایمان به توحیـد و نفی شـرک در عقیـده و عمل، و پذیرش ولایت حق و حاکمیت خداوند نقطه مشترک ادیان الهی است، که پیـامبر اهل کتاب را به این نقطه دعوت کرد ولی آنان به خاطر روح مادی گری، و هواپرستی، و فرهنگ لـذت خواهی و حفظ موقعیت خود در عوام آن دعوت انسـان سـاز و ضـامن خیر دنیـا و آخرت را نپذیرفتنـد و راه خیره سـری پیش گرفتنـد و سـبب گمراهی و ضلالت نسل های پس از خود شدند.

ص:۳۸۸

تفسیر آیه ۶۵-۶۸

اشاره

يَا أَهْلَ اَلْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ مَا أُنْزِلَتِ اَلتَّوْرَاةُ وَ اَلْإِنْجِيلُ إِلاَّ مِنْ بَعْدِهِ أَ فَلاَ تَعْقِلُونَ.

هَا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَ لاَ نَصْرَانِيًّا وَ لٰكِنْ كَانَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا كَانَ مِنَ اَلْمُشْرِكِينَ.

إِنَّ أَوْلَى اَلنّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُ وَ هٰذَا اَلنَّبِيُّ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَللّٰهُ وَلِيُّ اَلْمُؤْمِنِينَ.

ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم مجادله و گفتگوی بی منطق می کنید «شما قوم یهود او را یهودی و شما گروه نصاری او را نصرانی می شمارید» در حالی که تورات که کتاب یهود است و انجیل که کتاب نصاری است پس از او نازل شد آیا اندیشه نمی کنید؟

شما کسانی هستید که درباره آنچه به آن آگاهی داشتید مجادله و ستیز کردید، ستیز شما یهود با نصاری این بود که مسیح فرزند خدا نیست و ستیز شما با یهود این بود که عیسی پیامبر خدا است و ایمان به او واجب، پس چرا درباره آنچه آگاهی ندارید و آن آئین ابراهیم است مجادله می کنید؟ و خدا دین ابراهیم را می داند و شما نمی دانید.

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه حق گرا و تسلیم حق بود و از مشرکان نبود.

یقیناً نزدیک ترین مردم به ابراهیم از جهت انتساب معنوی کسانی هستند که از روی حقیقت از او پیروی کردند و این پیامبر اسلام و کسانی که به او ایمان آورده اند از همه به او نزدیک ترین و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

شرح و توضیح

توضیح مسائل محوری و مطالب ملکوتی آیات را به ترتیب آیات پی می گیرم.

۱- مقام و مرتبه ایمانی و اخلاقی و عملی حضرت ابراهیم و شخصیت والا، و عظمت وجودی آن حضرت، و آثار بسیار مهمی که از افق فکر و قلبش طلوع کرد، در آیات ۱۲۴ تا ۱۳۲ سوره مبارکه بقره به طور مشروح بیان شد.

اهل کتاب یعنی یهود و نصاری تا اندازه ای به جایگاه معنوی و شخصیت الهی ابراهیم آگاه بودند و برای آن که هر یک خود را حق جلوه دهند، و آئین و فرهنگ خود را همان آئین واقعی خدا معرفی نمایند، می کوشیدند خود را منتسب به ابراهیم سازند، به این خاطر یهودیان او را یهودی و نصاری او را نصرانی به حساب می آورند! و هر یک با انتساب رابطه دینی خود به ابراهیم طرف دیگر را نفی کرده او را معتقد به دین باطل می دانستند.

خداوند در باطل بودن ادعای یهود و نصاری با توجه به این که ابراهیم بر یهود و نصاری به چند هزار سال یا صدها سال مقدم بوده می فرماید تورات شما یهودیان و انجیل شما مسیحیان سال های طولانی پس از ابراهیم نازل شده است، و ابراهیم در زمان نزول این دو کتاب در دنیا نبود، چرا محاجه بی منطق کرده او را یهودی یا نصرانی می دانید، آیا با توجه به تأخر زمانی نزول تورات که ملت یهود در کنار آن به وجود آمد و با توجه به تأخر زمانی نزول انجیل که ملت نصاری در کنار آن بوجود آمد تعقل نمی کنید و اندیشه نمی نمائید که انتساب ابراهیم به یهودیت یا به نصرانیت خیال باطلی بیش نیست؟ !

۲- مناظره واحتجاجی که از روی علم و دانش باشد و بخواهد حقی را ثابت نماید، و گمراهی را هدایت نماید احتجاجی به حق و صحیح است.

ص:۳۹۰

اهل کتاب با یکدیگر بر اساس آیه شریفه دو احتجاج و دو گفتگو داشتند: احتجاج از روی علم و آگاهی و احتجاج از روی جهل و نادانی و به عبارت دیگر احتجاج به حق و احتجاج باطل و ناحق.

احتجاج به حق یهود با نصاری که از روی علم و دانش بود این بود که عیسی مقام الوهیت ندارد و فرزند خدا نیست، بلکه آفریده شده خداست و مقامش مقام بندگی و عبودیت است.

احتجاج به حق نصاری با یهود این بود که مسیح دارای مقام نبوت است و رهبری معنوی او امری مسلم می باشد و بر همگان لازم است از او اطاعت کنند.

احتجاج ناحق و باطل هر دو طایفه که ناشی از جهل و نادانی و عدم علم آنان بود این بود که ابراهیم را منتسب به یهودیت و نصرانیت می کردند، و به همین خاطر خداوند آنان را نکوهش کرده و می فرماید چرا در چیزی که به آن علم ندارید و آن آئین ابراهیم است گفتگو و محاجه می کنید و تیر به تاریکی می اندازید و از خود بدون آگاهی نظر می دهید، شما هیچ آگاهی به آئین ابراهیم ندارید، خداوند است که از آئین ابراهیم خبر دارد، و می داند که فرهنگ دینی او چه بوده و آن را بر اساس علم خودش برای شما دو طایفه بیان می کند:

۳- ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، ابراهیم با همه وجود گرویده به حق بود و از همه جهت حالتی تسلیم نسبت به خداوند و خواسته های او داشت، و از شرک و مشرک بیزار بود.

با توجه به عدم یهودیت ابراهیم و عدم نصرانیت او و این که دینش دین حنیف و دین تسلیم در برابر خدا بود، باید گفت: شما یهودیان و نصرانی ها روی گردان از حق، و منحرف از حقیقت و مشرک هستید و هیچ گونه انتسابی به

ابراهیم ندارید، و ابراهیم هم هیچ گونه انتسابی به شما ندارد، شما نسبت به او بیگانه و او هم نسبت به شما بیگانه است.

۴- نشانه واقعی انتساب به ابراهیم پیروی از آئین حنیف اوست که همان اسلام ناب پروردگار است که همه پیامبران مبلغ آن بودند، اسلام به معنای عام کلمه که عبارت از تسلیم بودن در برابر خداست، و آن اسلام که همه پیامبران مبلغش بودند به صورت کامل و تمام در قرآن و سنت محمد (علیهما السلام) تجلی دارد:

اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْإِسْلاٰمَ دِيناً. (۱)

شایسته ترین مردم در مسئله انتساب و رابطه دین با ابراهیم به پیامبر و اهل ایمانند که از اسلام ابراهیم که همان اسلام خداست و تجلی در قرآن دارد پیروی می کنند، نه یهود و نصاری که آئینی را به دست خود برای خود ساخته و پرداخته اند و با کمال وقاحت ابراهیم را تابع دین ساختگی دانسته می گویند او یهودی است و نصاری هم می گویند او نصرانی است! !

این پیامبر و مؤمنان واقعی هستند که مانند ابراهیم اهل توحید ناب و با همه وجود تسلیم در برابر خداوند مهربان هستند، خداوند ولی و یار و عاشق اهل ایمان است و از یهود و نصاری که از چرخه توحید خارج و معتقد به آئین تحریف شده هستند بیزار است، و اینان از ولایت تشریعی خدا و رحمت و فیوضات او خارج می باشند، و راهی را که می پیمایند به سوی عذاب دنیا و آخرت و غضب و خشم خداوند است، و هرگز برای آنان فلاح و پیروزی وجود ندارد،

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

.

۱- ۱) - مائده ۳.

تفسیر آیه ۶۹-۷۱

اشاره

وَدَّتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ اَلْکِتابِ لَوْ یُضِلُّونَکُمْ وَ ما یُضِلُّونَ إِلاّ أَنْفُسَهُمْ وَ ما یَشْعُرُونَ.

یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیاتِ اَللّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ.

یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لِمَ تَلْبِسُونَ اَلْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُونَ اَلْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.

گروهی از اهل کتاب آرزو دارند که کاش شما را از راه خدا گمراه کنند، در حالی که جز خودشان را گمراه نمی کنند و این مسئله را درک نمی نمایند.

ای اهل کتاب چرا به آیات خدا در تورات و انجیل درباره اوصاف پیامبر کفر می ورزید در حالی که خودتان گواهی می دهید که این آیات از سوی خدا نازل شده است.

ای اهل کتاب چرا در حالی که به حقایق دینی و اوصاف پیامبر در تورات و انجیل آگاه هستید حق را به باطل مشتبه می کنید و حق را از عوام خودتان و دیگران پنهان می دارید؟ !

شرح و توضیح

درباره آرزوی شیطانی اهل کتاب دائر بر گمراه کردن مؤمنان و برگرداندن مسلمانان از اسلام در آیات ۱۰۹ و ۱۲۰ سوره ی مبارکه ی بقره به طور مشروح بحث شد.

در رابطه با یهود ونصاری و کفرورزی آنان به آیات تورات و انجیل در بخش عمده ای از آیات سوره بقره مطالب مفصلی نگاشته شد.

درباره ی مشتبه کردن حق به باطل به وسیله ی اهل کتاب برای این که توده عوام حق را پیدا نکنند و در زمینه کتمان حق به وسیله ی نابکاران یهود و نصاری به ویژهها خام ها و کشیش ها در آیه ۴۳ سوره ی بقره به صورتی بسیار مفصل مسائلی بیان شد.

علمای یهود و نصاری از طریق آیات تورات و انجیل و بشارت های موسی و عیسی حقانیت قرآن و پیامبر را می دانستند ولی به کتمان آن تن دادند تا ریاست و پر کردن جیبشان از ثروت حرام پر شود و عوام یهود و نصاری هم به اسلام گرایش پیدا نکنند، تا از این طریق به دنیاگرائی و ریاست باطلشان ادامه دهند، آنان عالم بی عمل و درخت بی ثمر و چراغ بی نور بودند که کاری در برابر اسلام جز این که سدّ راه مردم شوند نداشتند.

ص:۳۹۴

تفسیر آیه ۷۲-۷۵

اشاره

وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَی اَلَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ اَلنَّهارِ وَ اُكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.

وَ لا تُؤْمِنُوا إِلاّ لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ اَلْهُدی هُدَی اَللّهِ أَنْ يُؤْتی أَحَدٌ مِثْلَ ما أُوتِيتُمْ أَوْ يُحاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ اَلْفَضْلَ بِيَدِ اَللّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَ اَللّهُ ذُو اَلْفَضْلِ اَلْعَظِيمِ.

وَ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِينارٍ لا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلاّ ما دُمْتَ عَلَيْهِ قائِماً ذلِكَ بِأَنَّهُمْ قالُوا لَيْسَ عَلَيْنا فِی اَلْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ عَلَی اَللّهِ اَلْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

و گروهی از اهل کتاب به پیروان خود گفتند اول روز به قرآنی که بر مؤمنان نازل شده است از روی مکر و حیله ایمان آورید و در پایان روز به انکار و تکذیب قرآن برخیزید شاید اهل ایمان با این کار شما نسبت به قرآن به تردید افتند و از دینشان برگردند!

و به غیر هم کیشان خود که جز یهودیت دینی ندارند اعتماد نکنید و مسائل درون گروهی را نزد غیر آنان افشا ننمائید، ای پیامبر به اینان بگو مسلماً هدایت، هدایت خداست، سپس به عوام یهود گفتند: گمان نکنید آنچه به شما یهودیان از نبود، معجزه، قبله ی مستقل، کتاب آسمانی داده شده به کسی از عرب و غیر عرب داده شود، یا فکر نکنید مؤمنان می توانند نزد پروردگارشان برای محکوم کردن شما محاجه و گفتگو کنند! در پاسخ سخنان یاوه و باطل

ص:۳۹۵

آنـان بگو: فضـل و احسان که از جلوه هایش نبوت، معجزه، کتاب و قبله است به دست خـداست، به هر کس بخواهـد عطا می کند، و خدا بسیار عطا کننده و داناست.

هر کس را بخواهد به رحمت خود اختصاص می دهد و خدا دارای فضل بزرگ است.

از اهل کتاب کسـی است که اگر او را بر مال فراوان امین شـماری، آن را به تو بازمی گرداند، و از آنان کسی است که اگر او را به یک دینار امین خود قرار دهی آن را به تو باز نمی گرداند مگر آن که همواره بالا سرش به ایستی و مال خود را با سخت گیری از او بسـتانی، این خیـانت در مـال به خـاطر این است که آنـان بر اساس اعتقاد باطلشان می گوینـد چون ما اهل کتاب و ویژه خدا هستیم.

رعـایت حقوق دیگران بر مـا لازم نیست و در ضـایع کردن حقوق غیر یهود گنـاه و عقوبتی نـداریم و اینان در حالی که باطل بودن اعتقاد و گفتار خود را می دانند بر خدا دروغ می بندند.

شرح و توضیح

۱- از شـگردهای دشـمن برای تضـعیف ایمان مؤمنان این است که با ژست عالمانه، و ظاهری پسندیده، و در حالی که خود را مقبول و عاقل نشان می دهنـد اسـلام را برای زمانی انـدک پذیرفته و به آن تظاهر می کنند، و از آن تعریف تمجید می نمایند، سپس پشت پا بر حق و حقیقت زده، با چهره ای حق به جانب از آن دست برمی دارند و با پشت هم اندازی به طرف مقابل می گویند ما در مسائل اسلام و ایمان مطالعه کرده و دقت نموده ولی آن را چیزی نیافتیم، و فرهنگ زندگی ساز ندیدیم روی این حسـاب از آن دست برداشـته به فرهنـگ خود بازگشتیم، این بازی با دین، و به مسـخره گرفتن حق، که از اعظم جنایات است، درسـت است که در مؤمنـان آگـاه و عـالم اثر نمی گـذارد و از ثبـات قـدم آنـان نمی کاهـد ولی ممکن است در مؤمنـانی که مستضعف اند، و خیلی با دلیل و استدلال سر و کار ندارند مؤثر افتد، از این جهت خداوند مهربان به مؤمنان

دربـاره ی تلاش شـیطانی و منافقانه یهود و دیگر اهل کتاب و همه دشـمنان هشـدار می دهـد که گول این ترفنـد را که گاهی ممکن است با ژست علمی چنان که شگرد غربیان این است نخورید، و از اسلامی که اسلام خدا و انبیا و اولیاء است و تنها راه رسیدن به سعادت دنیا و آخرت است، و در قیامت کلیدی جز آن برای باز کردن درهای بهشت وجود ندارد دست برندارید.

اینان می داننـد که اگر روی کرد به اسـلام روز افزون شود، و مسـلمانان ایمانی ثابت و پابرجا پیـدا کننـد و همه آنان تبـدیل به یک پیکر واحد گردند، دمار از روزگار کفر درمی آید، و سـتون خیمه اش کشـیده می شود، و حیاتش خاتمه پیدا می کند، و از هویت آن در همه زمین اثری بر جـا نمی مانـد و بود و نبودش بر باد می رود، لـذا به هر صورت ممکن برای تضـعیف ایمان شما دست به حیله و نفاق می زنند.

۲- علمـای یهود که در مادی گرائی و روی کرد به امور حسـی، و فرهنگ لـذت خواهی حرف اول را می زدنـد، پیوسـته برای عدم پیشرفت اسلام، و زیاد شدن مسلمانان توطئه می چیدند و نقشه می کشیدند، و بسیار مواظب بودند که عوام یهود به اسلام گرایش پیـدا نکننـد، لـذا بـا قـاطعیت هر چه تمـام تر، و تبلیغات درياوار در میان حزب و گروهشان به تک تک عوام یهود می گفتند به غیر هم کیش خود اعتماد نکنید و جز دین یهود را باور نداشته باشید، که نه غیر هم کیش قابل اعتماد و اطمینان است و نه غیر دین یهود نجات بخش و تأمین کننـده امنیت و دنیا و آخرت است، روی این حساب اسـرار و طرح ها و نقشه ها را نزد احدی از غیر یهود افشا نکنید، و از مسائل درون گروهی کسی را آگاه نسازید.

این ستم کاران به انسان و انسانیت حجاب و حصاری از تبلیغ سوء گرداگرد عوام می کشیدند، تا عوام از حقیقت با خبر نشوند و آئین تحریف شده یهودیت

ص:۳۹۷

برای خیانت به همه انسانیت به عمرش ادامه دهد، و امنیت مردم جهان را تا قیامت به خطر اندازد.

خداونـد در این آیه طرح خائنانه آنان را افشا می کند و آنان را به عنوان توطئه گر بر ضد مؤمنان و بشـریت معرفی می نماید و اعلام می کنـد که راه آنان صـد در صد غلط و باطل و هدایت حقیقی فقط هدایت خداست، راهی که دشـمن ترسـیم می کند منتهی به دوزخ و راهی که خدا مقرر می نماید عاقبتش امنیت مطلق و بهشت است.

این سـتم کیشان به یکـدیگر سـفارش اکیـد می کردنـد که دلایل رسالت پیامبر و حقانیت قرآن را از عوام پنهان نگاه دارید، و مرتب به گوش آنان بخوانید نبوت به موسـی، و نزول تورات و قبله مسـتقل چون بیت المقدس همه و همه ویژه شماست، و این ارزش هـا به غیر یهود از عرب و غیر عرب داده نمی شود، تـا بـا این گونه تبلیغ حوزه اسـلام و اعتقاد مؤمنان سـست و ضـعیف شود و مسئله برتری ما بر سایر ملت ها بر همه ملت ها تحمیل گردد!

و نیز علمای یهود به یکـدیگر سـفارش می کردند که همواره به گوش عوام یهود بخوانید که روز قیامت مسـلمانان نمی توانند در برابر شـما بر صـدق نبوت پیـامبر احتجاج کننـد، لـذا آنان در قیامت محکوم و شـما حاکم خواهیـد بود! راستی بی شـرمی و وقاحت تا کجا که برای حفظ دنیای خود و مقام و ریاست چند روزه خویش چه ترفندهائی به کار گرفتند و به کار می گیرند، اسـلامی که بر پـایه توحیـد، فطرت، عقـل، اسـتدلال، حجت بـالغه و برهـان اسـتوار است توان احتجـاج بـا غیر خود برای اثبات حقـانیت خود نـدارد؟ ! زهی بی شـرمی و بی حیـائی، اف بر علمـای یهود در همه دورها، لعنت بر توطئه گران بر ضـد اسـلام، علمای یهود زمان پیامبر زنده نیستند که به آنان بگوئیم پدیده لعنتی صهیونیست جنایت کار و خائن،

ص:۳۹۸

و حکومت غاصبانه و حرام زاده اسرائیل در خاورمیانه میوه تلخ همان توطئه های شما و مشتبه کردن حق به باطل و کتمان حق است، که برای شما عذابی بسیار سخت و دردناک و ابدی و سرمدی و لعنت خدا و فرشتگان و همه لعنت کنندگان را به ارمغان آورد و اکنون در برزخ دچار پشیمانی و حسرت سختی هستید که برای شما فایده ندارد.

این خائنان پلید توجه ندارند که فضل و احسان که از جلوه هایش نبوت، قرآن، قبله است به دست خداست و بر اساس علم و آگاهی اش به انسان بسیار لایق و شایسته ای مانند محمد بن عبدالله عنایت کرد و قرآن و نبوت روز به روز در حال پیشرفت و تسخیر عقول و قلوب است و خیزش اسلامی به صورتی که امروز در ملت ها دیده می شود در تاریخ گذشته سابقه نداشته و خیلی دور نیست که اسلام و گرویدگان به آن ریشه کفر را از بیخ و بن می کنند و به عمر شرک و کفر خاتمه می دهند، و به توفیق حق پرچم با عزت اسلام در همه جهان به اهتزاز در خواهد آمد و جز اسلام دینی درعرصه گیتی نخواهد ماند.

۳- نبوت و قرآن و هدایت رحمت خاص و ویژه الهی است و طلوعش از افق وجود یک انسان شایسته، چون پیامبر اسلام در گرو اراده و مشیت او بوده که تحقق یافت و عقیده یهود بر این که پیامبر فقط از میان آنان مبعوث می شود پنبه اش با این آیه یختص برحمه من یشاء زده شد و باطل بودن آن آشکار گشت.

۴- قرآن مجید که در همه برنامه هایش جز به عدل و انصاف راهی نمی پیماید به رسول خدا می گوید گرچه یهود قومی گمراه منحرف، خائن به اسلام، ظالم به انسان و انسانیت است و عملکرد آنان از روزگار موسی تا زمان طلوع اسلام این حقایق را نشان می دهد، و پس از طلوع اسلام تا این زمان که سال ۱۳۸۸ شمسی

هجری است نیز بـدتر از عملکرد گذشـته آنان را ثابت می کنـد ولی در میان این ملت افرادی امین وجود دارد، که امانتـدارای آنان قابل ستایش است.

ستـایش حضـرت حق از کافران بود بخاطر صـفت امانتـداری آنان بایـد برای همه مسـلمانان درس باشـد که بکوشـند خوبی یا خوبی هـای غیر مؤمنـان را کتمـان نکننـد و از بـاز گو کردن آن امتناع نورزنـد، آری قرآن در همه جهاتش برای همگان درس اخلاق و تربیت و زمینه رشد و حرکت به سوی کمالات است.

امانتداری بعضی از یهود، و داشتن روحیه امین بودن ارزشی است که نباید کتمان می شد، لذا قرآن از آشکار کردن آن امتناع نکرد.

امانتداری و بر گرداندن امانت به صاحبش حفظ حقوق انسان ها و کاری مورد تمجید است.

گروه دیگری از اهـل کتـاب بـا کمال وقاحت می گفتنـد چون ما ملتی برتر، و دوست خـدا، و بنـدگان ویژه او هستیم از جانب خـدا مجـاز هسـتیم که حقـوق دیگران را حبس کنیم و مـال و اموال غیر یهود را به تصـرف خود درآوریم، اینـان در این زمینه مرتکب دو خیانت می شدند، خیانت در امانت، و دروغ بستن به خدا وَ يَقُولُونَ عَلَى اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

آنان می دانسـتند که به خـدا دروغ می بندنـد، خداونـد عادل هرگز به کسـی اجازه خیانت در امانت نمی دهد، زیرا خیانت در امانت ظلم است و حریم کبریا از ظلم در عمل و ظلم در قانون گـذاری مبرّا و پاک است، در هر صورت یهود برای جنایات بی شمارش متوسل به هر وسیله ای می شد و اکنون هم می شود.

روایات باب امانت

قرآن مجید بر امین بودن مردم و امانت داری و ادای امانت به صاحبش در آیات متعددی اصـرار دارد، و امانت داری را گرچه از کافر باشد ممدوح می شمارد.

روایات اهل بیت که ترجمان و تفسیری از آیات کتاب خداست نیز بر این حقیقت اصرار می نماید:

از رسول خدا روایت شده:

«لایمان لمن لا امانه له:» (۱)

کسی که امین نیست ایمان ندارد.

«الامانه تجلب الغناء و الخیانه تجلب الفقر:» (۲)

امانت داری موجب جلب ثروت، و خیانت در امانت سبب جلب تهیدستی است.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«افضل الایمان الامانه، اقبح الخلق الخیانه:» (۳)

برترین مرحله ی ایمان امانت داری و زشت ترین مرتبه اخلاق خیانت و امانت است.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ثلاث لم یجعل الله عزوجل لاحد فیه رخصه: اداء الامانه الی البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدین برین کانا او فاجرین.» (۴)

سه چیز است که ترک آن به کسی اجازه داده نشده است. اداء امانت به نیکوکار و بدکار، وفاء به پیمان نسبت به خوب و بد، نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند چه بدکار.

۱- ۱) - بحار ج ۷۲ ص ۱۹۸.

۲- ۲) - بحار ج ۷۵ ص ۱۱۴.

۳- ۳) - غرر الحکم.

۴- ۴) - بحار ج ۷۴ ص ۱۷۶.

تفسیر آیه ۷۶-۷۷

اشاره

بَلىٰ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ وَ اِتَّقىٰ فَإِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُتَّقِينَ.

إِنَّ اَلَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اَللّٰهِ وَ أَيْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لاٰ خَلاٰقَ لَهُمْ فِي اَلْآخِرَةِ وَ لاٰ يُكَلِّمُهُمُ اَللّٰهُ وَ لاٰ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ وَ لاٰ يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ.

آری هر کس به پیمان و تعهدش نسبت به اجرای احکام دین و نسبت به مردم وفا کرد، و در همه امور زندگی از خیانت و گناه و آنچه مورد عذاب است اجتناب نمود بداند که بی تردید خدا اهل تقوا و اجتناب از هر گناهی را دوست دارد.

قطعاً کسانی که پیمانشان را با خدا و سوگندهایشان را برای رسیدن به اغراض شخصی و مقاصد مادی به بهائی اندک می فروشند «و اهل توبه و بازگشت به حق هم نیستند» برای آنان در آخرت بهره و نصیبی نیست، و خدا با آنان سخن نمی گوید، و در قیامت به آنان نظر لطف و رحمت نمی کند و از گناه و پرونده ی خطرناکشان پاکشان نمی نماید و برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود.

شرح و توضیح

ممدوح بودن امانت داری و امین بودن در آیه پیش از این آیه همراه با چند روایت مهم در باب امانت داری و امانت گذشت.

بحث تقوا و اجتناب و مراتب تقوا در دومین آیه سوره ی مبارکه بقره مشروح و مفصل بیان شد.

شرح عذاب اهل عذاب و کیفر بدکاران در آیات متعددی از سوره ی بقره مانند آیات ۷۹ تا ۸۱ و ۹۰ و ۱۰۴ گذشت.

ص:۴۰۲

تفسیر آیه ۷۸-۸۰

اشاره

وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقاً یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْکِتابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ اَلْکِتابِ وَ ما هُوَ مِنَ اَلْکِتابِ وَ یَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ وَ ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ وَ یَقُولُونَ عَلَی اَللّهِ اَلْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ.

ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اَللّهُ اَلْکِتابَ وَ اَلْحُکْمَ وَ اَلنُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنّاسِ کُونُوا عِباداً لِی مِنْ دُونِ اَللّهِ وَ لکِنْ کُونُوا رَبّانِیِّینَ بِما کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ اَلْکِتابَ وَ بِما کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ.

وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا اَلْمَلائِکَهَ وَ اَلنَّبِیِّینَ أَرْباباً أَ یَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

و از یهود و نصاری گروهی هستند که هنگام خواندن دست نوشته های دروغ و بافته های اوهام خود زبانشان و صداهایشان را به گونه ای پیچ و خم می دهند تا شما گمان کنید که آنچه می خوانند از کتاب تورات است، در حالی که خوانده های آنان هیچ ربطی به آیات نازل شده در تورات ندارد، آنان با بی شرمی می گویند آنچه می خوانیم از سوی خداست در حالی که قطعاً از سوی خدا نیست و با آن که می دانند از سوی خدا نیست به خدا دروغ می بندند.

شایسته هیچ انسانی نیست که خداوند او را کتاب و حکمت و نبوت عطا کند، سپس به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید! ! بلکه تکلیف الهی و انسانی او اقتضا می کند که به مردم بگوید: به خاطر این که همواره کتاب خدا را تعلیم می دادید، و به سبب آن که پیوسته آن را می خواندید دانشمندان الهی مسلک و کاملان در دین باشید.

ص:۴۰۳

و نیز شایسته پیامبری نیست که به شما فرمان دهد که فرشتگان و پیامبران را به جای خدا اربابان خود انتخاب کنید آیا چنان انسان های والائی که دارای مقام نبوت و حکمت اند شما را پس مسلمان بودن به کفر دستور می دهند؟ !

شرح و توضیح

۱- گرچه شرح آیه ۷۸ سوره ی آل عمران دقیقاً و به طور مفصل در آیه ۷۹ سوره بقره گذشت ولی در این قسمت توجه به این نکته لازم است، که یکی از شگردها و حیله های دشمنان به ویژه عالمان یهود و نصاری این است که اول حقایق الهی و آسمانی و آیات خدا را برابر با خواسته های خود تغییر می دهند و در دایره ی تحریف می کشند و با انواع بدعت ها و امور من در آوردی خلط می کنند، سپس با چهره ای حق به جانب در میان توده عوام و بی خبر از واقعیات به گونه ای قرائت می کنند و با ژستی علمی القاء می نمایند که هم ملت یهود نصاری را در گمراهی نگاه دارند و هم مسلمانان را به ضلالت و انحراف بکشند.

اینان دست نوشته های خود را با ترفندی مخصوص و به آهنگ آیات وحی القاء می کنند، به توقع این که شنوندگان آن ها را بپذیرند و پای بند برنامه های شیطانی آنان گردند. بزرگ ترین خیانتی که در تاریخ به وقوع بسته، تحریف تورات و انجیل، و نوشتن متونی به دست عالمان یهود و نصاری بوده است که با کمال تأسف آن دست نوشته ها را به خداوند نسبت داده اند، و از ایمان مردم به حضرت حق کمال سوء استفاده را برده اند.

این خائنان از این طریق سهم عمده ای در گمراه نگاه داشتن یهود و نصاری داشته، و بسیاری از مردم قرون اعصار را تا به امروز به گمراهی سختی کشیده اند، و در نظر آنان حق را به باطل آمیخته و دنیا و آخرت گروه کثیری را به باد داده اند! .

ص:۴۰۴

۲- پیامبران الهی به خاطر شایستگی باطنی و ظاهری و به سبب داشتن عقل کامل و صدق و صداقت و خلوص و اخلاص به مقام نبوت و حکمت رسیدند و برای هدایت جهانیان کتاب آسمانی به آنان نازل شد.

آنان در فکر و اندیشه و اخلاق و عمل والاترین و پاک ترین مردم تا روز قیامت اند، و کسی بر آنان برتری و فضیلت ندارد.

آنان جز تبلیغ دین خدا، و تربیت مردم، و تبدیل انسان ها به بندگانی صالح برای خدا، و نجات بشریت از هوا و شیطان کاری نداشتند، آنان مردم را به توحید، عبادت، اخلاق، نیکوکاری دعوت می کردند، و از آنان می خواستند تقوا را در همه امور زندگی مراعات کنند، مگر ممکن است و مگر شایسته است که چنین انسان های والائی از مردم بخواهند بیاید ما را بندگی کنید و به جای خدا ما را به معبود بودن انتخاب نمائید؟ !

این تهمت بسیار زشتی است که علمای یهود و نصاری که از طریق تحریف تورات و انجیل به پیامبران زده اند، تهمتی که با جا انداختن آن تاکنون میلیاردها نفر را تیره بخت کرده و به دزوخ کشانده و دنیا و آخرتشان را بر باد داده است.

سخن انبیا برابر با مسئولیتی که داشتند به همه نخبگان این بود که شما با توجه به درک حقایق از طریق وحی و با خواندن واقعیات باید مردانی الهی، دانشمندانی ربانی و کاملانی در دین شوید، تا توده ی مردم هم به دنبال شما به سوی حق رو کنند و به سعادت دنیا و آخرت نائل گردند.

انبیا هرگز به مردم نگفتند فرشتگان و پیامبران را به عنوان رب و مالک و همه کاره ی خود برگزینید، این دعوت کاملاً مخالف با توحید، عقل، فطرت، و در ضدیت با اهداف والای رسالت است، این هم تهمتی است که عالمان یهود و نصاری با تحریف کتاب آسمانی و وارد کردن بدعت در دین به پیامبران زده اند،

ص:۴۰۵

این دعوت یقیناً دعوت به کفر است، و قبول کننـده ی آن کـافر و اهـل دوزخ است، کتـاب هـای آسـمانی به ویژه قرآن مجید اعلام کرده اند که فرشتگان و انبیا نقش مستقلی در کارگردانی و ربوبیت جهان هستی ندارند.

ص:۴۰۶

تفسیر آیه ۸۱-۸۳

اشاره

وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِيثٰاقَ اَلنَّبِيِّينَ لَمٰا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتٰابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جٰاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ قٰالَ أَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلىٰ ذٰلِكُمْ إِصْرِي قٰالُوا أَقْرَرْنٰا قٰالَ فَاشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ اَلشّٰاهِدِينَ.

فَمَنْ تَوَلّٰى بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ.

أَ فَغَيْرَ دِينِ اَللّٰهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ.

و یاد کنید هنگامی که خداوند از همه پیامبران «و امت هایشان» پیمان گرفت که: هر گاه کتاب و حکمت به شما دادم سپس در آینده پیامبری برای شما آمد که آنچه را از کتاب های آسمانی نزد شماست تصدیق کرد، قطعاً باید به او ایمان آورید و وی را یاری دهید آنگاه فرمود: آیا اقرار کردید و بر این حقیقت پیمان محکم مرا به آن صورتی که وفا کنید دریافت نمودید؟ گفتند آری اقرار کردیم فرمود: پس بر این پیمان گواه باشید و من هم با شما از گواهانم.

پس کسانی که بعد از این پیمان استوار روی گرداندند و پیمان شکنی کردند یقیناً از فاسقان اند.

آیا اهل کتاب پس از این همه دلایل روشن غیر دین خدا را خواستارند؟ در حالی که هر که در آسمان ها و زمین است از روی رغبت یا کراهت در برابر او و اراده و فرمانش تسلیم است و همه به سوی او بازگردانده می شوند.

شرح و توضیح

۱- گروهی از مفسرین نظرشان این است که خداوند از هر پیامبری و پیروانش برای ایمان به پیامبر بعدی و یاری او پیمان گرفت.

و گروهی بر اساس پاره ای از روایات عقیده دارند که خدای متعال از همه انبیاء گذشته و پیروانشان بر ایمان به پیامبر اسلام و یاری او عهد و پیمان گرفت.

امیرمؤمنان (ع) در خطبه ی اول نهج البلاغه می فرماید:

«مأخوذا علی النبیین میثاقه:»

از همه پیامبران عهد و پیمان پذیرفتن رسالت او را گرفت و نیز از آن حضرت روایت شده:

«ان الله اخذ المیثاق علی الانبیاء قبل نبینا ان یخبروا اممهم بمبعثه و نعته یبشروهم به و یامروهم بتصدیقه.» (۱)

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«و اذ اخذ الله میثاق امم النبیین بتصدیق نبیها و العمل بما جاءهم به و انهم خالفوهم فیما بعد، و ماوفوا به، و ترکوا کثیراً من شریعته و حرفو کثیراً منها.» (۲)

از امت های همه پیامبران به این معانی پیمان گرفت: پیامبر خود را تصدیق نمایند، و به آنچه از احکام خدا برای آنان آورده عمل کنند، ولی آنان با پیامبرشان مخالفت کردند، و به او وفا ننمودند، و بسیاری از قوانین دینش را ترک کردند، و بسیاری از حقایق آئین را تغییر دادند.

در میان مخالفان با انبیاء و تحریف کنندگان آئین آنان بدتر از علمای یهود و نصاری وجود ندارد، این معنا را آیات قرآن مجید تصدیق دارد، آنان با موسی و

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۲ ص ۳۳۴ چاپ اعلمی بیروت.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۳۳۴.

عیسی به شدت مخالفت کردند، و تورات و انجیل را تحریف نمودند، و با آن که مژده به رسالت پیامبر و نزول قرآن را در تورات و انجیل پیش از بعثت پیامبر می خواندند، و به یهود و نصاری وعده ی آمدن او را می دادند ولی پس از بعثت پیامبر به شدت پیمان شکستند، و حق را کتمان کردند، و حق را باطل آمیختند، و سدی در برابر پیشرفت اسلام شدند، و قوم یهود و نصاری را در گمراهی و پذیرفتن تورات وانجیل تحریف شده نگاه داشتند، و از این طریق جنایت عظیمی بر انسان و انسانیت روا داشتند، و تا امروز هم به جنایات فرهنگی خود که خسارتش بیش از جنایت جنگی است ادامه داده، و بر اثر کفر باطنی و روح دنیا پرستی شان باز هم ادامه می دهند.

داستانی روی گردانی اهل کتاب را در آیه ی ۸۹ و ۱۰۱ سوره بقره تا جائی که لازم بود توضیح دادم.

آنان نه به پیامبر و قرآن ایمان آوردند، و نه حضرت را در موردی یاری دادند، با آن که نسل به نسلشان به پیمان حق اقرار داشتند و خداوند از آنان به اقرارشان شهادت گرفت و خود هم شاهد آنان در این زمینه شد، ولی افسوس که آنان از نعمت وجود پیامبر و قرآن قدردانی نکرده و به شدت به ناسپاسی و کفران برخاستند.

۲- حضرت حق در آیه ۸۲ سوره مبارکه آل عمران می فرماید: آنان که پس از آن همه آیات تورات و انجیل و دلایل روشن که بهترین زمینه برای تصدیق نبوت پیامبر اسلام و ایمان به قرآن بود از ایمان آوردن و تصدیق کردن پیامبر و قرآن امتناع ورزیده روی گردانیدند قطعاً فاسق هستند و از دایر انسانیت و شرف و کرامت خارج اند.

۳- اهل کتاب پیوسته مشاهده می کنند که هستی با تمام موجوداتش بر اساس نظمی خاص و بر پایه حکمت و عدل و علم در جریان هستند، و موجوات جهان خواه ناخواه تسلیم حضرت حق و اراده او می باشند، و تسلیم مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ سبب این نظام متقن و استواری امور و استحکام برنامه های آفرینش است، و اگر چنین نبود فساد در همه جوانب خلقت حاکم بود و سنگ روی سنگ بند نمی شد، تابعیت مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ از مقررات حکیمانه حضرت حق امری صد در صد مشهود و در مرأی و منظر همه انسان هاست، با این وصف اهل کتاب غیر دین خدا را که مسئله ای فطری و عقلی است می طلبند، و در عرصه این نظام متقن در پی بی قانونی و بی دینی هستند؟ !

اینان با سلوک در جاده گمراهی و ضلالت با همه نظام هستی و با فطرت و با عقل و با علم به مخالفت برخاسته اند، و خود را در چاه عمیق گمراهی حبس کرده در اسارت هوای نفس و در زندان شیطان مقید نموده اند، و به گمراهی دیگران هم کمک می کنند و نمی فهمند که چه پرونده سنگینی از جرم و جنایت برای خود نوشته اند!

همه موجودات به ویژه انسان در نهایت به خدا باز می گردند. و در عرصه قیامت به حساب همه آنان رسیدگی می شود و هر کس برابر آنچه در دنیا انجام داده به پاداش و کیفرش می رسد.

اهل کتاب گفتارشان با آنچه در دل دارند فرق می کند، آنان به طور پیوسته بر ضد حق و حقیقت نقشه می کشند و طرح خائنانه پی ریزی می نمایند، آنان به جای این که خود را هزینه بندگی خدا کنند، در تمام لحظات شیطان را عبادت می کنند و در برابر خشم خدا رضایت او را می طلبند! !

تفسیر آیه ۸۴-۸۵

اشاره

قُلْ آمَنّا بِاللّهِ وَ ما أُنْزِلَ عَلَیْنا وَ ما أُنْزِلَ عَلی إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ اَلْأَسْباطِ وَ ما أُوتِیَ مُوسی وَ عِیسی وَ اَلنَّبِیُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.

وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ اَلْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی اَلْآخِرَهِ مِنَ اَلْخاسِرِینَ.

ای پیامبر از جانب خود و پیروانت با صدای رسا به همه اعلام کن: ما به خدا و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و نوادگان دارای مقام نبوتشان فرود آمده و آنچه به موسی و عیسی و پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده ایم، و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما در برابر حضرت حق تسلیم هستیم.

و هر که جز اسلام دینی بخواهد هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

شرح و توضیح

در این دو آیه سخن از ایمان به خدا، ایمان به قرآن، ایمان به کتاب های آسمانی و ایمان به همه انبیاء الهی است و نیز اشاره به حالت تسلیم با همه وجود نسبت به حضرت حق است، و این که هر کس جز تسلیم به خدا و پذیرش اسلام راستین به عنوان دین خدا راه دیگری را بپیماید و فرهنگ دیگری را بپذیرد هرگز از او پذیرفته نیست و او در قیامت می یابد که همه سرمایه های وجودی خود را تباه کرده، و جز دوزخ جائی ندارد.

ص:۴۱۱

در رابطه با ایمان و حقیقت ایمان و ایمان واقعی در بخشی از آیات سوره مبارکه بقره مانند آیه ۲۵ و ۸۲ و ارزش ایمان و دین و گناه ایمان فروشی و عذاب دین فروشان در آیات مربوط به بنی اسرائیل به طور مفصل و مشروح بحث شد.

در رابطه با قرآن و این که سراسر آیاتش حق و برای همگان روشن است، این که و قرآن معجزه ابدی رسالت و تصدیق کننده کتاب های پیش از خود و زمینه صدق نبوت پیامبر اسلام است مباحث بسیار مشروحی در توضیح آیات سوره بقره گذشت.

در این که کمال ایمان باور داشتن خدا و کتب آسمانی، و عقیده به همه پیامبران است و اهل ایمان میان انبیاء از نظر اهداف نبوت و تبلیغ پیام های حق هیچ تفاوت و فرقی قائل نیستند در دو آیه پایانی سوره بقره بحث لازم به میان آمد.

اسلام با کمالی که در همه زمینه ها دارد، ناسخ همه ادیان گذشته است و با بودن چنین دین کاملی که پاسخ گوی همه نیازهای انسان در همه زمینه ها تا روز قیامت است، و انسان در پرتو آن به سعادت دنیا و آخرت می رسد، شایسته نیست کسی فرهنگ و دینی دیگر را بپذیرد، و عقلی نیست که با بودن اسلام به طلب دینی دیگر برخیزد، اگر اسلام را با همه کمالی که دارد رها کند، و به دنبال دین های تحریف شده برود، یا تسلیم فرهنگ های دست پخت بشر محدود و ناتوان شود، در بازار قیامت از او نمی خرند و بخاطر تکبر در برابر اسلام، و نپذیرفتن این آئین کامل داغ خسارت بر او می زنند، و وی را محکوم کرده به عذابی که با دست خودش برای خود فراهم آورده دچار می کنند.

تفسیر آیه ۸۶-۸۹

اشاره

كَيْفَ يَهْدِي اَللّٰهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمٰانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ اَلرَّسُولَ حَقٌّ وَ جٰاءَهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ.

أُولٰئِكَ جَزٰاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اَللّٰهِ وَ اَلْمَلاٰئِكَةِ وَ اَلنّٰاسِ أَجْمَعِينَ.

خٰالِدِينَ فِيهٰا لاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ اَلْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ.

إِلاَّ اَلَّذِينَ تٰابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

چگونه خدا گروهی را هدایت کند که پس از آن که ایمان آوردند و به حقانیت رسول اسلام شهادت دادند، و دلائل روشن و آشکار بر صدق حقایق برای آنان آمد کافر شدند! و خدا گروه ستم کاران را هدایت نمی کند.

کیفر اینان لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است. در آن لعنت جاودانه اند، نه عذاب از آن تخفیف می یابد و نه مهلتشان دهند.

مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و مفاسد درونی و برونی خود را اصلاح نمودند، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

شرح و توضیح

۱- گروهی از مفسران برآنند که مصداق این آیات مسلمانانی هستند که پس از این که آگاهانه « جٰاءَهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ» ایمان آوردند و به حقانیت پیامبر گواهی دادند کافر شدند.

و گروهی برآنند که مصداق این آیات اهل کتاب هستند که پیش از بعثت پیامبر با تکیه بر آیات تورات و انجیل ومژده های موسی و عیسی به ایمان به

پیامبر آراسته شدند، و به حقانیت آن حضرت گواهی و شهادت می دادند، ولی چون خورشید نبوت پیامبر طلوع کرد، و قرآن مجید نازل شد، اینان پای برجائی ریاست و پر کردن جیب خود، و لذت گرائی و دنیا دارای شان را در بقاء یهودیت و نصرانیت دیدند، و به این نتیجه رسیدند که باید دست از بسیاری از امور که سازگاری با دین خدا ندارد بردارند به ایمان خود پشت پا زدند و با بودن دلایل روشن که نسبت به حقانیت حقایق پشتوانه عظیم بود، حقانیت پیامبر و شئون پیامبری را منکر شدند و به صف کافران پیوستند! !

کیفر این متجاوزان از مرزبندی های حق، و متجاوزان از فطرت و عقل و دلایل آشکار محرومیت آنان از هدایت حضرت حق بود.

به این نکته باید توجه داشت که محرومیت از هدایت از جانب حضرت حق ابتدائی نیست، خداوند نیست که بنده اش را بدون جهت و بی مقدمات منطقی از هدایت محروم می نماید محرومیت از هدایت عکس العمل کارهای زشت، و تجاوز از واقعیات، و انکار حقایق آن هم عالمانه و آگاهانه است وَ جٰاءَهُمُ اَلْبَیِّنٰاتُ .

چرا متکبران لجوج، و کافران به حقایق، و پشت پا زنندگان به مسائل روشن معنوی، که روزی همه حقایق و مسائل معنوی را قبول کردند و به آن ها ایمان آوردند، و به حقانیت آن امور شهادت دادند، کیفر نبینند، و از فیوضات الهیه محروم نگردند، و از هدایت و آثار آن که سعادت دنیا و آخرت است بی بهره نشوند؟ مگر دین و حقایق دینی و دلایل آشکار بازیچه است که هر کس هر وقت بخواهد آن را به خاطر تضاد با هوای نفس و خواسته های بی منطقش رها کند، و برای تخریب آن در جامعه بکوشد و به قومش با هر نوع ترفند و مکر و حیله ای آن را ناحق جلوه دهد تا قومش با ماندن در کفر شهوات و روح

مادی گری، و ریاست طلبی و لـذت خواهی او را ارضا نماینـد، و برای دین و اهل دین هر نوع مزاحمت و رنج و سـختی ایجاد نمایند؟ !

۲- کیفر دیگر آنان علاوه بر محرومیت از هدایت، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم است.

آری چنین نابکارانی که پس از ایمان و گواهی بر حقانیت پیامبر مرتد شدند، مطرود خدا و فرشتگان و اهل ایمان هستند.

آیه شریفه به مؤمنان درس می دهد که از چنین مردمی نفرت داشته و آنان را طرد نمایند تا در شدیدترین مضیقه گرفتار شوند و عذاب دنیا را بچشند.

هم کاری، دوستی، و رابطه با این گروه حرام و عملی برخلاف رضای خداست.

۳- اینان در لعنت دائمی و عذاب بدون تخفیف گرفتارند و دچار شدنشان به آن بدون تأخیر و مهلت است.

۴- رحمت و مهر بی نهـایت حضـرت تـا جـائی است که به چنین مردمی اعلاـم می کنـد، اگر از کفر بازگردیـد و همه مفاسـد درون و برون خود را اصلاح نمائید و در ظاهر و باطن و مؤمن واقعی شوید، ورود شما به حوزه ی هدایت از جانب خدا هموار می گردد و گناهان شما آمرزیده می شود و مورد رحمت قرار می گیرید.

در رابطه با توبه و اصلاح مفاسد در آیه ی ۳۷ سوره ی مبارکه بقره بحث مفصل و مشروحی گذشت.

ص:۴۱۵

تفسیر آیه ۹۰-۹۱

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ ثُمَّ اِزْدادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولئِکَ هُمُ اَلضّالُّونَ.

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ اَلْأَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ اِفْتَدیٰ بِهِ أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ.

مسلماً کسانی که پس از ایمنشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند، توبه آنان هرگز پذیرفته نخواهد شد و اینان گمراه اند.

قطعاً کسانی که کافر شوند و در حال کفر از دنیا رفتند، هرگز هیچ یک از آنان برای رهائی از عذاب هر چند به اندازه پر بودن زمین از طلا فدیه و عوض دهند پذیرفته نمی شود، برای آنان عذاب دردناکی خواهد بود و هیچ یار و یاوری نخواهند داشت.

شرح و توضیح

۱- احتمالاً این دو آیه درباره ی کسانی است که پس از کفر بعد از ایمان توبه کردند و وارد حوزه هدایت شدند، و توبه خود را شکستند و دوباره به کفر بازگشتند و بر کفرشان پافشاری نمودند.

چنین مرتدانی که به حقیقت ایمان و دین و نبوت و قرآن را به مسخره گرفتند گمراهان ریشه دار هستند، و توبه دوباره آنان چون توبه نیست و اصل ندارد، و بدون اساس و ریشه است مورد پذیرش قرار نمی گیرد، و شاید جمله لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ به این معنا باشد که آنان موفق به توبه واجد شرایط و قابل قبول نخواهند شد.

۲- آیه بعد کمال درماندگی و بیچارگی و ذلت و بدبختی آنان را نشان می دهد، که بر فرض اگر روز قیامت به اندازه ی همه زمین طلای ناب در اختیار داشته باشند، و بخواهند آن مقدار طلا را برای نجات خود از عذاب بپردازند از آنان پذیرفته نیست، و عذاب دردناک برای آنان حتمی است و احدی به یاری آنان اقدام نخواهد کرد.

اینان لخت و عریان و بدون مالک بودن نسبت به چیزی گرچه به اندازه دانه ارزن باشد، و با پرونده ای سیاه و نفرت آور، وارد محشر می شوند و به کیفر اعمال ننگین خود می رسند.

ص:۴۱۷

تفسیر آیه ۹۲

اشاره

لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ حَتّى تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اَللّهَ بِهِ عَلِيمٌ.

هرگز به حقیقت نیکی که عبارت از ایمان و هر عمل خیر و اخلاق حسنه است نمی رسید، تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید و آنچه از هر چیزی انفاق می کنید یقیناً خدا به آن داناست.

شرح و توضیح

گرچه مسئله ی انفاق در آیه سوم و ۱۷۷ سوره ی مبارکه بقره به طور مفصل و مشروح بحث شد ولی ذکر یکی دو نکته را در این بخش لازم می دانم:

۱- بِرّ در این آیه شریفه به دلیل آیه ۱۷۷ به هر فعل خیری اعم از عقاید پاک قلبی و جوارحی و حسنات اخلاقی گفته می شود.

انفاق مالی که از نظر محبت به جان انسان بسته است، و هزینه کردن آن در راه خدا انگار هزینه کردن جزئی از وجود خویش است رکن بسیار مهمی از ارکان برّ به معنای وسیع آن است.

۲- انفاق مالی که محبوب و معشوق انسان است، آدمی را به برّ می رساند، و باید یقین کرد که یکی از طرق دستیابی انسان به برّ سبب و علتش انفاق از اجناس و اموال مورد محبت قلبی است.

اشیاء غیر قیمتی و آنچه مورد علاقه و محبت انسان نیست اگر انفاق شود، هیچ کمکی برای رسیدن انفاق کننده به بر نمی کند.

انسان اگر رابطه و علاقه اش به دنیا و مال دنیا به اندازی شدید و سخت باشد که نتواند به چرخه ی انفاق در آید به مقام با ارزش بر واصل نمی گردد.

ص:۴۱۸

انفاق باید با کمال اختیار و به دور از زور و جبر، و با نیت جلب رضایت پروردگار صورت بگیرد.

خداونـد به انفـاق منفقانی که از اموال و اجناس با ارزش خود در راه حضـرت حق هزینه می کننـد داناست و پاداش آنان را به بهترین صورت عطا می کند.

نظر به برخی از مفسـران این است که منظور برّ در این آیه شـریفه بهشت است و آیه می خواهـد بگویـد: به بهشت نمی رسـید مگر آن که از اموال و اجناس مورد علاقه خود انفاق کنید.

زمانی که این آیه نازل شـد، زیـد بن حارثه به محضـر پیامبر آمد و اسبی آورد و گفت: یا رسول الله هذا مما احبه: ای فرسـتاده خدا به این اسب علاقه دارم و می خواهم آن را بر اساس این آیه انفاق کنم، آن را از من بگیر و در راه خدا هزینه کن حضرت اسامه بن زید را بخواست و اسب را به او داد، زید گفت یا رسول الله من این اسب را جهت صدقه آوردم حضرت فرمود:

اما ان الله قـد قبلها منک بدان که خداوند آن را از تو پذیرفت. (۱)ابو طلحه انصاری باغی آباد، دارای نخل های متراکم و آب روان روبروی مسجد در ملکیت خود داشت، با نزول آیه لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ به پیامبر گفت: از اموالم چیزی را ماننـد این باغ دوست نـدارم خداونـد می فرمایـد از آنچه دوست داریـد هزینه کنیـد، اکنون این باغ را به صـدقه در راه خـدا می دهم، امیـد است در جهان دیگر به عنوان ذخیره ای برای من باشد، حضرت فرمود:

«بخ بخ ذالک مال رابح لک»

به به مال سودمنـدی برای توست، سـپس فرمود: ابوطلحه نظرم این است که آن را به انفاق به خویشان و بسـتگان مسـتحق خود دهی و با این کار صله رحم به

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۲، ص ۱۹۹.

جای آوری، ابو طلحه باغ را به پسر عموهای خود و خویشانش با تقسیم مناسب بخشید. (۱)مهمانی به ابوذر وارد شد، به مهمان گفت: مرا در این ساعت عذری است که نمی توانم از خانه بیرون روم تو به فلان محل که شترانم در آنجا هستند برو، آن شتری که از همه فربه تر و نیکوتر است بیاور تا هزینه مهمانی کنم، مهمان رفت و شتر ضعیف تر را آورد، ابوذر گفت چرا این کار را کردی و به خواسته من توجه ننمودی؟ ! مهمان گفت فربه تر را نیاوردم تا روزی که نیازت به آن افتد به وسیله آن نیازت را برطرف سازی، ابوذر گفت نیاز من مربوط به برزخ من است نه این دنیا، مهم قرینی است که در برزخ با من است، آنچه فعلاً در رابطه با شتر من است آیه لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا است. (۲)

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۲، ص۱۹۹.

۲- ۲) - همان مدرک ۲۰۰.

تفسیر آیه ۹۳-۹۵

اشاره

كُلُّ اَلطَّعٰامِ كٰانَ حِلاًّ لِبَنِی إِسْرٰائِیلَ إِلاّٰ مٰا حَرَّمَ إِسْرٰائِیلُ عَلیٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ اَلتَّوْرٰاهُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرٰاهِ فَاتْلُوهٰا إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِینَ.

فَمَنِ اِفْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ.

قُلْ صَدَقَ اَللّٰهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّهَ إِبْرٰاهِیمَ حَنِیفاً وَ مٰا كٰانَ مِنَ اَلْمُشْرِكِینَ.

همه خوراکی ها بر بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه یعقوب پیش از نزول تورات به علتی بر خود حرام کرد، (این که مدعی حرام بودن برخی از خوراکی ها به عنوان احکام تورات هستید صحیح و درست نمی باشد) اگر راستگو هستید توراتی را که پنهان داشته اید بیاورید و آن را بخوانید تا معلوم شود مدعی دروغ هستید.

پس آنان که بعد از دلائل روشن بر خدا افترا و دروغ ببندند و بگویند حرام شده های در تورات از آئین ابراهیم باقی مانده و نسخ آن محال است یقیناً ستم کارند. بگو خدا راست گفت که خوراکی های پاکیزه در آئین ابراهیم حرام نبوده، بنابراین از آئین ابراهیم که یکتا پرست و بدون انحراف و از مشرکان نبود پیروی کنید.

شرح و توضیح

ص:۴۲۱

۱- یهود به دروغ می گفتنـد که پاره ای از گوشت هاماننـد گوشت شتر در آئین ابراهیم حرام بوده و تورات هم به دنبال آئین ابراهیم آن را حرام کرده است، اگر پیامبر اسلام خود را تابع آئین و ملت ابراهیم می داند چرا گوشت شتر را حرام نمی داند؟ !

آیه شریفه یهود را در این زمینه همه ملتی دروغ زن و افترا زننده به خدا معرفی می کند.

این یعقوب بود که بنابر مصالحی با اختیاری که داشت برخی از خوردنی ها را بر خود حرام کرده بود، آنچه را یعقوب بر خود حرام کرد نه در آئین ابراهیم بود، و نه در تورات به عنوان حرام از آن یاد شده بود، این طرح خائنانه و دسیسه ای بود که یهود می خواستند به وسیله آن به پیامبر اسلام ضربه بزنند و مسلمانان را نسبت به حضرت بدبین کنند، ولی خداوند ترفند و نقشه آنان را برملا ساخت و اعلام کرد که تورات را که از ترس فتنه و ترفندشان پنهان کرده اند بیاورند و بخوانند تا معلوم شد که گوشت شتر نه در آئین ابراهیم و نه در آئین موسی حرام نبوده و این یهود هستند که قصدشان از تهمت به حق ضربه زدن به پیامبر است! !

این خائنان پس از بعثت پیامبر تورات را که بیشتر آیاتش تحریف نشده بود از دسترس خارج کردند تا حقایق و حلال و حرام از نظر مردم پوشیده بماند، و بتوانند با دروغ بستن به تورات به آئین پاک اسلام و رسول خدا و احکام الهی خسارت و زیان وارد کنند، و به مسلمانان بباورانند که پیامبر تابع ملت ابراهیم نیست، پس این پیامبر آن پیامبری نیست که تورات و انجیل از آمدنش خبر داده اند! !

۲- افترا به حق آن هم آگاهانه و پس از دلایل روشن و براهین استوار مصداق ستم و افترا زننده ستم کار قلمداد شده است، و ستم کار مستحق خزی دنیا و عذاب آخرت خواهد بود.

۳- این خداوند است که در مورد حلال و حرام به صدق و راستی و حق و درستی نظر می دهد، و نگاه یهود را به حلال و حرام باطل می داند، ابراهیم انسانی

ص:۴۲۲

حق گرا و دور از کجی انحراف و همه خوردنی های پاک و آئینش حلال بود و این حلیت تا قیامت ادامه دارد، بنابراین شما مردم از آئین ابراهیمی که همان اسلام راستین و دین بر حق خداست پیروی کنید.

ص:۴۲۳

تفسیر آیه ۹۶

اشاره

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّهَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ.

فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلّهِ عَلَى اَلنّاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اَللّهَ غَنِيٌّ عَنِ اَلْعالَمِينَ.

به یقین اولین خانه ای که برای نیایش و عبادت مردم نهاده شد همان است که در مکه است، آن خانه پربرکت و سراسر برای جهانیان هدایت است.

در آن نشانه هائی روشن است، از جمله مقام ابراهیم، و هر که وارد آن شود در امان است، و خدا را حقی لازم بر عهده مردم است که برای ادای مناسک آهنگ آن خانه کنند، البته کسانی که از جهت سلامت جسمی و توانمندی مالی و باز بودن مسیر بتوانند به سوی آن کوچ کنند و هر که ناسپاسی ورزد و از رفتن به آنجا امتناع نماید به خود زیان زده، زیرا خداوند از همه جهانیان بی نیاز و مستغنی است.

شرح و توضیح

در آیات ۱۲۴ تا ۱۲۹ سوره بقره بحث بسیار مشروحی در رابطه با ابراهیم و بنای کعبه و دعاهای مهم حضرت ابراهیم به میان آمد.

و در آیات ۱۹۶ تا ۲۰۳ سوره بقره به تفصیل درباره مناسک ظاهری و حج معنوی مطالبی نگاشته شد که از نظر گستردگی بحث و نکات و اشارات کمتر تفسیری در فریقین به آن صورت به آن پرداخته است.

من می خواستم از طریق آیات قرآن و روایات، حج را آنگونه که مورد نظر وعنایت حضرت حق و پیامبر و ائمه است شرح دهم، تا در این زمینه چیزی را فرو گذار نکرده باشم و خوانندگان بتوانند به اعماق معنوی این عمل بزرگ و این هجرت واجب در حدّ لازم پی ببرند، شاید در صورت استطاعت و مشرف شدن به حج به حج ابراهیمی نائل گردند و از این رهگذر توشه ای برای دنیا و آخرت خود و دیگران به دست آورند.

ص:۴۲۵

تفسیر آیه ۹۸

اشاره

قُلْ یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیاتِ اَللّهِ وَ اَللّهُ شَهِیدٌ عَلی ما تَعْمَلُونَ.

قُلْ یا أَهْلَ اَلْکِتابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَها عِوَجاً وَ أَنْتُمْ شُهَداءُ وَ مَا اَللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ.

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا فَرِیقاً مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ کافِرِینَ.

وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلی عَلَیْکُمْ آیاتُ اَللّهِ وَ فِیکُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.

بگو: ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کفری می ورزید؟ در حالی که خدا به آنچه انجام می دهید گواه است.

بگو: ای اهل کتاب چرا کسانی را که ایمان آورده اند از راه خدا در حالی که خواستار کج نشان دادن آن هستید باز می دارید با این که شما به مستقیم بودن و حقانیت راه خدا گواه و شاهد هستید و خدا از آنچه انجام می دهید بی خبر نیست.

ای اهل ایمان اگر از گروهی از کسانی که به آنان کتاب داده شده که علمای یهود و نصاری هستند اطاعت کنید شما را پس از ایمانتان به کفر باز می گردانند.

ای اهل کتاب چگونه کفر می ورزید در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر اسلام که فرستاده اوست در میان شماست؟ و هر کس به خدا تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است.

شرح و توضیح

۱- اهل ایمان بر اساس آیه ۹۸ با توجه به پیروی از پیامبر و اسوه بودن آن حضرت مسئولیت دارند علت کفر کافران را پس از روشن بودن حقایق و فراوانی

ص:۴۲۶

دلایل و براهین بر اثبات صدق واقعیات بپرسند و با آنان مباحثه کنند شاید از کفر و ضلالت بازگردند، این مأموریتی بود که در مرحله اول بر عهده رسول خدا بود، و سپس بر عهده مؤمنان است.

کفر به آیات حق و نشانه های خدا در کعبه، و کفر به آیات تورات و انجیل و کفر به نبوت پیامبر و انکار قرآن بر اساس چه دلیل و برهان و مدرک متقن واقناع کننده؟ !

احتمالاً بتوان از جمله وَ اَللّٰهُ شَهِيدٌ عَلىٰ مٰا تَعْمَلُونَ استفاده کرد که کافران به آیات خدا و نشانه های او بر اساس کفرشان در پنهان بر ضد مسلمانان توطئه می کردند و نقشه می کشیدند تا اگر بتوانند اهل ایمان را از ایمان تخلیه کنند، و از پیشرفت آنان جلوگیری نمایند و علم اسلام را سرنگون کرده علم کفر را برافراشته و چراغ حق را خاموش نمایند.

۲- خداند در آیه ۹۹ به شدت اهل کتاب و به ویژه عالمان آنان را سرزنش می نماید و مورد عتاب قرار می دهد که چرا می خواهند مؤمنان را از سلوک در مسیر حق، و حرکت در راه خدا باز دارند، و چرا برای تحقق خواسته های نا بجای خود به ظالمانه ترین کار که با ترفتند و حیله و بیان مطالب غیر واقع و ناحق می خواهند راه خدا را کج نشان دهند دست می زنند در حالی که در باطن خود شاهد و گواه اند که راه خداوند مستقیم و صراط او استوار است، و مستقیم بودن راه از طریق آیات تورات و انجیل و قرآن و آثار نبوت پیامبر اسلام برای آنان ثابت و روشن است و با هیچ دلیلی نمی توانند در راه خدا و صراط مستقیم حضرت او کجی نشان دهند، آیه به آنان هشدار می دهد که خدا از ظلم و جنایت و دسیسه های غافل نیست.

۳- با توجه به خطراتی که یهود و نصاری و به ویژه عالمان این دو مکتب تحریف شده نسبت به اهل ایمان در هر دوره و زمانی دارند، حضرت حق از راه

لطف و محبت به مؤمنـان هشـدار می دهـد که حفظ ایمان و نگاهـداری حـدود اسـلام و پاسـداری از ارزش ها بر همه مؤمنان واجب است و این حفظ و نگاهـداری در گرو این است که مؤمنان ابـداً از اهل کتاب پیروی نکنند و از آن نابکاران و فرهنگ شیطـانی آنـان اطـاعت ننماینـد که در صورت اطـاعت و پـذیرش فرهنگ آنان پس از راه یافتن به حوزه ایمان که توفیق خاص خدا به آنان بوده به کفر بازگردانده می شوند، و با خوشحال کردن دشمن به خشم و سخط خدا گرفتار خواهند شد.

امروز هم یهود و نصـاریماننـد زمـان پیـامبر ایمـان و ارزش هـای مؤمنـان را بـا تیرهای زهرآگین و مسـموم مقالات، مجلات، روزنامه ها، بنگاه های خبری، ماهواره، سینما، هجوم سیاسی و نظامی نشانه گرفته اند و عمدتاً از طریق فعالیت های صهیونیست برای خاموش کردن چراغ اسـلام و باز گرداندن اهل ایمان به کفر در فعالیت مستمر هستند، که برای دفع خطرات آنان و حفظ ایمان و ارزش ها بیداری و شناخت ترفندها و اهداف دشمن را می طلبد، و این که همه مسلمانان جهان در یک جبهه متحد در مقابل دشمن بایستند و به هر شکل ممکن خطر این شیطان مجسم را دفع کنند.

۴- دشـمن دشـمنی نیست که با بحث و گفتگو از اهدافش دست بردارد، دشـمن با این که آیات خدا بر او خوانده می شود، و خورشـید نبوت به خیمه حیاتشان می تابـد و شخصـیت شـخیص پیامبر با همه ارزش هایش در میان آنان است و تا کنون پانزده قرن است این جریان معنوی در جریان است از کینه و دشـمنی دست برنداشـته و به این پرسش که چرا کفر می ورزید و کَیْفَ تَکْفُرُونَ در حالی که مجهز به انواع علوم هستیـد و حق برای شـما روشن است پاسـخ نـداده و نمی خواهـد پاسـخ دهـد، پس با تمسک به قدرت خدا و رحمت بی نهایتش که

ص:۴۲۸

راهیابی به صراط مستقیم است و با رعایت تقوای کامل باید در مقابل دشمن موضع گیری کرد و سرش را به سنگ کوبید و شرش را به خودش بازگرداند که در این راه خداوند ولی و یار مؤمنان و نصرت دهنده به مسلمانان است.

اعتصام به حضرت حق به این است که همه مسلمانان از قرآن مجید و از پیامبر بزرگ اسلام پیروی کنند، و همه امور زندگی خود را با قرآن و روش پیامبر هماهنگ نمایند که پیروزی بر دشمن با این اعتصام حتمی و قطعی است.

ص:۴۲۹

تفسیر آیه ۱۰۲-۱۰۳

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلاّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اَللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اُذْکُرُوا نِعْمَتَ اَللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَهٍ مِنَ اَلنّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اَللّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ.

ای اهل ایمان تقوای الهی را آنگونه که شایسته اوست رعایت کنید و جز در حال تسلیم به خداوند از دنیا نروید.

و همگی به ریسمان خدا «قرآن مجید و اهل بیت» چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید، و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دل های شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید، و بر لب گودالی از آتش بودید ولی شما را از آن نجات داد، خداوند اینگونه نشانه های قدرت، لطف و رحمت خود را برای شما روشن می سازد، تا هدایت شوید.

شرح و توضیح

۱- یک مرحله تقوا آن هم تقوائی شایسته و پر بار به این است که مردم مؤمن و مسلمانان، از اطاعت کافران و شکل گیری از فرهنگشان به شدت بپرهیزند، و از پذیرفتن خواسته های شیطانی آنان اجتناب نمایند، و در همه لحظات زندگی تسلیم خدا باشند و تا زمان مرگ از حضرت حق اطاعت نموده از این چرخه ی سعادت بخش بیرون نروند.

ص:۴۳۰

در آیه ی دوم سوره ی مبارکه ی بقره به طور مشروح درباره ی تقوا و شئون آن بحث شد.

۲- فکر نمی کنم کسی به زیان اختلاف و پراکندگی و تفرقه یک امت آگاه نباشد، تفرقه و پراکندگی و کینه ورزی به یکدیگر دروازه وارد خیمه حیات امت شود، و هر کاری دلش بخواهد انجام دهد. چراغ دین را در معرض خاموشی قرار دهد، ثروت ملت را غارت نماید، جامعه را به کفر بازگرداند، قوای آنان را در هم بکوبد و. . . .

خداوند قرآن و پیامبر و اهل بیت را ملاک وحدت امت قرار داده و از این سه حقیقت تعبیر به حبل الله می کند، و به چنگ زدن به حبل الله فرمان می دهد و به امت گوشزد می کند که نعمت الفت قلوب را که در سایه ی اعتصام به حبل الله به دست می آید غنیمت بشمارند، و به مسلمانان صدر اول اعلام کرده که شما پیش از بعثت پیامبر با یکدیگر دشمن بودید و این دشمنی میراثی جز جنگ و نزاع و تفرقه و ناامنی برای شما نداشت، ولی خدا در سایه ی قرآن شما را به نعمت برادری و الفت با یکدیگر آراسته کرد، شما در لبه گودال آتش کفر و کینه و اختلاف و خونریزی بودید و نهایتاً در لبه ی گودال جهنم قیامت قرار داشتید و خداوند به برکت قرآن و پیامبر و اعتصام شما به حبل الله شما را نجات بخشید، خداوند اینگونه نشانه ها و آیات خودش را برای شما بیان می کند تا در راه هدایت قرار گیرید.

آری کتاب های آسمانی و پیامبران الهی هدفی جز هدایت مردم به راه راست، و از بین بردن کینه و نزاع و دشمنی در میان مردم، و ایجاد وحدت و دلبستگی میان آنان نداشتند تا مردم در سایه ی امنیت پایدار و تقوا و اجتناب از گناه، و

محبت به یکدیگر و الفت و هم بستگی به زندگی خود ادامه داده به سعادت دنیا و آخرت برسند.

افسوس که اکثریت مردم جهان در همه ی اعصار و قرون از اطاعت از پیامبران و هماهنگ شدن با کتاب های آسمانی سرباز زدند، و در کینه و دشمنی نسبت به یکدیگر و تفرقه و پراکندگی و جنگ و نزاع و قتل و غارت دست و پا زده به زندگی ننگین و پر از فتنه و فساد تن دادند! ! در ضمن مسلمانان هم از آتش کینه به یکدیگر و نزاع و اختلاف بر اثر دور ماندن از قرآن و اهل بیت، و دخالت های یهود و نصاری در زندگی شان بی نصیب نماندند.

ص:۴۳۲

تفسیر آیه ۱۰۴-۱۰۸

اشاره

وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى اَلْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ.

وَ لاٰ تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْبَيِّنٰاتُ وَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِيمٌ.

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا اَلَّذِينَ اِسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمٰانِكُمْ فَذُوقُوا اَلْعَذٰابَ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ.

وَ أَمَّا اَلَّذِينَ اِبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَتِ اَللّٰهِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ.

تِلْكَ آيٰاتُ اَللّٰهِ نَتْلُوهٰا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اَللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعٰالَمِينَ.

و باید از شما گروهی باشند که همه مردم را به سوی خیر دعوت کنند، و به کار شایسته و پسندیده وادار نمایند، و از کار زشت باز دارند، اینان که به چنین اموری اقدام می کنند قطعاً رستگارند.

و شما ای اهل ایمان مانند کسانی نباشید که پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد پراکنده و گروه گروه شدند و در دین و امور زندگی اختلاف پیدا کردند و آنان را عذابی بزرگ است.

در روزی که چهره هائی سپید و چهره هائی سیاه شود، اما آنان که چهره هایشان سیاه شده به آنان گویند آیا پس از ایمانشان کافر شدید؟ پس به کیفر آن که کفر می ورزیدید این عذاب را بچشید، و اما آنان که چهره هایشان سپید است همواره در رحمت خدایند و در آن جاودانه می باشند.

ص:۴۳۳

اینها «سرگذشت اهل کتاب، و مسئله ی مژده ها و بیم ها و امور مربوط به زندگی دنیا و آخرت است که در حقیقت» آیات خداست که آنها را به درستی و راستی بر تو می خوانیم و خدا هیچ ستم و بیدادی را بر جهانیان نمی خواهد.

شرح و توضیح

۱- خیر در آیه مورد بحث گرچه قرینه آیه پیش

از آن عبارت از اعتصام به حبل الله و اجتناب از اختلاف و تفرقه، و ایجاد الفت و محبت میان مردم و برادری و مواسات است و بر هر مسلمانی واجب است دیگران را به این امور سعادت بخش و امنیت ساز دعوت کند بلکه بر اساس آیه شریفه وَ تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ که در سوره ی وَ اَلْعَصْرِ است بر همگان لازم است یکدیگر را پیوسته به این امور دعوت کنند ولی می توان گفت منظور از خیر هر کار مثبتی است که برای زندگی همه دارای سود و منفعت است و هیچ انسانی از آن بی نیاز نیست.

امیرمؤمنان (ع) در حکمت ۹۴ نهج البلاغه می فرماید:

خیر این است که بر دانش و علمت بیفزائی، و حلم و بردباری ات را وسعت و گشایش دهی، و مباهاتت به مردم به بندگی ات نسبت به پروردگار باشد، خیر تدارک کردن گناهان به توبه حقیقی و شتاب ورزیدن به کارهای مثبت است.

۲- امر به معروف و نهی از منکر

این دو مسئله از مسائل بسیار مهمی است که قرآن مجید و روایات به آن اصرار دارند، و وظیفه ای بر دوش ملت، دولت، دانشمندان، اندیشمندان، واعظان ناصحان و تک تک مردم و آحاد جامعه است، و خداوند هیچ عذری را در ترک این دو فریضه نمی پذیرد.

ص:۴۳۴

امر به معروف و نهی از منکر دو وسیله برای اصلاح جامعه، و آراستن افراد به همه کارهای پسندیده، و دور کننده زشتی ها از عرصه حیات انسان هاست.

برای اجرای این دو فریضه خداوندی لازم است مردم از طریق قرآن و روایات در حدّ طاقت و توانشان معروف و منکر را بشناسند، و خود آراسته به معروف گردند و از منکر اجتناب نمایند سپس زمینه انجام هر کار پسندیده ای را برای دیگران فراهم آورند، و راه منکر را به روی آنان ببندند.

در برخورد با غافلان از معروف، و با آلودگان به منکر در خانواده و جامعه باید نرمی در سخن، محبت و مهرورزی به طرف مقابل، و ارائه دین به عنوان شریعت سمحه و سهله کاملاً رعایت شود، تا غافل از معروف عاشق معروف، و آلوده به منکر متنفر از منکر گردد.

امر به معروف و نهی از منکر برخلاف بسیاری از فرائض و واجبات که پس از هجرت پیامبر به مدینه اعلام شد، در همان اوائل بعثت که مسلمانان شماری اندک بودند به عنوان فریضه حق ارائه شد.

مفسر بزرگ حضرت طبرسی در مجمع البیان این واقعیت را چنین توضیح می دهد:

وجوب توصیه یکدیگر به حق، اشاره به امر به معروف و نهی از منکر است. (۱)آیه ی هفدهم سوره ی لقمان و ۱۹۹ سوره ی اعراف که بیانگر این دو فریضه است نیز در مکه بر رسول خدا نازل شده است، اعلام این دو فریضه در آغاز بعثت در حالی که هنوز ملّتی بنام ملت اسلام تشکیل نشده بود دلالت بر عظمت و جایگاه این دو حقیقت در احکام الهی و در تحقق خوشبختی و سعادت جامعه دارد.

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۱۰ ص ۵۳۶.

قرآن مجید در آیه ی ۱۵۷ سوره ی اعراف که بنابر نظر برخی از مفسران در مکه نازل شده پیامبر را به عنوان آمر به معروف و ناهی از منکر معرفی می نماید.

امر به معروف و نهی از منکر دو وظیفه مهمی است که همه انبیاء و امامان و اولیاء حق مشتاقانه و گاهی با قبول شهادت آن را انجام داده اند، و در این زمینه از ملامت ملامتگران باکی به خود راه ندادند.

خداوند مهربان در آیه ۷۱ سوره ی توبه در ضمن بر شمردن اوصاف مردان و زنان با ایمان، امر به معروف و نهی از منکر را از خصلت های آنان شمرده است.

قرآن مجید تارکان این دو حقیقت را مستحق لعنت می داند آنجا که می فرماید:

لُعِنَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلىٰ لِسانِ داوُدَ وَ عِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَ كانُوا يَعْتَدُونَ.

كانُوا لا يَتَناهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ ما كانُوا يَفْعَلُونَ: (۱)

از بنی اسرائیل آنان که نسبت به نعمت های مادی و معنوی ناسپاس شدند و به راه کفر رفتند به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند، لعنت شدنشان برای این بود که از دستورات خدا و انبیاء سرپیچی داشتند و همواره از حدود الهی تجاوز می کردند.

آنان یکدیگر را از کارهای زشت و منکراتی که مرتکب می شدند باز نمی داشتند، یقیناً آنچه را انجام می دادند بد بود.

برخی از روایات امر به معروف و نهی از منکر

از رسول خدا روایت شده:

«افضل الجهاد کلمه حق عند حاکم جائر یُقتل علیه.» (۲)

ص:۴۳۶

۱- ۱) - مائده ۷۸- ۷۹.

۲- ۲) - مجمع البیان ج ۲ ص ۲۶۳.

برترین جهاد سخن حق در برابر حاکم ستمگر است، که گوینده اش در این راه به شرف شهادت برسد.

امیرمؤمنان می فرماید:

«و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثه فی بحر لجی:» (۱)

همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر هم چون قطره ای در مقابل دریای پهناور است.

حضرت باقر (ع) می فرماید:

نویل لقوم لا یدینون الله بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر:» (۲)

وای بر جامعه ای که با امر به معروف و نهی از منکر تسلیم خداوند نمی شوند.

و نیز از آن بزرگوار روایت شده:

«بئس القوم قوم یعیبون الامر بالمعروف و نهی عن المنکر:» (۳)

قوم بدی هستند قومی که امر به معروف و نهی از منکر را عیب می دانند و آن را چیزی به حساب نمی آورند.

امیرمؤمنان می فرماید:

«و ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لخلقان من خلق الله سبحانه و انهما لا یقربان من اجل و لا ینقصان من رزق:» (۴)

امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از اوصاف خدایند، این دو نه مرگ انسان را نزدیک می کنند، و نه از رزق آدمی می کاهند.

۱- ۱) - حکمت ۳۷۴ نهج البلاغه.
۲- ۲) - وسائل ج ۱۱ ص ۳۹۲.
۳- ۳) - وسائل ج ۱۱ ص ۳۹۲.
۴- ۴) - نهج البلاغه خطبه ۱۵۶.

در این مرحله به روایت بسیار مهمی از حضرت باقر (ع) اشاره می کنم و شما را به مطالعه روایات فراوان این باب در جلد یازدهم وسائل و مجلدات کفر و ایمان بحارالانوار سفارش می کنم.

«ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه عظیمه بها تقام الفرائض هنا لک یتم غضب الله عزوجل علهیم فیعمهم بقعا به فیهلک الابرار فی دار الفجار، و الصفار فی دار الکبار، ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبیاء و منهاج الصلحاء فرضیه عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و یعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر.»

امر به معروف و نهی از منکر فریضه بسیار بزرگی است که در سایه آن دیگر واجبات عمل می شود، و در صورت ترک آن، غضب حق مردم را فرا گرفته همگان دچار عذاب خواهند شد، نیکان در خانه بدان و خردسالان در خانه بزرگسالان به هلاکت می رسند.

امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و روش صالحان و فریضه بسیار عظیم است که در سایه آن دیگر واجبات اقامه می شود با این دو فریضه جادهها امن می گردد و کسب ها حلال می شود، و سفره ظلم و ستم برچیده می گردد، و زمین به آبادی می رسد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و همه امور درست گشته اصلاح می گردد.

معروف در قرآن مجید و پاره ای از روایات بنابر رده بندی کتاب امر به معروف و نهی از منکر ترجمه مرحوم اشتهاردی عبارت است از:

ایمان، تلاوت قرآن، سفارش به حق، سفارش به صبر، اندیشیدن و تفکر، توکل بر حق، صبر استقامت، تقوا، اطاعت از خدا و رسول، سبقت گرفتن در کار

ص:۴۳۸

خیر، انفاق در سختی و آسایش، فرو بردن خشم، احسان و نیکی، عفو و گذشت، اعتماد به صدق وعده های خدا، توبه، طلب مغفرت، مسافرت و گردش در زمین برای عبرت گرفتن، جهاد با دشمن، شهادت در راه خدا، عدالت، شکر، دعا، بردباری، مشورت، آموختن قرآن و علم، صراحت و قاطعیت در راه حق، تحمل مصائب در راه خدا، ذکر حق، هجرت، خوف از خدا، حفظ مرزهای اسلام، صدق، تقیه صحیح، درستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، وفای به عهد، تسبیح خدا در شب و روز، اتحاد و دوستی، عمل صالح، یاری دین، آمادگی برای مبارزه با دشمن.

و برخی از منکرات عبارت است از:

کفر، مخالفت با راهنمایان دین، عصیان، طغیان، محرم اسرار گرفتن کافران، جهل، نفاق، دوستی با کافران، ضعف و سستی، اصرار بر گناه، سستی و بی حالی، اندوه بیجا، ظلم و تجاوز، ارتجاع و عقب گرد و به سوی امور جاهلی، کرنش در برابر دشمن، ضعف نشان دادن در برابر دشمنان، پیروی از کفار، نزاع در امور، فرار از جهاد، توجه به تبلیغات باطل و اثر گیری از آن، خیانت به بیت المال، بخل، رضایت به ظلم، کتمان حق، فروختن دین به دنیا، حب تعریف خواستن از مردم بدون عمل، سوء ظن، انکار آخرت، ترسیدن از حزب شیطان، انفاق در راه باطل، بدعت گذاری، فتنه گری، حسد، ریاست طلبی، دروغ، خیانت ایجاد اختلاف، فساد، قطع پیوند با خویشان، عدم تدبر در قرآن، مخالفت با پیامبر، ریا، پشت کردن به دین.

این بود بخشی از معروف که بر همه مسلمانان واجب است یکدیگر را به آن دعوت کنند، و زمینه تحققش را فراهم آورند، و بخشی از منکر که بر همه

مسلمانان واجب است یکدیگر را از آن نهی نمایند و زمینه نابودی اش را مهیا سازند تا به فلاح و رستگاری و پیروزی برسند.

«و اولئک هم المفلحون.»

۳- در آیه بعـد به همه مسـلمانان به شدت هشدار می دهد که پس از ارائه دلایل و بینات و آگاهی بیداری از اختلاف و تفرقه بپرهیزید، و مانند کافران و مشـرکان نباشید و این وحدت و یک پارچگی را با تداوم امر به معروف و نهی از منکر حفظ نمائید که اختلاف و نزاع و کشمکش و تفرقه سبب عذابی بزرگ است، گرچه اهل اختلاف مسلمانان و مؤمن باشند.

۴- این عذاب بزرگ در روزی خواهد بود که برخی از چهرها سپید و بعضـی سیاه می شود، به سیاه چهره گان می گویند پس از ایمانتان به کفر گرائیدید، پس این عذاب را به کیفر کفرتان بچشید.

اما روسپیـدان که بر ایمان و عمل پایداری کردند، و به خدا اعتصام جسـتند و از تفرقه و اختلاف اجتناب نمودند، و به مواسات و برادری روی آوردنـد و دو وظیفه واجب امر به معروف و نهی از منکر را ادا نمودند در رحمت الهی قرار می گیرند و در آن جاودانه اند.

تفسیر آیه ۱۰۹

اشاره

وَ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ إِلَی اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ.

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است فقط در سیطره مالکیت و فرمان روائی خداست و همه امور به او بازگردانده می شود.

شرح و توضیح

در رابطه با آفرینش آسمان ها و زمین در آیه ۲۲ و ۱۶۴ سوره مبارکه بقره بحث مشروحی گذشت، درباره آنچه در آسمان و زمین است کتابی به پهنای آفرینش لازم است تا این مسئله را بازگو کند.

نکته ای که بسیار قابل توجه است این است که ظلم تجاوز به ملک یا مال یا حقوق دیگران است، جز خداوند کسی مالک ذاتی موجودات نیست، و چیزی از مالکیت او خارج نمی باشد، پس صدور ظلم از حضرت او ابداً امکان ندارد و قابل تصور نیست.

تفسیر آیه ۱۱۰-۱۱۲

اشاره

کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ اَلْکِتابِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ مِنْهُمُ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ أَکْثَرُهُمُ اَلْفاسِقُونَ.

لَنْ یَضُرُّوکُمْ إِلاّ أَذیً وَ إِنْ یُقاتِلُوکُمْ یُوَلُّوکُمُ اَلْأَدْبارَ ثُمَّ لا یُنْصَرُونَ.

ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ اَلذِّلَّهُ أَیْنَ ما ثُقِفُوا إِلاّ بِحَبْلٍ مِنَ اَللّهِ وَ حَبْلٍ مِنَ اَلنّاسِ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اَللّهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ اَلْمَسْکَنَهُ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اَللّهِ وَ یَقْتُلُونَ اَلْأَنْبِیاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ.

شما بهترین امتی هستید که برای اصلاح جوامع انسانی پدیدار شده اید به کار شایسته فرمان می دهید و از کار ناپسند باز می دارید و از روی تحقیق و معرفت و صدق و اخلاص ایمان به خدا می آورید و اگر اهل کتاب ایمان می آوردند یقیناً برای آنان بهتر بود، برخی از آنان مؤمن با پیامبر و قرآن اند و بیشترشان از چهارچوب انسانیت خارج هستند.

هرگز به شما جز آزاری اندک نمی رسانند و اگر با شما بجنگند شکست می خورند و فرار می کنند آنگاه یاری نمی شوند.

هر زمان و هر کجا یافت شوند داغ خواری و ذلت بر آنان زده شده مگر آن که به ریسمانی از جانب خدا که قرآن، ایمان و نبوت پیامبر است و یا ریسمانی از سوی مردم مؤمن که پذیرش ذمّه و شرایط آن است چنگ زنند و به خشمی از سوی خدا سزاوار شده اند و داغ بینوائی و زمین گیری بر آنان زده شد این

بخاطر این است که آنـان همواره به آیات خـدا کفر می ورزیدنـد و پیامبران را به ناحق می کشـتند و این کفرورزی و کشـتن پیامبران به سبب این است که خدا را نافرمانی نمودند و پیوسته از حدود خدا تجاوز کردند.

شرح و توضیح

۱- دو مسئله امر به معروف و نهی از منکر تا حدودی در آیه ۱۰۴ سوره آل عمران توضیح داده شد.

مسـئله ایمـان در برخی از آیـات سوره مبـارکه به تفصـیل بیـان شـد. اهل کتاب در حالی که از طریق تورات و انجیل به حقایق معنوی و احکـام الهی، و از طریق قرآن به دریائی از واقعیات آگاهی داشـتند بر اثر دنیاپرستی و حسادت و دچار بودن به هوای نفس، و روح مـادی گرائی و لـذت طلبی، تمـام درهـای فیوضات الهیه را به روی خود بسـتند و آخرت آباد را به دنیای خراب چند روزه فرختند، و به خود و به عوام یهود و به مسـلمانان و به تاریخ بشریت و به نسل های پس از خود ظلم بسیار سنگینی را روا داشتند.

درهـای رحمت الهی بر روی آنـان بـاز بود و هست، چنان که آیه مورد بحث می گویـد اگر اهل کتاب به قرآن و پیامبر ایمان می آوردنـد برای آنـان بهتر بود، ولی برخی مؤمن به قرآن و پیامبرنـد وصـفشان از صف اهـل کتـاب جـداست و بیشتر آنان از دایره انسانیت خارج هستند.

۲- آزاری که از اهـل کتـاب به ملت اسـلام و اهل ایمان می رسـد انـدک است، و چیزی نیست که مؤمن در برابر آن کمر خم کنـد و زانو به زمین بزند و خود را ببازد و از مؤمن بودنش خسـته شود، بلکه کشـیدن و چشـیدن این آزار اندک بخاطر خدا و استقامت ورزیدن در برابر آن ثوب و پاداش سنگین دارد، در آیات سوره

ص:۴۴۳

بقره خواندیم وَ بَشِّرِ اَلصّابِرِینَ وخواندیم أَولٰئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهٌ وَ أَولٰئِکَ هُمُ اَلْمُهْتَدُونَ

سپس آیه شریفه به ضعف روحیه اهل کتاب و ترس غالب بر دل آنان اشاره می کند که اگر در جنگی با شما قرار گرفتند، استوار و ثابت قدم نیستند و در برابر قدرت ایمان و پشت کار و ثبات قدم شما شکست مفتضحانه می خورند و پا به فرار گذاشته میدان جنگ را از لوث وجودشان خالی کرده و در این زمینه کسی آنان را یاری نخواهد کرد.

۳- هر زمان و در هر مکانی یافت شوند داغ خواری و ذلت بر اثر جزیه دادن، و منفور بودن در نظر اهل ایمان، و دوری از خدا بر آنان زده شده، و مایه عزتی در وجودشان وجود ندارد، و نمی توانند به عنوان انسانی با کرامت، شریف، عزیز، اصیل، پاک سربلند کنند، مگر آن که به ریسمانی از جانب خدا که قرآن است و ریسمانی از مردم مؤمن چنگ زنند و به عبارت دیگر مؤمن به قرآن و مؤمن به پیامبر و اهل بیت او شوند، چنان که معنای حبل من الله و حبل من الناس را می توان از حدیث ثقلین که همه شیعه و تقریباً همه علمای با انصاف اهل سنت نقل کرده اند استفاده کرد.

ولی بیشتر اهل کتاب در گذشته و از گذشته تا امروز از چاه هواپرستی درنیامده، و به حرکتشان در راه شیطان ادامه داده و اعتصام به حبل الله و حبل الناس ندارند، و کینه و حسادت آنان نسبت به قرآن و پیامبر درهای سعادت و بهشت را به رویشان بسته و درهای دوزخ را به رویشان باز کرده است!

اینان به خاطر کینه با قرآن و پیامبر در خشم و غضب حق مأوا گرفته و داغ بیچارگی بر آنان زده شده، و این به خاطر کفرشان به آیات خدا، و کشتن انبیا و

نابود کردن فرهنگ حقیقی تورات و انجیل و عصیان از دستورات حق و تجاوز از حدود الهی و انسانی است.

البته گذشتگان از اهل کتاب، پیش از بعثت پیامبر پیامبران را کشتند ولی چون بعدی های آنان تا به امروز به عمل گذشتگان خود راضی هستند، خداوند آنان را نیز قاتل معرفی کرده است، از رسول خدا روایت شده:

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیهم.»

راضی به کار قومی چون افراد همان قوم است.

ص:۴۴۵

تفسیر آیه ۱۱۳-۱۱۵

اشاره

لَیْسُوا سَوٰاءً مِنْ أَهْلِ اَلْکِتٰابِ أُمَّةٌ قٰائِمَةٌ یَتْلُونَ آیٰاتِ اَللّٰهِ آنٰاءَ اَللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ.

یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ یُسٰارِعُونَ فِی اَلْخَیْرٰاتِ وَ أُولٰئِکَ مِنَ اَلصّٰالِحِینَ.

وَ مٰا یَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ فَلَنْ یُکْفَرُوهُ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ.

همه اهل کتاب یکسان و مساوی نیستند، از اهل کتاب گروهی قابل توجه هستند که به وظائف و مسئولیتشان قیام دارند، آیات خدا را در ساعاتی از شب تلاوت می کنند، و به پیشگاه حق نهایت فروتنی و تذلل را به صورت سجده دارند، به خدا و روز قیامت مؤمن هستند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نسبت به هر عمل خیری شتاب و سرعت دارند، قطعاً اینان از شایستگان هستند.

و هر کار خیری انجام دهند نسبت به آن مورد ناسپاسی و بی اعتنائی قرار نمی گیرند و خدا به اهل تقوا آگاه است.

شرح و توضیح

برای گروهی از اهل کتاب در این آیات هشت صفت بیان شده است:

۱- امت که از ماده امّ است و به معنای قصد و توجه می باشد، یعنی این دسته از اهل کتاب مورد توجه هستند.

۲- قائمه: قیام کننده برای فعلیت بخشیدن به وظائف و مسئولیت ها.

۳- تلاوت آیات یعنی قرائت و فهمیدن و عمل کردن

۴- سجده ی پیوسته- به معنای خضوع و خشوع دائمی در برابر حضرت حق و خالی بودن از کبر در برابر خواسته های پروردگار.

۵- ایمان به خدا و روز قیامت، ایمانی که حاصل معرفت و علم و آگاهی به حقایق و باور داشتن آیات کتاب نسبت به خدا و قیامت است.

۶- امر به معروف و نهی از منکر، به این معنا که این گروه به شدت خواستار پیاده شدن این دو وظیفه واجب اجتماعی هستند، تا معروف پای ثابت پیدا کند، و درخت پر فساد منکر قطع شود، و جامعه آراسته به صلاح و سداد گردد.

۷- شتاب کردن برای انجام دادن هر کار خیر و عمل مثبت و نیکو، که از جمله یُسَارِعُونَ که از باب مفاعله است استفاده می شود که این سرعت و شتاب به سوی کار خیر برای آنان مستمر و دائمی است نه مقطعی.

۸- صالحین، اینان با آراسته بودن به این حقایق معنوی و اعمال صالحه، و اخلاق حسنه از عباد شایسته و صالح پروردگارند.

و آنچه از خیر در دوره ی عمرشان انجام می دهند مورد ناسپاسی و بی اعتنائی قرار نمی گیرند چرا که خدا به تقوا پیشگان داناست و چون علم و آگاهی حضرت حق به اعمال و احوال بندگان امری مسلم و ثابت است و ریز پرونده آنان نزد خداست، پس پاداش و اجر هم مسلّم و ثابت و قطعی است.

۲- ما وقتی به آیات شریفه قرآن و روایات اهل بیت مراجعه می کنیم، می بینیم این اوصاف هشت گانه جز بر مؤمنان واقعی منطبق نیست، و کسی نمی تواند مؤمن واقعی شود، مگر این که با همه وجود تسلیم خدا و عامل به قرآن، و مطیع فرستاده حق حضرت محمد بن عبدالله (علیهما السلام) باشد، بر اساس این ملاک باید گفت منظور از این گروه از اهل کتاب، آنانی هستند که با توجه به آیات تورات و انجیل که صفات پیامبر را بیان کرده، و نزول قرآن را خبر داده، و با توجه به

بشارت های موسـی و عیسی به آمدن پیامبر اسلام با همه وجود از آئین یهودیت و نصرانیت دست کشیده و تسلیم خدا و قرآن و پیامبر شدند، و درجات ایمان و اسـلام را طی کرده مؤمن واقعی گشتند و متصف به این اوصاف هشت گانه شده مورد توجه حضرت حق قرار گرفتند، لذا بعضی از مفسران شیعه و سنی عبدالله سلام و دوستانش را که به اسلام گرویدند، و آراسته به این خصال شدند از مصادیق این آیات شمرده اند.

ص:۴۴۸

تفسیر آیه ۱۱۶-۱۱۸

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً وَ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ.

مَثَلُ مٰا يُنْفِقُونَ فِي هٰذِهِ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهٰا صِرٌّ أَصٰابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَ مٰا ظَلَمَهُمُ اَللّٰهُ وَ لٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا بِطٰانَةً مِنْ دُونِكُمْ لاٰ يَأْلُونَكُمْ خَبٰالاً وَدُّوا مٰا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ اَلْبَغْضٰاءُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ وَ مٰا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنّٰا لَكُمُ اَلْآيٰاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ.

هرگز اموال و اولاد کافران چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نخواهد کرد، و آنان اهل آتش و در آن جاودانه اند.

داستان آنچه کافران در این زندگی دنیا انفاق می کنند مانند بادی آمیخته با سرمائی سخت است که به عنوان مجازات به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده اند برسد و آن را نابود کند، و خدا به آنان ستم نکرده است، آنان که به خویشتن ستم می ورزند.

ای اهل ایمان از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید، آنان از هیچ توطئه و فسادی درباره ی شما کوتاهی نمی کنند، شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند، تحقیقاً دشمنی با اسلام و مسلمانان از لابلای سخنانشان آشکار است، و آنچه سینه هایشان از کینه و نفرت پنهان می دارد بزرگ تر است، ما نشانه های دشمنی و کینه آنان را اگر می اندیشید برای شما روشن ساختیم.

شرح و توضیح

۱- این اموال و اولاد کافران که به خیال آنان تکیه گاه مطمئنی برای آنان است، و سبب نجات از مشکلاتشان می باشد هرگز چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نمی کند تفسیرش در آیه ی ۱۰ سوره ی آل عمران و برخی از آیات سوره ی بقره گذشت:

درباره ی انفاق کافران و مشرکان و آنان که اهل دین نیستند و انفاقشان بخاطر کفرشان پذیرفته نخواهد شد در آیه ۲۴۶ سوره ی بقره و آیات ۲۱ و ۲۲ سوره ی آل عمران مشروح بحث شد، و در این که همه اعمال کافران ضایع و نابود می شود و چیزی از خوبی های آنان برای پاداش گرفتن باقی نمی ماند در خلال برخی از آیات سوره ی بقره و آل عمران مطالبی بیان شد.

در رابطه دوستی اهل ایمان با اهل کتاب و نهایتاً بیگانگان از دین که هیچ محبتی به مسلمانان ندارند، و جز ذلت و خواری مسلمین و نابودی دینشان و غارت اموالشان را نمی خواهند و این که دوستی با آنان، و آنان را محرم راز دانستن دشمنی با خدا و پیامبر است، و خیانت به اسلام و مسلمین بحث مشروحی در آیه ی ۲۸ سوره ی آل عمران گذشت.

ص:۴۵۰

تفسیر آیه ۱۱۹-۱۲۰

اشاره

هٰا أَنْتُمْ أُولاٰءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لاٰ يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتٰابِ كُلِّهِ وَ إِذٰا لَقُوكُمْ قٰالُوا آمَنّٰا وَ إِذٰا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ اَلْأَنٰامِلَ مِنَ اَلْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ.

إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهٰا وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لاٰ يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.

آگاه باشید این شما هستید که غیر مسلمانان را دوست دارید، و آنان شما را دوست ندارند، و شما به همه کتاب های آسمانی ایمان دارید ولی آنان ایمان ندارند، و چون شما را ملاقات کنند می گویند ما مؤمن هستیم و زمانی که با یکدیگر خلوت نمایند از شدت خشمی که به شما دارند سر انگشتان خود را می گزند، بگو به خشمتان بمیرید، یقیناً خدا به آنچه در سینه هاست داناست.

اگر به شما پیروزی و غنیمت و خیر و خوشی برسد آنان را بدحال و دلتنگ می کند، و اگر حادثه تلخی و بدی و ناخوشی شما را فراگیرد به سبب آن خوشحال می شوند، شما اگر شکیبائی ورزید و پرهیزکاری نمائید نیرنگشان هیچ زیانی به شما نمی رساند مسلماً خدا به آنچه انجام می دهند احاطه دارد.

شرح و توضیح

سه آیه ی ۱۱۸ تا ۱۲۰ با نشانهها و علائم روشن همه دشمنان اسلام و مسلمین اعم از اهل کتاب و کافران، مشرکان، منافقان را می شناسانند، و به بعضی از مسلمانان که بر اثر بی توجهی به مسائل دینی و اجتماعی و اوضاع و احوال جاری مسلمانان با دشمنان طرح دوستی ریخته و خود آگاه یا ناخودآگاه در

ص:۴۵۱

حلقه ی خدمت به آنان و خیانت به امت اسلام در می آیند هشدار می دهد، که اینان ذره ای محبت به شما ندارند، و اعمالشان و حرکت و فعالیتشان فقط و فقط در پرده ی نفاق است، و جز ضرر و نابودی شما را نمی خواهند، و هیچ اطمینانی در هیچ زمینه ای به آنان نیست.

قلب و درون آنان قلبی بیمار و درونی ناپاک است اولاً نسبت به شما در خشمی سخت به سر می برند، و ثانیاً از پیروزی علمی و جنگی و سیاسی و اجتماعی شما بسیار دلتنگ و ناراحت می شوند، و نسبت به گرفتاری ها و مصائبی که به شما می رسد به خوشحالی و سرور می نشینند، این شما هستید که اگر صبر کنید و ایمانتان را حفظ نمائید و در برابر حوادث کمر خم نکنید و از دوستی با آنان و رنگ گرفتن از فرهنگشان بپرهیزید، از نقشه ها و کید و مکرشان ضرری نخواهید دید.

در بسیاری از آیات سوره ی بقره به خصوص آیات ششم تا شانزدهم و آیات مربوط به مشرکان و کافران و به ویژه آیات مربوط به اهل کتاب در سوره ی بقره و آل عمران درباره ی توطئه و کید این دشمنان قسم خورده، و انواع خیانت ها و جنایات این احزاب شیطانی و مزاحمت های این نابکاران نسبت به اسلام و مسلمین و این که اینان قصدی جز خاموش کردن چراغ اسلام و نابودی مسلمانان و غارت اموالشان ندارند مباحث مفصل و مشروحی که در بیشتر تفاسیر بی سابقه بوده است گذشت.

ص:۴۵۲

تفسیر آیه ۱۲۱-۱۲۹

اشاره

وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ تُبَوِّئُ اَلْمُؤْمِنِینَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ وَ اَللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.

إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْکُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اَللّٰهُ وَلِیُّهُما وَ عَلَی اَللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ.

وَ لَقَدْ نَصَرَکُمُ اَللّٰهُ بِبَدْرٍ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّهٌ فَاتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِینَ أَ لَنْ یَکْفِیَکُمْ أَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلاثَهِ آلافٍ مِنَ اَلْمَلائِکَهِ مُنْزَلِینَ.

بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَهِ آلافٍ مِنَ اَلْمَلائِکَهِ مُسَوِّمِینَ.

وَ ما جَعَلَهُ اَللّٰهُ إِلاّ بُشْری لَکُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُکُمْ بِهِ وَ مَا اَلنَّصْرُ إِلاّ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ اَلْعَزِیزِ اَلْحَکِیمِ.

لِیَقْطَعَ طَرَفاً مِنَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَوْ یَکْبِتَهُمْ فَیَنْقَلِبُوا خائِبِینَ.

لَیْسَ لَکَ مِنَ اَلْأَمْرِ شَیْءٌ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظالِمُونَ.

وَ لِلّٰهِ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.

ص:۴۵۳

و یاد کن زمانی را که صبح گاهان «برای جنگ احد» از میان خانواده ات بیرون آمدی تا مؤمنان را برای جنگیدن در سنگرهای نظامی جای دهی و خدا شنوای به گفته ها و دانای به نیت هاست.

یاد کنید که در آن هنگام دو گروه از شما بر آن شدند که سستی و ناتوانی نشانی دهند و از جنگ منصرف شده بازگردند، در حالی که خدا یار و یاورشان بود، لذا از این قصد شیطانی بازشان داشت، و اهل ایمان باید فقط بر خدا اعتماد و توکل کنند.

و بی تردید خدا در جنگ بدر شما را یاری داد، در حالی که از نظر ساز و برگ جنگی و شمار نفرات نسبت به دشمن ناتوان بودید، بنابراین از همه امور غیر الهی بپرهیزید تا شاکر نعمت های خدا قلمداد شوید.

آن هنگام که به مؤمنان می گفتی: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان به سه هزار فرشته نازل شده شما را یاری دهد؟

آری اگر شکیبائی ورزید و از امور غیر الهی بپرهیزید، و دشمنان در همین لحظه جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان دار یاری می دهد.

وخدا وعده یاری را جز مژده ای برای شما و برای آن که دل هایتان به آن آرامش یابد قرار نداد، و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست ناپذیر حکیم نیست.

تا برخی از کافران را از ریشه و بُن نابود کند، یا آنان را خوار و ذلیل نماید، پس ناامید از پیروزی بازگردند.

زمام چیزی از امور مؤمنان فراری از جنگ و مشرکان و کافرانی که با تو به جنگ برخاستند در اختیار تو نیست، یا توبه آنان را به شرطی که توبه ی واقعی کنند می پذیرد، یا عذابشان می کند چون آنان ستم کارند.

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است فقط در سیطره ی مالکیت و فرمان روائی خداست، هر که را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواه عذاب می کند و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

ص:۴۵۴

شرح و توضیح

آیات شریفه درباره ی جنگ بدر و احد است، در جنگ بدر ایمان و اخلاص مؤمنان با این که از نظر نفرات و تجهیزات کمتر از دشمن بودند بر دشمن پیروزشان کرد، و اعتمادشان به حضرت حق منتهی به غلبه آنان شد، و توانستند با اسیر گرفتن از دشمن و غنیمت بسیار فاتحانه به مدینه برگردند، مفصل و مشروح این جنگ در توضیح آیه ۱۳ آل عمران گذشت.

در جنگ احد غرور مردم از پیروزی گذشته، و پذیرفتن وسوسه منافقان مدینه، و سستی به خرج دادن گروهی از مسلمانان، وخیانت عده ای از درّه نشینان گوشه میدان پس از پیروزی اولیه ی مؤمنان باعث شکست جنگ به زیان مسلمانان و پیروزی دشمن شد، و عامل شهید شدن نزدیک به هفتاد نفر از بهترین یاران پیامبر گشت، و زخم های متعددی به پیامبر و نود زخم به امیرمؤمنان رسید، ولی نهایتاً با کوشش و جهاد امیرمؤمنان دشمن مجبور به فرار شد.

آیات حقایق مربوط به جنگ بدر را برای عبرت مؤمنان نسبت به جنگ های آینده بیان می کند، و شکست احد را درسی برای آنان به حساب می آورد.

مفصل جنگ احد و حقایقی که از آن جنگ موجب درس و عبرت است در کتاب های تاریخ آمده است، شرح همه واقعیات این جنگ از عهده ی این سطور خارج است.

تفسیر آیه ۱۳۰-۱۳۶

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا اَلرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

وَ اِتَّقُوا اَلنّارَ اَلَّتِی أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ.

وَ أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ.

وَ سارِعُوا إِلیٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا اَلسَّماوٰاتُ وَ اَلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ.

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی اَلسَّرّٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ وَ اَلْکاظِمِینَ اَلْغَیْظَ وَ اَلْعافِینَ عَنِ اَلنّاسِ وَ اَللّٰهُ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ.

وَ اَلَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اَللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ اَلذُّنُوبَ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلیٰ ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ.

أُولٰئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ نِعْمَ أَجْرُ اَلْعامِلِینَ.

ای اهل ایمان ربای قرضی و جنسی را که سودهای ظالمانه چند برابر است نخورید، و از دچار شدن به عذاب خود را حفظ کنید تا رستگار شوید.

و از آتشی که برای کافران آماده شده است خود را نگاه داشته حفظ نمائید.

و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

ص:۴۵۶

و به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش به وسعت آسمان ها و زمین است بشتابید، بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است. آنان که در گشایش و تنگدستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطاهای مردم گذشت می نمایند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

و آنان که چون کار زشتی مرتکب شوند یا برخود ستم ورزند، خدا را یاد کنند و برای گناهانشان آمرزش خواهند، و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ و دانسته و آگاهانه بر آنچه مرتکب شده اند پافشاری نمی کنند.

پاداش آنان آمرزشی است از سوی پروردگارشان و بهشت هائی که از زیر آنان نهرها جاری است که در آن جاودانه اند، و پاداش عمل کنندگان نیکوست.

شرح و توضیح

در این آیات شریفه به مسائل و مطالب مهمی اشاره شده است:

۱- ربا ۲- تقوا ۳- عذاب دوزخ ۴- اطاعت خدا و پیامبر ۵- مغفرت و آمرزش ۶- بهشت ۷- انفاق ۸- کظم غیظ ۹- گذشت از مردم ۱۰- توبه.

هر کدام از این ده قسمت شرح مفصل و توضیح فراوانی لازم دارد که خوشبختانه با توفیق حضرت حق بخش عمده ای از آن را در آیات سوره ی مبارکه بقره به طور تفصیل بحث کرده و توضیح داده ام.

ربا در آیه ۲۷۵ و ۲۷۶ سوره ی بقره، تقوا در آیه دوم سوره ی بقره، عذاب دوزخ در آیات بیان گر عذاب در سوره ی بقره، اطاعت از خدا و پیامبر در آیه ی ۲۸۵ سوره ی بقره و بسیاری از آیات آن سوره، آمرزش در پاره ای از آیات و بقره و آل عمران با توجه به فراهم آوردن شرایط آمرزش، بهشت در آیه ی ۲۵ سوره ی بقره به طور مفصل، انفاق در آیه ی سوم سوره ی بقره و آیات پایانی آن سوره.

کظم غیظ

لازم است انسان در برابر اشتباه دیگران نسبت به خود، دچار غیظ و خشم نشود، و اگر شد آن را فرو برد که فرو بردن خشم و خاموش نمودن آتش غضب از صفات اهل تقوا و مورد خشنودی خداست.

ص:۴۵۷

از رسول خدا روایت شده:

«من كظم غيظاً و هو قادر على انفاذه ملأه الله امنا و ايمانا:» (۱)

کسی که خشم و غضب فرو خورد در حالی که بر بکارگیری آن جهت انتقام گرفتن قدرت دارد، خداوند او را از امنیت و ایمان پر می کند.

و از آن حضرت روایت شده:

«اذا غضب احدكم و هو قائم فليجلس فان ذهب عنه الغضب و الا فليضطجع:» (۲)

هر گاه یکی از شما خشمگین شد باید بنشیند، اگر خشم او برطرف نشد بخوابد، در حقیقت معنای واقعی این روایت کنایه از این است که دنبال خشم خود را نگیرد، و به سوی اشتباه کار جهت انتقام نرود.

و آن جناب فرمود:

«يا على لا تغضب فان غضبت فاقعد و تفكر فى قدره الرب على العباد و حلمه عنهم و اذا قيل لك اتق الله فانبذ غضبك و راجع حلمك:» (۳)

یا علی خشمگین مشو و اگر شدی بنشین و در قدرت پروردگار نسبت به بندگانش و حلم او درباره ی آنان اندیشه کن، که با آن قدرت بی نهایت به انتقام از خطاکار دست نمی برد و بلکه با او با بردباری برخورد می کند، و چون خطاکار به تو گفت از خدا پروا کن، غضب را پشت سر انداز و به بردباری رجوع کن.

امیرمؤمنان می فرماید:

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج ۳ ص ۱۸۸.

۲- ۲) - الترغیب و الترهیب ج ۵۳ ص ۴۵۰.

۳- ۳) - تحف العقول ۱۸.

«بئس القرین الغضب: یبدی المعایب و یدنی الشر، و یباعد الخیر:» (۱)

خشم هم نشین بدی است، عیب ها را آشکار می کند، و زیان و ضرر را نزدیک می نماید، و خیر و خوبی را از انسان دور می کند.

حضرت باقر فرمود:

«ان هذا الغضب جمره من الشیطان تتوقد فی قلب ابن آدم و ان احدکم اذا غضب احمرت عیناه و انتفخت اوداجه و دخل الشیطان فیه:» (۲)

این خشم آتش گیره ای از شیطان است که در قلب انسان شعله ور می شود، چون یکی از شما خشمگین شود دو چشمش سرخ می شود، و رگهایش ورم می کند و شیطان در آن وارد می شود، تا خشمگین را وادار به انتقام کند!

این روایت بسیار مهم از حضرت صادق (ع) نقل شده است:

«الغضب مفتاح کل شر:» (۳)

خشم کلید هر زیان و ضرری است.

چون انسان خشم خود را فرو خورد و به حالت طبیعی بازگردد، خداوند به او یاری می دهد تا از طرف مقابلش گذشت کند و او را مورد عفو قرار دهد.

مسئله ی توبه که دهمین محور آیات مورد بحث است در آیه ی ۳۷ سوره ی بقره بسیار مفصل و مشروح بحث شد.

۱- ۱) - غرر الحکم.

۲- ۲) - بحار ج ۵ ص ۲۶۷.

۳- ۳) - بحار ج ۷۳ ص ۲۶۶.

تفسیر آیه ۱۳۷-۱۳۹

اشاره

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَانْظُروا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلْمُكَذِّبِينَ.

هٰذا بَيانٌ لِلنّاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ.

وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ اَلْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

قطعاً پیش از شما روش هائی در میان ملل و جوامع بوده که از میان رفته است، پس در زمین گردش کنید و با تأمل بنگرید که سرانجام تکذیب کنندگان حقایق چه بود؟

این قرآن برای مردم بیانگر حوادث و سرنوشت هاست و سراسر برای پرهیزکاران هدایت و اندرز می باشد.

و در انجام تکالیف و دستورات خدا و پیامبر و جهاد با دشمن سستی نکنید و از پیش آمدها و حوادث که اقتضای زندگی دنیاست اندوهگین مشوید که اگر مؤمن باشید بر همه ی ملت ها برتری خواهید داشت.

شرح و توضیح

۱- سنن در تفاسیر به دو صورت معنا شده: سنت های قطعیه حضرت حق دائر بر به پیروزی رساندن اهل ایمان و شکست دادن اهل تکذیب و مبتلا کردن آنان به عذاب دنیا پیش از عذاب آخرت.

سنت و روش طاغوتیان و طریقه ی فرعون مسلکان که تصور می کردند آن سنن آنان را و نسلشان را در حاکمیت بر مردم و تاخت و تاز به نفوس و اموال و سرکشی و عصیان گری بقا و دوام می دهد، اما سنت اول که سنت حق است پابرجا و ثابت است، اهل ایمان را یاری می دهد و به تخت پیروزی می نشاند، و کافران و عاصیان و مکذبان را به تخته ی تابوت و خاک مذلت می کشاند، ولی

سنت دوم که راه و روش طاغوتیان بوده از میان رفته، و همه کاخ ها و مقر حکومت ها و شهریشان ویران گشته و جز آثاری برای عبرت آیندگان از آنان باقی نمانده که مردم در سیر و گردش گری آن آثار را با تأمل بنگرند و عبرت بگیرند که کاخ و کاخ نشین و قدرت های شیطانی بقائی ندارند، و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب و انتقام خدا بگریزند، آری تکذیب کنندگان و مکذبان حقایق جز عذاب دنیا و آخرت و ننگ ابدی و ذلت همیشگی چیزی برای خود باقی نگذاشته اند.

۲- قرآن به گونه ای است که برای همه مردم آیات محکمش قابل درک و فهم است بَیانٌ لِلنّاسِ

و هدایت گر همه انسان ها به سوی حقایق ملکی و ملکوتی، و راهنمای آنان به احکام و دستورات و اوامر الهی است وَ هُدیً

و مایه ی پند و موعظه برای اجتناب کنندگان از معاصی و گناهان است.

۳- مردم اگر مؤمن واقعی باشند، و به آخرت توجه نمایند و بر خدا توکل کنند، و صبر و تقوا پیشه سازند، سستی و اندوه به آنان راه پیدا نخواهد کرد، و با کمال قدرت در برابر دشمنان و هر پیش آمدی خواهند ایستاد، و حتی شکست های خود را در انواع میدان ها با تکیه بر ایمان و آثار و شئونش جبران خواهند نمود.

تفسیر آیه ۱۴۰–۱۴۳

اشاره

إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ اَلْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْکَ اَلْأَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ اَلنّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اَللّهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ وَ اَللّهُ لا یُحِبُّ اَلظّالِمِینَ.

وَ لِیُمَحِّصَ اَللّهُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ یَمْحَقَ اَلْکافِرِینَ.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا اَلْجَنَّهَ وَ لَمّا یَعْلَمِ اَللّهُ اَلَّذِینَ جاهَدُوا مِنْکُمْ وَ یَعْلَمَ اَلصّابِرِینَ.

وَ لَقَدْ کُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ اَلْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَیْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ.

اگر در جنگ «احد» به شما آسیب و جراحتی رسید، دشمن را نیز در جنگ بدر و نیز احد آسیب و جراحتی مانند آن رسید و ما این روزهای پیروزی و ناکامی و شکست را به عنوان امتحان در میان مردم می گردانیم تا عبرت گیرند، و خدا به این وسیله کسانی را که از روی حقیقت و خلوص ایمان آورده اند در میان مردم مشخص کند و از میان شما گواهانی نسبت به پیروزی ها که نتیجه ی ایمان و طاعت و تقواست، و شکست ها که محصول نافرمانی و بی تقوائی است بگیرد و خدا ستمکاران را که با سستی و بی تقوائی بر خود ستم می کنند دوست ندارد.

و نیز این پیروزی ها و ناکامی ها برای آن است که کسانی را که از روی حقیقت ایمان آورده اند از عیوب و آلودگی ها پاک نماید و کافران را نابود کند.

آیا گمان کرده اید با ایمان بدون عمل و کوشش و جهاد وارد بهشت می شوید در حالی که هنوز خداوند کسانی از شما را که در راه خدا جهاد کرده، و بر جهاد شکیبائی نموده اند از دیگران مشخص و معلوم نکرده است.

ص:۴۶۲

بی تردیـد شـما پس از آگـاهی از درجـات شـهدای بـدر شـهادت را پیش از رویـاروئی با جنگ به شـدت آرزو می کردیـد و هنگامی که با جنگ روبرو شدید به هراس افتادید و بدون هیچ اقدامی به تماشای آن نشستید!

شرح و توضیح

۱- آیات شریفه در رابطه با جنگ بدر است، که اهل ایمان خالصانه در آن به جهاد پرداختند و بر دشمن پیروز شدند، و نیز در رابطه با جنگ احد است که مسلمانان در آن به عللی شکست خورده، ناکام ماندند.

آیات این حقایق را دنبال می کند: مضیقه ها و سختی های جنگ، جراحت ها و آسیب ها ابداً نباید موجب سستی در جنگ و ترس از دشمن و پشیمانی از پیکار گردد، و مضیقه و سختی و جراحت و زخم یک طرف نیست، دشمن هم به دست مسلمانان به این امور دچار شد، آنچه مهم است این است که باید اهل ایمان علل پیروزی و شکست را با تأمل و دقت به دست آورند، تا در نبردهـای دیگر از علـل پیروزی کمـک گرفته و از علـل ناکـامی اجتنـاب نماینـد، در این زمینه می تواننـد به برگزیـدگان و نخبگان جبهه که از فکر صائب برخوردارند و نسبت به علل شکست و ناکامی آگاه و شاهد هستند مراجعه نمایند.

سستی و کسـالت و زمین گیری و ضـعف ایمـان یـا بی ایمانی، و تحت تأثیر وسوسه های منافقین قرار گرفتن ظلم است، ظلم به خود و به اسلام و به مستضعفان و خداوند اهل ظلم را دوست ندارد.

۲- در ابتلائات و آزمایشات و عرصه های سخت و سنگین است که انسان با عنایت خدا در صورت مؤمن بودن از ناخالصی ها پاک می شود، و روحیه سالم پیـدا می کنـد و قلبش نورانی می گردد، و هـدف و نیتش به سوی خـدا و برافراشـته شـدن پرچم اسلام در همه جهان جهت گیری می نماید، و با پدید آمدن این حقایق

ص:۴۶۳

در وجود مؤمنان پس از ابتلائات زمینه نابودی کفر و کافرین آماده می شود: لِيُمَحِّصَ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمْحَقَ اَلْكَافِرِينَ.

۳- این که گروهی در خانه بنشینند، و راه عافیت و خوش گذرانی در پیش گیرند، و دغدغه ای در برابر خطراتی که متوجه اسلام و مسلمانان است نداشته باشند، و خود را دلگرمی دهند که ما چون دارای ایمان هستیم پس قطعاً اهل بهشتیم فکری غلط و گمانی صد در صد نادرست است.

بهشت محصول کوشش های مثبت، جهاد با هوای نفس، مبارزه و جنگ با دشمن، و صبر و پایداری در همه این امور است، بدون تحقق این حقایق از بهشت هیچ خبری نخواهد بود أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا اَلْجَنَّةَ وَ لَمّٰا يَعْلَمِ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ جٰاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ اَلصّٰابِرِينَ.

۴- این که گروهی با درک عظمت و منزلت شهیدان جبهه، و کرامتی که از سوی خدا نصیب آنان شد آرزوی شهادت کنند، و به عشق شهادت روز و شب بگذرانند، و این عشق را به همه اعلام نمایند، ولی با پیش آمدن جنگی دیگر به شدت از کشته شدن در راه خدا نگران شوند، و مات و متحیر به میدان جنگ بنگرند، و آرزو می کنند هر چه زودتر زنده به شهر و دیار برگردند، نشان دهنده ضعف شخصیت ایمانی است، و بیان گر ادعای دروغین و دوگانگی در عقیده و عمل است، وجود چنین افرادی در جبهه ها خالی از ضرر و زیان برای دیگر رزمندگان نیست.

چنین جبهه رفتنی آن هم در حالی که خداوند به ظاهر و باطن و افکار و نیت های انسان آگاه است هیچ ثواب و پاداشی ندارد، بلکه رفوزه شدن در امتحانات و ابتلائات الهیه و محروم نمودن خویش از فیوضات ربانیه نقص و عیب و موجب کیفر است.

ص:۴۶۴

تفسير آيه ۱۴۴-۱۴۵

اشاره

وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ اَلرُّسُلُ أَ فَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ اِنْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اَللّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اَللّهُ اَلشّاكِرِينَ.

وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاّ بِإِذْنِ اَللّهِ كِتَاباً مُؤَجَّلاً وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ اَلدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ اَلْآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي اَلشّاكِرِينَ.

و محمد جز تو فرستاده ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی آمده و گذشته اند نیست، در هر صورت آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما دینتان را ترک می کنید و به روش جاهلی نیاکانتان باز می گردید؟ !

و هر کس بازگردد هیچ زیانی به خدا نمی رساند و خدا قطعاً سپاسگزاران را پاداش می دهد.

و هیچ کس جز به مشیت و فرمان خدا نمی میرد، سرنوشتی است مقرر شده و هر که پاداش دنیا را بخواهد اندکی از آن به او می دهیم، و هر که خواهان پاداش آخرت باشد او را از آن عطا می کنیم و ما یقیناً سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

شرح و توضیح

۱- پیامبر عزیز اسلام چون دیگر پیامبران برای ابلاغ پیام های خداوند و هدایت مردم از طرف خداوند برای مدت معینی مأموریت داشت، که پس از اتمام آن مدت باید هم چون انبیای دیگر از دنیا می رفت و به جهان آخرت سفر می کرد.

ص:۴۶۵

اگر برخی تصور می کردند، که عظمت و منزلت ویژه ی او مانع از مردن اوست و تا قیامت زنده خواهند ماند این آیه که در آن مرگ پیامبر پیش بینی شده بود خط بطلان بر آن تصور افراطی کشید.

رسالت پیامبر با مرگ او پایان نمی پذیرد، شخص او پس از پایان عمر به آخرت منتقل می شود، ولی فرهنگ و دینش جاویدان می ماند، مردم باید پس از او راه و روشش را ادامه دهند و از این طریق سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نمایند.

او در مدت معینی وظیفه ی تبلیغ دین دارد، و مردم نسل به نسل تا روز قیامت وظیفه دارند از او اطاعت نمایند.

ارتداد مردم و قطع رابطه آنان با دین، و واپس گرائی و انحرافشان از صراط مستقیم هیچ زیانی به خدا نمی رساند، زیان بازگشت به جاهلیت، و رجوع به فرهنگ نیاکان متوجه خود مردم است.

استقامت در دین، و تداوم دادن به دینداری، و صبر بر شئون ایمانی، در حقیقت سپاسگزاری از نعمت نبوت و هدایت و رسالت است، و این سپاسگزاری قطعاً دارای پاداش و اجر نزد خداوند است.

۲- مرگ هر انسانی به فرمان خداست، و همه ی آدمیان دارای مدتی معین از عمر هستند و پس از پایان مدت معین می میرند، این عمر معین و مرگ در علم حضرت حق مشخص و معلوم است و تقدیم و تأخیری در آن نیست، روی این حساب نه جنگ و مبارزه با دشمن پیش آورنده مرگ است، و نه گریز از جبهه و پشت کردن به دشمن سبب و علت تداوم حیات است مرگ و زندگی به دست خداست، هم در جبهه مرگ و زندگی وجود دارد هم در شهر و دیار، اگر مرگ انسان در جبهه مقرر شده باشد توفیقی ویژه ای از جانب خداست که مرگ با

ص:۴۶۶

شربت شـهادت تحقق یابـد، اگر مرگ در رختخواب مقرر شـده باشـد در صورتی که انسان مؤمن باشـد باز قـدم در دروازه ی نجات و سعادت گذاشته است.

این فکر بـاطلی است که اگر جبهه بروم زنـدگی را از دست می دهم، اگر نروم حیـاتم تـداوم پیـدا می کنـد، مرگ مقرر شـده کاری به جبهه و غیر جبهه ندارد، لحظه ای که باید انسان را بگیرد می گیرد چه در جبهه چه در خانه و میان رختخواب.

مردم بایـد در این زمینه ذهن خود را از مسئله ی مرگ خـالی کننـد، آنچه را بایـد توجه کننـد این است که اگر انسـان عافیت طلبی و تنهـا محصولاـت مـادی و دنیـائی را بخواهــد انـدکی بـه او می دهنـد ولی عـاقبت می میرد و اگر پـاداش آخرت را به خصوص از طریق ورود در جنگ و برداشـتن جراحت و آسـیب یا شـهادت بخواهنـد کامل و تمام به آنان عنایت می شود، که ورود به جبهه و صبر بر آن و اسـتقامت ورزیـدن به نیت حفظ دین و دفاع از مسـلمانان و بقاء رسالت پیامبر از مصادیق شـکر و نعمت های خداست و این شکر پاداش عظیم آخرتی دارد.

ص:۴۶۷

تفسير آيه ۱۴۶-۱۴۸

اشاره

وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اِسْتَكانُوا وَ اَللّهُ يُحِبُّ اَلصّابِرِينَ.

وَ ما كانَ قَوْلَهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا رَبَّنَا اِغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ إِسْرافَنا فِي أَمْرِنا وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ اُنْصُرْنا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكافِرِينَ.

فَآتاهُمُ اَللّهُ ثَوابَ اَلدُّنْيا وَ حُسْنَ ثَوابِ اَلْآخِرَهِ وَ اَللّهُ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ.

چه بسيار پيامبرانى كه انبوهى دانشمندان الهى مسلك به همراه آنان با دشمن جنگيدند، پس در برابر آسيب هائى كه در راه خدا به آنان رسيد سستى نكردند و ناتوان نشدند، و در برابر دشمن سر تسليم فرود نياوردند و خدا صابران را دوست دارد.

و سخن آنـان در عرصه پيكـار و سختى جنگ جز اين نبود كه گفتنـد: پروردگارا گناهان ما و زياده روى در كارمان را بر ما ببخش و قدم هايمان را استوار بدار و ما را بر كافران يارى ده.

پس خدا پاداش اين دنيا و پاداش نيك آخرت را به آنان عطا فرمود و خداوند نيكوكاران را دوست دارد.

شرح و توضيح

خداوند در اين آيات به مسلمانان درس وفادارى و پاى بندى در امور دين مى دهد، و آنان را به مشكلات و سختى هائى كه پيامبران گذشته و همراهان مؤمنشان در جنگ ها چشيدند ولى بر آن صبر و استقامت ورزيدنـد و شاهد پيروزى و خير دنيا و آخرت را در آغوش كشيدند توجه مى دهد، و اعلام مى كند

ص:۴۶۸

در صورتی که به ایمان تکیه کنید و بر خدا توکل نمائید، و در حال دعا باشید، و صبر پیشه نمائید پیروز حتمی با شماست.

ص:۴۶۹

تفسیر آیه ۱۴۹-۱۵۰

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا اَلَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُمْ عَلیٰ أَعْقابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خاسِرِینَ. بَلِ اَللّٰهُ مَوْلاٰکُمْ وَ هُوَ خَیْرُ اَلنّاصِرِینَ.

ای اهل ایمان اگر از کافران اطاعت کنید شما را به روش های کافرانه گذشتگانتان باز می گردانند در نتیجه همه سرمایه های وجودی خود را به باد خواهید داد آنان سرپرست شما و شایسته اطاعت شدن نیستند بلکه خداوند یار و سرپرست شماست و او بهترین یاری دهندگان است.

شرح و توضیح

توضیح مفصل و مشروح این دو آیه در آیات ۱۲۰ سوره بقره و ۶۹ و ۱۰۰ سوره مبارکه آل عمران گذشت.

ص:۴۷۰

تفسیر آیه ۱۵۱

اشاره

سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا اَلرُّعْبَ بِما أَشْرَکُوا بِاللّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ مَأْواهُمُ اَلنّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَی اَلظّالِمِینَ.

به زودی در دلهای کافران ترس می اندازیم، زیرا چیزی را که خدا بر حقانیت آن دلیلی نازل نکرده شریک خدا قرار داده اند و جایگاهشان آتش است و بدجایگاهی است.

شرح و توضیح

رعب و ترس انداختن در دل مشرکان کفرپیشه از شئون ولایت و نصرت خدا بر مؤمنان است، این ترس موجب تضعیف روحیه دشمن، و قدرت روحی اهل ایمان می گردد، در نتیجه دشمن با شکست و اهل ایمان با پیروزی روبرو می شوند.

شرح و توضیح توحید، ایمان، شرک، کفر، به طور مفصل در آیات سوره مبارکه بقره و به صورت مختصر در آیات سوره آل عمران گذشت.

ص:۴۷۱

تفسیر آیه ۱۵۲-۱۵۵

اشاره

وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اَللّٰهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتّٰى إِذٰا فَشِلْتُمْ وَ تَنٰازَعْتُمْ فِي اَلْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مٰا أَرٰاكُمْ مٰا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ اَلدُّنْيٰا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ اَلْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفٰا عَنْكُمْ وَ اَللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لاٰ تَلْوُونَ عَلىٰ أَحَدٍ وَ اَلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرٰاكُمْ فَأَثٰابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِكَيْلاٰ تَحْزَنُوا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ وَ لاٰ مٰا أَصٰابَكُمْ وَ اَللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ.

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ اَلْغَمِّ أَمَنَةً نُعٰاساً يَغْشىٰ طٰائِفَةً مِنْكُمْ وَ طٰائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّٰهِ غَيْرَ اَلْحَقِّ ظَنَّ اَلْجٰاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنٰا مِنَ اَلْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ اَلْأَمْرَ كُلَّهُ لِلّٰهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مٰا لاٰ يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كٰانَ لَنٰا مِنَ اَلْأَمْرِ شَيْءٌ مٰا قُتِلْنٰا هٰاهُنٰا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ اَلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقَتْلُ إِلىٰ مَضٰاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اَللّٰهُ مٰا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مٰا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ.

إِنَّ اَلَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ اِلْتَقَى اَلْجَمْعٰانِ إِنَّمَا اِسْتَزَلَّهُمُ اَلشَّيْطٰانُ بِبَعْضِ مٰا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اَللّٰهُ عَنْهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.

ص:۴۷۲

و یقیناً خدا و عده اش را به پیروزی در جنگ احد برای شما تحقق داد، آنگاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه کن شدنشان می کشتید، تا زمانی که سست شدید و در کار جنگ و غنیمت و حفظ سنگری که محل رخنه دشمن بود به نزاع و ستیز برخاستید، و پس از آن که در شروع جنگ آنچه را از پیروزی و غنیمت دوست داشتید به شما نشان داد از فرمان پیامبر در رابطه با حفظ سنگر سرپیچی نمودید، برخی از شما دنیا را می خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود، سپس برای آن که شما را امتحان کند از پیروزی بر دشمن باز داشت در هر صورت از شما در گذشت و خدا بر مؤمنان دارای فضل و احسان است.

یاد کنید زمانی که از میدان جنگ احد تا مرز پنهان شدن از دیده ها دور می شدید و به هیچ کس توجه نمی کردید، در صورتی که پیامبر که پاسخ دعوتش واجب است شمارا از پشت سرتان فرا خواند، پس خدا شما را به اندوهی روی اندوه مجازات کرد تا برابر آنچه از پیروزی و غنیمت از دستتان رفته و به آنچه از آسیب و مصیبت به شما رسیده محزون نشوید و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

سپس بعد از آن اندوه و غم خواب آرام بخشی بر شما فرود آورد که گروهی از شما را فرو گرفت و گروهی که فکر حفظ جانشان آنان را در آن میدان پر حادثه پریشان خاطر کرده بود و درباره خدا گمان ناروا هم چون گمان های روزگار جاهلیت می بردند: که چون خدا وعده پیروزی داده پس پیروزی بدون قید و شرط حق مسلم آنان است ولی وقتی شکست خوردند و درباره وعده خدا دچار تردید شدند و گفتند آیا ما را در این پیروزی اختیاری هست؟ بگو یقیناً اختیار همه امور به دست خداست، این نیست که چون خدا وعده پیروزی داده این پیروزی بدون قید و شرط حاصل شود پیروزی وعده داده شده محصول ایمان، تقوا و صبر و شکست معلول نافرمانی و سستی است.

آنان در دل های خود چیزی را پنهان می کنند که برای تو آشکار نمی سازند و آن این است که می گویند اگر ما را در این پیروزی اختیاری بود و وعده خدا و

ص:۴۷۳

پیـامبر هم حقیقت داشت در این میـدان کشـته نمی شـدیم! بگو: اگر در خانه های خود هم بودیـد کسانی که شـهادت بر آنان مقرر شده بود یقیناً به سوی خوابگاهشان در معرکه جنگ بیرون می آمدند، تحقق همه این برنامه ها به سبب این است که خدا آنچه را از نیت ها در سـینه شـماست در مقام عمل بیازمایـد، و آنچه را از عیوب و آلودگی ها در دل شـماست خالص و پاک گرداند و خدا به آنچه در سینه هاست آگاه است.

قطعاً کسانی از شما روزی که در نبرد احد دو گروه مؤمن و مشرک با هم روبرو شدند از جنگ فرار کردند، جز این نیست که شیطـان آنـان را به سـبب برخی از گناهـانی که مرتکب شـده بودنـد لغزانیـد ولی خـدا از آنان درگـذشت زیرا خداونـد بسـیار آمرزنده و بردبار است.

شرح و توضیح

آیات شـریفه گرچه شأن نزولش مربوط به جنگ احد است و اهل ایمان را از نظر اطاعت از خدا و پیامبر به دو گروه ثابت قدم و سـست پیمـان تقسـیم کرده و نسـبت به هر گروه نظر مطابق وضع آن گروه را داده، ولی با توجه به لطائف و اشارات و نکات آیات که در آیات گذشته هم به بخشی از آنها پرداخته شد.

درس های بسـیار مهمی در رابطه جنگ با دشمنان به مسلمانان می دهد، به ویژه مسلمانان امروز که با دشمنان بی رحمی چون آمریکا و برخی از کشورها غرب و بخصوص اسرائیل روبرو هستند.

من مسائـل مربوط به جنـگ و شـئون آن را در آیـات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سـوره مبـارکه بقره و آیه ۱۳ سوره آل عمران بسـیار مفصل به صورتی که در تفاسیر فریقین سابقه نداشت و لازم و ضروری می دانستم توضیح دادم.

ص:۴۷۴

تفسیر آیه ۱۵۶-۱۶۳

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قٰالُوا لِإِخْوٰانِهِمْ إِذٰا ضَرَبُوا فِی اَلْأَرْضِ أَوْ كٰانُوا غُزًّی لَوْ كٰانُوا عِنْدَنٰا مٰا مٰاتُوا وَ مٰا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اَللّٰهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَ اَللّٰهُ يُحْيِی وَ يُمِيتُ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.

وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِيلِ اَللّٰهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمّٰا يَجْمَعُونَ.

وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اَللّٰهِ تُحْشَرُونَ.

فَبِمٰا رَحْمَةٍ مِنَ اَللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ اَلْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شٰاوِرْهُمْ فِی اَلْأَمْرِ فَإِذٰا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَی اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُتَوَكِّلِينَ.

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اَللّٰهُ فَلاٰ غٰالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا اَلَّذِی يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَی اَللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ اَلْمُؤْمِنُونَ.

وَ مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَ مَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمٰا غَلَّ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ ثُمَّ تُوَفّٰی كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ.

أَ فَمَنِ اِتَّبَعَ رِضْوٰانَ اَللّٰهِ كَمَنْ بٰاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ مَأْوٰاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ.

هُمْ دَرَجٰاتٌ عِنْدَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ.

ص:۴۷۵

ای اهل ایمان مانند کافران نباشید که درباره برادرانشان هنگامی که آنان به سفر رفتند و در سفر دچار مرگ شدند، یا در جبهه شهید گشتند گفتند اگر نزد ما مانده بودند نمی مردند و کشته نمی شدند، شما به این گفتار آنان اعتنا نکنید تا خدا گفتار و اعتقادشان را مایه حسرت و اندوه در دل هایشان قرار دهد و خداست که زنده می کند و می میراند و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست.

و اگر در راه خدا شهید شوید یا بمیرید یقیناً آمرزش و رحمتی از سوی خدا بهتر است از آنچه آنان از ثروت دنیا جمع می کنند.

و اگر بمیرید یا شهید شوید به سوی خدا محشور می شوید. پس ای پیامبر به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخوی شدی و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می شدند، بنابر این از کوتاهی آنان در امور و خطایشان گذشت کن و برای آنان آمرزش بخواه، و در امور با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن که خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما چیره نمی شود و اگر از یاری شما دست بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری می دهد و مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند.

هیچ پیامبری را نسزد که در امور مردم و اموال و غنائم خیانت کند و هر که خیانت ورزد روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده بیاید سپس به هر کس همان عمل را که مرتکب شده به طور کامل می دهند و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.

پس آیا کسی که با طاعت و عبادت و خدمت به مردم از خشنودی خدا پیروی کرده، همانند کسی است که بر اثر خیانت به خشمی از سوی خدا سزاوار شده و جایگاهش دوزخ می باشد و آن بدجایگاهی است.

همه آنان را چه مؤمن و چه غیر مؤمن نزد خدا درجاتی است و خدا به آنچه آنجام می دهند بیناست.

شرح و توضیح

این آیات که دنباله آیات مربوط به جنگ احد است برای پندگیری و عبرت آموزی مؤمنان حاوی درسهای مهم اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی است، که البته

ص:۴۷۶

در آیـات سوره بقره و آیـات گذشـته سوره آل عمران بخشـی از نکات و اشارات آن مورد شـرح قرار گرفت به ویژه در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره بقره که در رابطه بـا جهـاد فی سبیـل الله بحث مفصـل به میـان آمـد مسائل مهمی شبیه این مسائل به صورت مشروح توضیح داده شد.

۱- این که کـافران به ظاهر مسـلمان به این صورت از اعتقادشان سـخن می گوینـد: که اگر برادران ما نزد ما مانـده بودنـد و به سفر یـا به جنـگ نمی رفتنـد نمی مردنـد و یا شـهید نمی شدنـد، اعتقادی باطل و پوک است، زیرا مانـدن در شـهر و دیار هیچ ارتبـاطی به مرگ حتمی یـا در رختخواب یا در میـدان جنگ نـدارد، حیات و مرگ فقط و فقط به دست خـداست نه به اختیار غیر خدا که بتواندبا نگاه داشتن فردی به حیات او تداوم بخشد و جلوی مردن او را بگیرد.

در این آیه به مؤمنان هشـدار می دهد که از نظر اعتقاد مانند کافران نباشـید، زیرا اعتقاد و گفتار کافران هیچ اصل و اساسـی و پـایه و ریشه ای نـدارد، گفتارشـان تیر به تـاریکی انـداختن است و با این سـخنان می خواهنـد اهل ایمان را از حرکت به سوی اهداف پاکشان باز دارند و از فیوضات الهیه محروم نمایند.

آری اگر در جنگی به عللی شکست خوردید، این شکست زمینه ای برای هجوم تبلیغات واهی دشمنان فراهم می سازد، و این شما هستیـد که باید با توکل و اعتماد به حق تبلیغات آنان را خنثی نمائید و به راه خود که راه مسـتقیم الهی است ادامه دهید و نیز نگذارید برادران ایمانی شما تحت تأثیر این تبلیغات سوء قرار گیرند.

۲- شـما مؤمنان بدانیـد که بخاطر ایمان و اخلاق و اعمال صالحتان اگر بمیریـد یا شـهید شوید پاداش این مرگ و شـهادتتان با ثروتی که کافران می اندوزند به هیچ صورت قابل مقایسه نیست، ثروت آنان از دست می رود، ولی مرگ شما در حال

ایمان یا شهادتتان در جبهه عامل پاداش ابدی و مزد دائمی است، پاداش ابدی کجا و ثروت از دست رفتنی کجا.

۳- شما با مرگ در حال ایمان، یا شهادت در راه خدا در پیشگاه خدا قرار خواهید گرفت، و به رضایت الله و جنت الله خواهید رسید و به عیش راضیه و سعادت ابدی و حیات سرمدی دست خواهید یافت.

۴- این پیامبر اسلام است که به خاطر مایه داشتن از مهر و رحمت خداوند وجودی نرم خو، آرام، و خوش اخلاق است و شما را در عین اهمال کاری در جنگ و خطا و تقصیرتان طرد نمی کند.

او اگر درشت خوی و سنگدل بود همه از پیرامونش پراکنده می شدند، اخلاق الهی و انسانی او شما را پیرامون او جمع کرده است. با توجه یه اخلاق نرم او و خلق عظیمش از او خواستم که از شما گذشت کند و برای شما از من آمرزش بخواهد و با شما در امور مشورت کند، چنان که در رابطه با جنگ احد با شما مشورت کرد، و این شما بودید که در پاسخ مشورت بیرون شهر را برای جنگ پیشنهاد دادید، و اکنون برخی از شما وارد به چرخه ایراد و اشکال به او که از مقام عصمت برخوردار است شده اید.

۵- ایمان و اخلاص و توکل و نیت پاک، وعزم راسخ موجب نصرت و یاری خداست، شما اگر زمینه یاری خدا را فراهم نمائید خداوند به شما یاری می دهد و چون یاری دهد هیچ قومی بر شما چیره نخواهد شد، اما اگر راهی برای یاری خدا باز نگذارید و شما را از نصرت خود محروم نماید، پس از این محرومیت چه کسی شما را یاری خواهد داد.

۶- این که بعضی از شما می گوئید پیامبر بود که ما را به میدان جنگ کشید و سبب زخمی شدن و کشته شدن برخی از ما شد، و زندگی ما دستخوش خطرات

ص:۴۷۸

گوناگون گشت و این جز خیانت به ما نیست سخنی بسیار سخیف و اعتقادی فوق العاده پوک و بی ریشه است.

پیامبر مبعوث به رسالت شد تا ریشه هر نوع خیانتی را برکند، و مردم را به امانت دارای آراسته نماید و به شدت اعلام نماید که خائن با مورد خیانتش وارد قیامت می شود و عین خیانت او و مورد خیانتش به صورت عذاب کامل و جامع به او داده می شود.

پیامبر فقط و فقط دنبال رضایت خداست، آیا به نظر شما انسانی مانند پیامبر با کسی که به خاطر گناه و خیانت دچار خشم خداست و جایگاهی جز دوزخ ندارد یکسان است؟ !

چه نظر سخیفی و چه اعتقاد باطلی، و چه قضاوت نابجائی و این نیست جز ناپاکی دل، و روح مادیگری، و میل شدید به دنیا، و ترس از مرگ و شهادت در راه خدا.

تفسیر آیه ۱۶۴

اشاره

لَقَدْ مَنَّ اَللّٰهُ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ اَلْكِتَابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ.

بدون شک خداوند بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان تلاوت می کند، و آنان را از آلودگی های فکری و روحی پاک می نماید، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی آنان پیش از بعثت او در گمراهی آشکاری بودند.

شرح و توضیح

این آیه شریفه در ضمن آیات ۲۳ و ۶۲ و ۸۸ و ۹۹ و ۱۱۹ و ۱۲۹ و ۱۵۱ و ۲۸۵ سوره بقره و ۳۱ و ۳۲ سوره آل عمران توضیح مفصل داده شد.

تفسیر آیه ۱۶۵-۱۶۸

اشاره

أَ وَ لَمّا أَصابَتْکُمْ مُصِیبَهٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَیْها قُلْتُمْ أَنّی هذا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِکُمْ إِنَّ اَللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

وَ ما أَصابَکُمْ یَوْمَ اِلْتَقَی اَلْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اَللّهِ وَ لِیَعْلَمَ اَلْمُؤْمِنِینَ.

وَ لِیَعْلَمَ اَلَّذِینَ نافَقُوا وَ قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اَللّهِ أَوِ اِدْفَعُوا قالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً لاَتَّبَعْناکُمْ هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِیمانِ یَقُولُونَ بِأَفْواهِهِمْ ما لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اَللّهُ أَعْلَمُ بِما یَکْتُمُونَ.

اَلَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ اَلْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.

آیا زمانی که در جنگ احد آسیبی به شما رسید که بی تردید دو برابرش را در جنگ بدر به دشمن رسانیدید، بعضی از شما از روی بی صبری، و جزع می گوئید: این آسیب چگونه و از کجاست، بگو: از ناحیه خود شماست که بر اثر سستی از جنگ، نافرمانی از پیامبر، نزاع و اختلاف به شما رسید، یقیناً خداوند بر هر کاری تواناست.

و آنچه در جنگ احد روزی که دو گروه مؤمن و مشرک با هم روبرو شدند به شما رسید به اذن خدا بود، تا شما را امتحان کند و مؤمنان را از غیر مؤمنان مشخص نماید.

و نیز کسانی را که نفاق ورزیدند و دوروئی نشان دادند از دیگران متمایز نماید و به آنان گفته شد بیائید در راه خدا بجنگید یا از مدینه و کیان جامعه دفاع

ص:۴۸۱

کنید گفتند: اگر قواعد و رموز جنگ را می دانستیم، قطعاً از شما پیروی می کردیم، آنان در آن روز به کفر نزدیک تر بودند تا ایمان، به زبانشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند داناتر است.

همان کسانی که از جنگ کناره گرفتند و در خانه های خود نشستند و درباره برادرانشان گفتند: اگر از ما اطاعت می کردند کشته نمی شدند بگو اگر اختیار مرگ در دست شماست پس مرگ را از شخص خودتان دفع کنید اگر راستگو هستید.

شرح و توضیح

۱- خداوند در آیه ۱۶۵ شکست مسلمانان را در جنگ احد معلول وجود خود آنان می داند و در آیه ۱۶۶ بلاها و مصائب مربوط به جنگ را که به مسلمانان رسید با اذن خود اعلام می کند، ولی از آنجا که می دانیم حیات انسان نه جبر محض است و نه اختیار محض باید در حل این دو آیه بگوئیم: کوشش و فعالیت انسان ها در عین این که به خود آنان بستگی دارد، و اراده و اختیارشان نافذ در حرکات آنان است، بیرون از چرخه خواست خدا و اذن او نمی باشد.

میدان ها و عرصه های زندگی در همه جوانبش جز آزمایش الهی نیست آزمایشی که بستر مشخص کننده مؤمن از غیر مومن است.

۲- جنگ احد وسیله مهمی برای شناخت منافقان که چهره خود را زیر پوشش ایمان پنهان کرده بودند از دیدگاه مؤمنان بود، تا در آینده از وسوسه ها و توطئه های آنان در امان بمانند، اگر میدان آزمایش احد پیش نیامده بود، معلوم نبود مسلمانان از خطرها و توطئه های سنگین منافقان در آینده زمان در امان بمانند.

منافقان از هیچ دسیسه و توطئه ای، و از هیچ ارتباطی با سایر دشمنان بر ضد اسلام و مسلمانان امتناع نداشتند، با شناخته شدن چهره آنان از شدت خطر کاسته شد و در موضع انفعال قرار گرفتند.

آنـان بـا نیامـدن به جنـگ احـد، و نپـذیرفتن دعوت پیامبر برای ورود به عرصه جهاد، یا حـداقل دفاع از کیان مـدینه و اهلش و اعلام به این که ما از قواعد جنگ بی خبریم شناخته شدند و اره توطئه و فتنه های سنگینشان بسته شد.

۳- منافقان در خانه نشسـته پس از شکست احد تبلیغات سوئی را به راه انداختند به این صورت که اگر رزمندگان از ما اطاعت می کردنـد و به حرف ما توجه می نمودنـد که در کارزار شـرکت نکنند کشـته نمی شدند وامروز با ما به خوشـی و عافیت در کنار زن و فرزنـدانشان زندگی می کردند، خداوند عزیز دو موضوع اساسـی را به آنان اعلام کرد و تبلیغات سوء آنان را خنثی نمود: اول این که اگر اختیار مرگ در دست شـماست که می توانیـد دیگران را از افتادن در کام مرگ حفظ کنیـد، خود را از حمله مرگ نگاه داریـد و نگذاریـد دهان مرگ شـما را ببلعد، اختیار مرگ ابداً در دست شـما نیست مرگ به دست خداسـت مردم کارزار بروند یا نروند مرگ آنان را خواهد گرفت، آنان که کشـته شدند با فرمان خدا به جبهه رفتند و مرگ قطعی آنان به صـورت شـهادت صورت گرفت، دوم در آیـات بعـد به درجـات و منـازل و مراتب رفیعه شـهیدان اشـاره کرد و اعلام نمود شهیدان نه این که به نظر شـما مرده اند بلکه زندگان با ارزشـی نزد پروردگارشان هستند که روزی خور محضر اویند، این شما منافقـان هستیـد که می میریـد و پس از مرگ سـر از دوزخ درمی آوریـد نه شـهیدان که حیـاتی مافوق هر حیاتی نصـیب آنان گردیـده است بـا بیـان منزلت شـهیدان و نیز مجروحـان قلوب رزمنـدگان را مطمئن سـاخت و تبلیغـات منافقان را خنثی نمود و نشاطی دوباره به مسلمانان داد، و روحیه آنان را برای ادامه راه تقویت فرمود.

اما آیات مربوط به منزلت شهیدان:

تفسیر آیه ۱۶۹-۱۷۵

اشاره

وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ أَمْوٰاتاً بَلْ أَحْيٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.

فَرِحِينَ بِمٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ اَلْمُؤْمِنِينَ.

اَلَّذِينَ اِسْتَجٰابُوا لِلّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مٰا أَصٰابَهُمُ اَلْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اِتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ.

اَلَّذِينَ قٰالَ لَهُمُ اَلنّٰاسُ إِنَّ اَلنّٰاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزٰادَهُمْ إِيمٰاناً وَ قٰالُوا حَسْبُنَا اَللّٰهُ وَ نِعْمَ اَلْوَكِيلُ.

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اِتَّبَعُوا رِضْوٰانَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.

إِنَّمٰا ذٰلِكُمُ اَلشَّيْطٰانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيٰاءَهُ فَلاٰ تَخٰافُوهُمْ وَ خٰافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

و هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

در حالی که خدا به آنچه از بخشش و احسان خود به آنان عطا کرده شادمانند و برای کسانی که از پی ایشان اند و هنوز به آنان نپیوسته اند و سرانجام به

شهادت می رسند شادی می کنند که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

شهیدان به نعمت و فضلی از سوی خدا و این که خدا پاداش مؤمنان را تباه نمی کند، شادمان و مسرورند.

برای نیکوکاران و تقوا پیشگان از کسانی که خدا و رسول را پس از آن که زخم و جراحت به آنان رسیده بود برای جنگی دیگر بعد از جنگ احد اجابت کردند پاداشی بزرگ است.

همان کسانی که مردم «منافق و عوامل نفوذی دشمن» به آنان گفتند: لشگری انبوه از مردم مکه برای جنگ با شما گرد آمده اند، از آنان بترسید ولی این تهدید بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کفایت می کند و وجود مقدس او ما را بس است و او نیکو وکیل و کارگزاری است.

پس با نعمت و احسانی از سوی خدا از میدان جنگ بازگشتند در حالی که هیچ گزند و آسیبی به آنان نرسیده بود و از خشنودی خدا پیروی کردند، و خدا دارای فضل بزرگی است.

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را «با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زا از رفتن به جهاد» می ترساند پس در صورتی که مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

شرح و توضیح

در رابطه با منافقان و توطئه ها و دسیسه های آنان در آیات ۸ تا ۱۶ سوره مبارکه بحث بسیار مشروحی گذشت.

و در رابطه با شهیدان در آیه ۱۵۴ سوره بقره مسائل و مطالب مهمی مطرح شد.

ص:۴۸۵

تفسیر آیه ۱۷۶-۱۷۹

اشاره

وَ لاٰ یَحْزُنْکَ اَلَّذِینَ یُسٰارِعُونَ فِی اَلْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ یَضُرُّوا اَللّٰهَ شَیْئاً یُرِیدُ اَللّٰهُ أَلاّٰ یَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِی اَلْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ.

إِنَّ اَلَّذِینَ اِشْتَرَوُا اَلْکُفْرَ بِالْإِیمٰانِ لَنْ یَضُرُّوا اَللّٰهَ شَیْئاً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ.

وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّمٰا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمٰا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدٰادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ.

مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیَذَرَ اَلْمُؤْمِنِینَ عَلیٰ مٰا أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتّٰی یَمِیزَ اَلْخَبِیثَ مِنَ اَلطَّیِّبِ وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی اَلْغَیْبِ وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَجْتَبِی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشٰاءُ فَآمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَکُمْ أَجْرٌ عَظِیمٌ.

و مبادا آنان که در کفر می شتابند تو را اندهگین کنند، آنان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی رسانند، خدا می خواهد به سزای کفرشان هیچ بهره ای در آخرت برای آنان قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است.

مسلماً کسانی که کفر را به بهای از دست دادن ایمان خریدند هرگز به خدا هیچ زیانی نمی رسانند و آنان را عذابی دردناک است.

و کافران گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناهشان بیفزایند و آنان را عذابی خوار کننده است.

خدا بر آنان نیست که مؤمنان را بر این وضعی که شما بر آن قرار دارید که مؤمن از منافق و خوب از بد مشخص نیست واگذارد، بر آنان است تا پلید را از پاک به سبب آزمایش های گوناگون جدا سازد و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد برای آگاه کردن به غیب انتخاب می کند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود.

شرح و توضیح

آیات شریفه درباره کافران و مؤمنان و کیفر و پاداش آنان است، مطالب محوری آیات از این قرار است:

۱- کفر. ۲- عذاب کافران. ۳- فروش ایمان به کفر از جانب کافران. ۴- زیان مهلت به کافران. ۵- آزمایش ها برای مشخص شدن مؤمن از کافر. ۶- ایمان. ۷- علم غیب. ۸- تقوا.

مشروح و مفصل این عناوین به این ترتیب در سوره مبارکه بقره گذشت کفر و کافران آیات ۶ و ۷، عذاب کافران دین فروش آیه ۷۹، فروش ایمان به عوض کفر آیه ۹۰، زیان مهلت به کافران در آیات مربوط به اهل کتاب، آزمایش و ابتلا آیه ۱۲۴، ایمان واقعی ۸۲، علم غیب آیات ۳۳ و ۷۲، تقوا آیه ۲.

ص:۴۸۷

تفسیر آیه ۱۸۰

اشاره

وَ لاٰ یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِمٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَیُطَوَّقُونَ مٰا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ وَ لِلّٰهِ مِیرٰاثُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ.

و کسانی که خدا به آنچه از فضلش به آنان داده بخل می ورزند، گمان نکنند که آن بخل ورزی به سود آنان است، بلکه به زیانشان خواهد بود به زودی آنچه به آن بخل ورزیدند در روز قیامت طوق گردنشان می شود و میراث آسمان ها و زمین فقط در سیطره مالکیت خداست و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

شرح و توضیح

بخل از سیئات اخلاقی است و از بیماری های خطرناک روانی به حساب می آید.

کسی که خود را مالک واقعی ثروتش می داند، و غافل از این حقیقت است.

که همه چیز مملوک خداست، و نسبت به مال و ثروت عشق افراطی دارد، و از تشخیص خیر و شر خویش عاجز است و قیامت و حساب و محاسبه آن را از یاد برده دچار بخل می گردد، و فریضه بسیار عظیم و پر سود انفاق و هزینه کردن مالش را در راه جهاد و حل مشکل اقوام و اهل استحقاق را از دست می دهد و از فیوضات بی شمار حق محروم می شود.

انسان همه ثروت و مالش عطای خداست و این حق را ندارد که ثروت را به اسارت بکشد، و یا هر گونه دلش بخواهد آن را خرج کند، انسان مجاز است مطابق با شأنش از ثروتش استفاده کند و فضل و اضافه آن را که فضل خداست در راهی که حضرت حق معین نموده انفاق نماید.

ص:۴۸۸

انسان در مالش امین و خلیفه خداست، لازم است این امانت را به آنان که خدا فرموده برساند، و واجب است از فرمان کسی که او را خلیفه خود قرار داده اطاعت کند.

مفصل مسئله بخل را می توانید در کتاب های اخلاقی ملاحظه کنید، در این زمینه به چند روایت بسیار مهم به نقل فریقین دقت کنید.

از رسول خدا روایت شده:

«ما من ذی رحم یاتی ذا رحمه فیسأله من فضل ما اعطاه الله ایاه فیبخل علیه الا خرج له یوم القیامه من جهنم شجاع تیلمظ حتی یطوقه:»

«ثم تلا هذه الآیه و لا یحسبن الذین بخلوا. . . .»

خویشاوندی نیست که به خویشاوندش رجوع کند و از او اضافه مالی که خداوند به وی عطا کرده برای جبران مشکلش بخواهد و او نسبت به سائل بخل ورزد، مگر این که قیامت ماری عظیم از جهنم بیرون آید و او را پیوسته بگزد تا طوق گردنش شود، و سپس حضرت آیه وَ لا یَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ را قرائت کرد. (۱)و از آن حضرت روایت شده:

«اقل الناس راحه البخیل.» (۲)

کمترین راحت را در میان مردم بخیل دارد.

ص:۴۸۹

۱- ۱) - الدرالمنثور ج۲، ص ۳۹۵.

۲- ۲) - بحار ج۷۳، ص ۳۰۰.

امیرمؤمنان می فرماید:

«البخل جامع لمساوی العیوب و هو زمام یقاد به الی کل سوء:» (۱)

بخل جامع همه عیوب زشت است و چیزی است که انسان را به هر زشتی می کشاند.

از عجایب کلام آن حضرت است که می فرماید:

«النظر الی البخیل یقسی القلب:» (۲)

نگاه به بخیل سبب سنگدلی است.

و از آن حضرت روایت شده است:

«عجبت للبخیل الذی یستعجل الفقر الذی منه هرب و یفوته الغنی الذی ایاه طلب، فیعیش عیش الفقراء و یحاسب فی الآخره حساب الاغنیاء:» (۳)

از بخیل در شگفتم که به سوی تهیدستی و فقری که از آن می گریزد می شتابد و ثروتی که آن را می خواهد از دستش می رود، در دنیا هم چون تهیدستان زندگی می کند، و در آخرت هم چون ثروتمندان مورد محاسبه قرار می گیرد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ایاکم و البخل فانها عاهه لا تکون فی حر و لامؤمن انها خلاف الایمان:» (۴)

از بخل بپرهیزید زیرا آفت است و مفسد ارزش ها، در آزادگان و اهل ایمان.

۱- ۱) - بحار ج۷۳، ص۳۰۷.

۲- ۲) - بحار ج۷۸، ص ۵۳۰.

۳- ۳) - بحار ج۷۲، ص ۱۹۹.

۴- ۴) - بحار ج۷۸ ص ۳۴۶.

تفسیر آیه ۱۸۱-۱۸۵

اشاره

لَقَدْ سَمِعَ اَللّٰهُ قَوْلَ اَلَّذِينَ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيٰاءُ سَنَكْتُبُ مٰا قٰالُوا وَ قَتْلَهُمُ اَلْأَنْبِيٰاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْحَرِيقِ.

ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اَللّٰهَ لَيْسَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ.

اَلَّذِينَ قٰالُوا إِنَّ اَللّٰهَ عَهِدَ إِلَيْنٰا أَلاّٰ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّٰى يَأْتِيَنٰا بِقُرْبٰانٍ تَأْكُلُهُ اَلنّٰارُ قُلْ قَدْ جٰاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جٰاؤُ بِالْبَيِّنٰاتِ وَ اَلزُّبُرِ وَ اَلْكِتٰابِ اَلْمُنِيرِ.

كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ اَلْمَوْتِ وَ إِنَّمٰا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ اَلنّٰارِ وَ أُدْخِلَ اَلْجَنَّةَ فَقَدْ فٰازَ وَ مَا اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا إِلاّٰ مَتٰاعُ اَلْغُرُورِ.

قطعا خداوند سخن کسانی را که گفتند: خدا تهیدست است و ما بی نیاریم شنید مسلماً آنچه را که گفتند و نیز کشتن پیامبران را که از روی علم و عمد انجام دادند در پرونده اعمالشان می نویسیم و روز قیامت می گوئیم: عذاب سوزان را بچشید.

این عذاب به خاطر فسق و فجور و گناهانی است که مرتکب شده اید و گرنه خداوند ستمکار به بندگان نیست.

ص:۴۹۱

ستمکاران کسانی هستند که ادعا کردند خدا به ما سفارش کرده که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما به نشانه ی صدق نبوتش یک قربانی بیاورد که آن را آتش غیبی بسوزاند، بگو: پیش از من پیامبران دلایل روشن و آنچه گفتید برای شما آوردند، اگر در ادعایتان راستگوئید پس چرا آنان را کشتید.

اگر این یهود عنود بهانه جو تو را تکذیب کردند غمگین مباش، مسلماً رسولانی هم که پیش از تو دلایل روشن و نوشته ها و کتاب روشنگر آورده بودند تکذیب شدند.

هر کسی مرگ را می چشد و بدون تردید روز قیامت پاداش هایتان به طور کامل به شما داده می شود، پس هر که را از آتش دور دارند و به بهشت وارد نمایند مسلماً کامیاب شده است، و زندگی این دنیا برای اهل غیر خدا جز کالای فریبنده نیست.

شرح و توضیح

۱- از مطالب و مسائل مطرح شده در آیات استفاده می شود که روی سخن با یهود است، این فرقه ی لجباز، دشمن خدا و انسان، کینه توز به اسلام و مسلمانان، و استهزاء کنندگان به حقایق، و دروغ زنان به خدا، و تحریف کنندگان واقعیات، و قاتل پیامبران و همه ارزش ها!

اینان برخی از مؤمنان به ویژه اصحاب صفه را که از درجات بالای ایمانی برخوردار بودند می دیدند، و به گمان باطل خودشان می گفتند اگر خدا غنی بود مریدان و یارانش تهیدست نبودند!

اینان به این معنا توجه نمی کردند، که اقتصاد در یک جامعه گاهی رونق دارد و گاهی ندارد، خشکسالی گاهی هست و گاهی نیست، علاوه برخی از مؤمنان مهاجرانی بودند که در مکه مال و منال داشتند ولی بخاطر هجرت به سوی خدا و رسول و برای امان ماندن از شر مشرکان دست از ثروت خود برداشته به مدینه آمدند تا ایمانشان محفوظ بماند و به پیامبر یاری دهند، بی توجه به همه ی این

ص:۴۹۲

مسائل دینی، ارزشی، دنیائی و بدون اندکی فکر و اندیشه و با عنایت به این که فرمان خدا را به انفاق و صدقه بخشش در قرآن می دیدند، خدا و شئون او را به مسخره گرفتند و ادعا کردند خدا فقیر است و ما ثروتمند! و با این بازی جدید برای تضعیف روحیه ی مسلمانان به میدان آمدند.

آیه شریفه تهمت تهیدستی به خدا را گرچه از روی مسخره بود با کشته شدن انبیا به دست آنان در کنار هم قرار داده اعلام می کند خدا این یاوه گوئی نسبت به خدا در حالی که خدا مالک همه ی آسمان ها و زمین و موجودات آسمان ها و زمین است و گناه کشتن انبیا را در پرونده ی آنان ثبت می کند و آنان را در قیامت به چشیدن عذاب سوزنده وادار می نماید.

۲- خداوند ستمکار به احدی از جهانیان نیست، این مردم هستند که با روی گردانی از حق، و وارد شدن به عرصه هر گناه، و ادعاهای بی جا بر ضد خدا، و ایستادن در برابر دین، و کشتن انبیا به خود ستم می کنند و با این اعمال زشتشان سبب پدید آمدن آتش دوزخ بر ضد خودشان می شوند.

آیه گرچه خطاب به یهود زمان پیامبر است و آنان پیامبری را نکشته بودند ولی چون به اعمال گذشتگان خود که از جمله ی آنها کشتن پیامبران بود رضایت داشتند، و به فراهم آمدن قتل پیامبر اسلام هم راضی بودند، کشتن انبیا به آنان نسبت داده شده.

آری بخل ورزیدن، کبر در برابر حق، تهمت به خداوند، سدّ راه خدا شدن و امثال این امور ظلم بر نفس و بر دیگران است و موجب عذاب دنیا و آخرت و هر کسی در آخرت بر اساس عملش کیفری می بیند و خداوند در کیفر دادن ستم به کسی نمی کند، زیرا کیفر افزودن بر گناه ظلم است و ظلم بر خدا روا نیست.

ص:۴۹۳

۳- اینان سوخته شـدن قربانی را در آتش غیبی عهدی الهی نسـبت به خود برای مؤمن شدن به انبیاء می پنداشـتند، و می گفتند اگر کسی قربانی کند و قربانی اش در آتش غیبی بسوزد ما به عنوان پیامبر به او ایمان می آوریم.

اولاً ممکن است چنین مسـئله ای در زمان های گذشته برای اثبات صدق نبوت وجود داشته، ثانیاً از این مسئله استفاده می شود که یهود نبوت موسـی را ختم نبوت نمی دانسـتند و به ادعـای خودشان منتظر بودنـد کسـی چنین معجزه ای نشان دهـد تا به او ایمان بیاورند، ثالثاً به گمان فاسد و شـیطانی خودشان می خواستند بگویند ما چون متعهد و پای بند به عهد الهی هستیم عهدی که به مـا می گویـد در صورت سوختن قربـانی در آتش غیبی به دست یک انسان به او ایمان بیاوریـد ما به پیامبر اسـلام ایمان نمی آوریم چون چنین معجزه ای از او نمی بینیم! !

اینان تصور می کردند معجزه یک بازی است که هر کس آن را هر وقت بخواهد باید طرف مقابلش به خواسته ی او تن دهد، معجزه ای چـون قرآن در دست پیـامبر بـود، که از معجزات همه ی انبیـاء برتر و معجزه ای خالـد و جاویـد بـود، ولی این بهـانه جویـان بـا وجود این معجزه ی پیـامبری پیـامبر را انکار می کردنـد، در هر صورت خداونـد برای اثبات بی دینی آنان و این که نسـبت به هیـچ حق و حقیقتی تعهد نداشـتند، و در پیمان شـکنی و عناد حرف اول را می زدند به پیامبر می گوید: به آنان بگو پیش از من پیامبرانی با معجزات گوناگون حتی به ادعای شـما با سوخته شدن قربانی در آتش غیبی در میان شـما یهود مبعوث به رسالت شدند پس چرا آنان را کشتید اگر در ادعای خود مبنی بر این که نسبت به فرمان خدا متعهد هستید راستگوئید؟ ! !

۴- سـپس پیامبر را دلدارای و تسلیت می دهد، و به او می گوید اندوه و غصه به خود را مده، انجام مسئولیت خود را در نجات مردم تداوم بده، و پیوسته

ص:۴۹۴

پیام های حق را به مردم ابلاغ کن، بلای تکذیب نبوت پیش از تو هم نسبت به انبیاء بوده، آنان در برابر این لج بازی ها و عناد دست از ادای مسئولیت نکشیدند و تا در باختن جانشان و به شهادت رسیدنشان به دست این نابکاران به کارشان ادامه دادند.

۵- این خطا کاران و لج بازان، این بخیلان و متکبران، این مسخره کنندگان حقایق، حیات جاوید و ابدی در این دنیا ندارند، با سر آمدن مهلتشان به چنگال مرگ دچار می شوند، و به جهان دیگر سوقشان می دهند، و پاداششان را به طور کامل دریافت می کنند، قیامت روزگاری است که تو و مؤمنان به تو از عذاب در امان کامل هستید، و همه وارد بهشت می شوید و تحقیقاً ایمنی از عذاب و ورود به بهشت کامیابی و پیروزی است، ولی دشمنان تو و این مجرمان حرفه ای که گرفتار و اسیر کالای فریبنده ی زندگی چند روزه دنیا هستند به عذاب سوزان دچار می شوند و در آنجا جاودانه اند، و راه نجاتی تا ابد برای آنان نخواهد بود.

در رابطه با مرگ و عرصه قیامت و کیفر و پاداش در آیات سوره ی مبارکه ی بقره به ویژه در آیات ۲۵ و ۲۸ و ۴۸ مطالب بسیار مفصل و مشروحی بیان شد.

ص:۴۹۵

تفسیر آیه ۱۸۶-۱۸۹

اشاره

لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوٰالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ اَلَّذِینَ أَشْرَکُوا أَذیً کَثِیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ.

وَ إِذْ أَخَذَ اَللّٰهُ مِیثٰاقَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّٰاسِ وَ لاٰ تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرٰاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اِشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ مٰا یَشْتَرُونَ.

لاٰ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِمٰا أَتَوْا وَ یُحِبُّونَ أَنْ یُحْمَدُوا بِمٰا لَمْ یَفْعَلُوا فَلاٰ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفٰازَةٍ مِنَ اَلْعَذٰابِ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ.

وَ لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

بی تردید در اموال و جانهایتان امتحان خواهید شد، و مسلماً از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب آسمانی داده شده «یهود و نصاری» و نیز از مشرکان سخنان رنج آور فراوانی خواهد شنید، و اگر در عرصه ی امتحان و آزار دیدن صبر کنید و از گناه و ضعف و سستی در راهتان بپرهیزید سزاوار است، این از اموری است که ملازمت بر آن لازم و ضروری است و یاد کنید هنگامی که خدا از اهل کتاب پیمان گرفت که حتماً باید احکام و آیات تورات و انجیل را جهت هدایت و بیداری برای مردم بیان کنید و از کتمان حقایق بپرهیزید، ولی به این پیمان وفا نکردند و اعتنائی به آن ننمودند و در برابر پیمان شکنی اندک بهائی به دست آوردند، بد چیزی است این بهائی که در برابر کتمان حق به دست می آورند.

ص:۴۹۶

البته مپنـدار کسانی که بخاطر کتمان حقایق شادمانی می کنند، و دوست دارند به آنچه انجام نداده اند سـتایش شوند از عذاب خدا در امانند، و گمان مبر که برای آنان راه نجاتی از عذاب وجود دارد، بلکه آنان را عذاب دردناکی خواهد بود.

و مالکیت فرمانروائی آسمان ها و زمین فقط در سیطره ی خداست و خدا بر هر کاری تواناست.

کسـی قـدرت نـدارد از عرصه ی مـالکیت او خارج شود، و از حیطه ی قـدرت او در آیـد، و از چنگال انتقامش بگریزد، و راه نجاتی از عذاب برای خود دست و پا کند.

شرح و توضیح

آیات شریفه مورد بحث حاوی این مطالب مهم است:

۱- آزمایش در مال و جان و در برابر آزار دشـمنان. ۲- صبر، ۳- تقوا. ۴- کتمان حق. ۵- فروش دین به بهای اندک. ۶- عدم نجات مجرمان از عذاب.

این عناوین بترتیب مطالب در آیات سوره ی مبارکه ی بقره مشروح و مفصل توضیح داده شد.

آزمایش و ابتلا در آیات ۱۲۴ و ۱۵۵ و ۲۱۴، صبر در آیه ی ۴۵ تقوا در آیه ی ۲، کتمان حق و فروش دین به بهای اندک در آیات ۱۴۶ و ۱۵۹ و ۱۷۴ و عدم نجات مجرمان به صورتی بسیار مفصل در آیه ی ۴۸ سوره ی بقره.

ص:۴۹۷

تفسیر آیه ۱۹۰

اشاره

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ لَآیٰاتٍ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ.

یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز نشانه هائی «بر توحید و ربوبیت و قدرت خدا» برای خردمندان است.

شرح و توضیح

در رابطه با آسمان ها و زمین و شب و روز در آیات ۲۹ و ۱۱۷ و ۱۶۴ سوره ی بقره مباحث بسیار مشروح و مفصل و علمی گذشت. قطعاً در آفرینش آسمان ها و زمین و رفت و آمد شب و روز برای خردمندان نشانه هائی است برای درک ربوبیت، قدرت، رحمت و توحید حق تعالی، در آیات بعد به اوصاف خردمندان و خواسته ها و دعاهای آن پرداخته می فرماید:

ص:۴۹۸

تفسیر آیه ۱۹۱-۱۹۵

اشاره

اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اَللّٰهَ قِیٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً سُبْحٰانَکَ فَقِنٰا عَذٰابَ اَلنّٰارِ.

رَبَّنٰا إِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ اَلنّٰارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ.

رَبَّنٰا إِنَّنٰا سَمِعْنٰا مُنٰادِیاً یُنٰادِی لِلْإِیمٰانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنّٰا رَبَّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ کَفِّرْ عَنّٰا سَیِّئٰاتِنٰا وَ تَوَفَّنٰا مَعَ اَلْأَبْرٰارِ.

رَبَّنٰا وَ آتِنٰا مٰا وَعَدْتَنٰا عَلیٰ رُسُلِکَ وَ لاٰ تُخْزِنٰا یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ إِنَّکَ لاٰ تُخْلِفُ اَلْمِیعٰادَ.

فَاسْتَجٰابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاٰ أُضِیعُ عَمَلَ عٰامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِینَ هٰاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قٰاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئٰاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ ثَوٰاباً مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ اَلثَّوٰابِ.

خردمندان واقعی و روشن ضمیر آنان هستند که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند و از عمق قلب با کمک زبان می گویند: پروردگارا این جهان با

ص:۴۹۹

عظمت را باطل و بیهوده و عبث نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزه و پاکی، پس ما را از عذاب دوزخ حفظ کن.

پروردگارا بی تردید هر که تو را در آتش در آوری، مسلماً خوار و رسوایش کرده ای و برای ستمکاران هیچ یاوری نخواهد بود.

پروردگارا بی تردید ما صدای ندا دهنده ای را شنیدیم که مردم را به ایمان فرا می خواند که: به پروردگارتان ایمان آورید پس ما ایمان آوردیم، پروردگارا گناهان ما را بیامرز و بدی هایمان را از ما محو کن و ما را در زمره ی نیکوکاران بمیران.

پروردگارا آنچه را که به وسیله ی پیامبرانت به ما وعده داده ای به ما عطا فرما و روز قیامت ما را رسوا و خوار مکن، زیرا تو پیمان شکن نیستی.

پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد که: یقیناً من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را از مرد یا زن که از نظر ایمان همه از یکدیگرند تباه نمی کنم، پس کسانی که برای خدا هجرت کردند و از خانه هایشان رانده شدند و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند قطعاً بدی هایشان را محو خواهم کرد و آنان را به بهشت هائی که از زیر آنها نهرها جاری است وارد می کنم که پاداشی است از سوی خدا و خداست که پاداش نیکو نزد اوست.

شرح و توضیح

این آیات کریمه حاوی این مطالب بسیار مهم است:

۱- عبادت و بندگی در هر حال. ۲- دعا. ۳- ایمان. ۴- خواری و رسوائی. ۵- هجرت. ۶- جهاد و شهادت. ۷- پاداش عمل و بهشت.

این مسائل هر کدامش به صورتی بسیار مشروح در آیات سوره ی مبارکه حمد و بقره توضیح داده شد:

عبادت در آیه ۵ سوره ی حمد، دعا در آیات ۱۲۶ تا ۱۲۹ سوره ی بقره، ایمان در آیات ۳ و ۸۳ سوره ی بقره خواری و رسوائی در آیات ۶۱ و ۶۵ و ۶۶ سوره ی

ص:۵۰۰

بقره، هجرت در آیه ی ۲۱۸ سوره ی بقره و جهاد و شـهادت به طور بسیار مشروح در آیات ۱۸۴ و ۱۹۰ سوره ی بقره، پاداش عمل و بهشت به صورتی بسیار علمی و مفصل در آیه ی ۲۵ سوره بقره.

نکتـه ای کـه لازم است در سایه ی آیه ی ۱۹۵ سـوره ی آل عمران تـذکر داده شـود ایـن اسـت که مرد و زن از نظر مـاهیت وجودی، و یکسـان برخوردار شـدن از نتایـج اعمـال، و بخشـش گناهـان، و پـاداش هجرت و شـهادت، و آمرزش گناهـان، در پیشـگاه حضـرت حق هیچ تفاوتی با هم ندارند، و این ارزشـی است که اسـلام به زن عنایت کرده و هویت و شخصیت او را به بهترین صورت شناسانده است.

این فقیردر پرتو آیات ۲۲۱ تا ۲۳۷ سوره ی بقره به نحوی گسترده که در هیـچ تفسـیری سابقه ندارد به نگاه فرهنگ های پیش از اسلام و فرهنگ های شرق و غرب پس از اسلام و فرهنگ اسلام به جنس زن پرداخته ام.

ص:۵۰۱

تفسیر آیه ۱۹۶–۱۹۸

اشاره

لاٰ يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِي اَلْبِلاٰدِ. مَتٰاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ. لٰكِنِ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ مٰا عِنْدَ اَللّٰهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرٰارِ.

مبادا رفت و آمد کافران در شهرها «با وسائل و ابزار فراوان و شوکت ظاهری» تو را بفریبد.

این برخورداری انـدک و ناچیزی از زندگی زودگذر دنیا برای آنان است، سـپس جایگاهشان دوزخ است و آن بد آرامگاهی است.

آنان که از پروردگارشان پروا کردنـد، و خود را از غرق شـدن در زرق و برق زنـدگی مادی حفظ نمودنـد، برای آنان بهشـت هائی است که از زیر آنها نهرها جاری است در آنجا جاودانه اند این به عنوان پذیرائی از سوی خداست وآنچه غیر از بهشت و نعمت هایش نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

شرح و توضیح

۱- اکثر مسـلمانان صدر اول اسلام از ثروت و تجارت و دولت و مکنت، و شوکت ظاهری بی بهره و محروم بودند، ولی اغلب کـافران و مشـرکان و یهود و نصـاری از تجـارت های مادی پر سود، و شوکت ظاهری و رفت و آمـدهای تجاری در شـهرها و نفوذ حکومتی و سیاسی برخوردار بودند، و با به رخ کشیدن شکوه و ثروت و نفوذ خود می خواستند روحیه ی پاک مسلمانان را تضـعیف کننـد، و آنـان را بـه ایـن عنـوان به سـوی خـود سـوق دهنـد که: فرهنـگ زنـدگی مـا فرهنگی درست و اسـتوار بر خردورزی است به این خاطر دارای مکنت و ثروت هستیم، ولی

ص:۵۰۲

فرهنگ شما فرهنگی است که سبب شده شما به خاطر ایمان به آن در محرومیت و فقر زندگی کنید!

اینان از ضمیر نورانی، و باطن الهی مؤمنان ثابت قدم غافل بودند، که دنیا در نظرشان بسیار کوچک و اندک، و حضرت حق در باطنشان از همه چیز بزرگ تر و برتر بود، و بر فرض اگر ثروت فراوان، و مال انبوه در اختیارشان بود به اندازه ی معاش خود از آن استفاده نمود و اضافه بر آن را به عشق محبوب و در راه او هزینه کرده در چرخه ی انفاق و صدقه و امور خیر قرار می دادند.

ولی مؤمنانی که از قوت ایمان هم چون برادران مؤمنشان برخوردار نبودند ممکن بود در معرض آفات قدرت و شوکت کافران قرار گرفته، و برای به دست آوردن دنیائی چون دنیای آنان از صراط مستقیم منحرف شوند.

لذا خداوند مهربان در این آیه گرچه مخاطب به شخص پیامبر است آنان را مخاطب قرار داده که مبادا تحت تأثیر زندگی این متکبران از حق قرار گیرید، و از میدان صبر فرار کرده به فضای فرهنگ شیطان در آئید، و برای این چند روزه زودگذر، رنگ فرهنگ کفر به خود بزنید.

۲- که آنچه کافران از ثروت و شوکت و مکنت و ثروت دارند در برابر آنچه شما از معنویت و کرامت و ایمان و شخصیت و بزرگی و عزت به ویژه آنچه از پاداش نزد خدا دارید اولاً بسیار بسیار کم و اندک است، ثانیاً متاع قلیل آنان به خاطر این که از طریق مشروع به دست نیامده، یا به دست آمده ولی هزینه مشروع نمی شود، در کنار کفرشان فردای قیامت به صورت دوزخ رخ نشان می دهد و آنان را احاطه می کند و دوزخ بستر شوم و بدی است.

۳- شما ای مؤمنان بدانید برای اهل تقوا یعنی آنان که از رنگ گرفتن از فرهنگ کافران خود را حفظ می کنند، و قلب را از اسیر شدن به زرق و برق مادی

ص:۵۰۳

زودگذر نگاه می دانـد، و قـدمی ثابت در راه خـدا دارنـد بهشت هائی است که از زیر درختانش نهرها جاری است و پذیرائی کننده آنان در بهشت خداست، و پاداشی که ابرار و نیکان نزد خدا دارند که چشمی ندیده و گوشی نشنیده از بهشت و نعمت هایش بهتر است.

ص:۵۰۴

تفسیر آیه ۱۹۹

اشاره

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خٰاشِعِينَ لِلّٰهِ لاٰ يَشْتَرُونَ بِآيٰاتِ اَللّٰهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ سَرِيعُ اَلْحِسٰابِ.

از اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه به سوی شما نازل شده و آنچه از کتاب به سوی خودشان آمده ایمان دارند در حالی که در برابر خدا خاکسار و فروتن هستند، آیات خدا را به بهای اندک نمی فروشند برای آنان نزد پروردگارشان پاداش مناسبی است، بی تردید خدا حسابرسی سریع است.

شرح و توضیح

در آیات شریفه ۶۲ سوره ی بقره و ۱۱۳ و ۱۱۵ سوره مبارکه ی آل عمران درباره ی برخی از اهل کتاب که انصاف به خرج داده، و بر اثر دلالت آیات تورات و انجیل نبوت پیامبر را پذیرفتند و مؤمن به خدا شدند، و به قرآن ایمان آوردند و کمال خضوع قلبی و خاکساری را به پیشگاه خدا در اجرای احکام او عرضه نمودند، و حاضر نشدند آیات خدا را به بهائی اندک بفروشند و دین را با کفر معامله کنند بحث مشروح و مفصلی مطرح شد.

برخی از مفسران می گویند آیه مورد بحث درباره ی نجاشی مسیحی پادشاه حبشه است که به دلالت جعفربن ابی طالب مؤمن به اسلام شد و در حبشه در حال ایمان از دنیا رفت و پیامبر در بقیع با بعضی از اصحاب به او نماز خواندند، و برخی معتقدند درباره ی چهل نفر از مسیحیان نجران است که به مدینه آمده مؤمن به قرآن و پیامبر شدند، و برخی می گویند درباره ی عبدالله بن سلام یهودی و دوستان اوست که همگی به دست پیامبر ایمان آورده به صف مؤمنان حقیقی پیوستند. (۱)

۱- ۱) - مجمع البیان ج ۲ ص ۴۸۰ چاپ اعلمی.

تفسیر آیه ۲۰۰

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِصْبِرُوا وَ صٰابِرُوا وَ رٰابِطُوا وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

ای اهل ایمان در برابر مشکلات صبر کنید و یکدیگر را به صبر سفارش نمائید و با یکدیگر چه در حال آسایش و چه هنگام گرفتاری ارتباط داشته باشید و تقوای الهی را که اجتناب از هر گناه درونی و برونی است مراعات کنید تا به رستگاری و پیروزی برسید.

شرح و توضیح

درباره ی صبر در آیه ی ۴۵ سوره ی بقره و آیات مربوط به ابراهیم بحث مشروحی گذشت. بزرگان قرآن شناس می گویند رابطوا به دو معناست: ۱- پاسداری و حراست از مرزهای اعتقادی و ایمانی که با جهاد علمی دانشمندان مؤمن میسر است، ۲- پاسداری از حدود و ثغور کشور اسلامی که با جهاد و جنگ با دشمن میسر است، و این فقیر در ضمن توضیح آیه ۱۹۰ سوره ی بقره درباره ی جهاد و شئون آن مطالب بسیار مهمی به صورتی که در سایر تفاسیر سابقه ندارد، آوردم.

در آیه ی دوم سوره ی بقره بحث مشروح و مفصلی درباره ی تقوا این مایه ی سعادت دنیا و آخرت عنوان شد.

پایان به خواست و توفیق حق عصر جمعه مطابق با

۲۶/ ۴/ ۱۳۸۸ برابر با ۲۴ رجب شب شهادت

حضرت موسی بن جعفر در مشهد مقدس در جوار مرقد حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء

حسین انصاریان خادم قرآن و اهل بیت.

ص:۵۰۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹